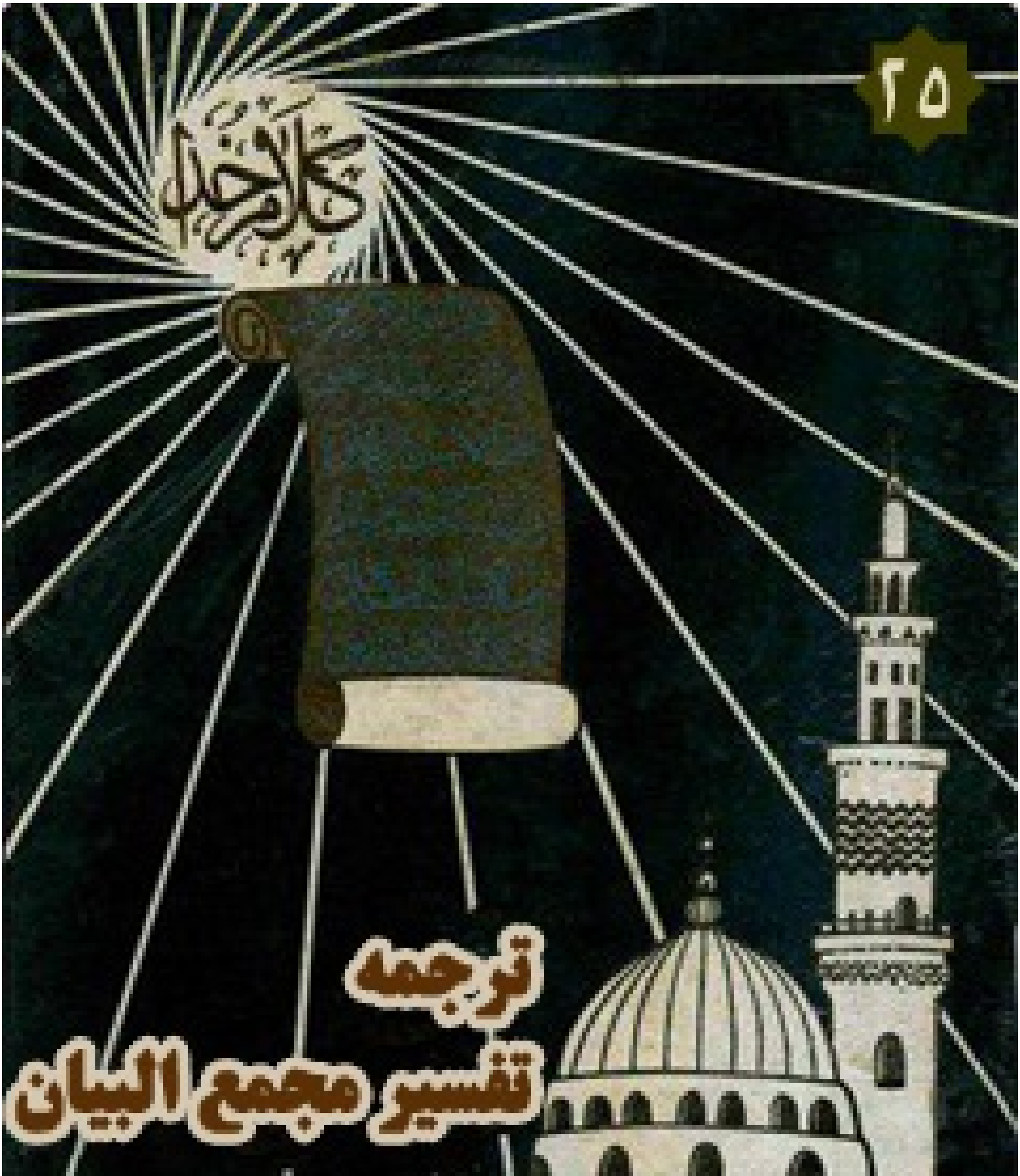

۲۵
ترجمه
تفسیر مجمع البیان

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه تفسیر مجمع البیان

نویسنده:

طبرسی (معروف) ، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن (صاحب مجمع البیان و اعلام الوری و...)

ناشر چاپی:

فراهانی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

ترجمه تفسیر مجمع البیان جلد ۲۵ ----- ۱۷

مشخصات کتاب ----- ۱۷

اشاره ----- ۱۷

سوره جمعه ----- ۱۹

اشاره ----- ۱۹

عدد آیات آن ----- ۱۹

فضیلت آن ----- ۱۹

[سوره الجمعه (۶۲): آیات ۱ تا ۵] ----- ۲۰

اشاره ----- ۲۰

ترجمه: ----- ۲۱

لغت: ----- ۲۱

اعراب: ----- ۲۲

مقصود و تفسیر: ----- ۲۲

[سوره الجمعه (۶۲): آیات ۶ تا ۱۱] ----- ۳۱

اشاره ----- ۳۱

ترجمه: ----- ۳۲

لغت: ----- ۳۳

شأن نزول: ----- ۳۷

مقصود و تفسیر: ----- ۳۸

سوره منافقین ----- ۴۸

اشاره ----- ۴۸

فضیلت آن: ----- ۴۸

[سوره المنافقون (۶۳): آیات ۱ تا ۵] ----- ۴۹

اشاره ۴۹
ترجمه: ۴۹
قرائت: ۵۰
دلیل: ۵۱
لغت: ۵۱
اعراب: ۵۲
مقصود و تفسیر: ۵۳
[سوره المنافقون (۶۳): آیات ۶ تا ۱۱] ۵۸
اشاره ۵۸
ترجمه: ۵۸
قرائت: ۵۹
دلیل: ۶۰
لغت: ۶۱
شأن نزول: ۶۲
تفسیر: ۶۶
اشاره ۶۶
نظم آیات و ترتیب آن: ۷۲
سورهٔ تغابن ۷۳
اشاره ۷۳
فضیلت آن: ۷۳
[سوره التغابن (۶۴): آیات ۱ تا ۵] ۷۴
اشاره ۷۴
ترجمه: ۷۵
تفسیر: ۷۵
[سوره التغابن (۶۴): آیات ۶ تا ۱۰] ۸۰
اشاره ۸۰

ترجمه: ---- ۸۰
قرائت: ---- ۸۱
دلیل: ---- ۸۲
اعراب: ---- ۸۲
تفسیر: ---- ۸۳
[سوره التغابن (۶۴): آیات ۱۱ تا ۱۸] ---- ۸۹
اشاره ---- ۸۹
ترجمه: ---- ۹۰
قرائت: ---- ۹۱
دلیل: ---- ۹۱
شأن نزول: ---- ۹۱
تفسیر: ---- ۹۱
اشاره ---- ۹۱
مصیبت چیست؟: ---- ۹۲
سورهٔ طلاق ---- ۱۰۰
اشاره ---- ۱۰۰
عدد آیات آن ---- ۱۰۰
اختلاف آیات آن: ---- ۱۰۱
فضیلت این سوره: ---- ۱۰۱
[سوره الطلاق (۶۵): آیات ۱ تا ۵] ---- ۱۰۱
اشاره ---- ۱۰۱
ترجمه: ---- ۱۰۳
قرائت: ---- ۱۰۴
اعراب: ---- ۱۰۵
تفسیر: ---- ۱۰۵
اشاره ---- ۱۰۵

طلاق شرعی ---------- ۱۰۸
عدهٔ طلاق ---------- ۱۱۱
طلاق عدّی ---------- ۱۱۶
[سوره الطلاق (۶۵): آیات ۶ تا ۱۰] ---------- ۱۲۴
اشاره ---------- ۱۲۴
ترجمه ---------- ۱۲۵
قرائت: ---------- ۱۲۶
دلیل ---------- ۱۲۶
مقصود و تفسیر: ---------- ۱۲۷
اشاره ---------- ۱۲۷
ترتیب و ارتباط ---------- ۱۳۴
[سوره الطلاق (۶۵): آیات ۱۱ تا ۱۲] ---------- ۱۳۵
اشاره ---------- ۱۳۵
ترجمه: ---------- ۱۳۵
قرائت: ---------- ۱۳۶
اعراب: ---------- ۱۳۶
مقصود و تفسیر: ---------- ۱۳۶
سورهٔ تحریم ---------- ۱۴۰
اشاره ---------- ۱۴۰
فضیلت سورهٔ تحریم ---------- ۱۴۰
[سوره التحریم (۶۶): آیات ۱ تا ۵] ---------- ۱۴۱
اشاره ---------- ۱۴۱
ترجمه: ---------- ۱۴۲
قرائت: ---------- ۱۴۳
دلیل: ---------- ۱۴۳
لغت: ---------- ۱۴۴

اعراب: ----- ۱۴۵
شأن نزول ----- ۱۴۸
تفسیر و مقصود از این آیات ----- ۱۵۱
[سوره التحریم (۶۶): آیات ۶ تا ۱۲] ----- ۱۶۴
اشاره ----- ۱۶۴
ترجمه: ----- ۱۶۵
قرائت: ----- ۱۶۶
دلیل: ----- ۱۶۶
اعراب ----- ۱۶۷
مقصود و تفسیر از این آیات: ----- ۱۶۷
اشاره ----- ۱۶۷
گفتار مفسّرین در معنای توبه نصوح ----- ۱۷۰
سورهٔ ملک ----- ۱۸۰
اشاره ----- ۱۸۰
عدد آیاتش: ----- ۱۸۰
فضیلت آن: ----- ۱۸۰
[سوره الملک (۶۷): آیات ۱ تا ۵] ----- ۱۸۳
اشاره ----- ۱۸۳
ترجمه: ----- ۱۸۴
قرائت: ----- ۱۸۴
دلیل: ----- ۱۸۴
لغت: ----- ۱۸۵
اعراب: ----- ۱۸۶
مقصود و تفسیر: ----- ۱۸۶
[سوره الملک (۶۷): آیات ۶ تا ۱۱] ----- ۱۹۳
اشاره ----- ۱۹۳

ترجمه: ---------- ۱۹۳
قرائت: ---------- ۱۹۴
دلیل: ---------- ۱۹۴
شرح لغات: ---------- ۱۹۴
تفسیر و مقصود: ---------- ۱۹۵
[سوره الملک (۶۷): آیات ۱۲ تا ۲۱] ---------- ۱۹۹
اشاره ---------- ۱۹۹
ترجمه: ---------- ۲۰۰
قرائت: ---------- ۲۰۱
دلیل: ---------- ۲۰۱
شرح لغات: ---------- ۲۰۲
اعراب: ---------- ۲۰۳
مقصود و تفسیر: ---------- ۲۰۵
[سوره الملک (۶۷): آیات ۲۲ تا ۳۰] ---------- ۲۱۲
اشاره ---------- ۲۱۲
ترجمه: ---------- ۲۱۳
قرائت: ---------- ۲۱۳
دلیل: ---------- ۲۱۴
شرح لغات: ---------- ۲۱۴
اعراب: ---------- ۲۱۵
مقصود و تفسیر: ---------- ۲۱۶
سورهٔ قلم ---------- ۲۲۴
اشاره ---------- ۲۲۴
فضیلت آن: ---------- ۲۲۴
[سوره القلم (۶۸): آیات ۱ تا ۱۶] ---------- ۲۲۵
اشاره ---------- ۲۲۵

ترجمه: ----- ۲۲۶
قرائت: ----- ۲۲۷
دلیل: ----- ۲۲۷
شرح لغات: ----- ۲۲۸
اعراب: ----- ۲۳۰
مقصود و تفسیر: ----- ۲۳۱
[سوره القلم (۶۸): آیات ۱۷ تا ۳۳] ----- ۲۴۵
اشاره ----- ۲۴۵
ترجمه: ----- ۲۴۶
قرائت: ----- ۲۴۷
شرح لغات: ----- ۲۴۷
مقصود و تفسیر ----- ۲۵۰
[سوره القلم (۶۸): آیات ۳۴ تا ۴۵] ----- ۲۵۸
اشاره ----- ۲۵۸
ترجمه: ----- ۲۵۸
لغات: ----- ۲۵۹
اعراب: ----- ۲۶۰
مقصود و تفسیر: ----- ۲۶۱
[سوره القلم (۶۸): آیات ۴۶ تا ۵۲] ----- ۲۶۸
اشاره ----- ۲۶۸
ترجمه: ----- ۲۶۸
قرائت: ----- ۲۶۹
دلیل: ----- ۲۶۹
شرح لغات: ----- ۲۷۰
مقصود و تفسیر: ----- ۲۷۱
سوره الحاقّه ----- ۲۷۹

اشاره ----- ۲۷۹
عدد آیات این سوره ----- ۲۷۹
اختلاف آیات این سوره: ----- ۲۷۹
فضیلت این سوره: ----- ۲۷۹
[سوره الحاقه (۶۹): آیات ۱ تا ۱۰] ----- ۲۸۱
اشاره ----- ۲۸۱
ترجمه: ----- ۲۸۱
قرائت: ----- ۲۸۲
دلیل: ----- ۲۸۲
شرح لغات: ----- ۲۸۳
اعراب: ----- ۲۸۴
مقصود و تفسیر: ----- ۲۸۴
[سوره الحاقه (۶۹): آیات ۱۱ تا ۲۴] ----- ۲۹۱
اشاره ----- ۲۹۱
ترجمه: ----- ۲۹۲
قرائت: ----- ۲۹۳
دلیل: ----- ۲۹۳
شرح لغات: ----- ۲۹۳
اعراب: ----- ۲۹۵
مقصود و تفسیر: ----- ۲۹۵
[سوره الحاقه (۶۹): آیات ۲۵ تا ۳۷] ----- ۳۰۲
اشاره ----- ۳۰۲
ترجمه: ----- ۳۰۲
لغت: ----- ۳۰۳
اعراب: ----- ۳۰۴
مقصود و تفسیر: ----- ۳۰۴

[سوره الحاقه (۶۹): آیات ۳۸ تا ۵۲] ----- ۳۰۹
اشاره ----- ۳۰۹
ترجمه: ----- ۳۰۹
قرائت: ----- ۳۱۰
لغت: ----- ۳۱۰
اعراب: ----- ۳۱۱
مقصود و تفسیر: ----- ۳۱۲
سورهٔ معارج ----- ۳۱۷
اشاره ----- ۳۱۷
عدد آیات آن: ----- ۳۱۷
فضیلت این سوره: ----- ۳۱۸
[سوره المعارج (۷۰): آیات ۱ تا ۱۰] ----- ۳۱۹
اشاره ----- ۳۱۹
ترجمه: ----- ۳۱۹
قرائت: ----- ۳۲۰
دلیل: ----- ۳۲۰
لغت: ----- ۳۲۲
اعراب: ----- ۳۲۳
مقصود و تفسیر: ----- ۳۲۴
اشاره ----- ۳۲۴
گفتار دانشمندان دربارهٔ این آیه ----- ۳۲۷
[سوره المعارج (۷۰): آیات ۱۱ تا ۳۵] ----- ۳۳۱
اشاره ----- ۳۳۱
ترجمه: ----- ۳۳۲
قرائت: ----- ۳۳۳
دلیل: ----- ۳۳۳

لغت: ۳۳۵
اعراب: ۳۳۶
تفسیر: ۳۳۷
[سوره المعارج (۷۰): آیات ۳۶ تا ۴۴] ۳۴۶
اشاره ۳۴۶
ترجمه: ۳۴۶
قرائت: ۳۴۷
دلیل: ۳۴۷
لغت: ۳۴۷
اعراب: ۳۴۹
تفسیر: ۳۵۰
سوره نوح علیه السّلام ۳۵۴
اشاره ۳۵۴
عدد آیات آن: ۳۵۴
اختلاف آیات: ۳۵۴
فضیلت آن: ۳۵۴
[سوره نوح (۷۱): آیات ۱ تا ۱۴] ۳۵۵
اشاره ۳۵۵
ترجمه: ۳۵۷
لغت: ۳۵۸
اعراب: ۳۵۹
تفسیر ۳۵۹
[سوره نوح (۷۱): آیات ۱۵ تا ۲۸] ۳۶۸
اشاره ۳۶۸
ترجمه: ۳۶۹
قرائت: ۳۷۰

دلیل: ---------- ۳۷۰
شرح لغات: ---------- ۳۷۱
تفسیر: ---------- ۳۷۳
اشاره ---------- ۳۷۳
ریشهٔ بت پرستی در عالم ---------- ۳۷۶
ریشهٔ بت پرستی عرب ---------- ۳۷۷
چهره بت های مردم عرب ---------- ۳۷۹
سورهٔ جنّ ---------- ۳۸۴
اشاره ---------- ۳۸۴
فضیلت این سورهٔ: ---------- ۳۸۴
[سوره الجن (۷۲): آیات ۱ تا ۱۰] ---------- ۳۸۵
اشاره ---------- ۳۸۵
ترجمه: ---------- ۳۸۶
قرائت: ---------- ۳۸۷
دلیل: ---------- ۳۸۸
شرح لغات: ---------- ۳۹۱
تفسیر و مقصود: ---------- ۳۹۳
[سوره الجن (۷۲): آیات ۱۱ تا ۲۰] ---------- ۴۰۵
اشاره ---------- ۴۰۵
ترجمه: ---------- ۴۰۵
قرائت: ---------- ۴۰۶
دلیل: ---------- ۴۰۷
شرح لغات: ---------- ۴۰۸
تفسیر: ---------- ۴۰۹
[سوره الجن (۷۲): آیات ۲۱ تا ۲۸] ---------- ۴۱۸
اشاره ---------- ۴۱۸

ترجمه: ۴۱۸
قرائت: ۴۱۹
لغت: ۴۱۹
اعراب: ۴۲۰
تفسیر و مقصود: ۴۲۰
فهرست مطالب جلد بیست و پنجم ۴۲۶
درباره مرکز ۴۲۹

ترجمه تفسیر مجمع البیان جلد ۲۵

مشخصات کتاب

سرشناسه : طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸ - ۵۴۸ ق.

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه تفسیر مجمع البیان/ تالیف ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی ؛ ترجمه و نگارش از احمد بهشتی ؛ تصحیح و تنظیم موسوی دامغانی.

مشخصات نشر : تهران : فراهانی ، ۱۳ - .

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد هفتم: ۱۳۵۲.

شناسه افزوده : بهشتی، احمد، ۱۳۱۴ -، مترجم

شناسه افزوده : موسوی دامغانی، محمد، مترجم

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۸۷۹۰۷

ص :۱

اشاره

سوره جمعه

اشاره

مدنی است جزء دهم

عدد آیات آن

باجماع و اتفاق مفسرین عامه و خاصه یازده آیه است.

فضیلت آن

ابی بن کعب از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که فرمودند:

کسی که سوره جمعه را قرائت کند باو داده خواهد شد بعدد افرادی که بنماز جمعه آمده و بعدد آن کسانی که شرکت نکرده اند و در شهرستانهای مسلمین ده حسنه.

منصور بن حازم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

بر هر مؤمنی از شیعیان ما لازم است که در شب جمعه قرائت کند سوره جمعه و سوره سبح اسم ربک را و در نماز ظهر جمعه سوره جمعه و سوره منافقین را پس وقتی که این کار را کرد چنان است که عمل رسول خدا(ص)را انجام

داده ثواب و جزاء او بر خدا،بهشت است.

توضیح:

چون خداوند سبحان سوره صف را به ترغیب در عبادت و دعوت بسوی عبادت پایان داد،و یاد نمود که مؤمنین را بسبب نصرت و غلبه بر دشمنان تأیید خواهد نمود این سوره را افتتاح نمود به بیان قدرتش بر پیروزی مسلمین بر تمام اشیاء.و فرمود:

[سوره الجمعه (۶۲): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ . یُسَبِّحُ لِلّٰهِ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ اَلْمَلِکِ اَلْقُدُّوسِ اَلْعَزِیزِ اَلْحَکِیمِ (۱) هُوَ اَلَّذِی بَعَثَ فِی اَلْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیٰاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ اَلْکِتٰابَ وَ اَلْحِکْمَةَ وَ إِنْ کٰانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ (۲) وَ آخَرِینَ مِنْهُمْ لَمّٰا یَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ (۳) ذٰلِکَ فَضْلُ اَللّٰهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ ذُو اَلْفَضْلِ اَلْعَظِیمِ (۴) مَثَلُ اَلَّذِینَ حُمِّلُوا اَلتَّوْرٰاةَ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوهٰا کَمَثَلِ اَلْحِمٰارِ یَحْمِلُ أَسْفٰاراً بِئْسَ مَثَلُ اَلْقَوْمِ اَلَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ لاٰ یَهْدِی اَلْقَوْمَ اَلظّٰالِمِینَ (۵)

ص: ۴

ترجمه:

بنام خداونـد بخشاینده مهربان ۱-آنچه در آسـمانها و هر چه در زمین است خداونـدی را که پادشـاه پاک و غالب و دانا اسـت بپاکی یاد میکنند.

۲-اوست آنکه در میان بیسوادان پیغمبری را از جنس آنان برانگیخت که آیه های وی را برای ایشان بخواند و پاکشان بسازد،و قرآن و احکام را بایشان بیاموزد،و البتّه پیش از آن(بعثت محمد(ص)سخت در گمراهی آشکار بودند.

۳-دیگران از بیسوادان که هنوز ملحق بایشان نشده اند(موجود نشده ولی یکی پس از دیگری تا قیام قیامت موجود خواهند شد و به ایشان ملحق میشوند)و اوست غالب و درست کردار.

۴-این(نبوّت)بخشش خدای تعالی است که آن را بهر کس بخواهد میدهد و خدا دارای فضلی بزرگ است.

۵-داسـتان آنان که تورات بر ایشان بار شد سـپس آن را حمل نکردن (یعنی عمل ننمودند)مانند داسـتان درازگوشـی است که کتابهایی را به دوش میبرد،داستان کسانی که آیات خدای را دروغ پنداشتند بد است و خدا گروه ستمکاران را رهبری نمیکند.

لغت:

الاسـفار:کتابها،مفرد آن سفر است از این جهت آن را سفر گفته اند که کشف معنی میکند و پرده از روی معنی برمیدارد گفته میشود:سفر الرجل

ص :۵

عمـامته.وقتی که آن را بـاز کنـد،و سـفرت المرأه عن وجهها فهی سافره،هنگامی که زن با صورت باز بیرون آیـد،و آن است،و الصبح اذا اسفر،و صبح هنگامی که طلوع کند و روشن شود.

اعراب:

وَ إِنْ کٰانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ

ان در اینجا مخفّف از انّ و برای همین در خبر کان (لَفِی ضَلاٰلٍ...) لامی که ممیّز میان ان مخفّفه و ان نافیه آمده تا اینکه اشتباه با آن نشود (وَ آخَرِینَ) مجرور است برای آنکه آن صـفت محذوف عطف شده بر امیّین است،یعنی و فی قوم آخرین،و محتمل است که منصوب باشد بسبب عطف شدن بر«هم»(یعلموهم).

یَحْمِلُ أَسْفٰاراً

،بنا بر حالیت در موضع نصب است بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ در این آیه آنکه مخصوص بـذمّ است حـذف شده و تقدیرش اینست(بئس مثل القوم الـذّین کـذّبوا بآیات اللّه مثلهم)پس الـذّین در موضع جرّ است،و ممکن است که تقدیر این باشد:بئس مثل القوم مثل الـذّین کـذّبوا،پس مضاف حذف شده و مضاف الیه قائم مقام او شده باشد و بنا بر این الّذین در موضع و محلّ رفع خواهد بود و آن مخصوص ذمّ است.

مقصود و تفسیر:

یُسَبِّحُ لِلّٰهِ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ

یعنی هر چیزی خـدای را تنزیه نموده و شـهادت بوحدانیت و ربوبیّت او میدهد،بآنچه در آن از بدایع حکمت و عجائب خلقتی که دلالت میکنـد بر اینکه او توانا و دانا و زنـده قـدیم است شـنوای بینا درست است،چیزی مانند او نیست و او شـباهت بچیزی ندارد،و

ص :۶

اینکه گاهی سبح و گاهی یسبّح فرموده آن اشاره بدوام تنزیه است در- گذشته و آینده.

(الْمَلِكِ)

یعنی:توانای بر تصرّف چیزها.

(الْقُدُّوسِ)

یعنی:مستحق تعظیم و پاک از هر نقص.

(الْعَزِیزِ)

توانایی که چیزی بر او محال و ممتنع نیست.

(الْحَکِیمِ)

دانای چنان که هر چیز را بجای خویش میگذارد.

جهان چون چشم و خال و خط و ابروست

که هر چیزی بجای خویش نیکوست

عسل در باغ هست و غوره هم هست

زلیخا هست و مریم کوره هم هست

مجاهد و قتاده گویند:

هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ

یعنی:در میان عرب حجاز که مردمی بیسواد بودند نمیخواندند و نمی نوشتند و پیامبری بایشان مبعوث نشده بود.

و بعضی گفته اند:یعنی اهل مکّه برای اینکه مکّه را ام القری مینامند (۱)

۱- ۱) مترجم گوید:این قول حقی است،زیرا این قول ریشه اش بیانات صریح ائمه معصومین علیهم السلام مخصوصا حضرت جواد الأئمه علیه السلام است،و مرحوم صدوق علیه الرحمه باسناد صحیح و معتبر خودش در کتاب معانی الاخبار ص ۵۳ طبع

قم ۱۳۷۹ در حدیث ۶-از حضرت ابا- جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام نقل کرده که جعفر بن محمد راوی گوید گفتم:چرا ای پسر رسول خدا پیامبر را امّی میگویند،فرمود:مردم(یعنی سنّی ها)چه میگویند،گفتم خیال میکنند که او سواد نوشتن نداشت برای این امّی بیسواد باو میگفتند،حضرت فرمود:دروغ گفتند لعنت خدا بر آنها باد،چگونه اینطور بوده و حال آنکه خدا میفرماید: هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی- الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ...

رَسُولاً مِنْهُمْ

یعنی محمد(ص)نسب او نسب ایشان و او هم از تیره و نژاد ایشان،چنان که در آخر سوره توبه فرمود: لَقَدْ جٰاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ... البته پیامبری آمد برای شما از نژاد خود شما که گرانست بر او ...و دلیل نعمت وجود او را فرمود در اینکه پیامبری را(امّی)درس نخوانده قرار داد که موافقت کند مر آنچه در بشارت کتب پیامبران پیشین بوجود مبارك او گذشت،و بر اینکه آن دورتر است از خیال یاری جستن بر آنچه آورده از حکمت به حکمتهایی که تلاوت کرده و کتابهایی که خوانده و بعلم نزدیکتر است با اینکه آنها را خبر بدهد از سرگذشت و خبرهای امّت های گذشته و زمان های پیشین بر وفق و مطابقت آنچه در کتب آنهاست،این نیست مگر به سبب وحی.

يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيٰاتِهِ

یعنی:بر ایشان قرآنی که مشتمل حلال و حرام و دلیلها و احکام است بخواند.

وَ يُزَكِّيهِمْ

یعنی آنان را از کفر و گناه پاك نموده و بخواند آنها را به سوی چیزی که بسبب آن آنها از پاکان و نیکان میگردند.

وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰابَ وَ الْحِكْمَةَ

مراد از کتاب قرآن و از حکمت شرایع و

(۱)

(پس چگونه چیزی را که نمیدانست بدیگران بیاموزد،قسم بخدا که رسول خدا(ص)به هفتاد و دو و یا هفتاد و سه زبان میخواند و مینوشت و او را از این جهت امّی نامیده اند که از اهل مکّه بود،و مکّه از امّهات قراء بوده و مؤیّد این قول خدای عزّ و جلّ است، لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرىٰ وَ مَنْ حَوْلَهٰا . مترجم گوید منتهی این نیروی علمی آن حضرت حصولی بود نه تحصیلی و این خود معجزه بزرگ بود که آن حضرت با نخواندن درس چنین بود. چنان که حافظ گوید: نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد

احکام است.

و بعضی گفته اند که حکمت اعم از کتاب و سنّت و هر چیزیست که خداوند تعالی آن را اراده نموده،پس حکمت آن علم و دانش چنانست که عمل میشود بر او و در آنچه اختیار و یا اجتناب شود از امور دین و دنیا.

وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ

یعنی:نبودند قبل از بعثت محمّد(ص)بسوی ایشان مگر در عدول از حق و رفتن از دین بطور ظهور و آشکارایی (۱).

وَ آخَرِینَ مِنْهُمْ

یعنی:بیاموزد دیگران از مؤمنان.

لَمّا یَلْحَقُوا بِهِمْ

و ایشان تمام افرادی هستند که بعد از صحابه و حاضرین آن زمان خواهند آمد تا روز قیامت،پس بدرستی که خداوند سبحان برانگیخت بسوی ایشان پیامبرش را و شریعت او لازم ایشانست گر چه ملحق بزمان صحابه نبودند،و این گفته مجاهد و ابن زید است.

ابن عمر و سعید بن جبیر گفته اند آخَرِینَ مِنْهُمْ عجمها و هر کسی است که بلغت عرب سخن نگوید،زیرا پیامبر اسلام مبعوث بسوی مردمی که او را دیده و زمان او را درک کرده و بسوی تمام افرادیست که بعد از ایشان از عرب و عجم بیایند،و این از ابی جعفر علیه السلام هم روایت شده،و روایت شده که پیامبر(ص)این آیه را تلاوت فرمود پس بآن حضرت عرض شد کیانند اینها،پس دست مبارک خود را بر کتف و شانه سلمان گذارد،و فرمود:اگر ایمان در ستاره ثریّا باشد هر آینه بآن خواهند رسید مردانی

۱- ۱) ابو علی صاحب تفسیر ان کانوا را در اعراب«ان»مخفّفه گرفته و در اینجا ان نافیه،و ما هم ناچار آن را ترجمه کردیم،و حق همان ان مخفّفه است که با معنی و سیاق آیه هم تناسب دارد.مترجم

از ایـن گروه (۱)و بنـا بر این فرمود(منهم)برای اینکه ایشان وقتی اسـلام آوردنـد از ایشان شدنـد،پس تمام مسـلمانها بر غیرشان یـک دست و یکسـان و یـک امّت هسـتند گر چه نژادشـان مختلف باشـد،چنان که خداونـد سـبحان فرمود:مردان مؤمن و زنان مؤمنه بعضـی از آنهـا دوسـتان بعضـی دیگرنـد و کسـی که ایمان به پیمبر(ص)نیاورد نیست از آن افرادی که خداونـد تعالی به قـولش وَ آخَرِینَ مِنْهُمْ قصـد فرموده گر چه پیـامبر بسـبب دعوت مبعوث به ایشـان هم هست،برای قولش وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ و کسی که ایمان نیاورد از پاکان که آنها را قرآن و سنّت بیاموزد.

ص:۱۰

۱- ۱) و این از معجزات پیامبر خدا(ص)است زیرا که آن حضـرت خبر داد بفتح مسـلمین کشور عجم و ایران را سپس گرایش محکم ایشان را باسلام و نبوغ آنها در علم،و ظاهر اینکه مراد از کتاب چیزیست که از وحی گرفته میشود یعنی علوم تقلید و از حکمت آنچه از علوم عقلیه اتخـاذ میگردد،آن گـاه ملل توانا و بزرگ در علوم اطلاعاتی داشـتند ولی عجم های قبل از اسـلام اصـلا چیزی نمیدانسـتند حتّی تاریـخ دولتهـای خود و اسـامی بزرگان پادشاهانشان- مثل کورش و خشایارشاه را مگر سـلاطین ساسانی را که بقسمی از پریشانی و ناچاری یاد میکردند،و یهود و کلدانیان از ایشان بتاریخشان داناتر بودند و در جندی شاپور مردمی از نصاری بودند که بحکمت دانا و بطب یونانی اطّلاع داشتند،پس وقتی اسلام ظاهر شد علوم خود را اظهار کردند بعد از آنی که سالهـا در دولت ساسانیـان بی نـام و نشـان بودنـد و همین طور کلـدانیون علم هیئت و سـتاره شناسـی خود را اظهـار نمودنـد و مسـلمین از عجم از ایشـان فرا گرفتنـد و جمع کردنـد بین کتـاب علوم نقلی و حکمت علوم عقلی را و از رومی ها و یونانیها بالا زدند. (شعرانی)

و بعضـی گفته انـد:قول خـدا لَمّا یَلْحَقُوا بِهِمْ یعنی:در فضل و سابقه در اسـلام بجهت اینکه تابعین و مردمی که پیامبر را درک نکرده و صـحابه را درک کرده انـد نمیرسـند بـه پـایه و مرتبه سـابقین از صـحابه و نیکـان مـؤمنین وَ هُـوَ الْعَزِیزُ یعنی اوست که مغلوب نمیشود.

(الْحَکِیمُ)

دانای در تمام کارهایش.

ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ

مقاتل گوید:یعنی نبوّت و پیامبری که خداوند مخصوص پیامبریش قرار داد.

(یُؤْتِیهِ)

یعنی:او را عطا مینماید.

مَنْ یَشاءُ

بطبق آنچه میداند از صلاح او برای بعثت و تحمّل او با رسالت را.

وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ

یعنی:صاحب منّت بزرگیست بر خلق خودش به بر انگیختن محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله.

محمّـد بن ابی عمیر از هشام بن سالم در حـدیث مرفوع روایت کرده که فقراء و مسـتمندان آمدنـد خـدمت رسول خـدا(ص)و گفتند ای رسول خدا بدرستی که برای توانگرها اموالیست که آن را تصدّق میدهند و ما نداریم چیزی که تصدّق بدهیم و آنها اسـتطاعت دارنـد که حـج کننـد و برای ما نیست که خانه خـدا را زیارت کنیم و آنها دارند که بنده در راه خدا آزاد کنند و ما قدرت مالی نداریم که بنده آزاد کنیم،پس پیامبر(ص)فرمود:کسـی که صد مرتبه اللّٰه اکبر بگوید:بالاتر است از کسـی که بنده ای آزاد کنـد و کسـی که صد مرتبه سـبحان اللّٰه بگوید بالاتر است از آنکه صد سـرباز سواره در راه خدا با زین و لجام بجهاد بفرستد،و هر که صد مرتبه لا اله الاّ اللّٰه بگوید بالا

ترین مردم است در این روز از جهت عمل مگر آنکه زیادتر بگوید پس اینخبر بگوش ثروتمندان و توانگران رسید،پس شروع کردند به گفتن آن ذکرها، پس فقراء برگشتند خدمت پیامبر(ص)و گفتند ای رسول خدا فرمایش شما بگوش توانگرها رسیده پس آنها هم شروع بذکر کردند،پس فرمود رسول خدا(ص) ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشٰاءُ سپس خداوند سبحان برای یهود بی عمل که عمل تورات را ترک کردند مثلی زد و فرمود:

مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا التَّوْرٰاةَ

یعنی:مثل افرادی که مکلّف شدند بقیام به تورات و عمل بآن.

ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوهٰا

آن گاه تحمّل نکردند حق تحمّل کردن،یعنی حق حمل را اداء نکردند و عمل بموجب آن ننمودند،برای اینکه آن را حفظ کردند و در دفاتر خود هم نوشتند و آن را تدوین کردند سپس باحکام آن عمل- نکردند.

کَمَثَلِ الْحِمٰارِ یَحْمِلُ أَسْفٰاراً

مانند داستان حماری که کتابهای حکمت را بر پشت خود حمل میکند احساس نمیکند بمطالبی که در آنست پس داستان کسی که کتاب را حفظ میکند و عمل بموجب آن نمی کند مانند داستان کسیست که نمیداند در آنچه حمل نموده و برداشته چیست.

ابن عبّاس گوید:پس یکسانست بر دوش گرفتن یا انکار نمودن وقتی عمل بآن نکرد و بنا بر این پس کسی که قرآن را تلاوت کرد و معنای آن را نفهمید و یا اعراض از آن کرد اعراض کسی که نیازمند بآن نیست این داستان لاحق باوست،و اگر آن را حفظ نمود و طالب معنای آن بود از اهل این داستان نیست و این مثل شامل او نمیشود،ابو سعید ضریر در این باره گوید:

ص: ۱۲

ذو امل للاسفار لا علم عندهم

بجیدها الاّ کعلم الا باعر

لعمرك ما یدری المطی اذا غدا

باسفاره ارواح ما فی الفرائد

مردمی که حمل میکنند کتابها را و علمی به نیکویی آنها ندارند مگر مانند علم و دانش شتران بجان تو سوگند که مرکب وقت رفتن صبحگاه و یا برگشتن شبانگاه در سفرهایشان نمیدانند که در جوال ها که بر پشت آنست چیست شاهد در کلمه اسفار است که در هر دو بیت بمعنای کتاب آمده است.

بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللّهِ

یعنی:بد قوم و مردمی هستند مردمی که این مثل و داستان آنها است،برای اینکه خداوند سبحان مذمّت کرده داستان ایشان را و مراد بآن مذمّت ایشان و یهود است که تکذیب کردند قرآن و تورات را هنگامی که ایمان به محمّد(ص)نیاوردند.

وَ اللّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمِینَ

یعنی:الطافی که نسبت بمؤمنین به قرآن و تورات نموده بایشان نمیکند.

و بعضی گفته اند:بآنها ثواب نداده و هدایتشان بسوی بهشت نمی کند.

و از میمون بن مهرانست که گفت ای اهل قرآن پیروی کنید از قرآن قبل از آنکه دیگران بر شما سبقت گیرند،به پیروی از قرآن و آن آیه را تلاوت کرد.

ص :۱۳

[سوره الجمعه (۶۲): آیات ۶ تا ۱۱]

اشاره

قُلْ یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ هٰادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّکُمْ أَوْلِیٰاءُ لِلّٰهِ مِنْ دُونِ اَلنّٰاسِ فَتَمَنَّوُا اَلْمَوْتَ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ (۶) وَ لاٰ یَتَمَنَّوْنَهُ أَبَداً بِمٰا قَدَّمَتْ
أَیْدِیهِمْ وَ اَللّٰهُ عَلِیمٌ بِالظّٰالِمِینَ (۷) قُلْ إِنَّ اَلْمَوْتَ اَلَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاٰقِیکُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلیٰ عٰالِمِ اَلْغَیْبِ وَ اَلشَّهٰادَهِ فَیُنَبِّئُکُمْ بِمٰا
کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸) یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِذٰا نُودِیَ لِلصَّلاٰهِ مِنْ یَوْمِ اَلْجُمُعَهِ فَاسْعَوْا إِلیٰ ذِکْرِ اَللّٰهِ وَ ذَرُوا اَلْبَیْعَ ذٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ (۹) فَإِذٰا قُضِیَتِ اَلصَّلاٰهُ فَانْتَشِرُوا فِی اَلْأَرْضِ وَ اِبْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اَللّٰهِ وَ اُذْکُرُوا اَللّٰهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰) وَ إِذٰا رَأَوْا
تِجٰارَهً أَوْ لَهْواً اِنْفَضُّوا إِلَیْهٰا وَ تَرَکُوکَ قٰائِماً قُلْ مٰا عِنْدَ اَللّٰهِ خَیْرٌ مِنَ اَللَّهْوِ وَ مِنَ اَلتِّجٰارَهِ وَ اَللّٰهُ خَیْرُ اَلرّٰازِقِینَ (۱۱)

ص: ۱۴

ترجمه:

۶-بگو(ای پیامبر)ای کسانی که یهودی هستید اگر میپندارید که شما دوستان خدائید نه مردم دیگر پس مرگ را آرزو کنید اگر راست می گویید.

۷-و آن را هرگز آرزو نمیکنند بعلّت آن کارهایی که نموده و دستهای ایشان از پیش انجام داده و خدای تعالی بحال ستمکاران دانا است.

۸-بگو آن مرگی که شما از آن فرار میکنید حتما آن بشما خواهد رسید سپس بسوی دانای پنهان و آشکار بازگردانیده میشوید،در نتیجه شما را بکارهایی که میکردید خبردار میکند.

۹-ای کسانی که ایمان آورده اید هر گاه برای نماز در روز جمعه ندا در داده شد (۱)بسوی یاد کردن خدا شتاب کنید،و داد و ستد را واگذارید این(ترک معامله و شتاب کردن)برای شما اگر بدانید بهتر است.

۱۰-و چون نماز جمعه پایان یافت در زمین پراکنده شوید و از فضل خدا(آنچه خواهید)بجوئید و خدای را بسیار یاد کنید،باشد که شما رستگار شوید.

۱۱-و آن دم که سوداگری یا سرگرمی را ببینند بسوی او متفرّق شوند و تو را(بر منبر)ایستاده واگذارند،بگو آنچه پیش خداست از سرگرمی و سوداگری بهتر است،و خدا بهترین روزی دهندگان است.

۱- ۱) علماء اسلامی بعد از آنکه اتفاق در حرمت بیع در موقع نداء نماز جمعه نموده اند،درباره فساد و بطلان آن اختلاف کرده اند و مخفی نماند که حرمت با ترتّب آثار جمع میشود به اینکه گفته میشود این عمل حرام ولی اگر آن را بجاآوری اثرش چنین خواهد بود،اینمطلب وقتیست که تصریح بآن شود،و اگر تصریح نشد پس منصرف بذهن اینست که اثری بر آن مترتّب نخواهد بود(شعرانی)

لغت:

الزعم:قولیست از گمـان یـا علم که گاهی راست و مطابق با واقع و اکثرا مخالف با واقع است،و برای همین از باب گمان و علم آمده و عمل آن را انجام میدهد،شاعری گوید:

فان تزعمینی کنت اجهل فیکم

فانی شریت الحلم بعدک با الجهل

پس اگر تـو خیـال میکنی که من در میـان شـما مجهـول و ناشـناخته ام پس من حلم و بردبـاری را بعـد از تو بجهـل خریـداری نمودم،شاهد در کلمه تزعمینی است که بمعنای گمان آمده است.

الاولیاء:جمع ولی و ولی:آنست که شایسته و سزاوار باشد به یاری نمودن آنکه او را دوست و ولایت دارد در موقع حاجت.

خـدا ولیّ مـؤمنین است بعلّت اینکه او متولّی نصـرت و یـاری ایشـانست در موقع نیـاز ایشـان و مؤمن ولی اللّه است برای همین علّت،و ممکن است که مؤمن ولی خـدا باشد برای اینکه مطیع خداست و قبول میکند یاری خدا را موقع حاجت و نیاز.جبائی و قاضی گویند:

و التمنّی:آن گفتـه گوینـده اسـت چـون ممکـن اسـت آنچـه بخواهـد نشـود و ممکن است آنچه نخواهـد بشـود،پس آن متعلّق بگذشته و آینده خواهد بود،و آن از جنس کلام است.

ابو هاشم گوید:آن معنایی است در خاطر انسانی که توافق با این قول میکند.

و الجمعه و الجمعه:دو لغت انـد و جمع آنها جمع و جمعات است فراء گویـد:در آن لغت سوّمی میباشـد و آن جمعه بفتـح میم است مثل ضحکه

ص: ۱۶

و همزه و آن جمعه نامیـده میشود بعلّت آنکه خداونـد متعال در آن روز از ایجاد و آفرینش اشـیاء فارغ شـد و در آن مخلوقات گرد آمدند.

و بعضی گفته اند:برای اینست که در آن جماعت جمع میشود و ابی سلمه گفته است اوّل کسی که آن را جمعه نامید کعب بن لؤی بود،و او اوّل کسی است گفت،امّا بعد و بجمعه عروبه میگفتند.

و بعضـی گفتـه انـد:اوّل کسـی کـه آن روز را جمعـه نامیـد انصـار بودنـد ابن سـیرین گویـد:انصـار جمـع شدنـد پیش از آنکه پیامبر(ص)بمدینه آید.

و بعضـی گفته اند:پیش از آنکه سوره جمعه نازل شود،انصار گفتند برای یهودیها در روزهای هفته یک روزیست(شنبه)که در آن جمع میشوند برای نصاری نیز روزیست که(یکشنبه)مجتمع میگردند،پس ما هم روزی را قرار بدهیم که در آن گرد آمده و ذکر خدای عزّ و جل نموده و او را سـپاس گوئیم،یا گفتند چنان که روز شـنبه برای یهود و روز یکشنبه برای نصاری است پس قرار دهیـد آن را روز عروبه،پس نزد اسـعد بن زراره جمع شدنـد و او برایشان در آن روز نماز خواند و خاطر نشانشان کرد که این روز را جمعه بنامید هنگامی که نزد او جمع شدند،پس اسـعد بن زراره گوسفندی برای آنها کشت،پس نهار و شام از یک گوسفند خوردند،برای اینکه آن روز جمعیتشان کم بود،پس خداوند تعالی نازل فرمود إِذا نُودِیَ لِلصَّلاةِ ... پس این اوّل جمعه ای بود در اسلام جمع شدند.

و امّا اوّل جمعه ای که پیامبر خـدا(ص)با اصـحابش اجتماع نمود:گفته شـده که رسول خـدا(ص)از مکّه مهاجرت بسوی مدینه نمود تا در دهکده قبا وارد بر بنی عمرو بن عوف شد و این در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاوّل

ص: ۱۷

موقع ظهر بود،پس در قبا از روز دوشنبه تا پنجشنبه توقف فرمود و مسجد قبا را ساخت،آن گاه از میان آنها روز جمعه بسوی مدینه حرکت فرمود و در بطن وادی در بنی سالم بن عوف درک نماز جمعه را که در آن روز در این محل مسجدی بنا کرده بودند نمود،و این اوّل جمعه ای بود که پیامبر خدا«ص» در اسلام آن را جمعه قرار داد و در این جمعه خطبه ای ایراد فرمود،و آن اوّل خطبه ای بود که در مدینه خواندند و گفتند:شکر و سپاس مختصّ و مخصوص خداست،حمد میکنم او را و استعانت باو میجویم،و طلب عفو و مغفرت از او مینمایم و طلب هدایت و ارشاد از او میکنم،و باو ایمان دارم و او را کفران نمیکنم و با هر کس که کافر باو شد عداوت دارم و گواهی میدهم که خدایی جز آن خدای یکتا که شریکی ندارد نیست،و گواهی میدهم که محمد بنده و فرستاده اوست،او را بهدایت و روشنایی و موعظه در زمانی که از پیامبران خالی و از دانش اندک و گمراهی مردم و جدایی از زمان و نزدیکی بقیامت و اجل ارسال نمود،هر کس اطاعت خدا و رسول او را نماید البته نجات یابد و هر کس عصیان کند آنها را،البته فریفته،و هلاک و گمراه شده گمراهی که دور از هدایت و نجات است،سفارش میکنم شما را بپرهیزکاری از خدا زیرا بهترین چیزی که مسلمان بمسلمانی سفارش میکند اینست که او را تشویق و ترغیب بآخرت نموده و او را امر بتقوی نماید پس حذر کنید از آنچه خدا شما را از خود تحذیر نموده و اینکه پرهیز- کاری و تقوای از خدا برای کسی که عمل کند بآن بنا بر ترس و بیم از پروردگارش یاور درستیست بر آنچه میطلبد از امر آخرت و کسی که اصلاح کند آنچه بین او و بین خداست از امر او در پنهانی و آشکارایی که نیّت نکند به این مطلب

مگر رضای خود را،برای او یاد بودی در آینده اش خواهد بود و ذخیره ای بعد از مرگش هنگامی که انسانی محتاج بچیزیست که پیش فرستاده و غیر از این گروه دوست دارند که میان آنها و میان عذاب مدّت زیادی فاصله باشد،و خداوند شما را از خود بیم میدهد و خدا به بندگانش مهربانست،و آنکه سخنش راست و وعده اش مسلّم خلافی برای آن نیست پس اوست که میگوید در نزد من سخن تبدیل و تحریف نمیشود و من به بندگانم ستمکار نیستم، پس بترسید از خدا در کارهای دنیوی و امور اخرویتان در آشکارا و نهان البتّه کسی که از خدا بترسد خداوند گناهان او را بخشیده و پاداش بزرگی باو خواهد داد،و کسی که از خدا بترسد البتّه رستگار شده است رستگاری بزرگی،و بدرستی که ترس از خدا نگاه میدارد از خشم و نگهمیدارد از عقوبت او و نگه میدارد از غضب او و بدرستی که تقوای از خدا چهره ها را سفید و نورانی و خدا را خشنود و درجه و رتبه را بلند میکند،حظ خود را از تقوی فرا گیرید و در جنب خدا مقابل حق افراط و زیاده روی نکنید پس بطور قطع خدا کتاب خود را بشما آموخت و راه خود را برای شما روشن نمود تا اینکه راستگویان و دروغگویان را بدانند،پس احسان کنید چنان که خداوند بشما احسان نمود،و با دشمنان او عداوت نمائید و در راه او جهاد کنید حق جهاد و کوشش.

اوست که شما را برگزید و نام شما را مسلمان گذارد تا اینکه هلاك شود هر کس که هلاك شد از روی دلیل و برهان و زنده گردد کسی که زنده ماند از روی بیّنه و برهان و لا حول و لا قوّه الاّ باللّه،پس زیاد کنید یاد خدا را و عمل کنید برای بعد از این روز،پس بدرستی که هر کس اصلاح کند

ص: ۱۹

بین خود و خدای خود را،خدا کفایت و اصلاح خواهد نمود بین او و مردم را،و این بخاطر اینست که خداوند حکومت بر مردم میکند نه اینکه مردم بر او حکومت کنند و خداوندست که تملّک میکند از مردم و مردم از او تملّکی ندارند اللّه اکبر و لا حول و لا قوه الاّ باللّه العلی العظیم،پس برای همین خطبه در انعقاد نماز جمعه شرط شده است.

شأن نزول:

جابر بن عبد اللّه گوید:کاروانی آمد و ما با پیامبر خدا(ص)نماز جمعه میخواندیم،پس مردم بسوی آن کاروان دویدند و باقی نماند با رسول خدا مگر دوازده نفر مرد که من در آنها بودم،پس این آیه نازل شد (وَ إِذٰا رَأَوْا تِجٰارَةً أَوْ لَهْواً) و وقتی دیدند سوداگری یا سرگرمی را.

حسن و ابو مالک گویند:اهل مدینه به گرانی و گرسنگی مبتلا شدند، پس دحیه بن خلیفه از شام با زیتون آمد در حالی که پیامبر(ص)در روز جمعه خطبه میخواند،پس چون او را دیدند برخاستند و بسوی او در بقیع رفتند از ترس اینکه مبادا دیگران بر آنها پیشدستی کنند،پس با پیامبر(ص)باقی نماند مگر چند نفری،پس آیه مذکور نازل شد،پس فرمود قسم بآنکسی که جانم در دست قدرت اوست اگر همگی پی در پی هم رفته بودید تا اینکه یکی از شما باقی نمیماند هر آینه این بیابان بر شما آتش شده بود.

و مقاتلان گویند پیامبر(ص)میان ما خطبه روز جمعه میخواند که دحیه ابن خلیفه ابن فروه کلبی سپس یکی از بنی خزرج و بعد یکی از بنی زید بن مناه از شام با مال التجاره ای رسیدند و هر وقت این کاروان میرسید هیچکس در مدینه باقی نمیماند مگر میآمد،و در این کاروان هم همه گونه ما یحتاج و

نیازمنـدیهای مردم از آرد یا گنـدم یا غیر آن میبود،پس نزد احجار زیت که محلّی در بازار مـدینه بود فرود میآمد آن گاه طبل میزد تـا مردم را بآمـدن خود خبر کنـد و مردم بسوی او آینـد تـا متاع او را خریـداری کننـد،پس روز جمعه ای قبل از مسـلمان شدنش از سـفر آمد و پیامبر(ص)بر منبر ایستاده و خطبه جمعه میخواند پس مردم بصدای طبل دحیه بیرون دویدند و در مسجد نماند مگر دوازده نفر مرد و زن،پس حضرت رسول(ص)فرمود اگر اینها نبودند هر آینه از آسمان بر این مردم سنگ میبارید و خداوند نازل فرمود آیه مذکور را.

کلبی از ابن عبّاس نقل کرده که باقی نماند در مسجد مگر هشت نفر ابن کیسان گوید:یازده نفر مرد.

قتاده و مقاتل گوینـد:مردم مـدینه سه مرتبه این عمل را انجام دادند در هر روزی یک مرتبه برای کاروانی که از شام میرسـید و تصادف میکرد روز ورود آنها با روز جمعه هنگام ظهر و نماز جمعه پیامبر(ص)با مردم.

مقصود و تفسیر:

چون ذکر یهود را در انکارشـان بـآنچه در تورات است مقـدّم داشت خداونـد سـبحان امر فرمود پیـامبرش را که آنها را خطاب کند بچیزی که محکومشان کند پس فرمود:

(قُلْ)

بگو ای محمّد.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ هادُوا

یعنی:مردمی که خود را یهود نامیدند.

إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّکُمْ أَوْلِیاءُ لِلّهِ

یعنی:اگر شما گمان میکنید بخیال خود تان که شما از یاران خدا هستید و خداوند شما را یاری میکند.

ص :۲۱

مِنْ دُونِ النّٰاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ

یعنی:شما پسران خدا و دوستان او هستید پس مرگی که شما را بخدا میرساند آرزو کنید سپس خداوند سبحان از حال ایشان و دروغ گفتن ایشان و اضطرابشان در ادّعایشان که آنها اطمینان و وثوق ندارند خبر داد،و فرمود:

وَ لاٰ يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَداً بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ

و هرگز ایشان برای آنچه با دستشان پیش نمودند از کفر و معصیت آرزوی آن را نمیکنند.

وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظّٰالِمِينَ

یعنی:خدا دانا بافعال و احوال ایشان است،و گذشت تفسیر این دو آیه در سوره بقره و در آن معجزه ای برای پیامبر(ص)بود زیرا ایشان را خبر داده بود که هرگز آرزوی مرگ را نمیکنند چون میشناسند ایشان راست بودن پیامبر اسلام و دروغ خودشان را و مطلب هم چنان بود که فرمود،و روایت شده که اگر آنها آرزوی مرگ کرده بودند همگی آنها مرده بودند.

(قُلْ)

بگو ای محمّد.

إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاٰقِيكُمْ

یعنی:البته مرگی را که از او فرار میکنید پس آن مرگ مسلّما شما را خواهد رسید،و شما اگر چه از مرگ فرار کنید و آن را ناخوش دارید،پس او ناچار است که بر شما فرود آید و شما را دریابد و فرار از مرگ سودی برای شما ندارد،و جز این نیست که فرمود فَإِنَّهُ مُلاٰقِيكُمْ بفاء فرمود که یعنی از او فرار کنید یا نکنید برای مرگ یکسان است،پس آن ملاقاتشان خواهد کرد، فَإِنَّهُ مُلاٰقِيكُمْ مبالغه در دلالت بر اینست که فرار از مرگ سودی ندارد برای اینکه اگر فرار بمنزله سبب در ملاقات مرگ بود پس معنایی برای تعرّض فرار نبود برای اینکه مرگ از او دور نبود تا

فرار کند و به همین معنی امیر المؤمنین علیه السلام اشاره فرمود در قولش هر کسی آنچه را که از او فرار میکند ملاقات خواهد کرد و اجل راننده انسانی است و فرار از آن دریافتن آنست،زهیر شاعر گوید:

و من هاب اسباب المنایا ینله

و لو نال اسباب السماء بسلّم

و کسی که بترسد اسباب و مقدمات مرگ را بآن خواهد رسید اگر چه به سبب نردبانی هم بآسمان برود،شاهد در کلمه منایا و اجل است که خواه و ناخواه آدمی را خواهد یافت.و شکی نیست که مرگ او را درخواهد یافت بترسد یا نترسد و لکن وقتی هیبت و ترس بمنزله سبب مرگ باشد پس معنایی برای هیبت نخواهد بود،و گفته شده که تقدیرش اینست بگو مرگی که از او فرار میکنید،پس الذی را در موضع و جای خبر قرار داده نه صفت برای مرگ (فانّه)مستأنفه میباشد.

ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلىٰ عٰالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهٰادَةِ

یعنی:بر برگشت بسوی خدایی خواهید نمود که ظاهر و باطن شما را در روز قیامت میداند.

فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

پس شما را بآنچه در دار دنیا عمل نمودید خبر داده و بحساب اعمالتان پاداشتان میدهد.

سپس خداوند سبحان مؤمنین را خطاب فرموده و گفت:

يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذٰا نُودِيَ لِلصَّلاٰةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ

یعنی:هر وقت که اذان نماز جمعه گفته شد و آن زمانیست که امام بر منبر روز جمعه نشست و این مطلب برای اینست که در زمان رسول خدا(ص)ندایی غیر از اذان نبود.

سایب بن زید گوید:برای رسول خدا(ص)یک مؤذّن بنام بلال بود پس هر وقت پیامبر بر منبر مینشست،بلال درب مسجد اذان میگفت و وقتی

از منبر پائین می آمد برای نماز اقامه میگفت سپس ابو بکر و عمر هم چنین بودند تا زمانی که عثمان متصدّی شد و مردم بسیار شدند و منازل دور شد اذانها را زیاد کرد،باذان اوّل در بام منزلش که در بازار بود و بآن زوراء میگفتند و برای عثمان در آنجا اذان گفته میشد،پس وقتی بر منبر مینشست مؤذّن او اذان میگفت،پس وقتی پائین می آمد اقامه برای نماز میگفت و این را بر او عیب نگرفتند.

فَاسْعَوْا إِلىٰ ذِكْرِ اللّهِ

قتاده و ابن زید و ضحاك گفتند:یعنی بروید با سرعت و شتاب بسوی نماز نه با سنگینی و تأنّی.

زجاج گوید:یعنی پس بروید بسوی سعی چنان که آن سرعت کردنست و عبد اللّه بن مسعود قرائت نمود(فامضوا الی ذکر اللّه)و از علی بن ابی- طالب(ع)و عمر بن خطاب و ابی بن کعب و ابن عباس هم اینطور روایت شده و همین از حضرت ابی جعفر باقر و حضرت عبد اللّه صادق(ع)روایت شده است،ابن مسعود گوید:اگر من اسراع و سرعت را میدانستم هر آینه چنان سرعت میکردم که ردایم از کتفم بیفتد.

و حسن گوید:آن سعی و دویدن بر قدمها نیست و بتحقیق که نهی شده که برای نماز نیایند مگر با سکینه و وقار،بلکه سعی بدلها و نیّت،و خشوع است،و بعضی گفته اند مقصود از ذکر اللّه خطبه ایست که متضمّن ذکر خدا و مواعظ است.

وَ ذَرُوا الْبَيْعَ

یعنی:خرید و فروش را واگذارید.

حسن گوید:هر معامله ای که در آن نماز روز جمعه فوت میشود،زیرا آن بیع حرام است و جایز نیست و اینست آن چیزی که ظاهر آیه حکم میکند بعلّت،

اینکه نهی دلالت بر فساد معامله دارد.

(ذٰلِکُمْ)

یعنی:آنچه بآن امر شدید از حضور نماز جمعه و شنیدن خطبه و ذکر خدا و اداء واجب و ترک فروش.

خَیْرٌ لَکُمْ

بهتر و سودمندتر است برای شما از جهت عاقبت.

إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

منافع امور و زیانهای آنها و مصالح و مفاسد نفس هایتان را.

جبائی گوید:یعنی بدانید این مطلب را و در این آیه دلالت بر وجوب نماز جمعه است و دلالت بر حرمت تمام تصرّفات در موقع شنیدن اذان جمعه بجهت اینکه بیع را مخصوص بنهی نمود برای بودن آنست از اعم تصرّفات در اسباب معاش و در آن دلالت بر اینست که این خطاب برای احرار است زیرا که بردگان و بندگان مالك بیع نیستند،و دلالت دارد بر اختصاص نماز جمعه بمکانی و برای همین واجب است بسوی آن سرعت و کوشش کنند،و وجوب نماز جمعه برای همه مکلّفین است مگر صاحبان عذر از سفر یا مرض یا کوری یا لنگی یا اینکه زن باشد و یا پیر سالخورده یا بنده و یا بر سر بیش از دو فرسخ از مسجد جامع باشد،و با بودن این شرائط واجب نیست مگر در موقع حضور سلطان عادل یا کسی که او را سلطان برای نماز جمعه تعیین کند و عدد نزد اهل بیت رسالت به هفت نفر تکمیل می شود،ابو حنیفه و سفیان ثوری گفته اند:غیر از امام بسه نفر هم اقامه می شود،شافعی میگوید:فقط منعقد میشود به چهل نفر مرد حر بالغ مقیم، ابو یوسف گوید:به دو نفر هم غیر امام منعقد میشود.

حسن و داود گفته اند:به یک نفر هم مانند نمازهای واجب دیگر

منعقد میشود،و اختلاف در مسائل نماز جمعه میان فقهاء بسیار است و محل آن کتابهای فقهی است.

فَإِذٰا قُضِیَتِ الصَّلاٰةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ

یعنی:وقتی نماز جمعه را خواندید و از آن فارغ شدید متفرّق شوید در زمین.

وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ

یعنی:و طلب کنید روزی را در خرید و فروش،و این اباحه و جواز معامله است نه وجوب و یا استحباب انس بن مالک از پیامبر(ص)روایت کرده که فرمود در قول خدای تعالی، فَإِذٰا قُضِیَتِ الصَّلاٰةُ فَانْتَشِرُوا... این طلب برای امور دنیوی نیست و لیکن عیادت مریض و تشییع جنازه و زیارت برادران دینی در راه رضای خداست.

حسن و سعید بن جبیر و مکحول گویند:مقصود از قول خدا، وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ ،طلب علم و تحصیل معرفت و دانش است،و از حضرت ابی عبد اللّٰه صادق(ع)روایت شده که فرمودند نماز روز جمعه و انتشار روز شنبه (۱).

۱- ۱) شیخ طوسی رحمه اللّٰه در کتاب خلاف گفته اجماع و اتفاق است از زمان پیامبر(ص)تا این زمان ما که نماز جمعه را اقامه نکرده مگر خلفاء و امراء و کسی که متولی نماز پس دانسته شده که این اجماع اهل زمانهاست و اگر برعیّت اقامه شده بود هر آینه چنین خوانده بودند...اگر گفته شود که وارد شده تأکید در نماز جمعه،و در بسیاری از احادیث اهل بیت با عدم بسط ید ایشان و ایشان در حال حضور هم سلطنت ظاهری نداشتند که متولی آن شوند،می گوییم و برای همین اصحاب ما واجب عینی از این اخبار نفهمیدند،و از معلوم اینکه عمل شیعه در عصر ائمه(ع)بر ترک نماز جمعه با تشویق و تأکید ایشان برای اینست که از آن وجوب قطعی نفهمیدند،پس امر بنماز جمعه برای دفع توهم منع و بیان تجویز و بودن آن یکی از واجبات تخییری،و مجلسی علیه الرحمه در بحار گفته که

و عمر بن زید از حضرت صادق(ع)روایت کرده که فرمود،من سوار میشدم در حاجت چنان که خداوند آن را کفایت فرموده است،سوار نمیشوم برای حاجتم مگر التماس اینکه مرا خدا ببیند که روز میکنم در طلب حلال آیا نمیشنوی قول خدا عزّ اسمه را، فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّهِ... آیا دیده ای که اگر مردی داخل خانه ای شود و درش را بروی خود ببندد آن گاه بگوید روزی من بر من فرود می آید آیا این میشود امّا او یکی از آن سه نفریست که دعایشان مستجاب نمیشود،گوید گفتم این سه نفر کیانند فرمود:

۱-مردی که زنی دارد که باب میل او نیست،پس بر او نفرین میکند مستجاب نمیشود زیرا اختیار او در دست اوست اگر خواست او را رها کند هر آینه میتواند.

۲-مردی که طلبی از کسی دارد،پس شاهدی(یا سندی نوشته ای)نمیگیرد،پس آن شخص حق او را انکار میکند پس طلبکار نفرین بر او میکند و مستجاب نمیشود زیرا آنچه وظیفه داشت ترک نمود.

۳-مردی که چیزی دارد و در منزلش مینشیند و حرکت نمیکند و التماس روزی نمیکند تا بخورد سپس دعا میکند مستجاب نمیشود.

(۱)

(ترک شیعه نماز جمعه را برای تقیّه بوده و لکن این غیر ممکن است زیرا بیشتر اهل سنت حضور و اقامه سلطان را واجب و شرط نمیدانند،خصوصا مالک که مذهبش غالب بر اهل مدینه بوده و مذهب شافعی و احمد بن حنبل هم همین است،و خلاصه تفرّد به اجتماع با امامی که منصوب از طرف سلطان- نبوده نزد ایشان منکر نیست با اینکه ما میبینیم چیزهایی را که نزد ایشان مثل مسح بر پا در وضو،و حیّ علی خیر العمل در اذان و بسم اللّه الرحمن الرحیم را آشکارا گفتند منکر است،و شیعه آن را در ظاهر ترک و در

وَ اذْکُرُوا اللّٰهَ کَثِیراً

یعنی:یاد کنید خدا را بسیار بر احسان او و سپاس و شکر گوئید او را بر نعمتهای او و بر آنچه شما را موفق نمود از- طاعت و اداء فریضه.

و بعضی گفته اند:که مقصود بذکر در اینجا فکر است چنان که فرمودند یک ساعت فکر از عبادت یک سال بهتر است.

و بعضی گفته اند:یعنی خدا را در تجارت و در بازارهایتان یاد کنید،و از پیامبر(ص)روایت شده که فرمود:کسی که خدا را در بازار از روی خلوص در موقع غفلت مردم و شغلشان بآنچه در آنند یاد کند،نوشته

(۱)

(باطن بجا می آورد و حکم در آن نیز مخفی نمانده است،و بعضی از محدّثین در استدلالش از طریق ادب خارج شده و احترام علم را رعایت نکرده و طعن زده کسی را که در وجوب نماز جمعه با او توافق ندارد و حال آنکه گذشتگان و پیشینیان دانشمندان ادیان دیگر را احترام میکردند و بیان کردن اشتباه ایجاب دشمنی و جسارت نمی کند،آن گاه طعن زده بعضی از بزرگان گذشته را در مطلق اجماعات و در این مسئله و گفته در زمان غیبت اطلاع بر اجماع ممکن نیست و با فرض امکان اطلاع بر تمام مذاهب امامیّه با پراکندگی و انتشار ایشان در اقطار عالم،پس بودن ایشان متفق بر یک مذهب حجتی در آن نیست. پایان سخن مستشکل می گوییم:ممکن است علم اجمالی بمذهب جماعه پراکنده نمود چنان که نحویّین اتفاق بر رفع فاعل دارند و این مانند شبهه بعضی از ایشانست در شکل اوّل که علم بکبرویت کبری(العالم متغیّر)متوقف بر علم به نتیجه است پس اگر عکس شود(العالم حادث)گفته شود دور لازم میآید. و جواب اینست:که علم اجمالی به اینکه حیوان جسم است متوقّف بر تتبع حیوانات نیست،سپس چگونه اجماع حجت نباشد با اینکه علم باجماع علم بقول و گفته معصوم(ع)است در ضمن کل اقوال.(شعرانی)

شود برای او هزار حسنه،و میبخشد خدا برای او روز قیامت بخششی که بقلب بشری خطور نکرده.

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

یعنی:برای اینکه رستگار شوید و بثواب نعمت نائل گردید،خداوند سبحان معلّق فرمود،رستگاری را بقیام بآنچه ذکرش از اعمال جمعه و غیر آن گذشت و صحیح است حدیث ابی ذر که گفت رسول خدا(ص)فرمود:کسی که روز جمعه غسل کند و نیکو غسل نماید، و لباس پاک و شایسته خود را بپوشد و از عطر یا روغن منزلش استعمال کند (البته روغن و عطری که به بدن زده میشود)آن گاه بین دو نفر را بهم نزند خداوند میبخشد برای او آنچه بین او خواهد بود و بین جمعه دیگر و سه روز بعد از آن را،و این حدیث را بخاری در صحیح خود آورده و سلمان تمیمی از پیامبر(ص)روایت کرده که فرمود بدرستی که برای خدا در هر روز جمعه ششصد هزار نفر آزاد شده از آتش هست که تمام آنها مستوجب و و مستحق آتش اند،سپس خداوند سبحان از جماعتی خبر داد که گرامی ترین کرامتها را معامله کردند به پست ترین پستها،پس فرمود:

وَ إِذٰا رَأَوْا تِجٰارَةً أَوْ لَهْواً

یعنی:وقتی معاینه کردند این را.

مجاهد گوید:یعنی وقتی خرید و فروش یا سرگرمی بطبل یا طنبور را دانستند،جابر گوید:یعنی ساز و شیپور.

اِنْفَضُّوا إِلَيْهٰا

یعنی:از دور تو پراکنده و بسوی او میدوند،و فراء گفته است میل بسوی او میکنند،و ضمیر(الیها)مربوط بتجارت است و تجارت مخصوص برد و برگشت ضمیر باو شده برای اینکه آن نزد ایشان مهم تر و بآن خشنودتر از طبل و طنبور بود زیرا طبل راهنمای ایشان به

تجارت بود.

و بعضی گفته اند که عود ضمیر بیکی از این دو کافیست و مثل آنکه بر حذفی باشد و معنا اینست که وقتی تجارتی دیدند بسوی آن میدوند و وقتی سرگرمی دیدند بسوی آن میدوند پس الیه حذف شده چون الیها بر آن دلالت دارد.

از حضرت ابی عبد اللّه صادق(ع)روایت شده که فرمود:(انصرفوا الیها)منصرف میشدند و میرفتند بسوی آن.

وَ تَرَکُوکَ قائِماً

تو در منبر خطبه میخواندی و آنها میرفتند.

جابر بن سمره گوید:ندیدم رسول خدا(ص)خطبه بخواند مگر ایستاده پس هر کس حدیث کند تو را که آن حضرت نشسته خطبه خوانده او را تکذیب کنید،و از عبد اللّه بن مسعود پرسیده شد آیا پیامبر(ص)ایستاده خطبه میخواند؟پس گفت آیا نخوانده ای وَ تَرَکُوکَ قائِماً و بعضی گفته اند از قائما اراده کرده قیام در نماز را،سپس خدای تعالی فرمود:

(قُلْ)

بگو ای محمّد بایشان.

ما عِنْدَ اللّهِ

از ثواب بر شنیدن خطبه و حضور موعظه و نماز و توقّف با پیغمبر(ص).

(خَیْرٌ)

بهتر و پسندیده تر و سودمندتر از جهت عاقبت و پایان کار است.

مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَهِ وَ اللّهُ خَیْرُ الرّازِقِینَ

از سرگرمی و معامله و خداوند روزی میدهد شما را اگر چه خطبه و نماز جمعه را ترک و رها نکنید

سوره منافقین

اشاره

باجماع مفسّرین در مدینه نازل شده و آیاتش(چون سوره جمعه) یازده است.

فضیلت آن:

ابی بن کعب از پیامبر(ص)روایت کرده که فرمود هر کس سوره منافقین را بخواند از نفاق بر کنار و دور باشد.

توضیح:

چون خداوند سوره جمعه را بآنچه از نشانه ها و علامتهای نفاق از گذاردن پیمبر ایستاده در نماز و یا در خطبه نماز و اشتغال آنها به سرگرمی و سود جویی یکدیگر پایان داد:

این سوره را بذکر منافقین نیز شروع نمود و گفت:

ص: ۳۱

[سوره المنافقون (۶۳): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . إِذٰا جٰاءَكَ اَلْمُنٰافِقُونَ قٰالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَ اَللّٰهُ يَشْهَدُ إِنَّ اَلْمُنٰافِقِينَ لَكٰاذِبُونَ (۱) اِتَّخَذُوا أَيْمٰانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ إِنَّهُمْ سٰاءَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۲) ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاٰ يَفْقَهُونَ (۳) وَ إِذٰا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسٰامُهُمْ وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ اَلْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قٰاتَلَهُمُ اَللّٰهُ أَنّٰى يُؤْفَكُونَ (۴) وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمْ تَعٰالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اَللّٰهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۵)

ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان ۱-چون منافقان نزد تو بیایند گویند گواهی میدهیم که تو قطعا پیغمبر خدایی و خدا میداند که تو بدون تردید فرستاده اویی،و خدا

ص: ۳۲

گواهی میدهد که منافقان جدّا دروغ میگویند(چون اعتقادشان موافق گفتار شان نیست).

۲-منافقان سوگندان خویش را چون سپری برگرفتند(که بوسیله آن جان و مال خود را نگهداری کنند)پس(نادانان را)از راه خدا بازداشتند البتّه ایشان آنچه میکردند بد است.

۳-این(بدی عملشان)برای آنست که ایشان(بحسب ظاهر)گرویدند سپس(بدل)نگرویدند در نتیجه خدا بر دلهایشان مهر نهاد،پس ایشان(حقیقت ایمان را)در نیابند.

۴-و اگر منافقان را ببینی پیکرهای ایشان تو را بشگفت آورد و اگر سخن گویند گفتارشان را گوش میدهی گویا ایشان(در خالی بودن از خرد و دانش)چوبهای بدیوار تکیه داده شده اند،هر آوازی که برآید(ترس ایشان بمرتبه ایست که آن را)بزیان خویش میپندارند ایشان دشمنانند پس از(نیرنگ)ایشان حذر کن خدا ایشان را هلاک کند،ایشان را به کجا و (چگونه)برمیگردانند.

۵-و چون بایشان گویند بیائید تا فرستاده خدا برای شما آمرزش خواهد سرهای خویش را(از روی استهزاء)حرکت میدهند و به بینی ایشان را که (مردم را از راه حق)باز میدارند و ایشان گردنکشانند.

قرائت:

ابو عمر و غیر عباس و کسایی(خشب)بسکون شین و دیگران«خشب» بضم شین قرائت کرده و ناقح و روح از یعقوب و سهل(لوّوا)بتخفیف واو و بقیّه از قاریان بتشدید واو خوانده و آن اختیار ابی عبیده است،و در

شواذ حسن اتخذوا ایمانهم،بکسر قرائت کرده.

دلیل:

ابو علی گوید:کسی که خشب بضم خوانده آن را مثل بدنه و بدن و اسد و اسد،و وثن و وثن در قول خدا إِنْ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاّ إِناثاً .

سیبویه گوید:آن قرائتیست و تثقیل فعل البته در نظیر آن آمده،اسد گویند چنان که در جمع ثمر ثمر گفته اند،شاعر گوید:قدمهایی مانند شیران بر زیان شما خواهد آمد، یقدم اقداما علیکم کالاسد ابو الحسن گوید:

تحریک در خشب لغت اهل حجاز است و دلیل کسی که(لووا را)بتخفیف واو خوانده قول خدا لَیًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ پس لیّ مصدر لوی مانند طوی،طیّا.و تثقیل برای این که فعل برای جمع است پس آن مثل خدا(مفتّحه لهم الأبواب)و البتّه آمده در شعر ابو زید تلویه الخاتن زبّ المعذر تحریک نمودن ختنه کننده آلت طفل را برای ختنه.

و قول خدا ایمانهم بکسر بنا بر حذف مضاف است،یعنی:اتّخذوا اظهار ایمانهم جنّه یعنی قرار دادند اظهار گروش خود را سپر بتحقیق امثال این در آیات- قبل گذشت.

لغت:

الجنّه:سپریست که آن را برای دفع اذیت برمیدارند مانند سلاحی که برای دفع جراحت میگیرند و جنّه بفتح جیم باغیست که درخت او را بپوشاند و جنّه بکسر جیم جنونست که عقل را ستر میکند.

الفقه:علم بچیزیست گفته میشود فقهت الحدیث افقه حدیث را میفهماند مگر اینکه این فهم و دانش اختصاص بعلم شریعت و هر کس آن را یاد گیرد دارد،میگویند او فقیه است و افقهتک الشیء یعنی برای تو بیان

ص:۳۴

نمودم و فقه الرجل بضم یعنی فقیه و دانا شد،ابن درید گوید:

الجسم:هر شخص مدرکی را گویند،و هر جسم بزرگی را جسیم و جسام گویند و الاجسم عظیم الجسم است،شاعر گوید:

و اجسم من عاد جسوم رجالهم

و اکثر ان عدوّا عدیدان الرمل

و جسمهایی از قوم عاد بزرگ است مردان ایشان و بیشترند از ریگ صحرا اگر شمرده شوند،شاهد در کلمه اجسم و جسوم است که جمع جسم میباشد اهل کلام اختلاف در تعریف جسم کرده و محقّقین ایشان گفته اند آن چیزیست که دارای طول و پهنا و عمق باشد(خلاصه دارای ابعاد ثلاثه طول و عرض و عمق باشد)و برای همین وقتی در این سه جهت زیاد شد گفته میشود اجسم و جسیم،و بعضی گفته اند چیز ترکیب یا تألیف شده است.

و بعضی گفته اند:آن چیزیست که قائم بخود باشد یعنی محتاج به محلّی نباشد(چون عرض)و صحیح قول اوّل است و اجسام چیزیست که از جواهر تألیف و ترکیب شود،و آن چیزهایی هستند که تجزیه نمیشوند ترکیب شده بمعناهایی که بآن مؤتلفات گفته میشود،پس وقتی تألیف و ترکیب از آن برداشته شد اجزاء لا یتجزّا باقی خواهد ماند،و اختلاف کرده اند در اقل اجزاء جسمها و صحیح آنست که از هشت جزء ترکیب شود،و ابی هذیل گوید:از شش جزء و بلخی گوید از چهار جزء.

اعراب:

سٰاءَ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ

،تقدیرش اینست ساء العمل عملهم،بد عمل است عمل ایشان،پس قول خدا مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ ،ما موصوله و صله در محل

رفع باینست که آن مبتداء یا خبر مبتداء محذوف که مخصوص بذم است باشد أَنّی یُؤْفَکَونَ ،انّی در محل نصب است بنا بر حالیت بمعنای کیف و تقدیرش اینست که اجاحدین یؤفکون آیا منکرین چگونه برمیگردند،و جایز است که در محل نصب بنا بر مصدریت باشد و تقدیرش اینست ای افک یؤفکون،و زجاج گفته است که یعنی:من این یؤفکون،یعنی از حق بباطل برمیگردید،پس بنا بر این منصوب بر ظرفیّت است و یصدّون در محلّ نصب است بنا بر حالیت.

مقصود و تفسیر:

خداوند سبحان پیامبرش را مخاطب ساخت و فرمود:

إِذا جاءَکَ

هر گاه آمدند تو را ای محمّد.

(الْمُنافِقُونَ)

و ایشان کسانی هستند که اظهار ایمان نموده و کفر خود را پنهان میکنند،و نفاق از نفق و نافقاء مشتق است چنان که شاعر گوید للمؤمنین امور غیر مخزیه و للمنافق سرّ دونه نفق برای مؤمنین کارهای بدون ضرر و خواری است و برای منافق رازیست که کمتر آن دو رنگی و دو رویی است.شاهد در کلمه منافق است که انسان دو رو و دو رنگ باشد.

قالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللّهِ

یعنی:خبر دادند به اینکه آنها-اعتقاد دارند که تو رسول خدایی.

وَ اللّهُ یَعْلَمُ

و خدا ای محمّد میداند.

إِنَّکَ لَرَسُولُهُ

حقیقه و خدا از جهت شهادت و گواهی کافیست.

وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِینَ لَکاذِبُونَ

و خداوند گواهی می دهد که

جدّا منافقين دروغ ميگويند در قولشان كه تو رسول خدايى،پس دروغشان در اعتقادشان است،و اينكه بدلهايشان گواهى ميدهند،تكذيب نكرد ايشان را در آنچه برگشت بزبانشان دارد،چون ايشان گواهى بزبان دارند و راست گفتند در زبانشان،و در اين دلالت است بر اينكه حقيقت ايمان آنست كه در قلب باشد و كسى كه چيزى بگويد و خلاف آن را معتقد باشد دروغگو است.

اِتَّخَذُوا أَيْمانَهُمْ جُنَّةً

يعنى ايمان خود را سپر و پرده اى قرار دادند كه بآن كفر خود را بپوشانند تا كشته نشوند و بآنها سب و فحش و ناسزا نگويند و اموالشان را نگيرند.

فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّهِ

يعنى:پس اعراض كردند باين سبب از دين اسلام و بعضى گفتند:منع كردند غير ايشان از پيروى راه حق به اينكه خواندند ايشان را در باطن بكفر و اين از خواص و صفات منافقين است كه عوام را از دين برميگردانند چنان كه اهل بدعت ميكنند.

إِنَّهُمْ ساءَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ

يعنى:بد كاريست كه آنها ميكنند از اظهار اسلام و مخفى داشتن كفر و منع راه حق نمودن.

ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا

بزبانهايشان در موقع اقرار به لا اله الا اللّه و محمد رسول اللّه.

ثُمَّ كَفَرُوا

قتاده گويد:يعنى سپس كافر شدند بقلوبشان چون تكذيب كردند بآن،و بعضى گفته اند:يعنى ايمان آوردند در ظاهر نزد پيامبر و مسلمانها سپس وقتى با مشركين خلوت كردند كافر شدند بدين جهت فرمود ثُمَّ كَفَرُوا براى اينكه ايشان بعد از اظهار ايمان تجديد

ص :۳۷

کفر نمودند.

فَطُبِعَ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ

یعنی:مهر گذارده شد بر قلوبشان به داغ و علامتی که فرشتگان بین آنها و مسلمین حقیقه تمیز دهند.

ابی مسلم گوید:یعنی چون آنها الفت گرفتند با کفر و عناد و گوش بسخن حق ندادند و درباره معاد و قیامت فکر نکردند،خداوند آنها را واگذارد باختیار خودشان و یاریشان نکرد،پس این مهر شد بر قلوبشان و او آنها را مأنوس کرد بآنچه از کفر معتاد شده بودند.

فَهُمْ لاٰ یَفْقَهُونَ

یعنی:از جهتی که تفکّر و اندیشه نمیکردند حق را نمیدانستند تا تمیز میان حق و باطل بدهند.

وَ إِذٰا رَأَیْتَهُمْ تُعْجِبُکَ أَجْسٰامُهُمْ

و چون ایشان را بنگری از نیکویی صورتشان و تمامیت خلقتشان و زیبایی هیکلشان تعجّب میکنی.

وَ إِنْ یَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ

یعنی:و چون چیزی بگویند برای خوبی منطقشان و فصاحت زبان و بلاغت بیانشان بسخنانتان گوش میدهند.

کَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ

یعنی:گویا ایشان پیکرهای بی روحند خداوند آنها را در خالی بودن از عقل و فهم تشبیه بچوبهای دیوار فرموده به چیزی که هیچگونه روح(نه نباتی و نه حیوانی و نه انسانی)در آن نیست.

و بعضی گفته اند:خداوند ایشان را تشبیه بچوب پوسیده موریانه خورده که هیچ خیر در آن نیست نموده که هر کس آن را به بیند خیال کند چوب صحیح و سالم است از جهتی که ظاهرش مصفّا و زیبا و باطنش بیفایده است،پس همین طور است منافق ظاهرش آراسته و شگفت آور و باطنش از خوبی خالی.

يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ

خداوند ایشان را توصیف بضعف،و جزع نموده یعنی هر صدا و فریادی را که میشنوند پندارند بر آنها واقع خواهد شد،یعنی میپندارند که صیحه کشنده آنها و از ترس و بیم گمان میکنند که آنها مقصود و مرادند،و این مانند اینست که در ارتش و لشگر منادی ندا کند یا کسی برفیقش فریاد زند یا حیوانی رم کرده و فرار کند و یا گمشده ای را اعلان کنند.

و بعضی گفته اند:یعنی وقتی فریادی بشنوند گمان میکنند که آیه ای درباره آنها و کشف حالشان نازل شده چون خود میشناختند که در سینه هایشان تقلّب و خیانت است و برای همین گفته شده(المریب خائف)آدم مشکوك و متقلّب ترسناك است،پس خداوند سبحان از عداوت آنها خبر داده و فرموده.

(هُمُ الْعَدُوُّ)

در حقیقه دشمن تو و مؤمنین میباشند.

(فَاحْذَرْهُمْ)

پس احتیاط و دوری کن از ایشان به اینکه آنها را بر سرّ و راز خود آگاه کنی.

قاتَلَهُمُ اللّهُ

یعنی:خدا ایشان را ذلیل و لعنت کند،و بعضی گفته اند:که آن نفرین بر هلاکت ایشانست بعلّت اینکه هر کسی را که خدا بکشد او مقتول و هر کسی را غالب شود پس او مغلوب است أَنّی یُؤْفَکُونَ ابو مسلم گوید:یعنی چگونه با بسیاری دلائل از حق منصرف میشوند و روی میگردانند،و این توبیخ و سرزنش و سرکوبی است و استفهام نیست.

و بعضی گفته اند یعنی چگونه دروغ میگویند(از افک بمعنای کذب و دروغ است).

ص :۳۹

وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمْ تَعٰالَوْا

و هر گاه بايشان گفته شود بيائيد.

يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللّٰهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ

برايتان پيامبر خدا آمرزش طلبد سرشان را زياد از روى مسخره حركت و تكان دهند بخواندن پيغمبر (ص)ايشان را براى آمرزش و استغفار.

و بعضى گفته اند:سرشان را برگردانند براى اعراض از حق و كراهت بذكر و دعاء پيامبر(ص)و اين براى كفر و تكبّر ايشانست.

(وَ رَأَيْتَهُمْ)

و ميبينى اى محمد (يَصُدُّونَ) مانع ميشوند از راه درست و حق.

وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ

و ايشان تكبّر ميكنند و اظهار مينمايند كه ما نيازى باستغفار پيغمبر(ص)و آمرزش خدا نداريم.

ص :۴۰

[سوره المنافقون (۶۳): آیات ۶ تا ۱۱]

اشاره

سَوٰاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اَللّٰهُ لَهُمْ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلْفٰاسِقِينَ (۶) هُمُ اَلَّذِينَ يَقُولُونَ لاٰ تُنْفِقُوا
عَلىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اَللّٰهِ حَتّٰى يَنْفَضُّوا وَ لِلّٰهِ خَزٰائِنُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ لٰكِنَّ اَلْمُنٰافِقِينَ لاٰ يَفْقَهُونَ (۷) يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنٰا إِلَى
اَلْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ اَلْأَعَزُّ مِنْهَا اَلْأَذَلَّ وَ لِلّٰهِ اَلْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لٰكِنَّ اَلْمُنٰافِقِينَ لاٰ يَعْلَمُونَ (۸) يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تُلْهِكُمْ
أَمْوٰالُكُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اَللّٰهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ اَلْخٰاسِرُونَ (۹) وَ أَنْفِقُوا مِنْ مٰا رَزَقْنٰاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ
أَحَدَكُمُ اَلْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْ لاٰ أَخَّرْتَنِي إِلىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنْ مِنَ اَلصّٰالِحِينَ (۱۰) وَ لَنْ يُؤَخِّرَ اَللّٰهُ نَفْساً إِذٰا جٰاءَ أَجَلُهٰا وَ
اَللّٰهُ خَبِيرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ (۱۱)

ترجمه:

۶-برای ایشان یکسانست چه برای اینان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی هرگز خدا نخواهدشان آمرزید،زیرا که خدا گروه بیرون

ص: ۴۱

رفتگان از دائره فرمان را هدایت نمیکند.

۷-این منافقـان آنانـنـد که میگوینـد بکسانی که نزد رسول خـدا هسـتند نفقه و خرجی ندهیـد تا(از اطراف او)متفرّق و پراکنـده شوند و حال آنکه خزینه های آسمانها و زمین از آن خداست،و لکن منافقان در نیابند.

۸-منافقـان میگوینـد اگر(از این غزوه بنی المصـطلق)بسـوی مـدینه بـاز گشتیم بطور مسلّم عزیزتر بیمقـدارتر را از مـدینه بیرون میکنـد(مراد از عزیزتر نفـوس خـبیثه خودشـان و مراد از لفـظ دیگر حضـرت محمّـد(ص)و همـه مؤمنـانست)و(خـدا در پاسـخ گوید)تنها عزّت از آن خدا و رسول او و مؤمنان است ولی منافقان(این حقیقت را)نمیدانند.

۹-ای آنان که ایمان آورده اید اموالتان و فرزندانتان شـما را از یاد خدا کردن سرگرم نسازد،و هر که این کار را بکند پس آن گروه خود زیان کارانند.

۱۰-از آنچه بشـما روزی داده ایم انفاق کنید پیش از آنکه مقدمات مرگ بیکی از شـما بیاید پس آن کس گوید چرا تا مدّت نزدیک مرا مهلت ندادی تا تصدّق دهم و از جمله نیکوکاران باشم.

۱۱-و خدا هرگز مرگ هیچ نفسی را تأخیر نکند چون وقت رفتن او بیاید،و خدای تعالی بآنچه میکنند آگاهست.

قرائت:

ابـو عمرو(و اکـون)بنصـب قرائت کرده و دیگران(و اکـن)بـه جزم خوانــده انــد،و حمـاد و یحیی(بمـا یعملـون)بیـاء خوانـده و دیگران(بما تعملون)

ص :۴۲

بتاء قرائت کرده اند. (۱)

دلیل:

کسی که(و اکن)بجزم خوانده عطف کرده بمحل قول خدا(فاصّدّق) برای اینکه آن در محل فعل مجزوم است،آیا نمی بینی که وقتی گفتی اخّرنی فاصدق مجزوم خواهد بود به اینکه چون جواب جزاء است و بینیاز شده سؤال از ذکر شرط و تقدیرش اینست:اخّرنی فانّك ان تؤخرنی اصدق،مرا مهلت بده پس البتّه اگر مرا مهلت دادی تصدّق خواهم داد پس چون فعل منصوب بعد از فاء در محل فعل مجزوم است به اینکه آن جواب شرط است حمل شده قول خدا(و اکن)بر او و مانند همین است قول خدا و من یضلل اللّه فلا هادی له و یذرهم لما کان،پس لا هادی له در محل فعل مجزوم است که یذرهم حمل بر او شده و مثل اینست:

قول شاعر:

قابلونی بلیّتکم لعلّی

اصالحکم و استدرج نویا

یعنی شترتان را بمن بدهید،که شاید من با شما مصالحه کنم و بمقصدم برسم،شاهد استدرج است که حمل شده بر محل فاء محذوفه

ص :۴۳

۱- ۱) و استغفرت بالف ممدود،استغفرت قرائت نشده مگر در شواذ و کسایی در روایت ابی الحارث لام من یفعل ذلك را ادغام نموده و قراء اتفاق کرده اند در ساکن بودن یاء اخرتنی الی و بتا کتابت این حروف ننوشته اند لو لا اخرتن بغیر یاء در اینجا و از مصحف امام امیر المؤمنین(ع) نقل شده هر دو،اکون بواو و اکن بغیر واو و گذشت مکرّر حکم دو همزه از جاء اجلها گذشت.(شعرانی)

و ما بعد آن از لعلّی و همین طور قول او:

ایّا سلکت فانّنی لک کاشح

و علی انتقاصک فی الحیاه و ازدد

هر کجا که تو بروی البتّه من بر تو خشمگین ام و بر زمین زدن تو و عیب گرفتن بر تو در زندگی ام پس افزون کن،شاهد در کلمه(و ازدد) است که در جاء فاء محذوف قرار دارد و حمل کرده و ازدد را بر محل فاء و ما بعد آن.

و امّا قول ابی عمر و(و اکون)پس البتّه حمل کرده آن را بلفظ اصدق نه محل و حمل بر لفظ بهتر از حمل بر محل است برای ظهور آن در لفظ و نزدیک بودن آن و گمان کرده اند که در حرف ابی عمرو(فاتصدّق و اکون) است و کسی که بما یعملون بیاء خوانده پس بنا بر قول او وَ لَنْ یُؤَخِّرَ اللّٰهُ نَفْساً بعلّت اینکه نفس اگر چه در لفظ یکیست،پس مراد باو کثرت است و کسی که بتاء تعملون خوانده آن خطاب بحاضر و حمل شایع است.

لغت:

الانفضاض:پراکندگی و تفرّق(و فض الکتاب)وقتی که آن را با زور پراکنده نمود،و فضّه را فضّه و نقره نامیده اند برای پراکندگی آنست در قیمت و بهاء اشیاء خریداری شده.

الهاک:هر چیزی که تو را مشغول از چیزی نماید،البتّه تو را سرگرم و غافل نموده است.شاعر گوید:

الهی بنی جشم عن کل مکرمه

قصیده قالها عمرو بن کلثوم

عمرو بن کلثوم(که از شعرای عرب بوده)قصیده ای در هجو قبیله

ص:۴۴

بنی جشم گفته و گوید:بنی جشم از هر صفت و منقبت خوبی غافل و بیخبر ماندند،شاهد در کلمه الهی است که بمعنای سر گرمی و وسیله غفلت آمده.

امرؤ القیس گوید:

فمثلک حبلی قد طرقت و مرضع

فالهیتها عن ذی تمائم محوّل

پس مثل تو زن آبستن که من با او آمیزش کردم و او را سر گرم نمودم از طفل شیرخواری که یک ساله بود،شاهد در کلمه(فالهیتها)است که بمعنای سر گرمی است.

شأن نزول:

این آیات درباره عبد اللّه بن ابی و یاران او نازل شده و این در وقتی بود که پیامبر خدا(ص)مطّلع شد که بنی المصطلق برای جنگ با- پیغمبر گرد آمده و رئیس آنها حارث بن ضرار پدر جویریه همسر پیغمبر (ص)است،و چون پیغمبر(ص)شنید بسوی ایشان بیرون رفت تا در کنار آبی از آبهای ایشان که مریسیع از ناحیه قدید تا ساحل و کنار دریای سرخ،با آنها تلاقی نمود،پس مردم با هم جنگیدند و کشتند از یکدیگر و خدا بنی المصطلق را فراری نمود،و کشته شدند از ایشان کسانی که کشته شدند و پیامبر خدا(ص)زنها و اولاد و اموالشان را بغنیمت گرفت،پس مردم بر کنار آن آب مشغول جمع غنائم و انفال بودند که وارد شد دسته ای از مردم و با عمر بن خطاب اجیر و مزدوری از بنی غفار بنام جهجاه بن سعید که اسب عمر را میکشید بود،پس جهجاه و سنان جهنی از بنی عوف بن خزرج بر سر آب نزاع کردند،پس جهنی فریاد زد ای گروه انصار و غفاری،فریاد زد ای گروه مهاجرین،پس یک نفر از مهاجرین به

یاری غفاری که باو جعال میگفتند و مرد فقیر و بینوایی بود برخاست،پس عبد اللّه بن ابی بوی گفت تو مرد هتّاکی هستی،در جواب گفت چه چیز مرا باز میدارد از اینکه کمک غفاری کنم و سخن جعال بر عبد اللّه سخت و گران آمد،پس گفت بآنکه من باو سوگند میخورم دماغ تو را بخاک میمالم و خشمگین شد عبد اللّه بن ابی و نزد او جمعی از قوم او بودند که در میان ایشان زید بن ارقم جوان تازه سن بود،پس ما شما را در بلاد خودمان راه داده ایم و ایثار کردیم،بخدا قسم نیست مثل ما و ایشان مگر چنان که گوینده گوید:سگت فربه شده که تو را بخورد،بخدا قسم اگر ما برگشتیم بمدینه هر آینه عزیزتر بیرون کند خوارتر را و غرضش از اعزّ خودش و اذلّ پیامبر خدا(ص)بود،سپس رو کرد بحاضرین از قومش و گفت این چیزی است که شما با خود کردید،ایشان را در بلاد خود راه دادید و اموالتان را با آنها تقسیم کردید،امّا بخدا قسم اگر فضول طعام خود را از جعال و امثال او مضایقه کرده بودید بگردن شما سوار نمیشدند،هر آینه ممکن و امید است که آنها از بلاد شما کوچ کنند و بقبیله و موالی خودشان ملحق شوند،پس زید بن ارقم گفت بخدا قسم که تو ذلیل و پست و مبغوض در قوم خود هستی و محمد(ص)در عزّتی از رحمن و مودّتی از مسلمین است بخدا قسم که بعد از این سخنت تو را دوست ندارم.عبد اللّه بوی گفت ساکت شو که تو کودکی.

زید بن ارقم نزد رسول خدا آمد و این بعد از پایان جنگ بود پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله خبر داد،پس پیامبر امر بحرکت نموده و فرستاد بسوی عبد اللّه و او را طلبید و فرمود این چیست که بمن رسیده از تو،عبد اللّه گفت

قسم بخدایی که قرآن را بر تو نـازل کرده من هرگز چیزی از این سـخنان نگفته ام و زیـد دروغگوست و کسـانی که از انصار حاضـر بودند او را تأیید کرده و گفتند ای رسول خدا آقا و بزرگ ما را بسـخن جوانی از جوانان انصار تکذیب نفرما شاید این جوان در نقل و حـدیثش اشـتباه کرده و چنین خیال نموده،پس رسول خـدا او را معذور داشت و ملامت از انصار بزید بن ارقم شـایع شـد و چون رسول خـدا تنهـا شـد و حرکت نمود اسـید بن خضـیر برخورد کرد و آن حضـرت را درود و تحیت به نبوّت گفـت،آن گــاه عرض کرد ای رسـول خــدا در ساعت بــدی حرکـت کردیــد کـه در مثـل ایـن سـاعت شــما نمیرفتیــد،پس پیامبر(ص)فرمود آیا آنچه رفیق شما عبد اللّه بن ابی گفت بتو نرسیده خیال کرده که وقتی برگشت بمدینه اعزّ مدینه اذل آن را بیرون کند،پس اسـید گفت قسم بخدا ای رسول خدا شـما اگر خواستید او را بیرون خواهید کرد بخدا قسم ذلیل اوست و عزیز شمائید آن گاه عرض کرد یا رسول اللّه با او مدارا کنید بخدا قسم که خداوند شما را آورد در حالی که فامیل عبد اللّه برای او تاجی ترتیب داده بودنـد که بر سـر او گذارنـد و او اینطور فکر میکند شـما شاهی را از او سـلب کرده اید،پس این خبر بگوش عبد اللّه پسـر عبد اللّه بن ابی مذکور رسـید،پس خدمت پیامبر(ص)رسـید و عرض کرد بمن رسـیده که شـما قصد کشتن پدرم عبـد اللّه را داریـد،پس اگر چنین است و حتمـا این کـار را خواهیـد نمـود،پس بمن دسـتور بدهیـد که من سـر او را برای شـما بیـاورم،قسم بخـدا که قبیله خزرج میدانـد که در میان آنها مردی نیکو کارتر به پـدر و مادرش از من نیست و من میترسم اینکه شما دستور کشتن او را به غیر من صادر فرمائید،پس او را بکشد نفس من مرا آرام نگذارد که قاتل

پدرم عبد اللّه بن ابی را ببینم که در میان مردم راه میرود،پس او را بکشم و کشته باشم مرد مؤمنی را بیک مرد کافری پس داخل جهنّم شوم،پیغمبر (ص)فرمود با او مدارا کن و مادامی که با ماست با او خوب رفتار کن،گفتند رسول خدا(ص)با مردم حرکت کرد در آن روز و شب آن تا صبح شد و روز بالا آمد تا خورشید آنان را اذیت کرد،سپس با مردم فرود آمدند،پس هنوز بزمین نرسیده که بخواب فرو رفتند،و پیامبر(ص)این کار را کرد که مردم از یاد عبد اللّه و سخن او مشغول بشوند آن گاه حرکت کرد با مردم تا بر آبی از حجاز بالای بقیع که بآن بقعاء میگفتند فرود آمدند،پس باد شدیدی که آنها را ناراحت کرد و ترسیدند از آن وزید،و شتر رسول خدا (ص)گم شد و این در شب بود،پس گفت در این روز منافقی که نفاقش بزرگ بود در مدینه مرد.

گفتند کی بود؟گفت رفاعه پس مردی از منافقین گفت چگونه او خیال میکند که غیب میداند و حال آنکه جای شتر خود را نمیداند مگر اینکه جبرئیل بوسیله وحی او را خبر دهد،پس جبرئیل آمده و او را خبر داد بگفته منافق و مکان شتر و پیامبر(ص)اصحاب خود را خبر داد و فرمود:من گمان ندارم که غیب میدانم و نمیدانم آن را ولی خداوند تعالی مرا خبر داد،و به سخن منافق و مکان شترم در درّه است،پس رفتند دیدند همانطور که خبر داده است میباشد و آن را آوردند،و این منافق هم ایمان آورد،و چون مدینه رسیدند دیدند که رفاعه بن زید در تابوت یکی از فرزندان قیاع است و او یکی از بزرگان یهود بود و در آن روز مرده بود.

زید بن ارقم گوید:پس چون پیامبر خدا(ص)بمدینه وارد شد من

از غم و غصّه و شرمندگی در خانه نشستم،پس سوره منافقین در تصدیق زید و تکذیب عبد اللّه بن ابی نازل شد،سپس رسول خدا(ص)زید بن ارقم را اجازه شرفیابی داده و او را از خانه نشینی بلند نموده و فرمود ای جوان زبانت راست گفت و گوشت خوب ضبط کرد و قلبت خوب حفظ کرد و در آنچه گفتی خودت قرآن نازل فرمود،و عبد اللّه بن ابی در نزدیکی مدینه بود،و چون خواست وارد شهر شود پسرش عبد اللّه بن عبد اللّه آمد و شتر پدر را در راه مدینه خوابانید و گفت پسر وای بر تو،گفت قسم بخدا نمیگذارم داخل شهر شوی مگر پیغمبر(ص)اذن دهد و تو بدانی در این روز اعزّ کیست و اذلّ کدام است،پس عبد اللّه بن ابی از پسرش به پیغمبر شکایت کرد پیامبر فرستاد کسی را نزد پسر عبد اللّه که او را ول کن وارد شهر شود پس گفت بلی وقتی امر و فرمان رسول خدا باشد،مطیعم،پس پدر را ول کرد تا بشهر آمده و چند روزی بیش نماند که مریض شد و مرد.

و چون آن آیات نازل شد و دروغ عبد اللّه ظاهر شد باو گفتند درباره تو آیات سختی نازل شده،برو خدمت رسول خدا برای تو آمرزش و مغفرت بخواهد،پس سر خود را جنبانیده و گفت به من امر کردید باو ایمان آورم و گفتید که زکاه مالم را بدهم،پس برای من چیزی باقی نمانده مگر اینکه او را سجده کنم،پس نازل شد برای ایشان وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمْ تَعٰالَوْا تا پایان وَ لٰکِنَّ الْمُنٰافِقِینَ لاٰ یَعْلَمُونَ .

تفسیر:

اشاره

سپس خداوند سبحان یاد نمود که استغفار درباره ایشان مفید نیست،پس فرمود:

سَوٰاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ

یعنی:استغفار برای ایشان و عدم آن یکسانست.

لَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ

خداوند ایشان را نمیبخشد،برای اینکه ایشان کفر خود را در دل پنهان داشته و اظهار ایمان میکنند.

إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰاسِقِينَ

یعنی:خداوند هدایت نمیکند بسوی بهشت مردمی که از دین و ایمان خارج شده اند.

حسن گوید:خداوند سبحان خبر داد که ایشان بر کفر خود میمیرند پس استغفار برایشان نکند و پیغمبر(ص)بر ظاهر حال بشرطی که توبه کنند و اینکه باطنشان مثل ظاهرشان باشد استغفار میکرد،پس خداوند تعالی بیان نمود که با درد دل داشتن کفر و نفاقشان استغفار فایده ندارد،آن گاه فرمود.

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لاٰ تُنْفِقُوا عَلىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ

ایشان کسانی هستند که میگویند انفاق نکنید به مردم با ایمان و نیازمند و مستمندی که در نزد رسول خدا هستند.

حَتّٰى يَنْفَضُّوا

تا اینکه متفرّق و پراکنده از اطراف او شوند،و آنها گفتند بکسانی که نزد محمد(ص)هستند انفاق نکنید و لکن خدای سبحان او را بجهت شرافت و بزرگواریش رسول اللّه نامید.

وَ لِلّٰهِ خَزٰائِنُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ

و برای خداست خزینه های آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو است از روزیها و مالها و علاقه جات،و اگر بخواهد هر آینه آنها را بینیاز میگرداند،و لکن خدای تعالی آنچه اصلح باشد برای ایشان انجام میدهد و ایشان را به تهیدستی آزمایش نموده

و متعبد به صبر و بردباری مینماید تا اینکه صبر کنند و مأجور شوند،و به ثواب و عاقبت خوب برسند.

وَ لٰكِنَّ الْمُنٰافِقِينَ لاٰ يَفْقَهُونَ

و لکن منافقان حقیقه نمیفهمند بجهت جهلشان بوجوه حکمت.

بعضی گفته اند:یعنی آنها نمیدانند که امر خدا چنین است وقتی اراده بچیزی نماید و بگوید بشو،پس فورا میشود.

يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنٰا إِلَى الْمَدِينَهِ

میگویند که وقتی ما برگشتیم به مدینه از غزوه بنی المصطلق لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ خودشان را قصد میکنند مِنْهَا الْأَذَلَّ رسول خدا و مؤمنین را اراده میکنند،پس خداوند سبحان آنها را رد نمود به اینکه فرمود:

وَ لِلّٰهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ

به بلند نمودن خدا کتاب خود قرآن و غلبه دادن دینش را بر ادیان.

وَ لِلْمُؤْمِنِينَ

به یاری کردن ایشان در دنیا و داخل نمودنشان در قیامت به بهشت.

و بعضی گفته اند:یعنی برای خدا عزّتست به ربوبیت او و برای پیامبر عزّتست برسالت او و برای مؤمنان عزّتست به بندگی و خدا پرستی آنان،خداوند باین موضوع خبر داد،آن گاه محقق و مسلّم فرمود که پیامبر و مؤمنان را عزیز و غالب نموده و شرق و غرب زمین را برای آنان بگشاید.

و بعضی گفته اند:عزّت خدا پنج است:

۱-عزّت پادشاهی و بقاء ۲-عزّت بزرگی و کبریایی ۳-عزّت بخشش و احسان ۴-عزّت رفعت و بلندی ۵-عزّت جمال و جلال.

و عزّت پیامبر نیز پنج است:

۱-عزّت سبقت در خلقت و صادر اوّل بودن ۲-عزّت اعلان و فرا خواندن ۳-عزّت قدم صدق و راستی بر پیامبران ۴-عزّت اختیار و برگزیده شدن ۵-عزّت غلبه بر دشمنان.

و عزّت مؤمنان هم پنج است:

۱-عزّت تأخیر یعنی آخرون سابقون بودن ۲-عزّت آسانی و سهولت،بیانش آیه وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ و هر آینه ما قرآن را برای یاد گرفتن سهل و آسان نمودیم،خدا بشما سهولت و آسانی را اراده نموده ۳-عزّت بشارت و بیانش آیه وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللّهِ فَضْلاً کَبِیراً مژده به مؤمنان بده به اینکه برای ایشان از خدا فضل و عنایت بزرگی است ۴-عزّت توقیر و بزرگداشت،بیانش آیه وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ شما برتر هستید ۵-عزّت بسیاری،بیانش اینکه آنان بیشترین امتها هستند.

وَ لٰکِنَّ الْمُنافِقِینَ لا یَعْلَمُونَ

و لکن منافقان نمیدانند و گمان میکنند که عزّت برای ایشانست،و این برای جهل و نادانی ایشانست بصفات خدای تعالی و آنچه اولیاء او استحقاق دارند،و صورت جمع بین این آیه و بین قول خدا فَلِلّهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً اینست که عزّت رسول و مؤمنان از جهت و طرف خداست که بسبب طاعت و عبادت خدا حاصل میشود،پس تمام عزّت مخصوص خداست،آن گاه خداوند سبحان مؤمنانرا خطاب فرموده یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُلْهِکُمْ ای کسانی که ایمان آورده اید مشغول نکند شما را.

أَمْوالُکُمْ وَ لا أَوْلادُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ

مالها و فرزندانتان از یاد خدا

ص :۵۲

یعنی از نمازهای واجب پنجگانه.

ابی مسلم گوید:ذکر خدا تمام طاعات و فرامین اوست.

و بعضـی گفته اند:ذکر خدا شکر اوست بر تمام نعمتها و صبر بر بلا و رضای بقضاء او و آن اشاره باینست که شایسته و سزاوار نیست که مؤمن از یاد خدا در تنگدستی و سختی یا در نعمت غافل بماند برای اینکه احسان خدا در هیچ حالی منقطع نمیشود.

وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ

یعنی:کسی که مال و اولاد او را از یاد خدا مغفول و غافل نماید.

فَأُولٰئِکَ هُمُ الْخٰاسِرُونَ

پس ایشانند آن کسانی که از ثواب خدا و رحمت او محروم و زیان کارند.

وَ أَنْفِقُوا مِنْ مٰا رَزَقْنٰاکُمْ

و انفاق کنید از آنچه بشما روزی نمودیم در راه خیر،پس در آن داخل میشود زکاه و سایر حقوق واجبه.

مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ

از پیش از آنکه بیاید یکی از شما را مرگ،یعنی اسباب و مقدمات مرگ.

فَیَقُولَ رَبِّ لَوْ لاٰ أَخَّرْتَنِی إِلیٰ أَجَلٍ قَرِیبٍ

پس بگویـد ای پروردگار من اگر مرا تاخیر میانـداختی باجل نزدیکی،یعنی آیا میشود که تأخیر بیانـدازی،و این هنگامیست که علامت و نشانه های مرگ را معاینه کند پس برگشت بدنیا را سؤال میکند تا تدارک و جبران آنچه فوت کرده نماید مفسّرین گفته انـد:در زجر و توبیـخ از تفریط در حقوق خدای تعالی آیه ای بزرگتر از این آیه نیست.و قول خدا: إِلیٰ أَجَلٍ قَرِیبٍ ،یعنی مانند آنچه در دنیا بمن مهلت و مدت داده شده میشد

ص :۵۳

(فَأَصَّدَّقَ)

یعنی:پس تصدق داده و مالم را پاک نموده و در راه خدا انفاق مینمودم.

وَ أَكُنْ مِنَ الصّالِحِينَ

یعنی:از آن کسانی میشدم که اعمال صالحه مینمودند.

مقاتل گوید:از صالحین یعنی از مؤمنین،و آیه درباره منافقانست ابن عبّاس گوید:یعنی از مطیعین خدا،و آیه درباره مؤمنان است،گوید هیچکس نمیمیرد که برای او مال زکاه نداده و یا شرایط حجّ برایش آماده بوده و نرفته مگر اینکه التماس بازگشت میکند در موقع مرگ گفتند ای پسر عباس به ترس از خدا،پس ما نمیبینیم این کافر را که طلب برگشت کند،پس گفت من برایتان قرآن میخوانم آن گاه آیه مذکور را خواند تا قول خدا مِنَ الصّالِحِينَ گفت صلاح در اینجا حج است،و از ابی عبد اللّه(ع)هم همین روایت شده.

وَ لَنْ يُؤَخِّرَ اللّهُ نَفْساً إِذا جاءَ أَجَلُها

و هرگز خدا نفسی را تأخیر نیاندازد وقتی اجل و مرگش رسید،یعنی اجل مطلقی که حتمی است و حکم شده در آن موقع زنده بمیرد،و اجل مقیّد آن اجل معلّق است که بنده در آن موقع میمیرد،اگر غیر از آن قطع اجل او نشود یعنی با مرگ تصادفی و امثال آن نمیرد و یا بنا بر مصلحتی که خدا میداند چیزی از او کم و یا زیاد نشود.

وَ اللّهُ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ

یعنی:داناست باعمال شما و پاداش میدهد شما را بآن.

ص :۵۴

نظم آیات و ترتیب آن:

وجه ارتبـاط آیـات اخیره بمـاقبلش اینست یعنی اگر خداونـد سـبحان می دانست که شـما توبه میکنیـد هر آینه در اجـل و سـر رسیدن عمرتان تأخیر میانداخت تا وقت دیگر و لکن او میداند که شما توبه نمیکنید.

ص :۵۵

سورهٔ تغابن

اشاره

در مدینه نازل شد،ابن عبّاس گوید:غیر از سه آیه آخرش که در مدینه نازل شده،از یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوٰاجِکُمْ تا آخر سوره بقیّه از اوّل تا آیه مذکوره در مکّه نازل شده است.

عدد آیات:

باجماع و اتّفاق مفسّرین هجده آیه است.

فضیلت آن:

ابی بن کعب گوید:پیامبر(ص)فرمود هر که سوره تغابن را بخواند از مرگ ناگهانی محفوظ ماند،ابن ابی العلاء از حضرت ابی عبد اللّٰه صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود هر کس سوره تغابن را در نماز واجبش بخواند در روز قیامت شفیع او خواهد بود و شهادت میدهد نزد کسی که شهادت او پذیرفته میشود،آن گاه از او جدا نشود تا او داخل بهشت شود.

ص:۵۶

توضیح وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

چون خداوند سوره منافقان را بذکر امر بطاعت و نهی و منع از معصیت پایان داد این سوره را به بیان حال مطیعین و گنهکاران شروع نمود و فرمود:

[سوره التغابن (۶۴): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ لَهُ اَلْمُلْكُ وَ لَهُ اَلْحَمْدُ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) هُوَ اَلَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كٰافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲) خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَ إِلَيْهِ اَلْمَصِيرُ (۳) يَعْلَمُ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ مٰا تُسِرُّونَ وَ مٰا تُعْلِنُونَ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ اَلصُّدُورِ (۴) أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذٰاقُوا وَبٰالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ (۵)

ص: ۵۷

ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان ۱-آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خدای تعالی را به پاکی یاد میکنند،پادشاهی از آن اوست و ستایش از آن وی است و او بهر چیز تواناست.

۲-اوست آنکه شما را بیافرید پس برخی از شما ناگرونده اند و برخی از شما باور دارنده اند و خدا به اعمالی که میکنند بیناست.

۳-خدای تعالی آسمانها و زمین را براستی(بحکمت بالغه و غرض صحیح)بیافرید و شما را بنگاشت و صورتهای شما را نیکو کرد و بازگشت بسوی(جزای)اوست.

۴-آنچه را در آسمانها و زمین است میداند و آنچه را نهان دارید میداند و آنچه آشکار میکنید میداند و خدای تعالی بآنچه در سینه ها مخفی است داناست.

۵-آیا داستان آنانی که پیش از شما نگرویدند بسویتان نیامد پس مرارت عقوبت کار خویش را(در دنیا)چشیدند و برایشان(در سرای دیگر)شکنجه ای دردناک است.

تفسیر:

يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مٰا فِى السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِى الْأَرْضِ

تسبیح اهل تکلیف (انسانها)بگفتن(سبحان اللّه)و تسبیح جمادات بدلالت و اینکه آیه و نشانه یکتایی و پاکی خدا در آنهاست.

ص :۵۸

لَهُ الْمُلْكَ

تنها پادشاهی او راست لا غیر،الف و لام برای استغراق جنس است،یعنی اوست مالک تمام اینها و تصرّف کننده در آنها هر طوری که بخواهد.

وَ لَهُ الْحَمْدُ

بر تمام این نعمتها برای اینکه مقصود از آفرینش و ایجاد تمام موجودات آسمانی و زمین احسان بخلق و سود ایشانست بآن وسیله،پس برای این احسان مستحق حمد و سپاس است.

وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

یعنی:ایجاد میکند معدوم و نابود مینماید موجود را و تغییر میدهد احوال را چنان که بخواهد.

هُوَ الَّذِی خَلَقَكُمْ

یعنی:آفرید و ایجاد کرد شما را از عدم چنان که خواست و اراده نمود،جبائی گوید:خطاب باهل تکلیف(انسان های عاقل و بالغ ملتفت)است.

و بعضی گفته اند:بلکه آن خطاب عام و متوجّه عموم خلقت است،و سخن در اینجا تمام و سپس شروع نمود و فرمود:

فَمِنْكُمْ كٰافِرٌ

به اینکه اقرار نکرد که خداوند او را آفریده مانند دهریّه(و کمونیستها که منکر خدایند).

وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ

زجاج گوید:مردمی که اقرار دارند به اینکه خداوند آنها را آفریده.

ضحاک گوید:یعنی:پس از شما مردمی هستند که در باطن کافرند و در ظاهر مؤمن مانند منافقان و از شما افرادی هستند که در نهانی و باطن مؤمن و در ظاهر و آشکارا کافرند مانند عمّار و دو رفیقش،عطاء بن ابی ریاح گوید:یعنی بعضی از شما کافر بخدا و مؤمن به ستارگان،و

بعضی از شما مؤمن بخدا و کافر بستارگان است،اراده نموده که این آیه در شأن انواء است،و مقصود از آیه ظاهر و روشن پس معنایی برای طلبیدن مثل این تأویلات نیست،و معنا اینست که اهل تکلیف دو صنف و گروه اند گروهی از ایشان کافرند که انواع کفر را شامل میشود و گروهی از آنها هم مؤمنند،و جایز نیست حمل کردن آیه بر اینکه خدای سبحان دو گروه ایجاد کرده مؤمن و کافر،بجهت اینکه این را نفرموده بلکه کفر و ایمان را اضافه بآنها و افعال آنها نموده،و برای دلالت ادله عقلیّه بر اینکه این کفر و ایمان بر حسب اراده و افعال ایشان واقع میشود،و برای همین امر و نهی و ثواب و عقاب و بعثت انبیاء صحیح است،مضافا بر این اگر جایز بود که خدای سبحان ایجاد کفر و افعال قبیح و زشتیها را نماید هر آینه جایز بود که پیامبری مبعوث کند که آنها را دعوت بکفر و گمراهی نموده و او را بوسیله معجزات تأیید نماید،منزّه و پاک است خدای تعالی از این کار و فرمود: فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها ،خلقت خدا آن چنان فطرتی است که مردم را بر آن ایجاد نمود،و پیامبر(ص)فرمود هر نوزادی بر فطرت توحید متولّد میگردد،و از خدای تعالی حکایت نمود که فرمود:(خلقت عبادی کلّهم حنفاء)ایجاد کردم تمام بندگانم را مخلص و خالص در توحید و مانند این حدیث(قدسی)اخبار بسیارست.

وَ اللّٰهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ

یعنی:آفرید کافر را و حال آنکه او دانا بود بآنچه از کفر از او سر میزند،و مؤمن را خلق نموده و حال آنکه دانا بود بآنچه از او از ایمان بظهور میرسد،پس آنها را بر حسب اعمال و کردارشان جایزه میدهد.

ص :۶۰

خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ

یعنی:بعدل و باحکام صنعت و درستی تقدیر و تدبیر،و بعضی گفته اند:یعنی برای حق و آن اینست که عقلاء را آفرید و ایشان را در معرض ثواب بزرگ قرار داد،و ما سوای آنها را خلق کرد به تبعیّت و طفیلی وجود آنها برای آنچه در خلق ما سوایشان برای ایشانست لطف و محبّت.

(وَ صَوَّرَکُمْ)

یعنی:تمام بشر را.

فَأَحْسَنَ صُوَرَکُمْ

از جهت حکمت و پذیرفتن عقل نه قبول طبع و خلقت،زیرا در جمله و میان ایشانست کسی که زیبایی صورت ندارد.

و بعضی گفته اند:پس نیکو نمود صورتهای ایشان را از جهت قبول کردن طبع و خلقت بعلّت اینکه این آن مفهوم از زیبایی صورتهاست پس آن مانند قول اوست که هر آینه البتّه ما ایجاد کردیم انسانی را در زیباترین صورتها و تقویم ها اگر چه در میان ایشان آدم زشت و بد صورت هم است برای اینکه این عارضی و باین زشتی مورد اعتناء و توجّه نیست،پس خداوند سبحان انسانی را بر بهترین صورتهای تمام حیوانات آفرید،و صورت عبارت از سازمان و ساختمان مخصوص است.

وَ إِلَیْهِ الْمَصِیرُ

یعنی:بسوی خدا در روز قیامت مرجع و مآل است یَعْلَمُ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ یَعْلَمُ مٰا تُسِرُّونَ وَ مٰا تُعْلِنُونَ یعنی:آنچه بعضی از شما با بعض دیگر آهسته میگوید و آنچه از دیگری در سینه خود پنهان میکند،و فرق میان اسرار و اخفاء اینست که اخفاء اعم است،بعلت اینکه گاهی شخص او مخفی شده و خاطره نفسی او هم مخفی میشود ولی اسرار در معنی است نه در شخص.

وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ

و به باطنهـای آنها،یعنی به رازهایی که در سینه هاست،سپس خبر داد خـدای سبحان به اینکه مردم قرنهای گذشته باعمال و کردارشان پاداش داده شدند،پس گفت:

أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ

یعنی:پیش از این کفّار.

فَذٰاقُوا وَبٰالَ أَمْرِهِمْ

یعنی:بدی عاقبت کفرشان و سنگینی- امرشان بآنچه رسیدند از عذاب و شکنجه ها سبب هلاک شدن و بیچاره شدند.

وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ

یعنی:برای ایشان در روز قیامت شکنجه ای دردناک است.

ص :۶۲

[سوره التغابن (۶۴): آیات ۶ تا ۱۰]

اشاره

ذٰلِکَ بِأَنَّهُ کٰانَتْ تَأْتِیهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنٰاتِ فَقٰالُوا أَ بَشَرٌ یَهْدُونَنٰا فَکَفَرُوا وَ تَوَلَّوْا وَ اِسْتَغْنَی اَللّٰهُ وَ اَللّٰهُ غَنِیٌّ حَمِیدٌ (۶) زَعَمَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا أَنْ لَنْ یُبْعَثُوا قُلْ بَلیٰ وَ رَبِّی لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمٰا عَمِلْتُمْ وَ ذٰلِکَ عَلَی اَللّٰهِ یَسِیرٌ (۷) فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ اَلنُّورِ اَلَّذِی أَنْزَلْنٰا وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ (۸) یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ اَلْجَمْعِ ذٰلِکَ یَوْمُ اَلتَّغٰابُنِ وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَ یَعْمَلْ صٰالِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئٰاتِهِ وَ یُدْخِلْهُ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا أَبَداً ذٰلِکَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِیمُ (۹) وَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ خٰالِدِینَ فِیهٰا وَ بِئْسَ اَلْمَصِیرُ (۱۰)

ترجمه:

۶-این(وبال دنیوی،شکنجه روز قیامت)برای آنست که پیغمبران ایشان می‌آمدند ایشان را با معجزه های هویدا،پس گفتند آیا آدمیان ما را راه نمایی میکنند،پس(رسولان را)انکار کردند و روی گردانیدند و

ص :۶۳

خدای تعالی(از پرستش آفریدگان)بی نیاز و ستوده صفاتست.

۷-آنان که کافر شدند پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد (ای رسول)آری بگو سوگند به پروردگارم بطور مسلّم شما زنده خواهید شد،سپس بدانچه کرده اید خبر داده خواهید شد این بر انگیختن برای خدای تعالی سهل است.

۸-پس بخدای تعالی و فرستاده او و بآن روشنایی(و بقرآن)که فرستادیم بگروید و خدا بآنچه میکنید داناست.

۹-و بخاطر بیاورید روزی را که خدا برای قیامت(که جن و انس در آن جمع میشوند)شما را گرد آورد این(روز جمع)روز زیان جستن است و هر که بخدا ایمان آورد کرداری شایسته بکند خدا بدیهای او را بپوشاند و او را به بهشتی در میآورد که جویهای آب از زیر(قصرها و درختان)آن روانست و همیشه در آنجا جاودانند و این آن رستگاری بزرگست.

۱۰-آنان که نگرویدند و آیه های ما را دروغ پنداشتند آن گروه اهل آتش دوزخ اند،در حالی که همیشه در آنجا میمانند و دوزخ جایگاه بدی است.

قرائت:

رویس از یعقوب(یوم نجمعکم)با نون قرائت کرده و دیگران با یاء خوانده اند،اهل مدینه و ابن عامر«نکفر عنه و ندخله»با نون خوانده و دیگران با یاء قرائت کرده اند.

ص: ۶۴

دلیل:

دلیل یاء اینست که اسم ظاهر است و آن اللّه است در هر سه فعل که مقدّم شده است،و دلیل با نون اینست که آن مانند قول خدا سُبْحانَ الَّذِی أَسْرىٰ بِعَبْدِهِ که آخرش میفرماید«لنراه»سپس آمده وَ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ... که ضمیر جمع متکلم(نا)آورده است.

اعراب:

ذٰلِکَ بِأَنَّهُ

،ها ضمیر امر شأن است،أبشر مبتداء و جایز است که آن با اینکه نکره است مبتداء باشد بعلت اینکه حرف استفهام(أ)تجویز شد که نکره مبتداء شود چنان که نفی نیز تجویز کرده برای اینکه هر دو آنها غیر موجب هستند میگویند:أرجل فی الدار ام امرأه و لا رجل فی الدار و لا امراءه،و بعضی گفته اند آن فاعل فعل مضمر است که قول "یهدوننا" آن را تفسیر میکند،مثل اینکه گفته است(أ یهدینا بشر یهدوننا)و البتّه مخفی شدن فعل برای آنست که استفهام بفعل اوّلی بهتر است از استفهام باسم،و قول خدا "أَنْ لَنْ یُبْعَثُوا" تقدیرش اینست "انّهم لن یبعثوا" پس جمله مذکور سد مسدّ از دو مفعول زعم است،بسبب آنچه که در آن جاری شده از ذکر حدیث کفّار و محدث عنه که بعث باشد و چون لن در(لن یبعثوا)دلیل استقبال است معین است که ان قبل از آن مخففه از مثقّله می باشد،برای اینکه لن منع میکند که ان ناصبه فعل باشد، "یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ" ظرف لتبعثن است.

تفسیر:

چون خداوند سبحان تقدیر و بیان نمود آفریده خود را به اینکه اخبار و سرگذشت کفاری که در گذشته هلاک شده بودند،در دنبال آن سبب هلاک نمودن ایشان را بیان نموده و فرمود:

(ذٰلِكَ)

یعنی:این عذابی که در دنیا و آخرت بآنها میرسد.

بِأَنَّهُ كانَتْ تَأْتِيهِمْ

یعنی:بسبب اینست که میآمد ایشان را.

رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ

از نزد خدا بدلیلهای واضح و معجزه های آشکار.

فَقالُوا

پس ایشان گفتند:

أَ بَشَرٌ يَهْدُونَنا

لفظ آن مفرد و مقصود آن جمع است بر طریق جنس بدلالت قول خداوند"یهدوننا"و مقصود اینکه آیا مخلوقی مانند ما ما را بسوی حق هدایت میکند و به غیر دین پدران ما ما را میخواند،آنها این جمله را برای کوچک کردن و توهین نمودن ایشان مر بشر را که رسولانی از خدا بامثالشان باشند،و کبر ورزیدند از پیروی آنان گفتند:

(فَكَفَرُوا)

پس کافر شدند بخدا و انکار کردند پیامبران او را.

(وَ تَوَلَّوْا)

یعنی:اعراض کردند از پذیرفتن از ایشان و تفکّر در آیات آن رسولان.

وَ اسْتَغْنَى اللّٰهُ

و خداوند بی نیاز است به سلطنتش از طاعت بندگانش،و فقط آنها را تکلیف نموده برای نفع و سود خود آنها نه برای حاجت و نیازی از او بعبادت ایشان.

و بعضی گفته اند یعنی:خداوند بی نیاز است بآنچه اظهار نمود

ص :۶۶

برای ایشان از برهان آوردن و روشن نمودن از بیان بیشتری که ایشان را دعوت برشد و هدایت نماید.

وَ اللّٰهُ غَنِیٌّ حَمِیدٌ

یعنی:بی نیاز است از اعمال شما بآنچه نعمت بر شما داده شکر خواه شماست.

بعضی گفته اند:حمید است یعنی محمود و پسندیده است در تمام افعالش برای اینکه همه آنها احسانست،سپس خداوند سبحان حکایت گفتار کفّار را نموده و فرمود:

زَعَمَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنْ لَنْ یُبْعَثُوا

ابن عمر گوید زعم مرادف دروغ است،و شریح گوید زعم کنایه از دروغ است، خداوند سبحان بیان نمود بعض چیزها را که برای آن کفر را بر ایمان اختیار کردند و آن اینست که ایشان اقرار به بعث و نشور نکردند پس پیامبر را امر نمود که ایشان را تکذیب نماید و فرمود:

(قُلْ)

بگو ای محمد.

بَلیٰ وَ رَبِّی

یعنی و قسم به پروردگارم.

(لَتُبْعَثُنَّ)

یعنی:مؤکد نمود تکذیب آنها را بقول خودش "بلی و به قسم،سپس قسم را مؤکّد نمود بلام و نون و فرمود:

ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمٰا عَمِلْتُمْ

یعنی:هر آینه البتّه شما را خبر داده شد،و باعمالتان محاسبه گردیده و پاداش داده خواهید شد بر آن.

(ذٰلِکَ)

و این بعث و حساب با جمع کردن شما و پاداش دادن بشما.

عَلَی اللّٰهِ یَسِیرٌ

آسان و سهل است بر خدا و مشقتی او را نیست

(فَآمِنُوا)

پس ایمان آورید ای گروه عقلاء.

بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِی أَنْزَلْنا

بخدا و پیامبر او و بقرآنی که ما نازل نمودیم.

خدا قرآن را نور نامید برای آنچه در آنست از دلیلها و حجتهایی که رساننده بحق است،پس آن را تشبیه به نوری که رهنمون و رهبری بسوی راه می کند نمود.

وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ

و خدا بآنچه میکنید داناست.

یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ

روزی که خدا شما را جمع میکند برای روز قیامت یعنی این بعث و جزاء در روزی خواهد بود که در آن روز خلق اوّل و آخر جمع میشوند.

ذلِکَ یَوْمُ التَّغابُنِ

و آن از باب تفاعل از غبن است و آن شر و بدی را گرفته و خیر را ترک نموده یا بعکس خیر را گرفته و شر را ترک نموده پس مؤمن حظ خود را از دنیا ترک و از آخرت گرفته،پس آنچه برای او شر بوده ترک کرده و آنچه برای او خیر بوده گرفته،پس غبن دارد و کافر حظّش را از آخرت ترک کرده و از دنیا گرفته،پس ترک خیر نموده و شر را گرفته پس مغبونست،پس در این روز غابن و مغبون ظاهر میشوند.

قتاده و مجاهد گویند:یوم التغابن روزیست که اهل بهشت و اهل دوزخ غبن دارند،و از پیامبر(ص)در تفسیر این آیه فرموده هیچ بنده مؤمنی نیست که داخل بهشت شود مگر اینکه جایگاه خود را از آتش میبیند که اگر گناه کرده بود در آنجا بود تا اینکه زیاد شکر خدا نماید و نیست هیچ بنده ای که داخل آتش شود مگر اینکه مکان خود را از بهشت میبیند

ص :۶۸

اگر کار خوب کرده بود،تا اینکه حسرتش زیاد شود.

وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَ یَعْمَلْ صٰالِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئٰاتِهِ

و کسی که ایمان بخدا آورده و عمل صالح انجام دهد گناهان او بخشوده شود.

وَ یُدْخِلْهُ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا أَبَداً

و او را داخل نماید بوستانهایی که از زیر قصرها و درختان آنها نهرها جاری و در آن جاودان برای همیشه بمانند،یعنی:در آن برای ابد و همیشه بوده و آنچه از نعمتها در آن است هرگز فانی نمیشود.

ذٰلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ

یعنی:این رستگاری چنانیست که چیزی در جنب و کنار آن در بزرگی نیست.

وَ الَّذِینَ کَفَرُوا

و آن کسانی که کافر بخدا شدند.

وَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا

و تکذیب کردند به حجتها و دلیلهای ما.

أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ النّٰارِ خٰالِدِینَ فِیهٰا وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ

آن گروه اصحاب آتش و برای همیشه در آن خواهند بود و بد است مصیر آنها یعنی:

مرجع و بازگشت آنان.

ص :۶۹

[سوره التغابن (۶۴): آیات ۱۱ تا ۱۸]

اشاره

مٰا أَصٰابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلاّٰ بِإِذْنِ اَللّٰهِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَ اَللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۱) وَ أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمٰا عَلىٰ رَسُولِنَا اَلْبَلاٰغُ اَلْمُبِينُ (۱۲) اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ وَ عَلَى اَللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ اَلْمُؤْمِنُونَ (۱۳) يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوٰاجِكُمْ وَ أَوْلاٰدِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَ إِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴) إِنَّمٰا أَمْوٰالُكُمْ وَ أَوْلاٰدُكُمْ فِتْنَةٌ وَ اَللّٰهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۵) فَاتَّقُوا اَللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا وَ أَنْفِقُوا خَيْراً لِأَنْفُسِكُمْ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ (۱۶) إِنْ تُقْرِضُوا اَللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً يُضٰاعِفْهُ لَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اَللّٰهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ (۱۷) عٰالِمُ اَلْغَيْبِ وَ اَلشَّهٰادَةِ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ (۱۸)

ص: ۷۰

ترجمه:

۱۱-هیچ پیش آمد بدی(بهیچ کس)جز بفرمان خدا نرسد و هر که خدای را تصدیق کند دل او را راه نماید(تا آنکه بداند مصیبت به اراده اوست)و خدا بهمه چیز داناست.

۱۲-خدای را فرمان برید و پیغمبر را اطاعت کنید پس اگر روی بگردانید وظیفهٔ فرستادهٔ ما فقط رسانیدن آشکار است.

۱۳-خدای یکتاست که جز او هیچ معبودی بسزا نیست پس باید مؤمنان بخدای توکل کنند.

۱۴-ای کسانی که ایمان آورده اید البتّه برخی از زنان و فرزندانتان شما را دشمنند پس از ایشان حذر کنید و اگر(از جرمهایی که کرده اند) درگذرید و چشم پوشی کنید و(عذر ایشان را)بپذیرید،پس خدا آمرزنده و مهربانست.

۱۵-مالها و فرزندان شما فقط آزمایشی است و نزد خدا پاداشی بزرگست.

۱۶-پس هر آنچه میتوانید از(موجبات عذاب)خدای تعالی بپرهیزید و(پندش را)بشنوید و فرمانبرداری کنید و مالی را که بهتر است برای خویشتن انفاق کنید و هر که از بخل نفس خود را مصون دارد (و از بذل مال امساك نکند)پس آن گروه خود رستگارند.

۱۷-اگر خدای را وامی نیکو دهید(اگر در راه او انفاق شایسته کنید)پاداش آن را(از یک تا هفتصد و تا غیر متناهی)برای شما زیاد گرداند و گناهان شما را(ببرکت انفاق)بیامرزد و خدای سپاس

ص :۷۱

داران را پاداش دهنده و بردبار است.

۱۸-دانای نهان و آشکار است توانای درست کردار(یا دانا)می باشد.

قرائت:

در شواذ طلحه بن مصرف(نهد قلبه)قرائت کرده و سلمی یهد قلبه خوانده بضم یا و باء بنا بر اینکه مجهول باشد،و عکرمه و عمر بن دینار یهد قلبه با همزه خوانده و مالک بن دینار بهدا بالف قرائت نموده.

دلیل:

کسی که یهدا با همزه خوانده بمعنی اطمینان گرفته،یعنی قلبش مطمئن است چنانچه خداوند سبحان فرموده:و قلبه مطمئن بالایمان و کسی که با الف خوانده پس او همزه را برای تخفیف سبک نموده و الف آورده است.

شأن نزول:

ابن عبّاس و مجاهد گویند:آیه مِنْ أَزْوٰاجِكُمْ وَ أَوْلاٰدِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ درباره قومی نازل شده که قصد هجره نمودند ولی زنها و فرزندان آنها مانع از هجرت آنها شدند.

تفسیر:

اشاره

سپس خداوند سبحان فرمود:

مٰا أَصٰابَ مِنْ مُصِيبَةٍ

یعنی:نیست هیچ مصیبتی که بشما برسد.

إِلاّٰ بِإِذْنِ اللّٰهِ

مگر باذن خدا.

ص:۷۲

مصیبت چیست؟:

مصیبت صدمه و زیانیست که بصاحبش میرسد مانند تیری که(باید به دشمن اصابت کند)ولی بصاحبش میخورد.

و اگر گفته شود خداوند سبحان این را تعمیم داده با اینکه بعضی از مصائب ظلم بنظر میرسد،در حالی که خداوند اذن بظلم نمیدهد فرضا از اینکه خود بکند(چنان که فرمود: وَ مٰا رَبُّکَ بِظَلاّٰمٍ لِلْعَبِیدِ ،پروردگار تو ستمکار به بندگان نیست).

گوئیم:برای اینکه هیچ یک از آنها نیست مگر اینکه خداوند اذن در وقوع و یا تمکن از آن را میدهد،و این اذن برای فرشته موکّل بآن بنده است.مثل اینکه باو گفته شود جلوی وقوع این مصیبت را مگیر،و گاهی پیش آمد مصیبت با امکاناتی از خداست،پس مانند اینست که اذن داده بر اینکه بوده باشد.

بلخی گوید: إِلاّٰ بِإِذْنِ اللّٰهِ ،مگر به آزاد گذاردن میان شما و کسی که اراده میکند درباره شما ستم نماید.

و بعضی گفته اند: بِإِذْنِ اللّٰهِ مخصوص در کارهائیست که خدای تعالی میکند و یا فرمان آن را صادر مینماید.

و بعضی گفته اند: إِلاّٰ بِإِذْنِ اللّٰهِ :یعنی مگر بعلم خدا بمعنای اینکه مصیبتی بشما نمیرسد مگر اینکه خدا دانای بآنست.

وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللّٰهِ

یعنی:تصدیق خدا نموده و راضی بقضاء او باشد.

یَهْدِ قَلْبَهُ

یعنی:خداوند قلب او را هدایت نموده تا اینکه

ص:۷۳

بداند آنچه باو رسیده بعلم خداست،پس صبر نموده و جزع نکند تا اینکه بثواب و اجر آن برسد.

ابن عباس گوید:یعنی کسی که ایمان بتوحید و یکتایی خدا آورده و در موقع رسیدن مصیبت صبر کند قلب او را هدایت و رهنمونی نموده برای استرجاع که بگوید: إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ ،البتّه ما بنده و آفریده و ملک خدا و مسلما ما بسوی او بازگشت خواهیم نمود.

مجاهد گوید:یعنی قلب او را ارشاد نموده که اگر مبتلایش نمود صبر کند،و اگر چیزی باو عطا شد شکر کند و اگر ستمی باو رسید صرف نظر نموده و ببخشد.

و بعضی از ایشان در معنای آن گفته اند:کسی که در موقع نعمت ایمان بخدا آورد میداند که آن فضل خداست قلبش هدایت شود،بشکر و سپاس خدا و کسی که در موقع بلا و گرفتاری مؤمن بخدا باشد میداند که آن عدل است از خدا،قلبش برای شکیبایی هدایت شود،و کسی که در موقع آمدن قضا و حکم پروردگار مؤمن باشد قلبش بتسلیم و رضا هدایت شود.

وَ اللّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

و خدا بهر چیز داناست،پس هر کس را بآنچه عمل کرده پاداش میدهد.

وَ أَطِيعُوا اللّهَ

پیروی کنید خدا را در تمام آنچه شما را بآن فرمان داده.

وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ

در تمام آنچه برای شما آورد و شما را بسوی آن خواند و در تمام آنچه بشما امر نمود و یا شما را از آن منع کرد.

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ

یعنی:پس اگر شما از قبول آن اعراض و دوری کردید.

فَإِنَّمٰا عَلىٰ رَسُولِنَا الْبَلاٰغُ الْمُبِينُ

یعنی:بر پیغمبر ما نیست مگر تبلیغ رسالت و البتّه آن را نمود،و مقصود اینکه بر او نیست زجر نمودن بر شما که بحق برگردید فقط بر اوست رسانیدن ظاهر آشکارا،پس برای اختصار حذف نموده.

اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ

خدایی که جز او معبودی نیست و عبادت شایسته نیست مگر بر او.

وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

و توکّل واگذار نمودن کارهاست باو و خشنود بتقدیر او بود و اطمینان و اعتماد بتدبیر او داشتند،و البتّه خداوند بندگانش را امر باین فرموده،پس برای ایشان سزاوار است که در سایر حالاتشان این مطلب را درک کنند.

يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوٰاجِكُمْ وَ أَوْلاٰدِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ

یعنی:اینکه بعضی از ایشان موصوف باین صفت میباشند و برای همین بلفظ(من)که برای تبعیض است آورد،و میگوید البته بعضی از این گروه دشمن شما در دین هستند،پس از ایشان حذر کنید و احتیاط کنید که آنها را پیروی نمائید.

و بعضی گفته اند:که خداوند سبحان این مطلب را فرمود برای این است که بعضی از همسرها و فرزندان هستند که آرزوی مرگ شوهر و پدر را می کنند که میراث او را ببرند و هیچ دشمنی بدتر نیست از آنکه آرزوی مرگ دیگری را کند که مال او را بستاند و همین طور هستند بعضی از آنها که تو را برای سود شخصی وادار بمعصیت کنند و دشمنی از جهت عداوت سخت

تر نیست از آنچه برای سود و منفعت خود ضرر تو را اختیار کند.

عطاء گوید:یعنی قومی قصد جهاد نمودند پس زن و فرزندشان او را بازداشت.

مجاهد گوید:قومی را اراده نموده که قصد طاعت خدا نمودند پس آنها را منع کردند.

وَ إِنْ تَعْفُوا

یعنی:عقاب آنها را ترک کنید.

وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا

یعنی:از آنها بگذرید و بپوشانید آنچه از آنها در گذشته سر زده و اظهار نکنید اگر بحال خوبی برگشتند،و این مطلب برای این بود که مرد از این گروه وقتی مهاجرت میکرد و میدید مردمی که از او پیشی گرفتند بمهاجرت و در دین دانا شدند مصمّم میشد که زن و فرزندی که او را از مهاجرت بازداشتند شکنجه و تعقیب کند،و اگر در دار هجرت(مدینه طیّبه)باو ملحق میشدند بر آنها چیزی نمیدادند،پس خداوند سبحان آنها را امر ببخشش و گذشت نمود.

فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

پس البته خدا گناهان شما را میآمرزد و بر شما رحم میکند.

جبائی گوید:این مطلب تعمیم دارد یعنی اگر شما از کسی که بر شما ستم نمود گذشتید و از او صرف نظر نمودید پس البته خدا بسبب این گذشت شما بسیاری از گناهان شما را میبخشد.

إِنَّمٰا أَمْوٰالُكُمْ وَ أَوْلاٰدُكُمْ فِتْنَةٌ

یعنی:آزمایش و گرفتاری و سختی- تکلیف بر شما و اشتغال و سرگرمی از امر آخرت است،پس البته انسانی بوسیله مال و فرزند در جرائم و گناه واقع میشود.

ص:۷۶

ابن مسعود گوید:هیچ یک از شما نگوید اللّهم انّی اعوذ بکَ من الفتنه بار خدایا بتو پناه میبرم از فتنه،برای اینکه هیچ یک از شما که به مال و اهل و فرزند برگردد مگر اینکه او مشتمل بر فتنه است،و لکن بگوید اللّهم انّی اعوذ بکَ من مضلّات الفتن،بار خدایا پناه میبرم بتو از فتنه های گمراه کننده.

عبد اللّه بن بریده از پدرش روایت نموده که پیغمبر(ص)موعظه می فرمود مردم را پس حسن و حسین(ع)در حالی که دو پیراهن سرخ در بر داشتند و بزمین می افتادند آمدند،پس رسول خدا(ص)از منبر پائین آمده و آنها را برداشت بالای منبر برد و بر دامن خود نشانید،و گفت راست گفت خدای عزّ و جلّ، إِنَّمٰا أَمْوٰالُكُمْ وَ أَوْلاٰدُكُمْ فِتْنَةٌ ،جز این نیست که مال و فرزندان شما فتنه هستند، نگاه کردم باین دو طفل که میآیند و میفتند پس صبر نکردم تا حدیث خود را قطع کرده و آنها را برداشتم سپس خطبه اش را شروع کرد.

وَ اللّٰهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ

یعنی:ثواب بسیار و آن بهشت است پس خدا را بسبب اموال و اولاد گناه نکنید و آنها را بر آنچه نزد خدا از اجر و نعمت است اختیار ننمائید.

فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ

یعنی:آنچه طاقت و توانایی دارید بترسید.

و اتقاء خودداری از پستیهاست بدوری کردن از آنچه هوای نفس میخواند بسوی آن.

و منافاتی بین این و بین قول خدا که فرموده: اِتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقٰاتِهِ

ص :۷۷

بترسید از خدا حق ترسیدن نیست،برای اینکه هر کدام از این دو تقوا التزام به ترک تمام گناه هاست،پس کسی که این کار را نمود البتّه عقاب خدا را اجتناب و پرهیز کرده،برای اینکه کسی که کار زشتی نکرد و بواجبی هم اخلال ننمود برای او عقابی نخواهد بود مگر اینکه در هر یک از دو کلام بیان اینست که تکلیف بنده را ملزم نمیکند مگر در آنچه طاقت و توانایی دارد و هر یک از دو امر را خداوند فرمان داده و آنها مشروط باستطاعت می باشد.

قتاده گوید:قول خدا فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ ،ناسخ قول او،اتقوا اللّٰه حق تقاته است مثل اینکه میگوید:در حال تقیّه و آنچه مانند تقیّه باشد از آنچه در آن مشقت بزرگی است،ولی مقدور است رخصت داده شده (۱)و غیر قتاده گوید این ناسخ نیست فقط مبیّن امکان عمل است به هر دو و آن صحیح است.

(وَ اسْمَعُوا)

از پیامبر آنچه برای شما تلاوت نمود و شما را موعظه کرده و امر و نهی میکند.

(وَ أَطِيعُوا)

خدا و رسول را اطاعت کنید.

(وَ أَنْفِقُوا)

از اموالتان در راه خدا.

خَيْراً لِأَنْفُسِكُمْ

مانند آنست فَآمِنُوا خَيْراً لَكُمْ و اِنْتَهُوا خَيْراً لَكُمْ و ذکر اینها گذشت.

ص :۷۸

۱- ۱) مثل دروغ که با تمام اهمیت و بزرگی گناهش در بعضی از موارد رخصت داده شده،یا نظیر مسوّغات غیبه یا عناوین ثانویه ای که مجوّز میشود فعل منهی را.(مترجم)

زجاج گوید:یعنی:مقدّم بدارید خوبست برای شما از اموالتان وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ تا اینکه عطا کند حق خدا را از مالش.

فَأُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

پس ایشانند رستگاران بثواب خدا.

امام صادق(ع)فرمود:کسی که زکات مالش را ادا کند پس البته خدا را از بخل نفسش نگاه داشته.

إِنْ تُقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً

گذشت معنای آن و اطلاق اسم قرض در اینجا تلطّف در استدعاء و طلب انفاق است.

یُضٰاعِفْهُ لَکُمْ

یعنی:اعطاء میکند بدل این انفاق از یک تا هفتصد هر مقداری که نهایت و پایانی برای آن نیست،پس البتّه ثواب صدقه جاودانی است.

وَ یَغْفِرْ لَکُمْ

گناه های شما را.

وَ اللّٰهُ شَکُورٌ

یعنی:ثواب و پاداش دهنده بر شکر و سپاس است.

(حَلِیمٌ

)تعجیل در عقوبت بندگان نمیکند،و این غایت کرم است.

عٰالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهٰادَهِ

دانای نهانی و آشکارا،و بعضی گفته اند دانای معدوم و موجودات است،و بعضی گفته اند،دانای محسوس و غیر محسوس است.

(الْعَزِیزُ)

توانا.

(الْحَکِیمُ)

عالم و دانا،و بعضی گفته اند آنکه کارهایش محکم است

سورهٔ طلاق

اشاره

و این سوره را سورهٔ نساء کوتاه و کوچک نامیده اند.

ابن مسعود در حدیث عده گوید هر کس که خواهد من با او مباهله میکنم این سورهٔ نساء کوتاه نازل شده بعد از قول خدا وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوَاجاً... و کسانی که از شما می میرند و همسرانی میگذارند جز این نیست که اراده کرده قول او وَ أُولاتُ الْأَحْمالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ و زنان حامل و آبستن عدهٔ شان اینست که حمل خود را فرو گذارند و وضع حمل کنند.پس وقتی حامل بودند عدّه آنها وضع حمل و زائیدن آنهاست و این سوره باتّفاق مفسّرین و قاریان مدنی است.

عدد آیات آن

از نظر بصریها یازده آیه و از نظر دیگران دوازده آیه است.

ص :۸۰

اختلاف آيات آن:

در سه آيه است يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً كوفى و مكّى و مدنى اخير است وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ شامى و يٰا أُولِي الْأَلْبٰابِ مدنى اوّل است.

فضيلت اين سوره:

ابى بن كعب از پيامبر صلّى اللّه عليه و آله روايت كرده كه فرمودند،و كسى كه سوره طلاق را بخواند بر ملّت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله مرده است ابو بصير از حضرت صادق عليه السّلام روايت كرده كه فرمودند كسى كه سوره طلاق و تحريم در نماز واجب خود بخواند،خداوند او را پناه دهد از اينكه روز قيامت خوف و حزنى باو برسد و از آتش بخشوده شود و خداوند او را داخل بهشت نمايد به تلاوتش اين دو سوره را و به محافظت نمودن آنها كه سوره پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله اند.

توضيح اين سوره و ارتباط آن با سوره قبل:

چون خداوند سوره تغابن را بذكر زنان و احتياط از آنها پايان داد اين سوره را شروع بذكر زنها و احكام و وظائف جدايى و طلاق آنها نمود.

[سوره الطلاق (۶۵): آيات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . يٰا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ إِذٰا طَلَّقْتُمُ اَلنِّسٰاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا اَلْعِدَّةَ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ رَبَّكُمْ لاٰ تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لاٰ يَخْرُجْنَ إِلاّٰ أَنْ يَأْتِينَ بِفٰاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَ تِلْكَ حُدُودُ اَللّٰهِ وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اَللّٰهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لاٰ تَدْرِي لَعَلَّ اَللّٰهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِكَ أَمْراً (۱) فَإِذٰا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فٰارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَ أَقِيمُوا اَلشَّهٰادَةَ لِلّٰهِ ذٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كٰانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ وَ مَنْ يَتَّقِ اَللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً (۲) وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لاٰ يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اَللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اَللّٰهَ بٰالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اَللّٰهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً (۳) وَ اَللاّٰئِي يَئِسْنَ مِنَ اَلْمَحِيضِ مِنْ نِسٰائِكُمْ إِنِ اِرْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاٰثَةُ أَشْهُرٍ وَ اَللاّٰئِي لَمْ يَحِضْنَ وَ أُولاٰتُ اَلْأَحْمٰالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَ مَنْ يَتَّقِ اَللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْراً (۴) ذٰلِكَ أَمْرُ اَللّٰهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَ مَنْ يَتَّقِ اَللّٰهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئٰاتِهِ وَ يُعْظِمْ لَهُ أَجْراً (۵)

ترجمه:

۱-ای پیغمبر هر گاه خواهید زنان را(که صغیره و یائسه و حامله نباشند)طلاق گوئید پس ایشان را در مدّتشان(در وقت پاکی ایشان از حیض بشرطی که در آن پاکی با آنان مقاربت و آمیزش نکرده باشید)طلاق دهید و ایّام عدّه را بشمرید و از(عذاب)خدا پروردگارتان پرهیز کنید و آنان را(که طلاق رجعی داده اید)از خانهایشان بیرون مکنید و ایشان نیز(از آن جا)بیرون نروند مگر آنکه آن زنان گناهی آشکار بجای آرند این مرزهای خداست و هر که از حدود خدا درگذرد قطعا بخویشتن ستم کرده است تو نمیدانی شاید خدا پس از این(طلاق رجعی)پیش آمدی تازه(مرد را پشیمان کند یا دوستی زن را در دل او)پدید آرد.

(۲)و چون زنان(طلاق داده شده)بآخر عدّه خویش رسیدند به نیکویی ایشان را نگاه دارید(بخوشی رجوع کنید)یا به نیکویی از ایشان جدا شوید و(چون طلاق دهید)دو نفر مرد عادل از خودتان را گواه بگیرید و(ای گواهان بوقت حاجت)برای رضای خدا ادای شهادت کنید،این (حکم)پندیست هر کسی را که بخدا و روز رستاخیز ایمان آورد و هر که از خدا بترسد برای او خلاصی قرار میدهید.

(۳)و از آنجا که گمان نبرد روزی میدهد و هر که توکّل بخدا کند پس او را بس است البتّه خدا بآنچه خواهد از تدبیرش میرسد بطور قطع خدا برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است.

(۴)و از زنان شما که از خون دیدن(بواسطهٔ پیش آمدی)نومید گشته اند اگر بشک افتاده اید(که بواسطهٔ کثرت سنّ است یا بواسطهٔ عارضه

ص :۸۳

دیگر)و نیز آنان که حیض نشدند(امّا در سنّی هستند که مقتضی حیضست) پس عدّه ایشان سه ماهست و زنان باردار عدّه ایشان اینست که بار خویش را بگذارند(بزایند)و هر که از(مخالفت حکم)خدا بپرهیزد برای او در کار دشوارش آسانی قرار دهد.

(۵)اینکه(گفته شد)حکم خداست که آن را بسوی شما فرستاده و هر که از(انتقام)خدا بپرهیزد گناهان او را بپوشد و پاداش وی بزرگ سازد.

قرائت:

حفص از عاصم قرائت کرده(بالغ)بدون تنوین(امره)را بجرّ بنا بر اضافه بالغ باو و دیگران(بالغ)با تنوین و(امره)را بنصب و در شواذ داود ابن هند ان اللّه بالغ با تنوین(و امره)با رفع خوانده.

از ابن عبّاس و ابیّ بن کعب و جابر بن عبد اللّه و علیّ بن الحسین و زید بن علی و جعفر بن محمّد علیهما السّلام است(فطلقوهنّ فی قبل عدّ- تهنّ)روایت شده است.

ابو علی گوید:قول خدا بالغ امره بتنوین بالغ و نصب امره بنا بر اینست که بزودی امر خود را برساند در آنچه اراده میکند آن را دربارهٔ شما پس این گونه قرائت مطابق اصل است و حکایت حال.و کسی که اضافه کرده(و بالغ امره)خوانده تنوین را حذف کرده برای تخفیف و معنی معنای ثبات تنوین است،مثل(عارض ممطرنا)و امّا قول آنکه(فی قبل عدّتهنّ)پس آن تفسیر قرائت مشهور است فطلقوهن لعدتهن یعنی در موقع عدّه آنها و مانند آنست قول خدا لاٰ یُجَلِّیهٰا لِوَقْتِهٰا یعنی در موقع وقت آن و کسی که(بالغٌ امرُهُ)خوانده پس معنی چنین است:امر او رساننده آنست که

آن را خدا اراده کند و البتّه امر خدا رسیده بآنچه او اراده نموده پس مفعول حذف شده است.

اعراب:

وَ اللّائِی لَمْ یَحِضْنَ

مبتداء است و خبرش محذوف است برای دلالت کلام بر آن پس وقتی حذف تمام جمله جایز باشد حذف بعض آن جایز است و در صفت نیز آمده اگر چه کم باشد مثل قول خدا: وَ أُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ (تؤتاه)که این جمله حذف شده است.

تفسیر:

اشاره

خداوند سبحان پیغمبرش فراخواند و گفت: یا أَیُّهَا النَّبِیُّ سپس امّتش را خطاب فرمود و گفت: إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ حسن و غیر او گویند برای اینکه پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله آقای مقدّم است،پس وقتی ندا کرده شد و مخاطب شد بخطاب جمع امّتش داخل این خطابند.

جبائی گوید:تقدیرش اینست ای پیغمبر بگو بامّت خود وقتی زنهای خودتان را طلاق گفتید پس بنا بر این پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خارج از حکم است.

و بنا بر قول اوّل حکم او در امر طلاق حکم امّت اوست و اجماع و اتّفاق هم بر این منعقد شده است و مقصود اینکه هر گاه تصمیم گرفتید که زنهای، خود را طلاق گفته و متارکه نمائید.

مانند قول خدای سبحان إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاةِ هر گاه به نماز ایستادید و قول او فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ هر گاه تلاوت قرآن نمودید فَطَلِّقُوهُنَّ

ص: ۸۵

لِعِدَّتِهِنَّ

پس آنها را برای زمان عـدّه(که آن مدّت سه طهر است)، طلاق بگوئید.و زمان عدّه آنست که در طهر و پاکی که با او آمیزش نکرده طلاق گوید. (۱)از ابن عبّاس و ابن مسعود و حسن و مجاهد و ابن سیرین و قتاده و ضحاك و سدی).

پس این طلاق عـدّه است زیرا این پاکی،از عدّه محسوب میشود و در عقب عدّه طلاق حاصل میگردد.پس مقصود اینست آنها را طلاـق دهیـد برای پـاکی که از عـدّه حسـاب میکننـد و طلاقشـان ندهیـد برای حیضـشان که از طهرشان و عـدّه شان حساب نمیکنند.پس بنا بر این بر مبنای اصحاب ما عده طهر است و مذهب شافعی هم همین است.

ص :۸۶

---

۱ – ۱) علمـاء امـامیّه رضوان اللّه علیهم اتّفـاق کرده انـد که طلاـق در طهری که با زن آمیزش شـده و دخول بعمل آمـده باطل است.و طهر و پاکی وقتی دخول محقّق نشد از عدّه محسوب میشود.و پوشیده نیست که حکمت در عدّه استظهار و بررسی تام است برای پـاك بـودن رحم از نطفه،و طفـل و زنهـا غالبـا در موقع حمـل و آبسـتنی حیض نمیشونـد.پس ظهور حیض علاـمت آبسـتن نبودنست مگر حیض بعـد از پاکی از آمیزش و مجامعت.پس آن موقع ممکنست سـبب حمل و آبسـتنی باشد زیرا نطفه چنـد روزی در رحم مانـده آن گاه زن حیض شده و در هر حیض از دیوارهای رحم تخم کوچکی(که بآن اسپر میگویند) جدا شـده اگر به نطفه برخورد کنـد بچّه میشود بنا بر آنچه اطبّاء زمان ما معتقدنـد پس حیضـی که مدخلیّت در پاکی و برائت رحم دارد آن حیض است که قبل از آن دخول نشده باشد.

ابو حنیفه و اصحاب او گفته اند:مقصود اینست که قبل از عدّهٔ آنها یعنی در طهری که در آن آمیزش نشده و عدّه حیض است چنان که میگویند توضّأت للصّلوه.وضو گرفتم برای نماز.و لبست السّلاح للحرب اسلحه پوشیدم برای جنگ.

سعید بن مسیّب گوید:که لام برای سببیه است.پس مثل اینکه گفته است طلاقشان بدهید برای اینکه نگهدارند و شکّی نیست که این حکم برای مدخوله است بعلّت اینکه مطلقه قبل از دخول عدّه ندارد و قرآن هم باین موضوع نازل شده در سورهٔ مبارکهٔ احزاب و آن قول خداست. فَمٰا لَکُمْ، عَلَیْهِنَّ مِنْ عِدَّهٍ تَعْتَدُّونَهٰا .پس برای ایشان که(مدخوله نیستند)عدّهٔ نیست که آن را نگهدارند و ظاهر آیه اقتضا میکند که اگر او را در حیض یا در طهری که در آن آمیزش کرده طلاق گفت:طلاق واقع نمیشود.برای اینکه امر اقتضاء وجوب میکند.و مبنای شیعهٔ امامیه همین است و باقی فقهاء اسلامی گفته اند که طلاق واقع میشود اگر چه بدعت و خلاف دستور و حکم هم باشد (۱)و همین طور است اگر جمع بین سه طلاق نمود(و گفت انت طالق ثلاثه).پس البته آن در نزد ابو حنیفه و اصحابش بدعت است اگر چه واقع هم هست،و در نزد محقّقین از اصحاب ما با حصول شرایط صحت طلاق یک طلاق محسوب میشود.

۱- ۱) چنان که قبلا گفته شد حرمت فعل عقلا منافات با صحّت که ترتیب آثار باشد ندارد لکن صحّت آن متوقّف بر وجود دلیل است که اینجا با وجود نهی مفقود است.(شعرایی)

طلاق شرعی

طلاق شرعی عبارت است از رها ساختن زن بگشودن گرهی از گرههاء نکاح و آن چنین است که زن را مخاطب ساخته و بگوید انت طالق.تو رها هستی یا بگوید هذه طالق. این یله و رها است و اشاره بزن کند یا بگوید فاطمه دختر زید طالق یله و رهاست.و در نزد ما(امامیّه)بغیر این لفظ طلاق واقع نمیشود.بچیزی از کنایه ما طلاق خواه قصد طلاق بکند یا نکند طلاق واقع نمیشود. (۱)

و در شرح و تفصیل طلاق اختلافات بین فقهاء است که اینجا محلّ آن نیست.و گاهی جدایی بغیر طلاق حاصل میشود مانند ارتداد(که شوهر زن از دین اسلام بیرون رود یهودی و یا مسیحی و یا بهایی و...گردد)و لعان(که مرد زن خود را با مرد دیگر در حال آمیزش و مجامعت ببیند)و مثل خلع نزد بسیاری از اصحاب ما اگر چه اینها را طلاق نمیگویند و نیز جدایی حاصل میشود بسبب فسخ شدن نکاح بچیزهایی مانند(رتقاء یا فتقاء بودن

ص :۸۸

۱- ۱) حدیثی در تهذیب روایت کرده که متضمّن اکتفاء بکنایه هم مثل اعتدی.عدّه نگهدار شده سپس شیخ فرموده.حسن بن سماعه گوید این غلط است طلاق درست نیست مگر چنان که بکیر بن اعین روایت کرده که بگوید بزن در حالی که پاك از غیر جماع باشد.انت طالق و دو شاهد عادل،هم گواهی دهد پس هر طلاقی که اینطور نباشد ملغی و باطل است و در تهذیب نیز از زراره از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که گفت مردی طلاق زنش یا آزادی غلامش را نوشت آن گاه پشیمان شد و آن را محو کرد حضرت فرمود:این نه طلاق است و نه عتق تا اینکه بزبان آورده و بگوید.

زن که در مجرای رحم استخوان و یا غدّه ای باشد که مانع از جماع شود)و یا بسبب عیبی(مثل عنین بودن مرد)رد شود اگر چه اینها طلاق نیست.

بخاری و مسلم از قتیبه از لیث بن سعد از نافع از عبد اللّه بن عمر روایت کرده اند که او زنش را در حال حیض یک طلاق داد.پس پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله امر فرمود که او را برگردان و نگهدار تا پاک بشود و در خانه او حیض دیگری به بیند سپس او را مهلت دهد تا از حیضش پاک شود.پس اگر قصد طلاق دادن او نمود وقتی پاک شد پیش از مجامعت و آمیزش او را طلاق گوید.پس این عدّه ای است که خدا امر کرده برای آن زنها را طلاق گویند.

و بخاری از سلیمان بن حرب و مسلم بن عبد الرّحمن بن بشیر از بهر و هر دو آنها از شعبه از انس ابن سیرین روایت نموده اند که گفت:شنیدم پسر عمر میگفت عبد اللّه بن عمر زنش را در حال حیض طلاق داد پس پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله شنید پس او را امر فرمود که زنش را برگرداند و وقتی پاک شد اگر خواست طلاق دهد. (۱)

از علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت رسیده از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که فرمود:

تزوّجوا و لا تطلقوا .ازدواج کنید و طلاق ندهید.که البتّه

۱- ۱) اهل سنّت باین کلمه استدلال کرده اند که طلاق بدعی صحیح است برای اینکه رجوع متصوّر نمیشود مگر با صحّت طلاق و ممکن است که مراد برجوع در اینجا معنای لغوی و آن نگاه داری زن باشد با بطلان طلاق که با لفظ امساک وارد شد.

طلاق عرش خدا را میلرزاند.

و از ثوبان روایتی به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله نسبت داده شده که فرمودند:هر زنی که بدون جهت از شوهرش طلاق بخواهد بر او بوی بهشت حرام خواهد بود(یعنی بهشت نخواهد رفت).

ابو موسی اشعری از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمودند که زنها را طلاق نگوئید مگر دربارهٔ آنها مشکوک باشید پس بدرستی که خدا دوست ندارد ذواقتین(مردان طلاق دهنده)و ذواقات(زنان طلاق گیرنده)را.

و انس از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت کرد که فرمود:که قسم بطلاق و عتق(آزادی برده گانش)نمیخورد و نمیدهد مگر منافق این چهار حدیث از تفسیر ثعلبی(که از مفسّرین بزرگ اهل سنّت است)نقل شده است.

سپس خداوند سبحان فرمود وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ یعنی بشمرید طهرهایی را(حیض هایی)را که بآن معتاد است.

و بعضی گفته اند:یعنی بشمارید اوقات طلاق را تا اینکه برای عدّهٔ طلاق گوئید.و البتّه خداوند سبحان امر نموده بشمارش عدّه برای اینست که در آن حق نفقه و سکنی است و برای شوهر در آن حقّ است که رجوع به باو کند و او را از شوهر رفتن بدیگری بازدارد برای حقی که بر آن دارد و ثابت شدن نسب فرزند.

پس خداوند تعالی امر باحصاء و شمردن عدّه نموده تا بداند وقت رجوع و وقت فوت و گذشت رجوع و حرمت آن زن را بر شوهرش و سقوط حق نفقه و حقّ سکنی.تا اینکه عدّه طولانی نشود که مستحقّ نفقه زیادتی گردد یا عدّه کمتر از حدّ خود شود برای شوهر خواستن.

عدهٔ طلاق

و عدّه نشستن و خودداری کردن زن است از شوهر تا اینکه مدّت مرتبه در شریعت منقضی شود و آن بر چند قسم است.

۱-چند قرء و طهر یعنی پاکی از حیض برای زنهایی که حیض میبینند ۲-چند ماه برای صغیره ای که بحدّ حیض نرسیده و مثل آن در چنین سنّی حیض میبینند و آن دختریست که ۹ سال رسیده و اگر کمتر از این باشد نزد بیشتر علماء امامیّه عدّه ندارد و بعضی گفته اند عدّه آنها چند ماه است،و فقهاء قائل باین عدّه شده اند و همین طور است زن بزرگ یائسه که از حیض مأیوس است ولی همسالان او حیض میشوند (۱)عدّه آنها چند ماه است و اصحاب ما آن را تعریف کرده اند که سنّش از پنجاه سال در غیر قرشی و شصت سال در قریشی کمتر نباشد،پس اگر سنّش بیش از این شد نزد بیشتر علماء ما(امامیّه)عدّه ندارد. (۲)

۳-زنی که شوهرش مرده نیز عدّه اش چند ماه است.(چهار ماه و ده روز) ۴-عدّه زن حامله که در تمام صور وضع حمل است مگر عدّهٔ آن زن حاملی که شوهرش فوت کرده که آن در نزد اصحاب ما(امامیّه)دورترین مدّت

ص :۹۱

۱- ۱) این مذهب و مبنای سیّد مرتضی و سید رضی و ابن شهر آشوب است،بظاهر قرآن و لکن یائسه در قرآن در اصطلاح ما غیر از این است.

۲- ۲) و بیشتر از علماء ما نبطیّه که تیره ای از عرب هستند ملحق بقرشیه کرده اند و دلیل این مطلب تجربه است در این دو قبیله قرشی و نبطی زیرا حیض خون شناخته نشده است و علامات و نشانهٔ آن معروف است در زنی دیده شود حکم آن بر او مترتب خواهد شد.(شعرانی)

است.و در این مسئله اختلاف میان فقهاء است سپس عدّه طلاق حرّه سه طهر(قرء)پاکی بعد از حیض یا سه ماه برای زن آزاد و برای جاریه و کنیز دو طهر یا یک ماه و نیم و وضع حمل(زایمان).

سپس خداوند سبحان فرمود:

وَ اتَّقُوا اللّٰهَ رَبَّکُمْ

از خدا بترسید و او را در آنچه شما را بآن فرمان داده معصیت نکنید.

لاٰ تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لاٰ يَخْرُجْنَ

ایشان را از منازلشان بیرون نکنید و البتّه ایشان هم بیرون نروند یعنی در زمان عدّه جایز نیست برای شوهر که زن مطلّقه معتدّه را از منزلش که در آن سکونت داشت قبل از طلاق بیرون کند و بر زنهم جایز نیست که در عدّه از منزلش خارج شود مگر برای ضرورت و و اگر خارج شود گناه کرده است.

إِلاّٰ أَنْ يَأْتِينَ بِفٰاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ

مگر آنکه یک عمل زشت آشکار مرتکب شود و کسی که بفتح یاء(مبیّنه)خوانده مقصود عمل زشت است که آن را آشکار انجام داده.

علماء دربارۀ فاحشه اختلاف کرده اند.بعضی گفته اند که آن زناست پس برای اقامۀ حدّ بر او باید بیرون آید(از حسن و مجاهد و شعبی و ابن زید) ابن عبّاس گوید:آن بد زبانی و خشونت با اهل منزل است،پس بر اهل خانه جایز است او را اخراج کنند و این از حضرت ابی جعفر باقر و حضرت ابی عبد اللّه صادق علیهما السّلام روایت شده است علی بن اسباط از حضرت ابی الحسن الرّضا علیه السّلام روایت کرده که فاحشه ایذاء،و اذیّت خانواده شوهر و فحش دادن بآنهاست.

قتاده گوید:فاحشه نشوز است.پس اگر بناسازگاری و ندادن حق

شوهر او را طلاق گفت بر اوست که از منزل شوهرش خارج و بجای دیگر رود.

ابن عمر گوید:فاحشه بیرون آمدن زن از خانه شوهر است قبل از سپری شدن عدّه و در روایت دیگری از ابن عبّاس است که گوید هر معصیتی که آشکارا برای خدای تعالی انجام شود آن فاحشه است.

وَ تِلْکَ حُدُودُ اللّٰهِ

یعنی آنچه خداوند سبحان از احکام طلاق،و شروط آن یاد نمود حدود و مرزهای خدایی است که نباید از آن تجاوز نمود.

وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللّٰهِ

و کسی که تجاوز از حدود خدا نموده و بغیر آنچه خدا امر و فرمان داده طلاق گوید فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ یعنی در ما بین خود و خدای عزّ و جلّ گناه کرده و از اطاعت خدا تجاوز و به معصیت گرویده و کاری کرده که بسبب آن مستحقّ عقوبت گردیده است.

لاٰ تَدْرِی لَعَلَّ اللّٰهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِکَ أَمْراً

نمیدانی شاید خداوند بعد از این کار دیگری پیش آورد یعنی رأی شوهر در محبّت طلاق عوض شود و در دلش محبّت زناشویی و همزیستی واقع شود برای رجوع او در ما بین طلاق اوّل و طلاق دوّم یا در ما بین طلاق دوّم و سوّم.

ضحّاک و سدی و ابن زید گفته اند شاید خداوند رجوع و بازگشتی در عدّه پیش آورد و ایجاد نماید.

زجاج گوید:وقتی سه طلاق در یک وقت(یک مجلس)داد معنایی برای رجوع و بازگشت شوهر بزنش نیست بجهت قول خدا لَعَلَّ اللّٰهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِکَ أَمْراً .

و در این آیه دلالت است بر اینکه واجب در طلاق اینست که سه طلاق متفرّق و جدا جدا باشد و جایز نیست جمع بین سه طلاق بعلّت اینکه خداوند

ص :۹۳

تعالی تأکید فرموده قولش را فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ را بقولش وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ سپس در تأکید زیاد نمود،بقولش وَ اتَّقُوا اللّهَ رَبَّکُمْ در آنچه خدا برای شما حد گذارد،پس تجاوز از آن نکنید.

آن گاه بیان فرمود خدای سبحان حقّ زوج و شوهر را در رجوع به قول خودش لاٰ تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُیُوتِهِنَّ بیرون نکنید ایشان را از خانه های خودتان پس البتّه زوجه و زن اگر از خانه اش خارج نشد شوهر متمکّن میشود که رجوع بآن کند.

سپس دلالت بقول خود نمود وَ تِلْکَ حُدُودُ اللّٰهِ بنا بر اینکه کسی که تجاوز از حدود خدا در طلاق کند حکمش باطل و قول خدا لَعَلَّ اللّٰهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِکَ أَمْراً گردد که تأکید حدود خدا در طلاق و اعلام به اینکه حقّ رجوع بتمام طلاق منقطع نمیشود.پس مثل اینکه فرمود:بامید فائده بسبب رجوع باشید، پس گاهی خداوند ایجاد میل و رغبت بعد از طلاق میکند.

پس اگر گویند خداوند در آیه امر بطلاق عدّه نموده.پس چطور طلاق سنّت را بر طلاق عدّه مقدّم میدارید. (۱)

۱- ۱) بنا بر مذهب مشهور بین علماء ما طلاق صحیح منحصر بطلاق سنّت و طلاق عدّه نیست بلکه اگر طلاق داد در طهر و رجوع نمود بدون آمیزش و دخول سپس در همین طهر و پاکی طلاق داد طلاق صحیح است و طلاق سنّت اخص از طلاق عدّه و یا بالعکس نیست و اخبار جدّا مختلف است،و قرآن شامل این طلاق است برای اینکه آن طلاق عدّه است.و احتیاط هم نیز مقتضی اینست پس برای زوج حلال نمیشود مگر بسبب محلّل(شوهر دوّم)و حسن گوید:رجوع نیست مگر بوطی و آمیزش و این خلاف احتیاط است و بهتر جدا و پراکنده بودن طلاق هاست در حال طهر و پاکی و جماع و آمیزش میان آنها.(شعرانی)

جواب اینکه طلاق سنّت نیز طلاق عدّه است مگر اینکه علماء رضوان اللّه علیهم صلاح دانستند که طلاقی را که بعد از رجوع طلاق دیگری بر آن زیاد نشده طلاق سنّت بنامند،و طلاقی را بعد از رجوع از طلاق اوّل زیاد شده طلاق عدّه و از آنچه تأیید میکند مطلبی را که ما بیان کردیم چیزهایی است از اخبار که در کتب و روایات ایشانست و از گذشتگان خود نقل کرده اند مثل زراره بن اعین و بکیر بن اعین و محمّد بن مسلم و غیر ایشان.و از آنها است خبری که یونس از بکیر بن اعین از حضرت ابی جعفر باقر علیه السّلام روایت کرده فرمود:طلاق اینست که مرد زنش را طلاق دهد بر طهر و پاکی که آمیزش و جماع نکرده باشد و دو مرد عادل شهادت بر طلاق او بدهند.

سپس آن مرد شایسته تر است که رجوع بزنش کند مادامی که سه طهر نگذشته باشد.پس این طلاق آن طلاقیست که خداوند در قرآن بآن امر نموده و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نیز در سنّتش فرمان داده پس هر طلاقی که برای غیر عدّه باشد طلاق نیست.

و از حریز روایت شده که گفت پرسیدم از حضرت ابا عبد اللّه صادق علیه السّلام از طلاق سنّت.پس فرمود:طلاقیست که در طهر غیر مواقعه و آمیزش با دو شاهد عادل باشد.و طلاق بدون دو شاهد و عدّه جایز نیست و آن قول خدا فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ.. .

حسن بن محبوب از علیّ بن رئاب از زراره از حضرت ابی جعفر باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود هر طلاقی که بر سنّت و یا طلاق بر عدّه نباشد چیزی نیست(یعنی باطل است).

زراره گوید:بحضرت ابی جعفر باقر علیه السّلام گفتم طلاق سنّت و طلاق عدّه را برای من تفسیر فرموده و توضیح دهید فرمود:امّا طلاق سنّه

ص :95

اینست که مرد وقتی قصد نمود زنش را طلاق دهد،منتظر شود تا حیض شده آن گاه پاک شود،پس وقتی از حیضش پاک شده او را بدون اینکه جماع و آمیزش کرده باشد با حضور دو شاهد عادل یک طلاق گوید آن گاه او را رها کند تا سه طهرش بگذرد و از او جدا شود و بعد از سپری شدن مدّت عدّه یکی از خطبه کنندگان و داوطلبان او باشد اگر خواست با او ازدواج کند و اگر نخواست نکند و بر ذمّه اوست مخارج و سکنای آن مادامی که در عدّه هست و هر دو از یکدیگر تا عدّه منقضی نشده ارث میبرند.

طلاق عدّی

و امّا طلاق عدّه:پس وقتی مرد قصد نمود که زنش را طلاق بگوید به طلاق عدّه.هر آینه منتظر شود که او حیض دیده و پاک شود از حیضش آن گاه بدون اینکه آمیزش و جماع کرده باشد او را یک طلاق دهد و دو شاهد عادل گواهی بر طلاق دهند و بعد همان روز رجوع کند اگر دوست داشت و یا بعد از چند روز پیش از آنکه حیض شود و شاهد بر رجوع و آمیزش خود بگیرد و با او باشد تا حیض شود و بعد پاک شود او را بدون جماع طلاق گوید و نیز دو شاهد عادل برای طلاق دوّم بگیرد وقتی خواست قبل از حیض شدنش،و بعد رجوع کند و آمیزش نماید و برای رجوع و جماعش شاهد بگیرد و با او باشد،تا حیض سوّم شود پس وقتی از حیض سوّم پاک شد بغیر جماع و آمیزش طلاق سوّم داده و شاهد بگیرد.پس وقتی این کار را نمود زن از او بکلّی جدا شده و بر او حلال نشود مگر زوج دیگری اختیار کند(که محلّل او گردد)و روایات در

ص :۹۶

این باره از ائمّه هدی علیهم السّلام بسیار است.

پس بنا بر این در طلاق سنّه او را ترک گوید تا سه طهر بشمرد پس وقتی سه طهر گذشت آن زن بیکطلاق از او جدا شود و وقتی او را بمهر جدیدی، ازدواج کرد نزد او خواهد بود بر دو طلاق دیگر.پس اگر طلاق دوّم داد به طلاق سنّه و او را رها نمود تا عدّهٔ او تمام و منقضی شد.و باو رجوع نکرد از او جدا شود دو جدایی پس اگر بار سوّم با او ازدواج کرد و او را طلاق داد بر او حلال نشود تا اینکه زوج دیگری(بنام محلّل)بگیرد و اگر خواست بعد از طلاق اوّل و دوّم رجوع کند این رجوع برای او خواهد بود.

پس روشن شد که این طلاق نیز طلاق عدّه است مگر اینکه آنچه ما ذکر کردیم فارق میان آنهاست.

فَإِذٰا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ

یعنی پس وقتی نزدیک شد اجل و مدّت آنها که خروج از عدّه است.

فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ

یعنی مراجعه کنید بآنها بآنچه لازم است بر ایشان از نفقه و لباس و مسکن و خوش معاشرتی.

أَوْ فٰارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ

به اینکه آنها را واگذارید تا از عدّه خارج شوند و از شما جدا گردند و جایز نیست که مقصود از قول خدا فَإِذٰا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ انقضاء اجل و عدّه آنها باشد.برای اینکه شوهر بعد از سر آمدن عدّه صاحب و مالك رجوع نیست بلکه زن در آن هنگام مالك خودش میباشد و از شوهرش جداست بیک طلاق.و برای اوست که بهر کس که خواست از مردان ازدواج و شوهر کند.

وَ أَشْهِدُوا ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُمْ

و گواه بگیرید دو عادل از خودتان را،

مفسّرین گفته انـد:مردها امر شده اند به اینکه در موقع طلاق و موقع رجوع دو شاهد عادل بگیرند تا زن انکار نکند رجوع بعد از انقضاء عدّه را و یا مرد انکار نکند که من طلاق نداده ام.

و بعضی گفته اند:یعنی شاهد بگیرید بر طلاق برای حفظ دین خودتان و این از امامان ما علیهم السّلام روایت شده و بظاهر هم شایسته تر است به علّت اینکه ما وقتی آن را حمل بر طلاق کردیم امری خواهـد بود که اقتضاء وجوب میکند و حال آنکه آن شاهدین از شرایط صحّت طلاق میباشد.

و کسی که گوید:این شاهد خواستن راجع برجوع است آن را حمل بر استحباب نموده.

وَ أَقِيمُوا الشَّهٰادَةَ لِلّٰهِ

این خطـاب بشـهود و گواهانست که آن را برای رضای خـدا و تقرّب بسوی خـدا اقامه کنیـد نه برای رضای کسـی که برای او گواهی داده اید و یا محبّت نسبت بآنکه شهادت بر علیه او داده.

(ذٰلِكُمْ)

ای گروه مکلّفین این امر حقّ است.

يُوعَظُ بِهِ مَنْ كٰانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ

انـدرز میدهـد کسـی را که ایمـان بخـدا و روز آخر آورده.یعنی مؤمنین را امر میکنـد بآنکه بسـبب این حـدود و مرزهای الهی منزجر و متنفّر از باطـل شونـد و مؤمنین را مخصوص به وعـظ فرمود برای اینکه ایشـان افرادی هسـتند که بهره منـد بآن میشوند پس طاعت واجبه در آن وعظ است به اینکه در آن رغبت باستحقاق ثواب پیـدا کند از ترکش که عقوبت دارد حذر نمایند و طاعت مندوبه و مستحبّ در آن وعظ است باستحقاق مدح و ثواب بر فعل آن.

و گناهان در آن وعظ و اندرز است از آن و تخویف از فعل آن به

استحقاق عقوبت و ترغیب در ترکش بآنچه مستحقّ میشود بر اخلال بآن گناهان از ثواب.

وَ مَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ

در آنچه خدا امر بآن و یا نهی از آن فرموده.

یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً

قرار میدهد برای او راه بیرون رفتنی،و از هر ناراحتی در دنیا و آخرت(از ابن عبّاس).

از عطاء بن یسار از ابن عبّاس روایت شده که گفت پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله قرائت فرمود: وَ مَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً .از شبهات دنیا و از غمرات مرگ و سختیهای روز قیامت.

و باز از آن حضرت(ص)روایت شده که فرمود:کسی که زیاد استغفار کند قرار میدهد خدا برای او از هر غم و غصّه ای فرج و از هر تنگی مخرج و راهی برای بیرون آمدن.

و بعضی گفته اند:یعنی و کسی که طلاق سنّه دهد خدا برای او راهی در رجوع قرار میدهد.

وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لاٰ یَحْتَسِبُ

و روزی میدهد او را از جایی که گمان نمیکرد (از عکرمه و شعبی و ضحّاک).

و بعضی گفته اند:که این آیه دربارهٔ عوف بن مالك اشجعی نازل شده است برسول،دشمنی فرزند او را اسیر نمود و آمد خدمت رسول صلّی-اللّٰه علیه و آله.و این مطلب را برای آن حضرت گفته و از تنگدستی بآن جناب شکایت نمود پس پیغمبر(ص)باو فرمود:بترس از خدا و صبر کن و زیاد بگو

لاـحول و لا قوّه الاّ باللّه، پس آن مرد این کار را نموده و در آن میان در خانه نشسته بود پسرش وارد بر او شده و حال آنکه دشمن از او غافل شده بود پس بر شتری از دشمن برخورد کرده و آن را برای پدرش آورد و این است قول خدا

وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لاٰ يَحْتَسِبُ

.

و از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود:بدرستی که حق تعالی فرمود و یرزقه من حیث لا یحتسب یعنی در آنچه باو داده برکت باو میدهد.

و از ابی ذر غفّاری از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که فرمود:

بدرستی که من آیه ای از قرآن میدانم که اگر مردم آن را بگیرند هر آینه آنها را کفایت کند،و آن این آیه است.و من یتّق اللّه،پس پیوسته آن آیه را، خوانده و تکرار میفرمود:

وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

و کسی که توکّل بر خدا کند،پس او را کافی است.یعنی و کسی که امر خود را بخدا واگذار کند و اعتماد بخوبی تدبیر و تقدیر خدا نماید پس او کافی برای اوست امر دنیای او را کفایت نموده،و ثواب بهشت باو دهد و او را طوری قرار میدهد که محتاج بدیگری نشود،در حدیث آمده هر کس مسرور میشود که نیرومندترین مردم باشد پس بر خدا توکّل نماید.

إِنَّ اللّهَ بالِغُ أَمْرِهِ

یعنی میرسد آنچه از قضاها و تدبیرهایش را اراده کند و هیچکس نمیتواند از آنچه او اراده نموده منع کند.

و بعضی گفته اند:یعنی امر او در هر کس که بر او توکّل کند و یا توکّل نکند نافذ است.

قَدْ جَعَلَ اللّهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْراً

البتّه خدا برای هر چیزی اندازه ای قرار داده.یعنی برای هر چیزی خدا مقدار و اندازه و مدّتی قرار داده نه کم و نه زیاد.

ص:۱۰۰

و بعضـی گفته اند:بیان نمود برای هر چیز مقداری بحسب مصـلحت در اباحه و ایجاب و ترغیب و ترهیب چنان که در طلاق و عدّه و غیر آنها بیان نمود.

و بعضـی گفته اند:خداوند البتّه برای هر چیزی از شدّت و رفاهیت وقت و غایتی و پایانی قرار داده که بآن منتهی میشود سـپس بیان فرمود اختلاف احکام عدّه را باختلاف احوال زنها و فرمود:

وَ اللاّئِی یَئِسْنَ مِنَ الْمَحِیضِ مِنْ نِسائِکُمْ

و آنهایی که مأیوس از حیض شدن هستند از زنهای شما و حیض نمیشوند.

إِنِ ارْتَبْتُمْ

اگر در شک و ریب شدید پس نمیدانید برای سالخوردگی حیض از آنها برداشته شده یا برای عارضی قطع گردیده است.

فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاثَهُ أَشْهُرٍ

پس عـدّهٔ آنهـا سه مـاه است و ایشـان،آن زنانی هسـتند که امثال آنها حیض می بیننـد.برای اینکه اگر در سن کسـی بودنـد که حیض نمیشد معنایی برای ارتیاب نبود و این است آن چیزی که از امامان ما علیهم السّلام روایت شده است.

مجاهـد و زهری و ابن زیـد گویند:یعنی اگر شـما شک کردید و ندانستید که آیا خون آنها حیض یا اسـتحاضه است.پس عدّه آنها سه ماه است.

و بعضـی گفته انـد:یعنی اگر دربـاره حکم آنهـا شک کردیـد و ندانستیـد حکم آنها چیست؟ وَ اللاّئِی لَمْ یَحِضْنَ و آنهایی که حیض نمیشونـد:تقـدیرش چنین است و آنهایی که حیض نمیشوند اگر شک کردید.پس عدّهٔ آنها نیز سه ماه است و این مدّت حذف شده برای دلالت کلام اوّل بر آن،و آنها زنهایی هستند که

ص :۱۰۱

بحیض نرسیده ولی مثل آنها حیض میشوند بنا بر آنچه بیانش گذشت.

وَ أُولاٰتُ الْأَحْمٰالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ

و صاحبان حمل عدّه و اجلشان همینست که حمل خود را فرو گذارند.

ابن عبّاس گوید:این آیه فقط دربارۀ زنان حامل مطلّقه میباشد و از ائمّه علیهم السّلام هم روایت شده است.

و امّا زنهایی که شوهرشان فوت نموده اگر حامل و آبستن بودند،پس عدّۀ آنها دورترین مدّت حمل و عده وفاتست.پس اگر چهار ماه و ده روز، گذشت و نزائید،زائیدن و گذاردن حمل را منتظر باشد.

ابن مسعود و ابی بن کعب و قتاده و بیشتر فقهاء گفته اند که آن آیه تعمیم در زنان آبستن مطلّقه و شوهر مرده است.پس عدّۀ آنها وضع حمل و زائیدن است.

پس اگر زن حامل بدو فرزند باشد و یکی را بزاید،برای شوهر کردن حلال نیست تا تمام بچّه های خود را بزاید برای قول خدا أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ اینکه حمل خود را فرو گذارند.

و اصحاب ما روایت کرده اند که اگر آن زن یکی را زائید عصمت و نگهداری او از شوهرش منقطع میشود و برای او جایز نیست که خود را برای دیگری عقد کند تا فرزند دیگر را که حامل بوده بزاید.

و امّا اگر شوهرش فوت کرده باشد و پیش از چهار ماه و ده روز بزاید واجب است بر او که صبر کند تا چهار ماه و ده روز او تمام شود.

وَ مَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ

و کسی که در تمام آنچه مأمور باطاعت شده پرهیزکاری کند يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْراً قرار میدهد برای او در کارش آسانی و سهولت

یعنی بر او امور دنیا و آخرت آسان شود یا بفرج و گشایش زود و یا عوضی که در آینده و آخرت باو بدهند.

و بعضی گفته اند:یعنی فراق و جدایی اهلش بر او آسان شود و غم و غصّه از دلش زایل گردد.

(ذٰلِکَ)

یعنی آنچه خداوند سبحان از احکام طلاق و رجوع و عدّه ذکر نمود.

أَمْرُ اللّٰهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَ مَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ

امر و فرمان خداست که بسوی، شما نازل فرموده و کسی که بترسد خدا را بطاعت و پیروی از او.

يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئٰاتِهِ

بپوشاند از او گناهانش را از این نماز تا نماز دیگر و از این جمعه تا جمعه بعد.

ربیع گوید:خداوند حکم فرموده بر خودش که هر کس بر او توکّل کند او را کفایت نماید و کسی که ایمان باو آورد هدایتش نماید و کسی که او را قرض دهد پاداشش دهد و کسی که اعتماد باو کند نجاتش دهد و کسی که دعا کند اجابتش نماید و او را جواب گوید.و تصدیق این در کتاب خدا عزّ و جلّ است ۱- وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ (۱).۲- وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ يَهْدِ قَلْبَهُ (۲) ۳- إِنْ تُقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً يُضٰاعِفْهُ لَكُمْ (۳) ۴- وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللّٰهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴) ۵- وَ إِذٰا سَأَلَكَ عِبٰادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ (۵).

وَ يُعْظِمْ لَهُ أَجْراً

در آخرت و آن ثواب بهشت است.

ص: ۱۰۳

۱- ۱) سوره طلاق آیه ۳

۲- ۲) تغابن آیه ۱۱

۳- ۳) تغابن آیه ۱۷

۴- ۴) آل عمران ۱۰۱

۵- ۵) سورهٔ بقره آیه ۱۸۶

[سوره الطلاق (۶۵): آیات ۶ تا ۱۰]

اشاره

أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَ لاٰ تُضآرُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَ إِنْ كُنَّ أُولاٰتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتّٰى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ
فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَ أْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَ إِنْ تَعٰاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرىٰ (۶) لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ
قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمّٰا آتٰاهُ اَللّٰهُ لاٰ يُكَلِّفُ اَللّٰهُ نَفْساً إِلاّٰ مٰا آتٰاهٰا سَيَجْعَلُ اَللّٰهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً (۷) وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ
رَبِّهٰا وَ رُسُلِهِ فَحٰاسَبْنٰاهٰا حِسٰاباً شَدِيداً وَ عَذَّبْنٰاهٰا عَذٰاباً نُكْراً (۸) فَذٰاقَتْ وَبٰالَ أَمْرِهٰا وَ كٰانَ عٰاقِبَةُ أَمْرِهٰا خُسْراً (۹) أَعَدَّ اَللّٰهُ لَهُمْ عَذٰاباً
شَدِيداً فَاتَّقُوا اَللّٰهَ يٰا أُولِي اَلْأَلْبٰابِ اَلَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اَللّٰهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً (۱۰)

ص: ۱۰۴

ترجمه

(۶)و زنان(طلاق داده شده)را در مکانی که خود نشسته اید به قدر وسع خویش ساکن گردانید و(در نفقه مسکن)بایشان رنج رسانید برای آنکه برایشان تنگ گیرید و اگر آنان حامله باشند خرج ایشان را بپردازید تا بار خویش را بنهند و اگر(فرزندان را)برای شما شیر دادند پس مزد شیر دادن ایشان را بآنها بپردازید و(ای پدران و مادران دربارهٔ شیردادن) فرمان یکدیگر بنیکویی ببرید و اگر سخت گیری(با هم مخالفت)کنید،پس دیگری او را شیر خواهد داد.

(۷)و باید صاحب توانگری از گشایش خویش(بزن مطلّقه شیر دهنده) نفقه و خرجی دهد و هر که روزی بر او تنگ شده باشد پس باید از آنچه خدا باو عطا کرده است نفقه دهد خدا هیچ کسی را جز بآنچه آن کس را داده است تکلیف نکند بزودی خدای تعالی از پس دشواری آسانی(از پس تنگدستی توانگری)خواهد داد.

(۸)و چه بسیار از اهل شهری که از فرمان برداری پروردگار خویش و پیغمبران او سرکشی کردند پس(در روز قیامت)حسابشان را به سختی کشیدیم و عذابشان را بزشتی دادیم.

(۹)پس اهل آن شهر عقوبت کار خود را چشیدند و سرانجام کارشان زیان کاری بود.

(۱۰)خدای تعالی برای ایشان شکنجه ای سخت آماده کرده است پس از(موجبات شکنجه)خدا بپرهیزید ای خردمندان آنان که ایمان آورده اید البتّه خدا ذکر(قرآن)را بسوی شما فرستاد.

ص: ۱۰۵

قرائت:

روح از یعقوب مختلف قرائت کرده(من وجدکم)بکسر واو و حال آنکه قرائت بضمّ واو است.

ابن کثیر:(و کاین)بمدّ و همزه خوانده و باقی از مفسّرین و قاریان و کایّن بهمزه و تشدید خوانده اند.

دلیل

گفته میشود وجدت فی المال جده،یافتم در مال توانگری را و وجد بفتح واو و وجد بضمّ واو و وجد بکسر واو و به پیگیری سه حرکت فتح و ضمّ و کسر بر واو و وجدت الضّاله وجدانا یافتم گمشده را یافتنی و وجدت من الحزن وجد او یافتم از غم و اندوه خوشحالی و من الغضب موجده و وجدانا و یافتم از غضب تحریک احساسات درونی را.

و کایّن:اصل آن ایّ بوده،کاف جارّ بر آن داخل شده چنان که بر ذا در کذا داخل شده،پس محلّ کاین رفع است بواسطهٔ مبتداء شدن چنان که کذا همین طور است و برای کاف محلّی نیست چنان که کاف در کذا هم چنین است.

ابو علی گوید:مانند این است در اینکه حرف جرّ بر مبتداء داخل شده و با مجرورش در محلّ رفع قرار میگیرد قول ایشان:بحسبک ان تفعل کذا کافیست تو را که این کار را بکنی قصد میکنند حسبک فعل کذا،پس جار و مجرور در محلّ رفع واقع شده است.

ابو زید گوید:

بحسبک فی القوم ان یعلموا

بانّک فیهم غنیّ مضرّ

کـافیست تو را از جهت مقـام و رتبه در میان قوم که بداننـد تو در میان آنها توانگر(مضـرّ)(قبیلـهٔ بزرگ عرب هستی)(شاهـد بر بحسبک،است که جار و مجرور در محلّ رفع و مبتداء واقع شده است).

و بیشتر عرب(کایّن)را با من اسـتعمال میکنـد و همین طور است آنچه (کایّن)در قرآن آمـده است (۱)و از آنچه را که در شـعر آمده قول شاعر است:

و کایّن بالاباطح من صدیق

یرانی ان اصبت هو المصابا

و مثـل اینکه در اباطـح(جمع ابطـح محـلّ سـیل ریـک روان و سـیّار را گوینـد و شایـد مراد مکّه معظّمه باشـد)دوستی دارم که مصیبت مرا مصیبت خود می بیند و در غم و غصّه با من شرکت دارد.شاهد سر کایّن است،که مبتداء و با من آمده است.

و کایّن الیکم قاد من رأس فتنه

جنود او امثال الجبال کتائبه

و چه بسا از سر و اساس فتنه که بسوی شما لشکرهایی از هر طایفه مثل کوه ها فرستاده است.

شاهد سر کلمه کایّن است که در محلّ رفع بجهت مبتداء بودن و با من آمده است.

مقصود و تفسیر:

اشاره

سپس خداوند سبحان بیان فرمود حال زنان طلاق داده شده را در

ص :۱۰۷

۱- ۱) وَ کَأَیِّنْ مِنْ نَبِیٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّیُّونَ کَثِیرٌ سوره آل عمران آیـهٔ ۱۴۶ وَ کَأَیِّنْ مِنْ آیَهٍ فِی السَّماواتِ... یوسف آیه ۱۰۵ فَکَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَهٍ أَهْلَکْناها وَ هِیَ ظالِمَهٌ حج آیه ۴۵ وَ کَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَهٍ أَمْلَیْتُ لَها... حج آیه ۴۸ وَ کَأَیِّنْ مِنْ دابَّهٍ لا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللّهُ یَرْزُقُها وَ إِیّاکُمْ سورهٔ عنکبوت آیهٔ ۶۰ وَ کَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَهٍ هِیَ أَشَدُّ. .محمّد ۱۳ وَ کَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَهٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّها.. طلاق ۸(مترجم)

نفقه و مسکن.و فرمود:

(أَسْکِنُوهُنَّ)

آنها را اسکان دهید یعنی در منازلتان.

مِنْ حَیْثُ سَکَنْتُمْ

از همان منازلی که خودتان ساکن هستید.

مِنْ وُجْدِکُمْ

یعنی از ملک خودتان و آنچه توانایی بر آن دارید(از سدی و ابی مسلم،حسن و جبائی)گویند.من وجدکم از و جدان یعنی از آنچه از مساکن یافته اید.

بعضی گفته اند:از وسعت و طاقت خودتان از وجدانی که آن بمنزلهٔ قدرت و توانایی است.فرّاء گوید:برمیگردد بر آنچه می یابد.پس،اگر وسعت مالی دارد بر آن زن در مسکن و نفقه توسعه دارد و اگر فقیر است پس بر مقدار قدرتش.

و بدون خلاف مسکن و نفقه واجب است برای طلاق داده شده رجعی و امّا زن جدا شده بطلاق خلع و مبارات مورد خلاف است.

اهل عراق گویند مسکن و نفقه برایش لازم است.و این را از عمر بن خطّاب و ابن مسعود روایت کرده اند.و شافعی گفته برای او مسکن بدون نفقه و خرجی است.

حسن و ابو ثور رفته اند باین مبنی که برای او نه مسکن است و نه نفقه و این قول از ائمّه هدی علیهم السّلام روایت شده و اصحاب ما هم همین، مذهب را اختیار کرده اند.و بر آن دلالت میکند آنچه شعبی روایت نموده گوید:داخل شدم بر فاطمه دختر قیس در مدینه.پس پرسیدم از او از قضاوت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله.گفت شوهرم مرا طلاق بائن داد پس بسوی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شکایت نمودم در حقّ سکنی و نفقه

پس برای من سکنی و نفقه قرار نداد و فرمان داد مرا که در خانهٔ ابن امّ مکتوم عدّه نگهدارم.

و زهری از عبد اللّه روایت کرده که فاطمه دختر قیس عیال ابی عمرو ابن حفص بن مغیره مخزومی بود و او با علیّ بن ابی طالب علیه السّلام هنگامی (که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله او را امیر یمن فرموده بود)بسوی یمن بیرون رفت. پس فرستاد بسوی زنش فاطمه دختر قیس بیک طلاقی که از سه طلاقش باقی مانده بود.پس امر کرد عیّاش بن ابی ربیعه و حرث بن هشام که نفقه او را بدهند.

پس آن دو نفر گفتند قسم بخدا که برای تو نفقه ای نیست:پس آن زن آمد خدمت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سخن آنان را گفت.پس پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله برای او نفقه قرار نداد و فرمود نفقه برای تو نیست مگر اینکه حامل باشی.پس اجازه خواست منتقل شود از خانهٔ او،پس اجازه اش داد پس گفت ای رسول خدا من منتقل میشوم فرمود:خانه ابن امّ مکتوم باش،و او چون نابینا بود و نمیدید لباسش را نزد او میگذارد و او وی را نمیدید،پس آن قدر نزد ابن امّ مکتوم ماند تا عدّه اش تمام شد پس پیغمبر(ص)او را از اسامه بن زید خواستگاری و با او ازدواج نمود.

شعبی گوید:پس مروان بن حکم قبیصه بن ذویب را فرستاد بسوی فاطمه و از این حدیث سؤال نمود آن گاه مروان(لعنه اللّه)گفت ما این حدیث را نشنیده ایم مگر از یک زن و ما بزودی میگیریم همان مذهبی را که مردم را بر آن یافتیم.

پس وقتی سخن مروان بفاطمه رسید.گفت قاضی بین من و شما قرآن

ص :۱۰۹

است.که فرمود: لاٰ تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ .تا آنجا که فرمود لَعَلَّ اللّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِكَ أَمْراً .بیرون نکنید زنان را از خانه هایشان-شاید خداوند بعد از این ایجاد امری نماید.

گفت:این برای آن زنیست که برای مردش حقّ رجوع باشد و چه امری بعد از طلاق سوّم ایجاد میشود سپس فرمود:

وَ لاٰ تُضآرُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ

بزنها ضرر و زیانی نزنید به تقصیر در سکنی و نفقه و لباس که خواهان ضرر زدن بر ایشان باشید در تنگ گرفتن تا از خانه بیرون روند.

ابی مسلم گوید:یعنی آن قدر از مسکن و غیره بایشان بدهید که آنها را از نشستن و شب ماندن و طهارت داشتن کفایت کند.و تنگ بر ایشان نگیرید تا سکونت بر ایشان دشوار گردد.

وَ إِنْ كُنَّ أُولاٰتِ حَمْلٍ

یعنی اگر آنها باردار و آبستن باشند.

فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتّٰى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ

پس بر آنها انفاق کنید و بآنها خرجی دهید تا بار خود را فرو گذارند و بزایند.بعلّت اینکه عدّهٔ آنها فقط به وضع حمل و زائیدن ایشان منقضی میشود.

خداوند سبحان امر بانفاق و خرجی دادن بر زن مطلّقه آبستن نموده خواه رجعیه باشد و خواه بائنه و قطع شده باشد.

فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ

پس اگر بچّه شما را برای شما شیر دادند پس اجرت و مزد ایشان را بدهید.یعنی اگر پس اگر فرزند شما را برای شما شیر دادند بعد از بینونیّت و جدایی پس مزد و اجرت رضاع و شیر دادن ایشان را بدهید.یعنی اجرت مثل را.

وَ أْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ

و میان خودتان بخوبی فرمان دهید،این

خطاب بمرد و زن،و ائتمار قبول امر و ملاقات مرد است بقبول کردن.

خداوند تعالی امر فرموده زن شیرده و مردی که برای او طفل او را شیر میدهد به قبول کردن امر خدای عزّ و جلّ و امر صاحبش اگر خوب باشد.

و بعضی گفته اند:یعنی هر آینه بعضی شما امر بخوبی و نیکویی در شیر دادن فرزند کند یعنی برضایت پدر و مادر بعد از وقوع جدایی در اجرت خود پدر و شیر دادن فرزند بطوری که نه زیان بمال پدر بخورد و نه بخود فرزند زیاد بر اجرت معمولی نباشد و از شیر خوردن معتاد و متعارف فرزند هم کمتر نباشد.

کسایی گوید:اصل ائتمار مشاورت و مشورت با یکدیگر است.و از آن است کلمه و آیه (يَأْتَمِرُونَ بِكَ) یعنی مشورت با هم میکنند.و اقوی در نظر من اینست که به نیکویی در میان خودتان در امر فرزند و مراعات مادرش اندیشه و تدبیر کنید تا اینکه شفقت و مهر مادری و غیر آنها از فرزند فوت نشود.و بر این معنی گفته امرء القیس دلالت میکند.

احار بن عمر و کانّی خمر

و یعدو علی المرء ما یأتمر

ای حارث پسر عمرو مثل اینکه من خمارم و بر آدمی آنچه میاندیشد نازل میشود شاهد در کلمه یأتمر است که بمعنای تدبیر و اندیشه کردن آمده است.

یعنی آنچه انسانی در خاطر خود فکر و اندیشه میکند برای اینکه مرد چه بسا کاری را که صلاح نیست فکر میکند پس بر او نازل شده و او را هلاک میکند.

وَ إِنْ تَعٰاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرىٰ

پس اگر شیر دادن او بر شما دشوار شد برای آن طفل،دیگری را اختیار کنید تا فرزند شما را شیر دهد.و مقصود اینست که اگر در شیردادن و اجرت اختلاف کردید.پس زن اجنبیه دیگری

را برای شیر دادن او بخواهید یعنی پدر بچّه مرضعه دیگری غیر از مادر کودک بخواهد.

سپس فرمود: لِیُنْفِقْ ذُو سَعَهٍ هر آینه صاحب تمکّن و وسعت انفاق کند.

خداوند سبحان اهل توسعه و تمکّن را امر فرموده که بر زنان شیر دهی که فرزندان خود را شیر میدهند باندازۀ وسعتشان توسعه بدهند.

وَ مَنْ قُدِرَ عَلَیْهِ

یعنی کسی که برایش توسعه نباشد رِزْقُهُ فَلْیُنْفِقْ مِمّا آتاهُ اللّٰهُ روزیش پس باید از آنچه خدا او را رحمت فرموده انفاق کند.

یعنی:و کسی که روزیش بمقدار قوتش باشد.پس هر آینه به قدر آن و بقدر امکان و طاقتش انفاق کند.

لا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً إِلاّ ما آتاها

خداونـد تکلیف نکنـد کسـی را مگر بانـدازه ایکه او را داده.یعنی مگر بقـدر و اندازه آنچه از طاقت او را عطا فرموده و در این آیه دلالت بر اینست که خداوند سبحان احدی را بچیزی که توانایی و طاقت آن را ندارند تکلیف نمیکند.

سَیَجْعَلُ اللّٰهُ بَعْدَ عُسْرٍ یُسْراً

بزودی خداوند بعد از تنگی و شدّت فراوانی و سـهولت قرار میدهد.یعنی بعد از تنگی توسعه و بعد از نداری توانگری و بعد از سختی و دشواری کار سهولت و آسانی مرحمت فرماید و این تسلیت برای صحابه(یاران صفه پیغمبر(ص)است)که در آن موقع فقر بر بیشتر آنها غلبه داشت.سپس خداوند شهرها را برای ایشان گشود.

وَ کَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَهٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّها وَ رُسُلِهِ

یعنی چه بسا از اهل دهکده و شهرک ها بر خدا و بر پیامبران سرکشی و طغیان کردند مقصود اینکه در

معصیت و مخالفت تجاوز از حدّ و مرز بندگی نمودند.

فَحٰاسَبْنٰاهٰا حِسٰاباً شَدِیداً

پس ما محاسبه کردیم حساب سختی به سبب مناقشه و خورده گیری و طلب و تجسّس بگرفتن حقّ و پرداخت آن.

مقاتل گوید:محاسبه کند خدای تعالی بکارهایی که در دنیا نموده پس او را بعذاب و شکنجه پاداش دهد و آن قول اوست:

وَ عَذَّبْنٰاهٰا عَذٰاباً نُکْراً

و آنها را عذاب کنیم عذاب شدیدی،پس مجازات و کیفر بعذاب را محاسبه قرار داد و آن عذاب استیصال و ناچاری است.

و بعضی گفته اند:آن عذاب آتش است.پس بدرستی که،لفظ ماضی بمعنای مستقبل است و النکر،منکر و قبیح شدیدی است که مثل آن دیده نشده.

و بعضی گفته اند:بدرستی که در آیه تقدیم و تأخیر است.تقدیرش اینست.پس ما آنها را عذاب کردیم در دنیا بگرسنگی و قحطی و شمشیر،و سایر مصیبتها و بلاها و محاسبه کردیم آنها را در آخرت حساب سختی و گفته شده حساب شدید آن حسابی که در آن عفو و بخشش نیست.

فَذٰاقَتْ وَبٰالَ أَمْرِهٰا

پس چشیدند سنگینی امر آن سرکشی را- یعنی سنگینی عاقبت کفرشان را.

وَ کٰانَ عٰاقِبَةُ أَمْرِهٰا خُسْراً

و بود عاقبت امرشان خسارت.یعنی:

زیان در دنیا و آخرت و آن قول خداست: أَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ عَذٰاباً شَدِیداً مهیّا ساخته خدا برایشان عذاب سختی.یعنی عذاب آتش،و این دلالت میکند بر اینکه مقصود،بعذاب اوّل عذاب دنیاست.

سپس فرمود:

ص :۱۱۳

فَاتَّقُوا اللّٰهَ يٰا أُولِي الْأَلْبٰابِ

پس بترسید ای صاحبان عقل و خرد و نکنید مانند آنچه آن گروه کردند پس بر شما نازل شود آنچه بر ایشان نازل شد سپس اولی الالباب را توصیف فرمود.بقولش:

اَلَّذِينَ آمَنُوا

کسانی که ایمان آوردند.مؤمنان را مخصوص بذکر فرمود بعلّت اینکه ایشان بسبب ذکر و قرآن منتفع میشوند نه کافران،آن گاه شروع کرد خداوند سبحان،پس فرمود:

قَدْ أَنْزَلَ اللّٰهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً

البتّه خدا نازل فرمود بسوی شما ذکر، یعنی قرآن را.

حسن گوید:یعنی پیامبر را و از حضرت صادق علیه السّلام هم همین روایت شده که مقصود از ذکر پیامبر است.

ترتیب و ارتباط

وجه پیوست قول خدا وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهٰا .به ما قبلش اینست که خداوند سبحان بیان فرمود:که خوف و ترس در مقابل رجاء و امید است و راه عقلایی و عاقل اینست که دوری کند از چیزی که ترسناك است و مقدم بدارد اجتناب و احتراز از ترس را بر رجاء و امیدواری.و آنکه تقویت می کند طرف خوف را اینست که خداوند امّت گذشته را بسبب عصیان و تمرّدشان از امر و فرمان پروردگارشان هلاك و نابود نمود(چون قوم هود و صالح و قوم لوط و شعیب و دیگران).

ص :۱۱۴

[سوره الطلاق (۶۵): آیات ۱۱ تا ۱۲]

اشاره

رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اَللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصَّالِحَاتِ مِنَ اَلظُّلُمَاتِ إِلَى اَلنُّورِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحاً يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً قَدْ أَحْسَنَ اَللَّهُ لَهُ رِزْقاً (۱۱) اَللَّهُ اَلَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ اَلْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ اَلْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اَللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ أَنَّ اَللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً (۱۲)

ترجمه:

(۱۱)پیامبری را(بسوی شما فرستاد)که آیه های خدای را که بیان کننده(احکام)است برای شما میخواند تا کسانی را که ایمان آوردند و کردار شایسته کردند از تاریکیها بسوی روشنایی بیرون کند و هر که بخدا ایمان آورد و کار نیکو بکند او را به بهشتهایی درآورد که جویهای آب از زیر(قصر و درختان)آن روانست در حالی که همیشه در آنجا جاوید بمانند.حقّا خدا روزی را برای مؤمن نیکو در بهشت گردانیده است.

(۱۲)خدای یکتا آن ذاتیست که هفت آسمان و از زمین مانند آنها را آفرید فرمان میان آنها(بوسیلهٔ فرشتگان)فرود آید تا بدانید که خدای تعالی بر آفریدن همه چیز تواناست و تا بدانید که خدا بهمه چیز احاطه علمی دارد.

ص: ۱۱۵

قرائت:

اهل مدینه و شام ندخله بنون قرائت کرده و دیگران بیاء خوانده اند برای مقدّم شدن اسم اللّه بر لفظ غیبت و نون هم معنایش معنای یاء است.

اعراب:

رسولا بر سه وجه منصوب میشود:

۱-بدل از ذکر باشد بدل کلّ از کلّ پس بنا بر این ممکن است،که رسول جبرئیل علیه السّلام باشد و ممکن است که محمّد صلّی اللّه علیه و آله باشد.

۲-مفعول فعل محذوف باشد تقدیرش اینست ارسل رسولا-و دلیل بر اضمار و تقدیر،قول خدا قَدْ أَنْزَلَ اللّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً میباشد.پس بنا بر این معنای رسول،محمّد صلّی اللّه علیه و آله است.

۳-اینکه مفعول قول او ذکر او تقدیرش این باشد انزل اللّه الیکم ان ذکر رسول و رسول دو احتمال دارد:۱-جبرئیل ۲-محمّد صلّی اللّه علیه و آله.

مقصود و تفسیر:

(رَسُولاً)

وقتی مقصود بآن وجه اوّل باشد که بدل از ذکر و مقصود پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله یا جبرئیل علیه السّلام باشد.پس ممکن است که مقصود بذکر شرف یعنی صاحب ذکر و شرف پیامبری که:

يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللّهِ مُبَيِّنَاتٍ

تلاوت کند برای شما آیات روشن،و آشکارا را-یعنی واضحات را.

ص: ۱۱۶

لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنَ الظُّلُماتِ

تا اینکه بیرون آورد کسانی را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند از تاریکیهای کفر.

إِلَى النُّورِ

بسوی نور ایمان.و بعضی گفته اند:از تاریکیهای جهل بنور علم و تشبیه ایمان بنور برای اینست که ایمان مؤدّی بنور قبر و قیامت و بهشت میشود.و تشبیه کرد کفر را به تاریکی برای اینکه کفر او را به تاریکی قبر و تاریکی دوزخ می رساند.

وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللّهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً يُدْخِلْهُ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا- الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً قَدْ أَحْسَنَ اللّهُ لَهُ رِزْقاً

و هر که بخدا ایمان آورد و کار نیکو بکند او را به بهشتهایی درآورد که جویهای آب از زیر قصر،و درختان آن روانست،در حالی که همیشه در آنجا جاویدان خواهند بود حقّا خدا روزی را برای مؤمن نیکو گردانیده.یعنی عطا کند خدا او را بهتر چیزی که باحدی عطا کند و این مبالغه در تعریف نعمتهای بهشتی است.

اَللّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ

خدای یکتا آن ذاتیست که هفت آسمان و از زمین مانند آنها را آفرید.یعنی و از زمین مثل آسمان در عدد خلق کرد نه در کیفیّت و چگونگی برای اینکه کیفیّت آسمان مخالف با کیفیّت زمین است.

و در قرآن آیه ای نیست که دلالت بر هفت زمین مثل آسمان کند،مگر این آیه و خلافی نیست در آسمانها که آسمان بالای آسمان است و امّا زمینها پس قومی گفته اند که آن هفت طبقه زمین است که بعضی مانند آسمان بالای دیگریست.برای اینکه اگر آن منضمّ و متّصل بهم باشد یک زمین خواهد بود

ص:117

و حال آنکه در هر زمینی خلقی هستند که خداوند آنها را آفریده است چنان که خواسته است.

ابو صالح از ابن عبّاس روایت کرده که آن هفت زمین است که بعضی بالای بعض دیگر نیست،دریاها آنها را از هم جدا و تمام آنها را آسمان سایبانی میکند و خداوند سبحان داناتر است بدرستی آنچه بعلم خودش اختیار فرمود و بر خلقش مشتبه شد. (۱)

و بتحقیق عیاشی باسنادش از حسین بن خالد از ابی الحسن علیه السّلام روایت نمود گفت باز کرد کف دستش را آن گاه گذارد کف راست را بر آن و فرمود:این زمین دنیا و آسمان دنیا بر آن قبه است.و زمین دوّم بالای آسمان دنیا و آسمان دوّم بالای آن قبّه است و زمین سوّم بالای آسمان دوّم

ص: ۱۱۸

۱- ۱) و با این تفصیل قول ابن عبّاس باعتبار نزدیکتر است،پس مسلّم ظاهر اینست که خداوند تعالی بر مردم احتجاج فرمود بآنچه میشناختند و معروف نزد ایشان این است که آسمانها بر هفت سیّاره و زمین بر هفت اقلیم است و اقلیم ها هفت طبقه نبودند که بعضی بالای دیگری باشد بلکه همسایه و بعضی در کنار بعض دیگر بوده پس خداوند تعالی برایشان احتجاج فرمود که شما اعتراف باین دارید پس بدانید که خالق آنها خدای عزّ و جلّ است. و امّا روایت عیاشی پس آن تطبیق میکند بر آنچه اهل هیئت زمان ما معتقد هستند که هر سیّاره بمنزلهٔ زمین است که بر آن جوّ آسمان احاطه دارد و هر آسمان فضاء محیطی است که سیّاره در آن جریان و حرکت دارد.

آسـمان سوّم بر آن قبّه است تا ذکر کرد چهارم و پنجم و شـشم و فرمود:و زمین هفتم بالای آسمان ششم و آسمان هفتم بر آن قبّه است.و عرش خدا بالای آسمان هفتم است و آن قول خدای تعالی است سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ .

يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ

نـازل میشود امر میـان آسـمان و زمین و البتّه امر از طرف خـدا در اختیـار پیامبر(ص)قرار میگیرد و آن حضـرت بر روی زمین-(مدینه طیّبه و مکّه معظّمه)و البتّه امر از بالا نازل میشود از میان آسمانها و زمینها پس بنا بر این مقصود اینست فرشتگان اوامر را بسوی پیامبران،نازل می کنند.

و بعضـی گفته اند:یعنی نازل میشود امر میان آسـمانها و زمینها،از خدای سـبحان به زنده بودن بعضی و مردن بعضی و سلامتی قومی،و هلاکت دیگری و توانگری فردی و تهیدستی دیگری،و تدبیر کارها همه بر وفق حکمت و صلاح دید خداست.

لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

برای اینکـه بدانیـد کـه البتـه خـدا بر هر چیز توانـاست.یعنی به آفریـدن آسـمانها و زمینهـا.و اسـتدلال به این آیه شـده بر اینکه آفریدگار آسمان و زمین قادر بالذّات است.

و نیز عـالم بالـذّات است بـدلیل قـول او وَ أَنَّ اللّٰهَ قَدْ أَحٰاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً و البتّه خـدا بهر چیز احـاطه علمی دارد.یعنی که معلومات خـدا مشـخّص و از هم جـدا و ممتاز برای او و بمنزله چیزیست که خـدا بآن احاطه دارد و از او چیزی فوت نمیشود.و همین طور است گفته او وَ لاٰ يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً یعنی او چیزی نیست که علم بـذات او حاصل شود یا بر او احاطه نموده و محاط و محدود گردد.

سورهٔ تحریم

اشاره

مدنی است باجماع مفسّرین دوازده آیه است.

فضیلت سورهٔ تحریم

ابی بن کعب از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که هر کس سوره یٰا أَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ مٰا أَحَلَّ اللّٰهُ لَکَ را قرائت کند خدا باو توبهٔ نصوح عطا فرماید (۱).

توضیح و ارتباط این سوره با سورهٔ قبل:

چون خداوند در سورهٔ طلاق احکام زنها را در طلاق و غیره مقدّم داشت این سوره را نیز با احکام آنها افتتاح،و فرمود:

۱- ۱) شرح توبه نصوح خواهد آمد.(مترجم)

[سوره التحريم (۶۶): آيات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . يٰا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مٰا أَحَلَّ اَللّٰهُ لَکَ تَبْتَغِی مَرْضٰاتَ أَزْوٰاجِکَ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱) قَدْ فَرَضَ اَللّٰهُ لَکُمْ تَحِلَّةَ أَيْمٰانِکُمْ وَ اَللّٰهُ مَوْلاٰکُمْ وَ هُوَ اَلْعَلِيمُ اَلْحَکِيمُ (۲) وَ إِذْ أَسَرَّ اَلنَّبِيُّ إِلىٰ بَعْضِ أَزْوٰاجِهِ حَدِيثاً فَلَمّٰا نَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اَللّٰهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمّٰا نَبَّأَهٰا بِهِ قٰالَتْ مَنْ أَنْبَأَکَ هٰذٰا قٰالَ نَبَّأَنِیَ اَلْعَلِيمُ اَلْخَبِيرُ (۳) إِنْ تَتُوبٰا إِلَى اَللّٰهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُمٰا وَ إِنْ تَظٰاهَرٰا عَلَيْهِ فَإِنَّ اَللّٰهَ هُوَ مَوْلاٰهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صٰالِحُ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمَلاٰئِکَةُ بَعْدَ ذٰلِکَ ظَهِيرٌ (۴) عَسىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَکُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوٰاجاً خَيْراً مِنْکُنَّ مُسْلِمٰاتٍ مُؤْمِنٰاتٍ قٰانِتٰاتٍ تٰائِبٰاتٍ عٰابِدٰاتٍ سٰائِحٰاتٍ ثَيِّبٰاتٍ وَ أَبْکٰاراً (۵)

ص: ۱۲۱

ترجمه:

(۱)ای پیغمبر چرا چیزی را که خدای تعالی برای تو حلال کرده(بر خود)حرام میکنی(باین تحریم)خشنودی زنان خویش را میطلبی و خدا بس آمرزنده مهربانست.

(۲)البتّه خدا(کفّاراتی برای)گشودن سوگندهایتان برای شما مقرّر گردانید(اگر بواسطه آن کفّاره خلاف سوگند عمل کنید مؤاخذه نشوید) و خدا شما را یاری میکند و او دانای درست کردار است.

(۳)و(ای مؤمنان بخاطر بیاورید)زمانی را که پیغمبر(ص)ببرخی از همسران خویش داستانی پنهانی گفت پس آن هنگام آن زن راز را(بزن دیگر)خبر داد خدای تعالی پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله را بافشای آن راز (از آن)مطّلع گردانید آن زن گفت کی ترا باین(که من رازت را فاش کردم) آگهی داد.پیغمبر(ص)گفت خداوند دانای آگاه مرا خبردار ساخت.

(۴)(ای دو زن)اگر(از آزار دل مبارك پیغمبر(ص)-به سوی خدا بازگردید(برای شما سزاوار است)حقّا دلهای شما بگناه میل کرده است و اگر بر آزار پیغمبر(ص)هم پشت شوید پس بیگمان خدا ناصر(و متولّی حفظ)اوست و جبرئیل و مؤمنان شایسته و فرشتگان بعد از نصرت آنان پشتیبان آن حضرتند.

(۵)اگر پیغمبر(ص)شما را طلاق گوید بر پروردگارش واجبست،که همسرانی نیکوتر از شما که تسلیم شونده گان و گرویدگان و فرمان برندگان و توبه کنندگان و پرستندگان رهروان در طاعت خدا و شوهر دیدگان و شوهر نادیدگان باو عوض دهد.

ص: ۱۲۲

(۵)اگر پیغمبر شما را طلاق گوید بر پروردگارش واجبست که همسرانی نیکوتر از شما،گردن نهندگان،تصدیق کنندگان،فرمان برندگان توبه کنندگان عبادت کنندگان،رهروان در طاعت خدا(یا روزه داران با هجرت کنندگان) شوی دیدگان و شوی نادیدگان باو عوض بدهد.

قرائت:

کسایی تنها عرف بتخفیف خواند،و دیگران عرّف بتشدید قرائت کرده و ابو بکر بن عیاش هم تخفیف را اختیار کرده گوید و آن از ده حرف و قرائتی است که من آن را داخل در قرائت عاصم از قرائت علیّ بن ابی طالب علیه- السّلام یافتم تا اینکه قرائت علی را درآوردم و آن قرائت حسن و ابو عبد الرّحمن سلمی است.و ابو عبد الرّحمن هر گاه شخصی عرّف با تشدید میخواند او را با سنگ ریزه میزد و اهل کوفه تظاهرا علیه با ظاء خفیفه خوانده و دیگران تظاهرا با تشدید قرائت کرده اند.

دلیل:

ابو علی گوید:تخفیف در عرف،بمعنای مکافات و مجازات است و (پیغمبر(ص)مجازات کرد بعضی از همسرانش را)و غیر از این هم نیست و جایز نیست که بمعنای علم و دانستن باشد.برای اینکه هر گاه خدا پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله را بر آنچه در پنهانی باو گفته اظهار نمود این را دانسته و جایز نیست که بعضی از این را بداند و بعضی را نداند با خبر دادن خدا آن حضرت را بر تمام آن و لیکن میداند تمام آن را و این چنانست که می گویی بکسی که بدی میکند یا احسان مینماید.من اهل احسان را و افراد بد را میشناسم

ص :۱۲۳

یعنی بر مومن پوشیده نیست این نقطه مقابله اش بد و خوب را میشناسم.

پس مقصود اینست جازی علی بعض.برخی را کیفر داد و از بعضی چشم پوشید و صرف نظر کرد و مانند آنست آیه و ما تفعلوا من خیر یعلمه اللّه،فمن یعمل مثقال ذرّه خیرا یره یعنی میبینند پاداش او را.قول خدا.یری از رؤیت عین است.و از آنچه را که کیفر و مجازات کرد بر او یک طلاق دادن حفصه بود.و امّا عرّف بتشدید.پس معنایش معرّفی کرد بعضی را و از پارهٔ دیگر اعراض نمود و او را بر طریق بزرگواری و چشم پوشی معرّفی نکرد و امّا تظاهرا.پس اصل در آن تتظاهرا بدو تاء بوده پس در قرائت اوّلی را به سبب حذف تخفیف داده شده و در قرائت دیگری با ادغام و تشدید ذکر شده است.

لغت:

الحرام:فعل زشتی است که از آن منع شده است بسبب نهی(لا تزن و لا تشرب،و لا تسرق،زنا نکن،شراب نیاشام،دزدی نکن).

و نقیض آن حلال است.و آن نیکو و خوب مطلق است بواسطه اذن در آن.

التحریم:بیان کردن است که چیز حرام است جایز نیست و تحریم واجب کردن منع و بازداشتن از آن فعل منهی و حرام است.

الابتغاء:بمعنی طلب و خواستن است و از آنست معنی طلب بلندی و برتری کردن بدون حقّ.

التحله و التحلیل:بیک معنی و هر دو مصدر و بمعنی گشودن است برای قول ایشان:حللت له کذا.بر او چنین حلال کردم و گشودم.و

ص:۱۲۴

تحلّه اليمين.گشودن قسم كاريست كه تبعات قسم را ساقط ميكند.و يمين مفرد ايمان و آن قسم است و مثل اينست كه از قوّه و نيرو گرفته شده باشد براى اينكه سخنش را بسبب سوگند و قسم تقويت مينمايد.

و بعضى گفته اند:كه آن از جارحه گرفته شده براى اينكه عادت ايشان بود كه موقع قسم خوردن دست خود را بر دست ديگر ميزدند.بر دست چپ ميزدند.

و الاسرى:انداختن معنى است بدل كسى كه با او حديث شده،بر طريق پنهانى.

و التّظاهر:كومك و يارى كردن بهم است،و ظهير بمعنى معيّن و ياور و ريشۀ آن از ظهر است كه بمعنى پشت و نيرو ميباشد.

و السّائح:جارى و روان را گويند و عرب به آبى كه هميشه روان باشد سايح گفته سپس مردى را كه همواره در روى زمين مسافرت نمود و شهرها را سير ميكند سايح و سيّاح گويد.

و الثيب:زينت كه بعد از زوال بكارت و دختر از شوهر برگشته است از مادّه ثاب يثوب هنگامى كه برگشت.

و البكر:آن زنيست كه بر حالت اوّل قبل از زوال بكارت باشد.

اعراب:

در جمع قلوب در قول خدا صَغَتْ قُلُوبُكُمٰا چند وجه گفته شده:

١-تثنيه در معنى جمع است زيرا بمعنى ضمّ چيزى با چيز ديگر است پس جمع را در جاى تثنيه گذارده.چنان كه گفته: وَ كُنّٰا لِحُكْمِهِمْ شٰاهِدِينَ و حال آنكه آنها فقط داود و سليمان عليهما السّلام بودند.

ص:١٢۵

۲-بیشتر چیزی که در انسان وجود دارد از اعضاء و جوارح دو تا دو تا است مانند دو دست و دو پا و دو چشم و وقتی دو تا را با دو تا جمع شود جمع میشود.پس می گوییم دستهای آنها و چشم های آنها آن گاه آنچه در انسان مفرد و تنها باشد حمل بر این شده تا اینکه حکم لفظ اعضاء انسانی مختلف نشود.

۳-اینکه مضاف الیه دو تا است.پس کراهت داشته اند که بین دو تثنیه را جمع کنند،پس اوّل از آن دو را بلفظ جمع گردانیده اند.برای اینکه لفظ جمع قلوب از لفظ تثنیه قلبین سبک تر است برای اینکه شبیه به واحد است و باعراب مفرد هم اعراب میشود و همین طور که مفرد استیناف- میشود جمع هم استیناف میشود ولی تثنیه چنین نیست برای اینکه آن نیست مگر بر یک حدّ و مختلف نمیشود.

و بعضی از عربها هستند که آن را تثنیه آورده و میگویند:قلبا هما را جز گفتید:و جمع کرده بین دو لغت را«ظهرا هما مثل ظهور الترسین»تشبیه کرده پشت صحرا را به پشت سپر.

و فرزدق گوید:

بما فی فؤادینا من البث و الهوی

فیبرء منهاض الفؤاد المشغف

و آن قدر در دلهای ما غم و غصّه است که پردۀ دل را بریده،و دل را شکسته است.شاهد در این بیت در کلمۀ فؤادینا و فؤاد است که تثنیه و مفرد در یک بیت آمده(و جمع فؤاد افئده است)و بعضی از عربها هستند که مفرد میآورند و روایت شده که بعضی از ایشان خوانده اند(فبدت لهما سوأتهما)و دلیل مفرد اینست که اضافه به تثنیه بی نیاز از تثنیه مضاف میکند.

ص :۱۲۶

و در لفظ جبرئیل چهار لغت آمده:۱-جبرئیل بر وزن قندیل ۲- جبرئیل بر وزن عندلیب ۳-جبرئیل بر وزن جحمرش ۴-جبرئیل بفتح جیم و کسر راء بدون همزه و آن از وزنهای عرب خارج است بعلّت اینکه آن در عربیت مثل قندیل نیست و البتّه بتمام این چهار لغت خوانده شده است و ما گفتیم اختلاف قرائت را در لفظ جبرئیل در سورهٔ بقره.

و بعضی از عربها هستند که جبرال را بتشدید لام میگویند.و بعضی از ایشانند که لام را تبدیل بنون نموده و جبران میخوانند و قول خدا هُوَ مَوْلاٰهُ در(هو)دو وجه جایز است:

۱-اینکه فصلی باشد که داخل شده تا اینکه فصل میان نعت و خبر باشد و کوفیها آن را عماد مینامند.

۲-اینکه مبتداء باشد و مولاه خبر و جمله خبر انّ است،و کسی که (مولاه)را بمعنی سیّد و خالق قرار داده وقف بر قول خدا(مولاه)نموده و جبرئیل را مبتداء و صالح المؤمنین را عطف بر آن و ملائکه نیز عطف بعد از عطف قرار داده و ظهیر را خبر او و این جایز است برای اینکه فعیل بر صیغهٔ مفرد و جمع واقع میشود مانند فعول خداوند سبحان فرموده خَلَصُوا نَجِيًّا پس ظهیر مثل نجّی است و قال فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي و گفت پس البتّه ایشان دشمن منند.

و کسی که(مولاه)را بمعنای ولی و ناصر قرار داده جایز دانسته که وقف بر قول خدا و جبریل و بر صالح المؤمنین نموده و شروع کند، وَ الْمَلاٰئِكَةُ بَعْدَ ذٰلِكَ ظَهِيرٌ .پس ظهیر راجع بملائکه باشد.

ص :۱۲۷

شأن نزول

گفتار مفسّرین در سبب نزول آیه مذکوره مختلف است.پس بعضی، گفته اند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وقتی نماز صبح را میخواند،بر یک یک از همسرانش وارد شده و از آنها تفقّد میفرمود.و در آن موقع،کسی برای حفصه دختر عمر بن خطّاب یک کوزه عسل آورده بود.پس هر وقت پیامبر(ص)بر او وارد میشد او آن حضرت را نگهداشته و از آن عسل به حضرت میداد و عایشه از توقّف و ماندن حضرت در خانه حفصه ناراحت شده،و بجویره حبشیه که نزد او بود گفت وقتی پیامبر بر حفصه داخل شد مرا داخل کن تا ببینیم چه میکند حفصه.پس جویره او را به داستان عسل خبر کرد پس عایشه ناراحت شده و بسوی رفقای خودش از همسران پیامبر فرستاد و آنها را خبر داد و گفت وقتی رسول خدا(ص)بر شما وارد شد پس بگوئید ما از تو بوی مغافیر(و آن شیره درخت عرفط که بد بوست) (۱)استشمام میکنیم و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آن را مکروه میداشت و بر حضرتش دشوار بود که از او بوی بد دریافت شود برای اینکه فرشته نزد او میآمد.

گوید پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بر سوده وارد شد.گفت من نمیخواستم این مطلب را برسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بگویم،آن گاه از عایشه ترسیدم.پس گفتم ای رسول خدا این بوی چیست که از شما استشمام میکنم،شیره و صمغ عرعر خورده اید فرمود خیر و لکن حفصه عسل بمن داده است.سپس بر یک یک زنها که وارد شد همه همین مطلب را را گفتند.پس عایشه وارد شد و عایشه دماغش را گرفت پس فرمود:برای

۱- ۱) در فارسی بآن درخت عرعر میگویند

چی دماغت را میگیری؟عرض کرد من از شما بوی مغافیر شیره عرفط(عرعر) می یابم آیا مغافیر خورده ای فرمود:نه بلکه حفصه عسل بمن خورانید.

پس گفت مگس عسل از درخت عرعر تغذیه کرده.پس پیامبر فرمود قسم به خدا برای همیشه من عسل نمیخورم.پس آن را بر خود حرام کرد.

و بعضی گفته اند:آنکه عسل بر پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله داد ام سلمه بود(از عطاء بن ابی مسلم)و برخی گفته اند بلکه زینب دختر جحش بود.

عایشه گوید:که پیغمبر(ص)نزد زینب دختر جحش مانده و نزد او عسل میل میکرد.پس من با حفصه تبانی کردیم که پیغمبر(ص)بهر کدام ما وارد شد بگوئیم که من از تو بوی مغافیر می یابم آیا مغافیر خورده ای.

پس بر یکی از آن دو وارد شد.پس آن جمله را گفت.فرمود نه بلکه عسل نوشیده ام نزد زینب دختر جحش و هرگز نزد او نمیروم.پس آیات مزبور نازل شد.

و بعضی گفته اند:که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله تقسیم کرد روزها را میان زنهایش.پس چون نوبت حفصه شد گفت ای رسول خدا،من کاری نزد پدرم دارم بمن اجازه بده بروم و پدرم را دیدار کنم پس اجازه به او داد و چون رفت پیامبر فرستاد بسوی کنیزش ماریه قبطیه که مقوقس پادشاه روم اهداء بآن حضرت نموده بود و او را طلبید در حجره حفصه و با او آمیزش فرمود.پس حفصه آمد و دید در بسته است نشست پشت در.پس پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم در حالی که عرق از صورتش میریخت بیرون آمد.

پس حفصه گفت برای همین مرا اجازه دادی که بروم و کنیزت را در خانه من آوردی و با او آمیزش کنی در روزی که نوبت من بود بر فراش و بستر

من،آیا برای من احترامی و حقّی ندیدی.

پس پیغمبر فرمود:ساکت شو آیا این کنیز من نیست که خدا بر من حلال کرده.پس آن بر من حرام باشد برای خشنودی تو. پس این خبر را به هیچ یک از آنها نگو و این در نزد تو امانتست.

پس چون پیغمبر(ص)بیرون رفت.حفصه زد بدیواری که میان حجره او و عایشه بود.و گفت آیا بتو مژده و بشارت ندهم که پیغمبر(ص)ماریه را بر خود حرام کرد و خدا ما را از او راحت کرد و آنچه دیده بود بعایشه گفت و آن دو تا هر دو با هم بر سایر زنان پیغمبر تظاهر و دشمنی داشتند. پس نازل شد بر آن حضرت یٰا أَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ .پس(برای فاش کردن این سرّ)حفصه را طلاق گفته و بیست و نه روز از سایر زنها کناره گیری کرد و در مشربه مادر ابراهیم ماریه قبطیّه(که در مسجد قباء تا امروز باقیست)توقّف فرمود تا آیه تخییر نازل شد(از قتاده و شعبی و مسروق) و بعضی گفته اند:که پیغمبر(ص)در روزی که نوبت عایشه بود با کنیزش ماریه مادر ابراهیم خلوت نمود.پس حفصه مطّلع شد و پیغمبر(ص)به او فرمود:این را بعایشه نگو و ماریه را بر خود حرام کرد و حفصه بعایشه گفت و تأکید کرد که کتمان نموده و فاش نکند.

پس خداوند پیغمبرش را بر این موضوع خبر داد و آن قول اوست وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِیُّ إِلیٰ بَعْضِ أَزْوٰاجِهِ حَدِیثاً مقصود حفصه است.(از زجاج).

گوید:و چون ماریه را حرام کرد بحفصه فرمود:بعد از او ابو بکر سپس عمر مالک خلافت میشود.پس شناخت بعضی از آنها را(یعنی حفصه)که راز نهفته را فاش کرده بود و اعراض از بعضی دیگر که ابو بکر و عمر مالک

بعد از او میشوند نمود و نزدیک بهمین معنی را هم عیاشی باسنادش از عبد اللّه بن عطاء مکّی از حضرت ابی جعفر باقر علیه السّلام روایت کرده مگر اینکه در آن این زیادیست که هر کدام از آنها پدر خود را خبر دادند.

پس پیغمبر(ص)در امر ماریه و آنچه افشاء کرده بودند بروی آنها را توبیخ فرموده.و اعراض نمود از اینکه آنها را در امر دیگری(که مربوط به خلافت ابو بکر و عمر باشد)عتاب و ملامت کرده باشد (۱)

تفسیر و مقصود از این آیات

یٰا أَیُّهَا النَّبِیُّ

خداوند سبحان آن حضرت را از جهت تعظیم،و بزرگداشت و آموختن بندگانش باین نحو صدا زده که چگونه در هنگام صحبت و گفتگو وی را خطاب نموده و یاد نمایند در میان سخنانشان.

لِمَ تُحَرِّمُ مٰا أَحَلَّ اللّٰهُ لَکَ

برای چه حرام میکنی چیزی را که خدا بر تو حلال نموده از لذّتها.

تَبْتَغِی مَرْضٰاتَ أَزْوٰاجِکَ

یعنی میطلبی باین رضایت زنان خود را و حال آنکه بر ایشان شایسته تر است که رضایت تو را جلب کنند.و در این دلیلی نیست که از آن حضرت گناه بزرگ و یا کوچکی سر زده باشد بجهت این که حرام کردن مرد بعضی از زنان خود یا بعضی از لذّتها را بر خود برای سببی و یا بدون سبب نه قبیح و نه داخل در جمله گناهانست.

و بعید نیست که این خطاب (لِمَ تُحَرِّمُ) صادر شده باشد برای بیرون

۱- ۱) در بعضی از روایتهای مربوط باین موضوع نظر و تأمل است،و پیامبر عظیم الشّأن روحی و ارواح العالمین له الفداء اجلّ و ارفع و ازکی از این است که این مطالب در خور ساحت قدسش باشد.علی بن ابراهیم در تفسیرش بیانی دارد که بحقیقت نزدیکتر است.

کردن ناراحتی از قلب مبارك آن حضرت وقتی که دربارهٔ خشنودی همسران خویش مبالغه فرموده و تحمّل زحمتها و خشونتها و بدرفتاریهای آنان میفرمود.و هر آینه جایز و رواست که گفته شود اگر بانسانی که بعضی از همسران خود را خشنود نموده چرا این کار را کرد و تحمّل مشقّت و ناراحتی نمود،و حال آنکه کار زشتی نکرده باشد.

و اگر ما بگوئیم که آن حضرت را عتاب و ملامت بر این کار کرده است.برای اینکه ترك تحریم بهتر از فعل آنست.بعید نیست،برای اینکه نیکوست که بتارك مستحبّ گفته شود چرا بجا نیاوردی،و چرا از آن عدول کردی،و برای اینکه خشنود کردن دل زنها از چیزهاییست که عقل منکر آن نیست و بطور تحقیق حکایت شده که عبد اللّه بن رواحه (۱)که از نقباء و بزرگان بود کنیزی داشت.پس شبی همسرش او را متّهم نمود که با او آمیزش کرده پس بعنوان انکار سخنی گفت.پس همسرش گفت اگر با او آمیزش نکرده ای قرآن بخوان،پس بشعر گفت:

شهدت فلم اکذب بانّ محمّدا

رسول الّذی فوق السّماوات من عل

و انّ ابا یحیی و یحیی کلاهما

له عمل فی دینه،متقبّل

و انّ الّتی بالجزع من بطن نحله

و من دانها قل عن الخیر معزل (۲)

۱- ۱) از اصحاب بزرگوار پیغمبر(ص)بوده و در جنگ موته با جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه شهید شده است.(مترجم)

۲- ۲) علامه شعرانی گوید:ظاهر اینست که عبد اللّه برای اسکات زنش مطالب نامربوطی را بهم تلفیق کرد بجهت شوخی و مزاح و جزع و بطن نخله نام دو مکان است.

گواهی میدهم و دروغ هم نگفته ام که محمّد صلّی اللّه علیه و آله پیامبر آن چنان خداست از بالای آسمانها و اینکه پدر یحیی(که کنیه اوست)،و یحیی هر دوی آنها برایشان در دین عملی است که قبول کرده اند و البتّه آنکه در جزع و بطن نخله(که نام دو مکانست)و کسی که نزدیک آن است کم و از خوبی برکنار است.پس گفت زیاد کن برای من آیات را.

پس باز سرود:

و فینا رسول اللّه نتلو کتابه

کما لاح معروف مع الصّبح ساطع

اتی بالهدی بعد العمی فنفوسنا

به موقنات انّ ما قال،واقع

یبیت یجافی جنبه عن فراشه

اذا رقدت بالکافرین المضاجع

و در میان ما پیغمبر خدا بود که ما کتاب خدا را تلاوت میکردیم چنانچه ستاره صبح آشکار است با طلوع صبح آمد برای رهبری و هدایت ما بعد از کوری ما پس نفوس ما بسبب آن هدایت یقین کرد که در آنچه گفته واقع است میخوابید در کنار او در حالی که از بستر او تجافی و اعراض داشت.

هنگامی که کافرها در خوابگاه های خود در خواب بودند پس گفت باز هم بگو.پس سرود:

شهدت بانّ وعد اللّه حقّ

و انّ النّار مثوی الکافرینا

و انّ محمّدا یدعوا بحقّ

و انّ اللّه مولی المؤمنینا

گواهی میدهم به اینکه وعده خدا حقّ و البتّه آتش دوزخ جایگاه کافران ماست.

و گواهی میدهم که محمّد(ص)دعوت بحقّ میکرد،و البته خدا ناصر و یاور مؤمنان ماست.

ص :۱۳۳

پس زن عبد اللّه چون عوام بود خیال کرد که عبد اللّه قرآن خوانده گفت امّا چون قرآن خواندی پس تو را تصدیق کردم (1).

پس رسول خدا را خبر داد.و آن حضرت بعد از آنکه تبسّم نمود فرمود بهترین شما آن کس است که با زنانش بخوبی رفتار کند.و علماء اختلاف کرده اند دربارهٔ کسی که بزنش بگوید:انت علیّ حرام.تو بر من حرامی مالک بن انس گوید:آن سه طلاق است.ابو حنیفه گوید اگر به این جمله قصد ظهار کند ظهار است و اگر قصد ایلاء کند ایلاء است و اگر قصد طلاق طلاق بائن است که دیگر حقّ رجوع ندارد.و اگر قصد سه طلاق کند سه طلاق است و اگر قصد دو طلاق کند پس یک طلاق بائن است و اگر برایش قصدی نبوده پس آن یمین و سوگند است.

شافعی گوید:اگر با جملهٔ مذکور قصد طلاق کند طلاق و اگر،اراده ظهار نمود ظهار است و اگر برایش قصد و نیّتی نبوده پس آن قسم است،و از ابن مسعود و ابن عبّاس و عطار روایت کرده که آن قسم است.

اصحاب ما امامیّه گفته اند:بگفتن این جمله چیزی لازم نمیشود و وجود آن مثل عدم است و آن گفته مسروق است و خداوند در آن کفّاره واجب کرده است برای اینکه پیغمبر(ص)قسم خورد که با کنیز خودش- نزدیک نشود و با او شربت عسل ننوشد،پس خداوند بر او واجب کرد که از قسمش کفّاره داده و برگردد باباحهٔ چیزی که حرام کرده بود،و بیان

۱- ۱) زن عبد اللّه خیال کرد که اشعار مذکور آیات قرآنست و باور کرد که شوهرش جنب نبوده و با کنیزش آمیزش نکرده و برای همین،قرآن خوانده است.و قول او کما لاح معروف تشبیه کتاب خداست به ستاره معروف که در صبح آشکار میشود.

نمود که تحریم حاصل نمیشود مگر بامر و نهی خدا و چیزی بحرام کردن کسی که آن را بر خود حرام کرده نمیشود مگر وقتی که قسم بر ترک آن خورده باشد.

وَ اللّٰهُ غَفُورٌ

و خداوند آمرزنده است بندگانش را.

(رَحِيمٌ)

مهربانست بایشان وقتی که برگردند بچیزی که آن شایسته تر و لایق تر به تقوی است خداوند برمیگردد بسوی ایشان به سرپرستی آنان.

قَدْ فَرَضَ اللّٰهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمانِكُمْ

یعنی البتّه خداوند تعالی برای شما مقدّر نموده چیزی را که بسبب آن وقتی آن را بجا آورید سوگندهایتان بر شما حلال شده و برای شما خلاف قسمتان مشروع میگردد بجهت اینکه قسم بسبب تخلّف منحل میشود.پس این(تحلّه)نامیده میشود.

و بعضی گفته اند:یعنی البتّه خداوند برای شما کفّاره سوگندتان را در سوره مائده بیان نموده(از مقاتل)گوید:

خداوند پیامبرش را امر کرده که کفّاره قسمش را داده و رجوع به کنیزش کند.پس آن حضرت بنده ای آزاد کرد و بماریه رجوع فرمود.

و بعضی گفته اند:یعنی خداوند واجب کرد بر شما کفّاره سوگندهای شما را چنان که فرمود: وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها و اگر بدی کردید پس برای اوست یعنی پس بر زیان اوست.پس کفّاره موسوم به(تحلّه)شده،زیرا آن کفّاره واجب میشود موقع انحلال قسم.و در این دلالت است بر اینکه او سوگند خورده و اکتفاء بر قول خودش(هی علی حرام)آن بر من حرام است نکرده.بعلّت اینکه این قول قسم نیست.

(وَ اللّٰهُ)

او (مَوْلاكُمْ) یعنی ولیّ شماست که حفظ میکند شما را و یاری مینماید شما را و او شایسته تر بشما و سزاوارتر است به اینکه رضا و خشنودی

او را طلب کنید.

وَ هُوَ الْعَلِيمُ

و او دانا بمصالح شما است.

(الْحَكِيمُ)

یعنی در آنچه امر و نهی میکند شما را جدّی و محکم است و بعضی گفته اند:او داناست بآنچه حفصه(دختر عمر)بعایشه گفت:

در برنامه هایش محکم است.

وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلىٰ بَعْضِ أَزْوٰاجِهِ

هنگامی که رازی را پیامبر به بعضی از همسران خود فرمود.و آن حفصه بود.

(حَدِيثاً)

یعنی سخنی را و امر فرمود او را که مخفی دارد.پس اسرار ضدّ اعلانست.

فَلَمّٰا نَبَّأَتْ

یعنی خبر داد دیگری را بآنچه پیامبر باو فرموده بود.

(بِهِ)

بآن راز مخفی،پس آن راز را فاش کرد.

وَ أَظْهَرَهُ اللّٰهُ عَلَيْهِ

یعنی و خداوند پیامبرش(صلّی اللّٰه علیه و آله)را خبر داد بر آنچه از فاش شدن رازش جریان یافته بود.

عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ

یعنی پیامبر(ص)حفصه را به بعضی از آنچه فاش کرده بود خبر داد و از بعض دیگر خودداری کرد،و اعراض نمود و باو خبر نداد و پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله تمام مطلب را میداند و برای اینکه اعراض قطعا بعد از معرفت و دانستن است،لکن آن بزرگوار عمل بمکارم اخلاق نموده و بخلق و روش کریمانه خود تغافل ورزید،و به روی مبارک خود نیاورد.

حسن گویـد:هرگز بزرگواریماننـد آن بزرگوار یافت نشود.و امّا عرف بتخفیف بمعنای خشم و غضب بر حفصه و کیفر دادن باوست به اینکه او

ص: ۱۳۶

را یک طلاق داد،سپس بامر خدا باو رجوع فرمود.

و بعضی گفته اند:جازاها مجازات کرد او را به اینکه تصمیم طلاق او را گرفت.

فَلَمّا نَبَّأَها بِهِ

یعنی پس چون رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله حفصه را خبر داد بآنچه خدا بر آن حضرت اظهار فرموده بود از فاش کردن راز.

و قالَتْ ،حفصه گفت:

مَنْ أَنْبَأَکَ هذا

یعنی چه کسی این خبر را بتو داد.

(قالَ)

پیامبر خداوند فرمود:

نَبَّأَنِیَ الْعَلِیمُ

خبر داد مرا دانای بتمام چیزها.

(الْخَبِیرُ)

خدایی که برازهای نهفته سینه ها واقف و آگاه است.

سپس خداوند سبحان عایشه و حفصه را خطاب عتاب نموده و فرمود إِنْ تَتُوبا إِلَی اللّهِ اگر توبه کنید بسوی خدا از معاونت کردن یکدیگر بر اذیّت پیغمبر(ص)و دشمنی بر آن حضرت،پس البتّه توبه شما لازم،و واجب است بر شما که بحقّ رجوع کنید.

فَقَدْ صَغَتْ

پس البتّه مایل شده است.

قُلُوبُکُما

دلهای شما بسوی گناه و معصیت(از ابن عبّاس و مجاهد) و بعضی گفته اند:یعنی دلهای شما از راه مستقیم تنگ و از ثواب

عدول بچیزی که موجب گناه است کرده.

و بعضـی گفته انـد:تقـدیرش اینست:که اگر حفصه و عایشه توبه بسوی خـدا کند قبول میکند توبه شـما را و گفته شده که آن شرط است،در

ص: ۱۳۷

معنای امر،یعنی توبه کنید بسوی خدا.پس البتّه دلهای شما مایل بگناه شده است.

وَ إِنْ تَظاهَرا عَلَيْهِ

یعنی و اگر حفصه و عایشه معاونت کنند بر اذیّت و آزار پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم.

(از ابن عبّاس)گوید:گفتم بعمر بن خطّاب این دو زنی که دشمنی با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله کردند کیستند؟گفت عایشه و حفصه.

بخاری آن را در صحیح خود روایت نموده.

فَإِنَّ اللّهَ هُوَ مَوْلاهُ

درستی که خداوند او مولای اوست یعنی:آن خدایی که متولّی حفظ و نگهداری و یاری اوست.

(وَ جِبْرِيلُ)

نیز معین او و یاوریست که او را حفظ میکند.

وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِينَ

یعنی بهترین مؤمنان(از ضحّاک) قتاده گوید:یعنی پیامبران.زجاج گوید:صالح در اینجا نایب از تمام است چنان که می گویی این کار را بهترین مردم میکند و اراده میکنی هر آدم خوبی را.

ابو مسلم گوید:آن صالحین مؤمنانند بصیغهٔ جمع و واو در قرآن ساقط شده برای ساقط شدنش در تلفّظ.و روایاتی از طریق اهل سنّت و امامیّه وارد شده که مقصود از صالح المؤمنین،امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام است.و آن قول مجاهد است.

و در کتاب شواهد التّنزیل(حاکم حسکانی حنفی)است که با سند از سدیر صیرفی از حضرت ابی جعفر محمّد الباقر علیه السّلام روایت نموده که گفت بطور قطع پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله دو مرتبه باصحابش امیر

المؤمنین علی علیه السّلام را معرّفی فرمود.

یک مرتبه هنگامی که فرمود:

من کنت مولاه فعلّی مولاه هر که من بر او ولایت دارم.پس علی بر او ولایت دارد.

و امّا مرتبه دوّم زمانی که این آیه نازل گردید. فَإِنَّ اللّٰهَ هُوَ مَوْلاٰهُ وَ جِبْرِیلُ وَ صٰالِحُ الْمُؤْمِنِینَ... رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله گرفت دست علی بن ابی طالب علیه السّلام را و فرمود.ای مردم اینست صالح المؤمنین.

اسماء دختر عمیس (۱)گوید:شنیدم که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله میفرمود:صالح المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام است.

وَ الْمَلاٰئِکَهُ بَعْدَ ذٰلِکَ

یعنی فرشتگان بعد از خدا و جبرئیل،و صالح المؤمنین(از مقاتل).

(ظَهِیرٌ)

پشتیبان:و مقصود یاران پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله است.و این یکی از آن مفردهایی است که معنای جمع دارد مثل قول خدا وَ حَسُنَ أُولٰئِکَ رَفِیقاً .

---

۱ – ۱) همین یکی از اشراف و نجبای عرب و دارای چهار دختر باسامی زیر بوده است ۱-میمونه زوجه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ۲-امّ الفضل زوجۀ عبّاس بن عبد المطّلب ۳-لبابه همسر حمزه بن عبد المطّلب ۴-اسماء مذکور که اوّل زوجه جعفر بن ابی طالب علیه السّلام،و بعد از شهادت او عیال ابی بکر بن ابی قحافه شد و از او محمّد بن ابی بکر را آورد چنان که از جعفر طیّار عبد اللّه شوهر حضرت زینب سلام اللّه علیها را آورده بود و بعد از مرگ ابو بکر افتخار همسری حضرت علی علیه السّلام نصیبش شد از زنهای مؤمنه صدر اوّل اسلام است که با شوهرش بحبشه مهاجرت و خدمات بسیاری باسلام و بالاخص خاندان رسالت نموده و علاقه شدید بحضرت زهرا و فرزندان او علیهم السّلام داشته است.(مترجم)

عَسى رَبُّهُ

یعنی بر پروردگار و خدا واجب است.

إِنْ طَلَّقَكُنَّ

ای همسران پیغمبر(ص)اگر همه شما را طلاق داد أَنْ یُبْدِلَهُ أَزْواجاً خَیْراً مِنْکُنَّ اینکه عوض شما را آورد همسرانی که بهتر از شما باشد،یعنی شایسته تر از شما باشد سپس همسرانی که بدل زنان آن حضرت میشدند اگر آنها را طلاق میداد:تعریف نموده و فرمود:

(مُسْلِماتٍ)

یعنی تسلیم شوندگان اوامر خدایی (مُؤْمِناتٍ) یعنی تصدیق کنندگان خدا و پیامبر او که استحقاق ثواب و بزرگداشت دارند.

و بعضی گفته اند:یعنی تصدیق کنندگان پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله در گفتار و کردارشان (قانِتاتٍ) یعنی اطاعت کنندگان خدای تعالی و همسران خود.

و بعضی گفته:زنان متواضع و فرمان بردار از پروردگار،و بعضی گفته اند.یعنی زنان ساکت از فضول کلام و پرگویی(از قتاده).

(تائِباتٍ)

توبه کنندگان از گناه و بعضی گفته:بازگشت کنندگان به فرمان پیغمبر(ص)و ترک کنندگان خواسته ها و محبوبهای خودشان.و بعضی گفته:ندامت کنندگان بر تقصیری که از آنها بوقوع پیوسته.

(عابِداتٍ)

عبادت کنندگان خدای تعالی بآنچه میپرستند او را از واجبات و مستحبّات از روی خلوص و پاکی نیّت.و بعضی گفته:زنانی که بسبب اطاعت خود را ذلیل و تسلیم پیغمبر(ص)نموده اند.

(سائِحاتٍ)

یعنی سیر کنندگان در طاعت خدای تعالی.

ابن عبّاس و قتاده و ضحّاک گفته اند:یعنی زنان روزه دار و ابن زید و پدرش زید بن اسلم و جبائی گفته زنان مهاجری که در راه خدا(چون

اسـماء بنت عميس)مهاجرت كردنـد.و البتّه بروزه دار سايح گفته ميشود براى اينكه او در امساك و خوددارى از طعام اسـتمرار دارد چنان كه سيّاح در روى زمين مستمرّا سياحت ميكند.

(ثَيِّباتٍ)

و ايشان زنانى هستند كه بعد از ازاله بكارت و دخترى از نزد همسران خود برگشته اند.

(وَ أَبْكاراً)

يعنى دخترانى كه بكر و دست نخورده و شوهر نكرده اند

ص :١۴١

[سوره التحريم (۶۶): آيات ۶ تا ۱۲]

اشاره

يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نٰاراً وَقُودُهَا اَلنّٰاسُ وَ اَلْحِجٰارَهُ عَلَيْهٰا مَلاٰئِكَهٌ غِلاٰظٌ شِدٰادٌ لاٰ يَعْصُونَ اَللّٰهَ مٰا أَمَرَهُمْ وَ
يَفْعَلُونَ مٰا يُؤْمَرُونَ (۶) يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ كَفَرُوا لاٰ تَعْتَذِرُوا اَلْيَوْمَ إِنَّمٰا تُجْزَوْنَ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۷) يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اَللّٰهِ
تَوْبَهً نَصُوحاً عَسىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئٰاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ يَوْمَ لاٰ يُخْزِي اَللّٰهُ اَلنَّبِيَّ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا
مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمٰانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنٰا أَتْمِمْ لَنٰا نُورَنٰا وَ اِغْفِرْ لَنٰا إِنَّكَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۸) يٰا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ جٰاهِدِ
اَلْكُفّٰارَ وَ اَلْمُنٰافِقِينَ وَ اُغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ اَلْمَصِيرُ (۹) ضَرَبَ اَللّٰهُ مَثَلاً لِلَّذِينَ كَفَرُوا اِمْرَأَتَ نُوحٍ وَ اِمْرَأَتَ لُوطٍ كٰانَتٰا
تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبٰادِنٰا صٰالِحَيْنِ فَخٰانَتٰاهُمٰا فَلَمْ يُغْنِيٰا عَنْهُمٰا مِنَ اَللّٰهِ شَيْئاً وَ قِيلَ اُدْخُلاَ اَلنّٰارَ مَعَ اَلدّٰاخِلِينَ (۱۰) وَ ضَرَبَ اَللّٰهُ مَثَلاً
لِلَّذِينَ آمَنُوا اِمْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قٰالَتْ رَبِّ اِبْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتاً فِي اَلْجَنَّهِ وَ نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ اَلْقَوْمِ اَلظّٰالِمِينَ (۱۱)
وَ مَرْيَمَ اِبْنَتَ عِمْرٰانَ اَلَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهٰا فَنَفَخْنٰا فِيهِ مِنْ رُوحِنٰا وَ صَدَّقَتْ بِكَلِمٰاتِ رَبِّهٰا وَ كُتُبِهِ وَ كٰانَتْ مِنَ اَلْقٰانِتِينَ (۱۲)

ص:۱۴۲

ترجمه:

۶-ای آن کسانی که ایمان بخدا آورده اید خودتان و خاندان خود را حفظ کنید از آتشی که آتش گیر آن مردم و سنگ(گوگرد)است.بر آن آتش فرشتگانی خشن و سخت مأمور است که فرمان خدا را معصیت نمیکنند،و آنچه آنها را فرمان میدهد انجام میدهند.

۷-ای آن کسانی که کفر ورزیده و ناسپاسی کردید عذری در این روز نیاورید که مسلّما آنچه کرده اید کیفر و مجازات میشوید.

۸-ای آن چنان افرادی که ایمان آورده اید.توبه کنید به سوی خدا توبه نصوح و شایسته تا شاید پروردگار شما جبران کند و بپوشاند- گناهان و کردار زشت شما را و داخل کند شما را به بهشتی که از زیر درختان و قصور آن نهرهای آب جاری است،در روزی که خدا پیغمبر و مؤمنان با او را خوار نکند.نور و روشنایی ایشان در مقابل شان و کنارشان تابش میکند میگویند پروردگار ما نور ما را تکمیل و تمام فرما و ما را بیامرز البتّه تو بر هر چیزی

ص :۱۴۳

توانایی.

۹-ای پیامبر با ناسپاسان و کفّار و منافقان جهاد و مبارزه کن و بر آنها سخت گیر و شدّت عمل نشان بده.و جایگاه ایشان دوزخ است و بد است پایان کار آنان.

۱۰-خداوند برای کفّار مثلی زده(و داستانی حکایت کرده)و آن قصه همسر نوح و لوط پیغمبر علیهما السّلام است که آن دو زن همسر دو بنده از بندگان صالح و شایسته ما بودند پس خیانت بشوهران خود کردند.پس همسری آن دو شوهر هیچ بی نیازشان از خدا نکرد.و گفته شد بآنها با افرادی که داخل جهنّم و آتش میشوند شما هم داخل آتش شوید.

۱۱-و خدا مثلی برای مؤمنان بزن فرعون(آسیه)زده وقتی که گفت پروردگار من برای من خانه ای نزد خودت بنا کن در بهشت و مرا از ستم و خواسته ها و عمل فرعون نجات بده و مرا از مردم ستمکار و ستمگر رهایی بخش ۱۲-و نیز مثل زده بمریم دختر عمران آن چنان زن پاکدامنی که ما از روح خود در آن دمیدیم و او تصدیق کرد سخنان پروردگار و کتب او را و بود او از زنان عبادت کننده.

قرائت:

حماد و یحیی از قول ابو بکر،نصوح بضمّ نون قرائت کرده و دیگران بفتح نون خوانده اند.و اهل بصره و حفص کتبه بضمّ کاف و تاء بنا بر جمع خوانده و ما بقی و کتابه بنا بر مفرد قرائت کرده اند.

دلیل:

ابو علی(طبرسی)گوید نصوح با ضمّ،شبه مصدر است و این بنا بر

گفته ذو الرّمه است که گفته(احبّك حبا خالصه نصاحه)دوست دارم تو را بمحبّتی که آمیخته بخیرخواهی است.

پس نصاحه بر وزن فعاله است و آنچه از مصادر بر وزن فعال باشد از همان باب فعول مثل ذهاب و ذهوب خواهد بود و مثل عدل و رضا قطعا موصوف بمصدر شده.

ابو الحسن گوید:نصحته در معنای صدقته است.و توبه نصوح یعنی صادقانه و راست راستی و عربی است و نمیشناسد ضمّه را و دلیل کسی که و کتبه خوانده است اینست که آن در محلّ جمع است آیا نمیبینی که او تمام کتب خدا را تصدیق کرده و کسی که و کتابه خوانده قصد کرده کثرت و شیاع را و گاهی این در اسامی مضافه میآید چنانچه در نامهای مفرده هم میآید.چنان که فرمود: وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لاٰ تُحْصُوهٰا و اگر نعمت خدا را بشمردید نتوانید رقم آن را به پایان رسانید.

اعراب

وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ

،مبتداء اوّل و نورهم مبتداء دوّم و يَسْعىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ در محلّ خبر و جملۀ خبر مبتداء اوّل است.و قول خدا اِمْرَأَتَ فِرْعَوْنَ تقديرش اينست:مثل امرأه فرعون.پس مضاف حذف شده و آن بدل از قول خدا مثلا ميباشد.

مقصود و تفسیر از این آیات:

اشاره

چون خداوند سبحان همسران پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله را تأدیب نمود فرمان داد در پی آن مؤمنان را که زنان خود را ادب کنند،پس

ص: ۱۴۵

خطاب بایشان کرده و فرمود.

یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا

ای کسانی که ایمان آورده اید حفظ کنید و نگهدارید و بازدارید.

أَنْفُسَکُمْ وَ أَهْلِیکُمْ نٰاراً

خودتـان و خانـدان خود را از آتش یعنی خود و خانواده خود را حفظ کنیـد از آتش بسـبب صبر در طاعت خـدا و حفظ کنید خود و ایشـان را از معصـیت خـدا و پیروی شـهوتها و حفـظ کنیـد اهـل خود را بخوانـدن آنـان بطاعت خـدا و یاد دادن بایشان فرائض را و نهی کرد نشان از کارهای زشت و تشویق ایشان بر کارهای خوب.

مقاتل بن حیّان گویـد:نگاهداری خود و اهل خود اینست که مرد مسـلمان خودش را و اهل خود را ادب کنند و ایشان را تعلیم خیر نموده و از کـار بـد باز دارد.و این واجب بر هر مسـلمانی است که بخود و خانواده خود و غلامان و کنیزان خود نمایـد.که آنها را ادب نموده و تعلیمشان نماید.

سپس خداوند سـبحان آتشی را که ایشان را بیم داد تعریف کرد.و فرمود: وَقُودُهَا النّٰاسُ وَ الْحِجٰارَهُ یعنی آتش گیرانه این آتش مردم و سـنگ کبریت(گوگرد)است و آن در نیروی آتش فزونی میدهـد و تفسـیر آن گـذشت عَلَیْهٰا مَلاٰئِکَهٌ غِلاٰظٌ شِدٰادٌ یعنی موکّل بر آتش فرشـتگانی هسـتند که دلشان سـخت است رحم بر اهل آتش نمیکنند(شداد)نیرومندها و قهرمانند مقصود از آن آتش نوزده زبانیه آتش و موکّلین آن و یاران ایشاننـد لاٰ یَعْصُونَ اللّٰهَ مٰا أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ مٰا یُؤْمَرُونَ خدا را در آنچه فرمان دهد معصـیت نمیکننـد آنچه فرمـان یـافته انـد انجـام میدهنـد.و در این آیه دلاـلت بر اینست که فرشـتگان موکّل بر آتش معصوم از کارهای زشتند خدا را

در اوامر و نواهی مخالفت نمیکنند.

جبائی گوید:بتحقیق قصد کرده که ایشان در دار دنیا معصیت خدا نمیکنند و آنچه بایشان فرمان دهد بجا میآورند بجهت اینکه آخرت سرای تکلیف نیست و مسلّما که آن سرای پاداش و مجازات است و مسلّما خداوند ایشان را فرمان داده که اهل آتش را شکنجه دهند.بنا بر طریق ثواب ایشان به اینکه سرور و لذّتها ایشان را در عذاب و شکنجه اهل آتش قرار داده چنان که سرور مؤمنان و لذّت ایشان را در بهشت قرار داده سپس خداوند سبحان آنچه در روز قیامت بکفّار گفته میشود حکایت نموده و فرمود:

یٰا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لاٰ تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ

ای کسانی که ناسپاسی کردید در این روز عذرخواهی نکنید و این جهتش اینست که وقتی آنها را عذاب کردند شروع میکنند باعتذار پس توجّهی بعذرخواهی ایشان نمیشود و گفته میشود بایشان که در این روز عذر نخواهید که این پاداش فعل شما است.و اینست گفتهٔ خدا:

إِنَّمٰا تُجْزَوْنَ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

یعنی آنچه در دنیا میکردید مسلّما پاداش داده میشوید.سپس خداوند سبحان برگشت بخطاب کردن به مؤمنین در دار دنیا و فرمود:

یٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللّٰهِ

ای کسانی که ایمان آورده اید توبه کنید بسوی خدا از گناهانتان و برگردید بطاعت خدا.

تَوْبَةً نَصُوحاً

یعنی توبه خالص فقط برای خدا.عکرمه از ابن- عبّاس روایت کرده که معاذ بن جبل گفت ای رسول خدا توبه نصوح چیست فرمود:اینست که گناهکاری توبه کند و دیگر برنگردد بگناهی و توبه خود را

نشکند چنان که شیر به پستان برنمیگردد.

گفتار مفسّرین در معنای توبه نصوح

ابن مسعود گوید:توبه نصوح آنست که جبران کند هر گناهی را و آن در قرآنست.سپس آن آیه را تلاوت نمود عَسىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ .

و بعضی گفته:توبه نصوح اینست که انسان در آن حال خودش را نصیحت میکند بخلوص ندامت و پشیمانی با عزم و تصمیم بر اینکه به مثل آن در کارهای زشت برنگردد.

حسن گوید:توبه نصوح آنست که بنده پشیمان برگذشته و عازم باشد بر اینکه دیگر بر آن عود نکند(از حسن).

قتاده گوید:آن توبه صادقانه خیرخواهانه است(از قتاده).

کلبی گوید:آن توبه اینست که بزبان استغفار و بقلب پشیمان شده و بدن خود را نگهدارد و یا امساک کند از گناهان بسبب بدن.

سعید بن جبیر گفته:آن توبه قبول شده است و قبول هم نشود، مادامی که در آن سه چیز نباشد ۱-ترس اینکه پذیرفته نشود ۲-امید اینکه مورد قبول واقع شود ۳-ادامه دادن طاعت و بندگی.

و بعضی گفته اند:آن توبه اینست که گناه پیوسته در مقابل چشمش باشد مانند(تابلویی)مثل اینکه بآن نگاه میکند.

و بعضی گفته:آن از نصح است که خیّاطی باشد بعلّت اینکه گناه رشته دین را پاره میکند و توبه آن را وصله کرده و میدوزد.

و گفته شده:بجهت اینست که توبه نصوح جمع میکند میان او و اولیاء

ص :۱۴۸

خدا را چنان که خیّاط جمع میکند پارچه را و بعضی از آن را به پارۀ دیگر میدوزد و میچسباند.

و گفته شده:برای اینست که توبه نصوح محکم و مستحکم میکند طاعت و بنده گی را چنان که خیّاط محکم و مستحکم میکند با دوختن پارچه را (۱)عَسیٰ رَبُّکُمْ أَنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئٰاتِکُمْ وَ یُدْخِلَکُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ شاید پروردگار شما بپوشاند از شما گناهان شما را و داخل گرداند شما را در بهشتی که از زیر درختان و قصور آن نهرها روانست.یعنی پاک کند از نامه و پرونده شما گناهان شما را و داخل کند شما را ببهشت.(و عسی) از خدا واجب است.

آن گاه فرمود: یَوْمَ لاٰ یُخْزِی اللّٰهُ النَّبِیَّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ یعنی روزی که خدا ایشان را بدخول در آتش عذاب و شکنجه نمیکند و باین وسیله ایشان را خوار نمیگرداند.بلکه بدخولشان در بهشت عزیز مینماید ایشان را

ص:۱۴۹

۱- ۱) مترجم گوید:بعضی از تفاسیر و کتب آمده که نصوح مردی بود شبیه زنها صورتش مو نداشت و پستانهایی برجسته چون پستان زنها داشت و در حمّام زنانه کار میکرد و کسی از وضع او خبر نداشت و آوازه تمیز کاری و زرنگی او بگوش همه رسیده و زنان و دختران رجال دولت،و اعیان و اشراف دوست داشتند که وی آنها را دلاّکی کند و از او قبلاًوقت میگرفتند تا روزی در اندرون شاه صحبت از او در میان آمده دختر شاه مایل شد که حمّام آمده و کار نصوح را ببیند.نصوح وقت بدختر شاه داده و آماده پذیرایی و نظافت او شد.پس دختر شاه با چند تن از خواص ندیمانش باتّفاق نصوح بحمّام آمده و مشغول استحمام شد.که از قضا یک دانۀ گرانبهایی از دختر پادشاه در آن حمّام مفقود گشت از این امر دختر پادشاه در غضب شده و بدو تن از خواصش فرمان داد که همۀ کارگران را تفتیش کنند تا شاید آن گوهر ارزنده پیدا شود.

(۱)

طبق این دستور مأمورین،کارگران را یکی بعد از دیگری مورد بازدید خود قرار دادند.همین که نوبت بنصوح رسید با اینکه آن بیچاره هیچگونه خبری از دانه نداشت،ولی بعد از اینجهت که میدانست تفتیش آنان،سرانجام کارش را برسوایی میکشاند حاضر نمیشد که وی را تفتیش کنند لذا بهر طرفی که میرفتند تا دستگیرش کنند او بطرف دیگر فرار میکرد و این عمل او آن طور نشان میداد که گوهر را او ربوده است.و از این نظر مأمورین برای دستگیری او بیشتر سعی میکردند.نصوح هم تنها راه نجات را در این دید که خود را در میان خزینه حمّام پنهان کند،ناچار به داخل خزینه رفته و همین که دید مأمورین برای گرفتن او بخزینه آمدند و دید که دیگر کارش از کار گذشته و الان است که رسوا شود بخدای تعالی متوجّه و از روی اخلاص توبه و از خدا خواست که از این غم و رسوایی نجاتش دهد. بمجرّد اینکه نصوح توبه کرد ناگهان از بیرون حمّام آوازی بلند شد که دست از این بیچاره بردارید که گوهر پیدا شد پس از او دست برداشتند و نصوح خسته و نالان شکر خدا را بجا آورده و از خدمت دختر شاه مرخّص شد و بخانه خود رفت و هر مقدار مالی که از این راه گناه تحصیل کرده بود در راه خدا بفقراء داد و چون زنان شهر از او دست بردار نبودند دیگر نمیتوانست در آن شهر بماند.و از طرفی نمیتوانست راز خودش را بکسی اظهار کند ناچار از شهر خارج و در کوهی که در چند فرسخی آن شهر بود سکونت اختیار نمود و بعبادت خدا مشغول گردید.اتّفاقا شبی در خواب دید کسی باو میگوید:ای نصوح چگونه توبه کرده ای و حال آنکه گوشت،و پوست تو از فعل حرام روئیده شده است. تو باید طوری کنی که گوشتهای حرام از بدنت بریزد همین که از خواب بیدار شد با خودش قرار داد که سنگهای گران وزن را حمل کند و بدین وسیله خودش را از گوشتهای حرام بکاهاند. نصوح این برنامه را مرتب عمل میکرد تا پس از مدّتی که گذشت در یکی از روزها همانطوری که مشغول بکار بود چشمش بمیشی افتاد که در آن

کوه چرا میکند.از این امر بفکر فرو رفت که آیا این میش از کجا آمده و از کیست.تا عاقبت با خود اندیشید که این میش قطعا از شبانی فرار کرده و به اینجا آمده است بایستی من از آن نگهداری کنم تا صاحبش پیدا شود و باو تسلیمش نمایم. لذا آن میش را گرفت و نگهداری نمود و از همان علوفه و گیاهان که خود میخورد بآن حیوان نیز میداد،و مواظبت میکرد که گرسنه نماند. خلاصه میش زاد و ولد کرد و کم کم زیاد شد و نصوح از شیر و عواید دیگر آن بهره مند میشد تا موقعی که کاروانی راه را گم کرده بود و مردمش از تشنگی نزدیک بهلاکت رسیده بآنجا عبورشان افتاد همین که نصوح را دیدند از او آب خواستند،و او بجای آب بآنها شیر داد بطوری که همگی سیر شده و راه شهر را از او پرسیدند.وی راه نزدیک را نشان آنها داده و آنها موقع حرکت هر کدام احسانی بنصوح کردند.و او در آنجا قلعه ای بنا کرده و چاه آبی حفر نمود و کم کم در آنجا منازلی ساخته و شهرکی بنا نمود و مردم از هر جا بآنجا آمده و رحل اقامت افکندند و نصوح بر آنها بعدل و داد حکومت نموده و مردمی که در آن محلّ سکونت اختیار کردند همگی به چشم بزرگی بر او مینگریستند.رفته رفته آوازه و حسن تدبیر او بگوش پادشاه آن عصر رسید که پدر آن دختر بود از شنیدن این خبر شایق بدیدار او شده دستور داد تا وی را از طرف او بدربار دعوت کنند.همین که دعوت شاه بنصوح رسید نه پذیرفت و گفت من کاری و نیازی بدربار شاه ندارم و از رفتن نزد سلطان عذر خواست.مأمورین چون این سخن را بشاه رساندند بسیار تعجّب کرد و اظهار داشت حال که او برای آمدن نزد ما حاضر نیست ما میرویم که او را و شهرک نو بنیاد او را ببینیم،پس با خواص درباریانش به سوی محلّ نصوح حرکت کرد همین که بآن محلّ رسید بعزرائیل امر شد که جان پادشاه را بگیرد پس پادشاه در آنجا سکته کرد و نصوح چون خبردار شد که شاه برای ملاقات و دیدار او آمده بود در تجهیزات و مراسم تشییع او شرکت و آنجا ماند تا او را بخاک سپردند.و چون پادشاه پسری نداشت ارکان دولت مصلحت دیدند که نصوح را بتخت سلطنت بنشانند.پس

و گفته شده: لاٰ یُخْزِی اللّٰهُ النَّبِیَّ... یعنی خدا در آنچه اراده میکند با پیامبر و مؤمنان با او مشورت نمیکند.بلکه پیامبرش را شفیع میگرداند و شفاعت او را می پذیرد.

یَسْعیٰ نُورُهُمْ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ بِأَیْمانِهِمْ در سورهٔ مبارکه حدید تفسیر آن گذشت.حضرت ابو عبد اللّٰه صادق علیه السّلام فرمود سعی میکنند در روز قیامت امامان و پیشوایان مؤمنان در جلو و کنار آنان،تا ایشان را در منازلشان در بهشت وارد نمایند یَقُولُونَ رَبَّنٰا میگویند پروردگار ما و در محلّ نصب است بنا بر حالیت تقدیرش اینست در حالی که آنها گویا هستند.

أَتْمِمْ لَنٰا نُورَنٰا

تمام و کامل نما برای ما نور ما را.

(۱)

(چنان کردند و نصوح چون به پادشاهی رسید بساط عدالت را در تمام قلمرو مملکتش گسترانیده و بعدا با همان دختر پادشاه که ذکرش گذشت ازدواج کرد.و چون شب زفاف و عروسی رسید و در بارگاهش نشسته بود ناگهان شخصی بر او وارد شد و گفت چند سال قبل از این میشی از من گم شده بود و اکنون آن را نزد تو یافته ام مالم را بمن ردّ کن. نصوح گفت چنین است دستور داد تا میش را باو ردّ کنند گفت چون میش مرا نگهبانی کرده ای هر چه از منافع آن استفاده کرده ای حلال ولی باید آنچه مانده با من نصف کنی.گفت درست است و دستور داد تا تمام اموال منقول و غیر منقول را با او نصف کنند حتّی آن دختر پادشاه را آن شخص گفت:بدان نصوح نه من شبانم و نه آن میش است بلکه ما دو فرشته برای آزمایش تو آمده ایم تمام این ملک و نعمت برای توبه حقیقت بر تو حلال و گوارا و از نظر غایب شدند. این خلاصه ای از داستان نصوح و نتیجهٔ توبه آن که بعضی از مفسّرین نقل کرده اند.ص ۴۳۲ کتاب انوار المجالس ارجستانی.

ص :۱۵۲

و بعضی گفته:که قول خدا. وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ .مبتداء و نُورُهُمْ یَسْعی خبر آنست.و یَقُولُونَ رَبَّنا أَتْمِمْ لَنا نُورَنا خبر دیگر از اَلَّذِینَ آمَنُوا و یا حال از ایشانست.و در آن وجه دیگر است که آن را در اعراب یاد کردیم و گفته شده: أَتْمِمْ لَنا نُورَنا یعنی موفّق بدار ما را برای طاعتی که آن سبب نور است.

وَ اغْفِرْ لَنا

یعنی گناهان ما را بر ما مستور دار و بیامرز آنها را و ما را به سبب آن هلاک مکن.

إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ

بدرستی که بر هر چیز توانایی از خاموش کردن نور منافقان و ثابت داشتن نور مؤمنان.سپس خدای سبحان پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله را خطاب فرموده و فرمود:

یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفّارَ

ای پیغمبر با کفّار بسبب جنگ و کشتار جهاد مبارزه کن.

(وَ الْمُنافِقِینَ)

و مبارزه کن با منافقان بسخنی که آنها را از کارهای زشت باز دارد نه با جنگ مگر اینکه در آن کوششی مبذول نمایند.و برای همین آن را جهاد نامیده است.

و از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت شده که قرائت مینمود جاهد الکفار بالمنافقین با کفّار،با منافقان جهاد کن.و فرمود:

بدرستی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله هرگز با منافقی جنگ نکرد و تألیف قلوب آنها مینمود.

وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ

یعنی سخت بگیر بر ایشان بدون دوستی و محبّت.

بعضی گفته:که سخت بگیر بر ایشان در اقامه حدود بر ایشان.

ص:۱۵۳

حسن گویـد:بیشتر کسانی که در این زمان اجراء حدّ بر آنها میشود منافقانند.پس خداوند تعالی فرمان داده که در اقامه حد بر ایشان سخت بگیرد.

(وَ مَأْوٰاهُمْ)

یعنی پایان کار کفّار و منافقان.

جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ

یعنی جایگاه و قرارگاه دائمی آنها دوزخ و بد است مآل و پایان کار آنها.

سپس خداونـد برای همسـران پیغمبر(ص)مثلی آورده که آنهـا را تشویق بطاعت کنـد و توضـیح دهـد مر آنها را که مصاحبه و همنشینی پیغمبر با مخالفت او سودی بحال آنها ندارد.پس فرمود:

ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ کَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ کٰانَتٰا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبٰادِنٰا

خداونـد مثلی برای کسـانی که کـافر شدنـد زده و آن مثـل زن نوح و زن لوط پیغمبر است که آنهـا با اینکه همسـر دو بنـده از بندگان ما بودند.یعنی بیان میکنیم از پیامبران ما.

صٰالِحَیْنِ فَخٰانَتٰاهُمٰا

دو بنده شایسته و آراسته.پس خیانت به آن دو بزرگوار نمودند.

ابن عبّاس گویـد: زن نوح علیه السّـلام کافر بوده و بمردم می گفت نوح دیوانه است و هر گاه یک نفر بنوح ایمان میآورد خبر میـداد سـتمگران از قـوم نوح را و زن لوط مردم را بمیهمانهـای لوط راهنمـایی میکرد.پس این بود خیـانت آن دو زن و هر زن پیغمبری مرتکب زنا نشد و خیانت آنها در دین بود نه در ناموس و بی عفّتی.

سدی گوید:خیانت آنها این بود که کافر بودند.و بعضی گفته منافق و دو رو بودند.

ص :۱۵۴

ضحّاك گويد:خيانت آنها سخن چينى آنها بود كه هر گاه خداوند بآن دو پيغمبر(ص)وحى ميكرد آنها بمشركين ميرسانيدند.

فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُما مِنَ اللّهِ شَيْئاً

يعنى نوح و لوط با مقام نبوّت و پيغمبرى خود نتوانستند زنان خود را بچيزى از عذاب خدا بى نياز گرداند (وَ قِيلَ) يعنى و گفته ميشود بآن دو در روز قيامت اُدْخُلاَ النّارَ مَعَ الدّاخِلِينَ داخل شويد آتش دوزخ را با داخل شوندگان.

و گفته اند:كه اسم زن نوح واغله و اسم زن لوط واهله بود.

مقاتل گويد:والفه و والهه بوده است.

وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ

و خداوند،براى مؤمنان مثلى بزن فرعون زده و آن آسيه دختر مزاحم است گفته شده آسيه چون معاينه كرد معجزه از عصاى موسى و پيروزى او را بر ساحران اسلام آورد.و چون ايمانش براى فرعون ظاهر شد او را نهى كرد.پس آسيه امتناع نمود از خواسته فرعون پس فرعون لعنه اللّه دست و پاى او را در ميان آفتاب با ميخ كوبيده سپس فرمان داد سنگ بزرگى بر روى سينهٔ او گذارند.پس هنگامى كه اجل و مرگ او نزديك شد.

قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ

گفت پروردگار من براى من خانه اى نزد خودت در بهشت بنا كن.پس خداوند تعالى او را بسوى بهشت بلند نمود و او در بهشت ميخورد و مينوشد.(از حسن و ابن كيسان).

و گفته شد:كه او ديد قصرى را در بهشت از درّ و خدا روح او را از جسدش گرفت.پس آن سنگ بزرگ را بر بدن بى روح او انداختند پس احساس دردى نكرد از شكنجهٔ فرعون.

سلمان گويد:او را در آفتاب شكنجه ميدادند و هر گاه از عذاب او

منصرف میشدند فرشتگان وی را سایبانی میکردند و او میدید در بهشت قصری را.

وَ نَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ

و مرا از فرعون و ستم او نجات بده یعنی از دین و مرام او.

ابن عبّاس گوید:و از آمیزش او نجاتم بده.

وَ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ

و مرا از مردم ستمگر یعنی اهل مصر نجات بده گفتند خداوند باین آیه قطع فرمود طمع کسی که مرتکب گناه میشود بامید قطع کردن صلاح غیرش را و خبر داد به اینکه گناه دیگری ضرر بکسی که مطیع باشد نمیزند.

مقاتل گوید:خداوند سبحان بعایشه و حفصه میفرماید:مانند زن نوح و زن لوط در گناه نباشید مثل زن فرعون و مریم باشید و آن قول اوست وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها و مریم دختر عمرانی که دامن خود را از آلوده شدن حفظ کرد.یعنی بازداشت دامنش را از پلیدی و آلودگی گناه و از حرام محفوظ داشت.

و بعضی گفته:یعنی منع کرد خود را از شوهر کردن همسری و غیر همسری طلب نکرد.

فَنَفَخْنا فِیهِ مِنْ رُوحِنا

یعنی پس جبرئیل بفرمان ما دمید،در گریبان او از روح ما(از مقاتل).

فرّاء گوید:هر شکافی فرج است و احصنت فرجها یعنی بازداشت دامن پیراهنش را از جبرئیل علیه السّلام.

و بعضی گفته:جبرئیل در فرج او دمید و خداوند از آن مسیح را آفرید و این ظاهر است و برای همین خدا آن را مذکّر آورده و در سورهٔ انبیاء

ص :۱۵۶

فیها فرموده و ضمیر را برگردانیده بسوی اَلَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها .

بعضی گفته:یعنی ما مسیح را در شکم مریم آفریده و دمیدیم در او روح را تا زنده گردید پس ضمیر در فیه بمسیح برمیگردد.

وَ صَدَّقَتْ بِکَلِماتِ رَبِّها

یعنی بآنچه خدای تعالی تکلّم نموده و به پیامبران و فرشتگان وحی نمود.و بعضی گفته:یعنی وعده و وعید و امر و نهی خدا را تصدیق نمود.

(وَ کُتُبِهِ)

یعنی و تصدیق کرد کتابهایی را که خدا بر پیامبرانش مثل تورات و انجیل نازل نموده و هر کس(و کتابه)خوانده و مفرد گفته پس مقصود بآن انجیل است.

وَ کانَتْ مِنَ الْقانِتِینَ

یعنی و بود از اطاعت کنندگان خدای سبحان و کسانی که پیوسته در طاعت اویند و ممکن است که از قنوت در نماز باشد و ممکن است که از قانتین اراده کرده باشد فامیل و قبیله ای که مریم از آنها بوده و آنها همگی خاندان صلاح و طاعت و عبادت بوده اند و نفرمود:از قانتات برای غلبه دادن مذکّر بر مؤنّث.

و روایتی از معاذ بن جبل آمده که گفت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بر خدیجه کبری سلام اللّه علیها وارد شد در حالی که وی مشغول جان دادن بود.پس فرمود ای خدیجه ناراحتم از آنچه بر تو نازل شده و خداوند در ناراحتی خیر فراوان قرار داده پس هر گاه بر هووهای خود وارد شدی سلام مرا بر ایشان برسان،گفت:ای رسول خدا آنها کیانند؟فرمود:مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم و حلیمه یا کلیمه خواهر موسی بن عمران است(و تردید از راوی است)پس خدیجه گفت با کمال سکون و آرامش دل ابلاغ خواهم نمود.

ص :۱۵۷

و از ابی موسی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمود بسیاری از مردم کامل شدند ولی از زنها کامل نشده مگر چهار نفر آسیه دختر مزاحم(زن فرعون)و مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمّد صلّی اللّه علیه و آله.

سورهٔ ملک

اشاره

مکّی است این سوره را منجیه هم میگویند.چون صاحب و رفیق خود را که مداومت بقرائت آن کند از عذاب قبر نجات میدهد و خبری هم باین مضمون وارد شده و واقیه هم نامیده اند برای اینکه از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که این سوره از عذاب قبر نگه میدارد.

عدد آیاتش:

از نظر قاریان مکّه و مدنی های اخیر ۳۱-آیه و از نظر قاریان دیگر ۳۰-آیه است.

اختلاف این دو گروه،قاری قَدْ جاءَنا نَذِیرٌ از نظر مکّی ها و مدنی های اخیر یک آیه است.

(و از نظران دیگران نصفی از آیه است).

فضیلت آن:

ابیّ بن کعب از پیغمبر(ص)روایت کرده که فرمود:هر کس سورهٔ تبارک را بخواند مانند کسی است که شب قدر را بیدار بوده و احیاء داشته ابن عبّاس گوید:پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود.دوست دارم که تَبارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ در قلب هر مؤمنی باشد.

و از ابی هریره روایت شده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود

بتحقیق که سوره ای از کتاب خدا نیست مگر سی آیه که شفاعت میکند برای آدم.پس در روز قیامت او را از آتش دوزخ درآورده و داخل بهشت میکند و آن سوره تبارک است.

و از ابن مسعود روایت شده که گفت وقتی مرده ای در قبر گذارده میشود،از طرف پای او فرشتۀ عذاب میآید.پس باو گفته میشود برای شما راهی و تسلّطی بر او نیست.برای اینکه او قیام میکرد به سورۀ ملک سپس از بالای سر او میآید.پس زبان او میگوید:برای شما سلطه ای بر او نیست.برای اینکه او با من سورۀ ملک را قرائت میکرد.آن گاه گفت آن سوره ممانعه از عذاب قبر است و آن در تورات سورۀ ملک است کسی که در شب قرائت کند.پس زیادتر و پاکتر.یعنی بیشتر و نیکوتر بخواند.

و حسن بن محبوب از جمیل بن صالح از سدی صیرفی از حضرت ابی جعفر باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

سورۀ ملک،سورۀ ممانعه است که از عذاب قبر ممانعت میکند و آن در تورات سورۀ ملک نوشته شده و کسی که در شب آن را بخواند پس البتّه بیشتر و نیکوتر(ممانعت از عذاب قبر او شود)و از غافلین نوشته نشود و من نشسته بعد از نماز عشاء قبل از رکوع نافله آن را میخوانم و البتّه کسی که در حال زندگانیش در شب و روزش آن را بخواند.وقتی در قبرش نکیر و ناکر از طرف پایش آمدند.پایش بآنها میگوید:برای شما راهی و تسلّطی تا ما قبل من نیست.زیرا این بنده قیام با من کرده و سورۀ ملک را میخواند در هر شب و روز.پس وقتی از طرف شکم او میآیند شکم مرده بآنها گوید برای شما تا بالای من راهی نیست.این بندۀ خدا مرا ظرف سورۀ ملک

قرار داده بود.

و وقتی از طرف زبان او آمدند.زبان بآنها گوید:شما را بر او تسلّطی نیست.جدّا این بنده در هر شب و روز سورهٔ ملک را میخواند.

ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمود:هر کس سورهٔ تَبارَكَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْكُ را در نمازش پیش از آنکه بخوابد،قرائت کند پیوسته در امان خدا باشد تا صبح نماید و در امان اوست در روز قیامت تا انشاء اللّه داخل بهشت گردد.

توضیح این سوره و ارتباطش با سورهٔ قبل:

چون خداوند سبحان سورهٔ تحریم را پایان داد به اینکه اتّصال و پیوست به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله سودی ندارد مگر باطاعت.و اصل و ریشهٔ طاعت هم معرفت و تصدیق بکلمات الهی است.این سوره را به دلیلهای معرفت و آیات پروردگار افتتاح نموده و فرمود:

[سوره الملک (۶۷): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . تَبٰارَكَ اَلَّذِي بِيَدِهِ اَلْمُلْكُ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (١) اَلَّذِي خَلَقَ اَلْمَوْتَ وَ اَلْحَيٰاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ
أَحْسَنُ عَمَلاً وَ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْغَفُورُ (٢) اَلَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ طِبٰاقاً مٰا تَرىٰ فِي خَلْقِ اَلرَّحْمٰنِ مِنْ تَفٰاوُتٍ فَارْجِعِ اَلْبَصَرَ هَلْ تَرىٰ مِنْ
فُطُورٍ (٣) ثُمَّ اِرْجِعِ اَلْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ اَلْبَصَرُ خٰاسِئاً وَ هُوَ حَسِيرٌ (۴) وَ لَقَدْ زَيَّنَّا اَلسَّمٰاءَ اَلدُّنْيٰا بِمَصٰابِيحَ وَ جَعَلْنٰاهٰا رُجُوماً
لِلشَّيٰاطِينِ وَ أَعْتَدْنٰا لَهُمْ عَذٰابَ اَلسَّعِيرِ (۵)

ص :۱۶۱

ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان.

۱-بزرگوار است آن خدایی که پادشاهی و قدرت بدست اوست و او به هر چیز توانا است.

۲-آن خدایی که مرگ و زندگی را تقدیر کرد تا شما را آزمایش کند که کدام یک از نظر کردار نیکوتر و او غالب و بس آمرزنده است.

۳-آن خدایی که آسمان را مطابق و برای یکدیگر(یکی بالای دیگری) بیافرید که هیچ خلل و فسادی در آفرینش خدای بخشنده نمی بینی پس دیده خویش را بگردان آیا هیچ نقصانی(در مصنوعات او)میبینی.

۴-سپس دیده را دوباره بگردان تا چشم تو در حالی که از دیدن (خلل و نقصان)وامانده باشد بسویت سر افکنده باز گردد.

۵-بخدا سوگند آسمان نزدیک را بچراغها(به ستاره های روشن)، بیاراستیم و آنها را رانندگان شیاطین قرار دادیم و برای ایشان شکنجه ای سوزان آماده ساخته ایم.

قرائت:

حمزه و کسایی(من تفوت)بتشدید واو بدون الف قرائت کرده اند و آن قرائت اعمش است،و باقی از قاریان(تفاوت)با الف خوانده اند.

دلیل:

ابو الحسن گوید:(تفاوت)نیکوتر است برای اینکه میگویند تفاوت امر چنین است.و نمیگویند(تفوت امر).وی گوید من گمان میکنم که آن

لغتی باشد.

سیبویه گوید:گاهی فاعل و فعل بیک معناست مثل ضاعف و ضعف و تفاعل پذیرفتن فاعل است چنانچه تفعّل قبول کردن فعل است پس بنا بر این قاعده تفاعل و تفعّل بیک معنی و تفاوت و تفوّت بیک معنی میباشد.

لغت:

تبارك:اصل و ریشه آن از برك و آن نشستن پرنده است بر آب و برکت ثبوت خیر است بنموّ و زیاد شدن.

و قول خدا:طباقا مصدر طوبقت طباقا پس آن بعض مطبق بر بعض دیگر است(از زجاج)و گفته شده آن جمع طبق است مثل جمل و جمال.

التّفاوت:بمعنی اختلاف و اضطراب است.

الفطور:بمعنی شقوق و صدوع پارگی از شکافتن و آن شکاف و پارگی است.

الخاسئی:یعنی ذلیل و سرشکسته.و بعضی گفته آن دور از آنچه اراده کرده از او.و می گویید بسگ،اخسأ یعنی دور شو.

الحسیر:شتر کند وامانده را که برای او در رفتن اثری نیست گویند گوید:

بها جیف الحسری فامّا عظامها

فبیض و امّا جلدها فصلیب

بیابانی که در آن لاشهٔ شتران هلاك شده افتاده که استخوانهای آن سفید و پوستهای آنها آویخته است.

و السّعیر:آتش شعله ور است.

و اعتدنا:اصلش اعددنا یعنی آماده و مهیّا کردیم پس دال بدل بتاء شده است.

اعراب:

اَلَّذِی خَلَقَ

بدل از اَلَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ است و ممکن است خبر مبتداء محذوف باشد.پس بنا بر این وجه جایز است توقّف بر ما قبل او باشد و بنا بر وجه اوّل جایز نیست.و قول خدا أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً تعلیق است برای اینکه تقدیرش اینست لیبلوکم فیعلم ایّکم احسن عملا.تا آزمایش کند شما را پس بداند که کدام شما بهتر هستید از جهت عمل.

و ایّ مرفوع است بابتدائیت.و البتّه ما قبلش در آن عمل نکرده بنا بر اصل استفهامیه.و طباقا منصوب است بنا بر حالیّت هر گاه در سماوات معنی الف و لام(السّماوات)اراده کنیم.یعنی معرفه باشد.

و اگر سماوات را نکرده گرفتیم طباقا صفت آن خواهد بود و قول خدا:

کرّتین،منصوب بنا بر مصدریّت است یعنی رجعتین دو برگشت.

مقصود و تفسیر:

خدای سبحان خبر از عظمت و بلندی شأن خود و کمال قدرت خود داد،پس فرمود: (تَبٰارَکَ) یعنی عالی و جلیل است از آنچه در ذات و افعالش بر او روا نیست(از ابو مسلم).

و بعضی گفته اند:یعنی عالیست به اینکه ثابت چنانیست که ازلاً بوده و ابدا خواهد بود.

ص :۱۶۴

و بعضـی گفته انـد:یعنی بحقّ بزرگست از ثـابت بودن چیزهـا به ذات او زیرا اگر او نبود هر چیزی باطل بود.بعلّت اینکه چیز او چیزی صحیح نیست مگر اینکه آن چیز مقدور او یا مقدور مقدور اوست که آن قدرت باشد.

و بعضی گفته اند:یعنی بلند است کسی که تمام برکات از اوست مگر اینکه این معنی در صفت هم پنهان است که بآن تصریح نشده و البتّه آنچه بآن تصریح شده اینست که خدا بلند است باستحقاق تعظیم(سبحان ربّی العظیم و بحمده).

اَلَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ

و ملك توسعهٔ مقدور است برای کسی که برای او سیاست و تدبیر است و معنای آن اینست.آن چنان کسی که او مالك است و برای او ملك و حکومت است که بهر کس بخواهـد میدهـد و در آن تصـرّف میکنـد چنان که میخواهـد.و البتّه ذکر ید بِیَدِهِ الْمُلْکُ برای تأکید و برای اینست که بیشتر تصرّفات و بخشش ها با(ید)و دست انجام میگیرد.

وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ

و او بر هر چیز توانا است از نعمت دادن و انتقام کشیدن.

و بعضـی گفته اند:یعنی بدرستی که خدا توانای بر هر چیزی صحیح است که هر چیز مقدور برای او باشد و آن اخصّ است از قول ما و هو بکل شـیء علیم و او بهر چیزی داناست.برای اینکه چیزی نیست مگر اینکه واجب است که خـدا آن را بدانـد زیرا چیزی نیست مگر اینکه صـحیح است که فی نفسه در ذات خود معلوم باشد و خداوند سـبحان توصیف نمیشود به اینکه او قادر است بر چیزی که صحیح نیست که در ذات خود مقدور باشد مانند چیزی که وقت آن گذشته از آنچه را که باقی نمیماند.

ص :۱۶۵

سپس خداوند خود را تعریف کرد و فرمود:

اَلَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاةَ

یعنی آفرید مرگ را برای بندگی به سبب صبر بر آن،و ایجاد کرد زندگی را برای بندگی بسبب شکر و سپاس بر نعمت زندگی. و بعضی گفته اند:مرگ را ایجاد کرد برای اعتبار و زندگی را آفرید برای توشه گرفتن.

و بعضی گفته اند:که ذکر مرگ را بر زندگی مقدّم داشته است برای اینست که آن بقهر و غلبه نزدیکتر است چنان که بنات را بر بنین مقدّم داشت در قول خودش یَهَبُ لِمَنْ یَشٰاءُ إِنٰاثاً وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشٰاءُ الذُّکُورَ بهر کس دختر میبخشد و بهر کس خواهد پسر.چون دختر و زن بمغلوبیت،و مقهوریت از مرد نزدیکتر است (۱).

و بعضی گفته اند:مرگ را مقدّم داشته برای اینست که آن مقدّم و جلوتر بوده چون همه چیزها در اوّل در حکم اموات و مردگان بوده اند مانند نطفه و خاک سپس زندگی بر آن عارض شده است. (۲)

ص :۱۶۶

۱- ۱) این تعلیل علیل است زیرا برای خدای قاهر و قادر موت و حیات اشیاء یکسانست.(مترجم)

۲- ۲) بعبارت دیگر چون مرگ از امور عدمیّه است و عدم ذاتا مقدّم بر زندگی و وجود است برای همین مرگ را جلو انداخته و یا برای این باشد که مردم همواره مرگ را تابلوی خود قرار داده و فراموش نکنند.(مترجم)

لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكَمْ أَحْسَنُ عَمَلاً

تا اینکه شما را آزمایش کند که کدامیک از شما بهتر هستید از جهت عمل.یعنی تا اینکه معامله کند با شما معاملهٔ کسی که بسبب امر و نهی واجب و حرام آزمایش و امتحان میکند پس پاداش دهد هر عاملی را باندازهٔ عملش.

و بعضی گفته اند:تا اینکه آزمایش کند شما را که کدام یک شما بیشتر یاد مرگ نموده و بهتر خود را برای آن آماده میکند و نیکوتر صبر بر مرگ خود و غیر خود مینماید.و کدامین شما بیشتر امتثال میکند اوامر را و زیادتر دوری از منهیّات میکند در حال زندگیش.

ابو قتاده گوید:از حضرت رسول(ص)پرسیدم از قول خدای- تعالی أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً مقصود چیست؟پس فرمود:میفرماید:کدامیک شما عقلش نیکوتر است سپس فرمود:مقصود کاملترین شما از جهت عقل و شدیدترین شما از جهت ترس از خدا و نیکوترین شما در آنچه امر و نهی فرمود از جهت نظر و التفات است گر چه کمترین شما باشد از جهت اعمال مستحبّه و نافله ها.

و از پسر عمر از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که آن حضرت تلاوت فرمود: تَبارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ تا أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً سپس فرمود کدام شما عقلش نیکوتر و ورعش از محرّمات بیشتر و در طاعت خدا سریعتر است.

و از حسن نقل شده:که یعنی کدام شما در دنیا زاهدتر و تارک تر است امور دنیوی را.

وَ هُوَ الْعَزِيزُ

و او غالب و قادر است در انتقام از گناهکاران،و

ص :۱۶۷

افرادی که معصیت او ورزیدند.

(الْغَفُورُ)

آمرزنده است کسی را که بسوی او برگشته یا بکسی که قصد تفضّل و مرحمت نسبت باو نموده که عقاب را از او ساقط کند.و البتّه تکلیف با تشویق و بیم دادن صحیح است.بعلّت اینکه معنای تکلیف تحمّل مشقت و دشواری در امر و نهی است.

سپس خداوند سبحان برگشت بتوصیف خود و فرمود: اَلَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ آن چنان خدایی که آفرید هفت آسمان را یعنی ایجاد و اختراع کرد آنها را (طِبٰاقاً) طبقه ای بالای طبقه دیگر.

و بعضی گفته:مقصود بمطابقه مشابهه است.یعنی بعضی شبیه به بعض دیگر است در محکمی و احکام و نظم و ترتیب.

مٰا تَریٰ فِی خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفٰاوُتٍ

در خلق و آفرینش خدا تفاوتی نخواهی دید.یعنی اختلاف و تناقضی از طریق حکمت و معرفت به رموز و اسرار آفریده ها نمیبینی بلکه تمام افعال و کارهای او را در حکمت یکسان خواهی دید گر چه در صورت و هیئت یعنی در ایجاد چیزها بنا بر عموم تفاوتی و اختلافی به بینی(مثلا خر را بیک صورت و گاو را بصورت دیگر و اسب را در شکل دیگر و فیل و شیر و پرندگان و خزنده گان هر کدام را بیک قیافه مخصوص بخود آفریده و هر کدام آنچه مورد نیاز و مصلحت خلقش بوده باو مرحمت کرده است)و در این آیه دلالت بر اینست که کفر و گناهان از آفریده خدای تعالی برای تفاوت زیادی که دارند نیست بلکه فعل بنده گانست.

و بعضی گفته اند:که یعنی ای فرزند آدم در خلق آسمانها عیب و انحراف و کج نبینی بلکه تمام آنها با بزرگی و عظمتشان راست و درست است.

ص :۱۶۸

فَارْجِعِ الْبَصَرَ

یعنی چشم خود را برگردان و در خلق خـدا آن را دور بـده و مکرّر یک مرتبه بعـد از مرتبـهٔ دیگر نگاه کن.و تقدیر اینست که نظر کن سپس نظرت را برگردان در آسمان.

هَلْ تَرىٰ مِنْ فُطُورٍ

سفیـان گویـد:یعنی آیا شکافی و پارگی می بینی.ابن عبّاس و قتاده گفته انـد:آیا سـستی و خلل و رخنه ای را خواهی دیـد،در آسمانها.

ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ

یعنی نظرت را تکرار کن دو مرتبه به جهت اینکه وقتی کسـی که نظر در چیزی کرد یک مرتبه بعد از دیگری برای او روشن و آشکارا میشود چیزی که روشن نبوده.

و بعضـی گفته اند:یعنی ادامهٔ نظر بده و تقدیرش اینست دیدهٔ خود را برگردان یک مرتبه بعد مرتبهٔ دیگری.و حقیقهً قصد تثنیه نکرده برای قـول خـدا.و هـو حسـیر.و اوست ذلیـل و دو مرتبه ذلیـل و سرشکسـته نمیشـود.وماننـد آنست قـول ایشـان لبّیـک و سعدیک.

یعنی بلی،بلی سعادت بعد از سعادت،برای تو.مقصود هر وقت تو را خواندی پس من صاحب پذیرش بعد از پذیرشم و صاحب اسـتقامت بمکانی بعد از اسـتقامت از قول ایشان لبّ بالمکان و البّ وقتی که ثابت مانده و اقامه نماید و آن منصوب شده بنا بر مصدریّت.یعنی اجابت میکنم تو را اجابت بعد از اجابت.

يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خاسِئاً

یعنی برمیگردد دیـده ات بسوی تو در حـالی که دور است از رسـیدن بمقصـد و در حـالی که خوار و سرشکسـته است (از ابن عبّاس)مثل اینکه خوار شده مانند خوار شدن کسی که چیزی را طلبیده

ص :۱۶۹

و نیافته او را و از او دور شده است.

وَ هُوَ حَسِيرٌ

قتاده گوید:لنگ و وامانده است.و تحقیق اینکه دیده این بیننده بعد از خسته شدن برمیگردد بسوی او و در حالی که دور است از یافتن او محروم است در ایده و مقصودش.سپس خداوند سبحان قسم یاد کرد و فرمود:

وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمٰاءَ الدُّنْيٰا

و هر آینه حقیقه ما آسمان دنیا را آراستیم برای اینکه این لام همان لامیست که قسم و سوگند باو تلقّی میشود یعنی ما آسمان دنیا را که بزمین نزدیک تر است و آن آسمانیست که مردم می بینند زینت دادیم.

(بِمَصٰابِيحَ)

جمع مصباح و آن ستارگانند.آن را مصابیح نامیده برای اینکه مانند چراغ روشنی دارد.

وَ جَعَلْنٰاهٰا رُجُوماً لِلشَّيٰاطِينِ

و قرار دادیم آنها را جهت راندن شیطانهایی که استراق سمع میکنند.و جبائی گوید:از ستارگان جرقّه ها جدا میشود که شیاطین را رجم میکند و امّا خود ستارگان تا خدا نخواهد فناء آنها را از بین نمیروند.

وَ أَعْتَدْنٰا لَهُمْ عَذٰابَ السَّعِيرِ

یعنی ما قرار دادیم با ستارگان رجم- هایی برای شیطانها و مهیّا کرده و ذخیره نمودیم برای ایشان عذاب آتش سوزان بر افروخته را.و این آیه دلالت دارد بر اینکه شیاطین هم مانند انسانها مکلّف هستند.

ص: ۱۷۰

[سوره الملك (۶۷): آیات ۶ تا ۱۱]

اشاره

وَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذابُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ اَلْمَصِيرُ (۶) إِذا أُلْقُوا فِيها سَمِعُوا لَها شَهِيقاً وَ هِيَ تَفُورُ (۷) تَكادُ تَمَيَّزُ مِنَ اَلْغَيْظِ كُلَّما أُلْقِيَ فِيها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ (۸) قالُوا بَلى قَدْ جاءَنا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنا وَ قُلْنا ما نَزَّلَ اَللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّٰ فِي ضَلالٍ كَبِيرٍ (۹) وَ قالُوا لَوْ كُنّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما كُنّا فِي أَصْحابِ اَلسَّعِيرِ (۱۰) فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحابِ اَلسَّعِيرِ (۱۱)

(شش آیه)

ترجمه:

و برای کسانی که به پروردگارشان کافر شدند عذاب دوزخ است و بد است پایان کار آنها.

۷-هر گاه در آن آتش افکنده شوند بشنوند که برای آن فریاد عجیب است و آن میجوشد و بلند میشود.

۸-که نزدیک میشود از غضب پاره پاره شود هر وقت که در آن آتش گروهی افکنده شود موکّلین و مأمورین از آنها سؤال میکند آیا برای شما پیامبری که شما را از این آتش بیم دهد نیامد.

۹-گویند آری جدّا برای ما پیامبر نذیر و بیم دهنده آمد ولی ما

ص:۱۷۱

آنها را تکذیب کردیم و گفتیم خداوند چیزی نازل نکرده نیستید شما مگر در گمراهی بزرگ.

۱۰-و گویند اگر ما میشنیدیم و یا اندیشه و تعقّل میکردیم در میان یاران آتش نبودیم.

۱۱-پس اقرار و اعتراف بگناه خود کردند.پس دوری از رحمت خدا برای اصحاب آتش است.

قرائت:

ابو جعفر و کسایی(فسحقا)بدو ضمّه قرائت کرده و دیگران بتخفیف یک ضمّه خوانده اند.

دلیل:

سحق و سحق مانند عنق و عنق و طنب و طنب و مثل آن و هر دو نیکو است.

شرح لغات:

الشّهیق:صدای بریدن نفس است مانند جان کندن هر گاه شعله آتش شدید میشود چنین صدایی از آن شنیده میشود که گویا هیزم میخواهد رؤبه گوید:

حشرج فی الجوف سحیلا او شهق

حتّی یقال ناهق و ما نهق

گورخر از سینه اش فریادی درآورد یا ناله کرد تا اینکه گفته شد عرعر کند و چه عرعری و چه صدایی شاهد در این بیت شهق است که بمعنای

ص :۱۷۲

آخرین درجه فریاد است که ناگاه از سینه بیرون میآید.

و بعضی گفته اند:که شهیق در سینه و زفیر در گلوست.

و الفور:بلند شدن چیزیست بسبب جوش آمدن میگویند:دیگ جوش آمد و میجوشد و از آن است فوّاره برای بلند شدن آب و از آن است فوران خون از دمل و جراحت و فوران آب از زمین.

السّحق:بمعنای دوریست میگویند خدا ایشان را دور دارد دور داشتنی،و سحقا یعنی خداوند ایشان را ملزم فرموده که از هر خیری دور باشند.پس مصدر بر غیر لفظ آن آمده چنان که فرمود: وَ اللّٰهُ أَنْبَتَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبٰاتاً خداوند برای شما رویانید از زمین گیاهی.و تقدیرش اینست فأسحقهم اسحاقا.پس خداوند دور داشت ایشان را دور داشتنی و امّا سحقته سحقا.معنایش اینست دور کردم او را بجدا کردن از حال اجتماع او را تا اینکه مانند غباری گردید.

تفسیر و مقصود:

چون خداوند تهدید شیطانی که بسوی گمراهی و کفر دعوت میکردند قبلا بیان نمود بدنبال آن تعقیب کافران و گمراهان را یاد نموده فرمود:

وَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذٰابُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ

و برای کسانی که به پروردگارشان کافر شدند عذاب دوزخ و بد جایگاهی است،یعنی بد است مکان برگشت و پایان کار آنها.و مصیر و مرجع را توصیف به کلمهٔ بئس نمود که از صفات مذمّت است و حال آنکه عقاب نیکو است برای اینکه در آن ضرر و زیانی است که هر عاقل باید بنهایت سعی و کوشش خود از آن پرهیز نماید.و جایز نیست بر این قیاس فاعل عقاب را به بئس توصیف

ص :۱۷۳

شود.بعلّت اینکه نمیگویند بئس الرّجل مگر بر صورت مذمّت.و جهت حکمت و مصلحت در فعل عقاب همان زجر و تهدیدی است که جلوتر مکلّف را نموده بود.که قبلا ـ باو گفته میشود اگر نماز نخواندی و روزه نگرفتی و حج نرفتی جایت دوزخ است.و ممکن نیست زجر و تهدید شود مگر بآن عقاب و اگر آن نبود هر آینه وادار بکار زشتی شده بود.

إِذٰا أُلْقُوا فِيهٰا سَمِعُوا لَهٰا شَهِيقاً

یعنی وقتی کافرها را در آتش میفکننـد از آتش صـدای ناراحت کننـده ای مثل صدای دیگ موقع جوش آمدن،و غلغل کردن بشنوند.پس بشنیدن این عذابشان بزرگ میشود،برای ترس و هراسی که از آن در دلشان وارد میشود.

وَ هِيَ تَفُورُ

یعنی آن آتش دوزخ میجوشاند ایشان را.

تَكٰادُ تَمَيَّزُ

یعنی قطعه قطعه و پاره پاره میکند.

مِنَ الْغَيْظِ

از شـدّت غضب و خشم.و خداونـد سـبحان شدّت التهاب آتش را غیظ بر کفّار نامیده برای اینکه کسـی برای او غضب شده او قطعه قطعه میشود از آنچه احساس میکنـد از دردی که بر غیرش واقع میشود پس حال دوزخماننـد حال کسـی است که مورد خشم و غضب واقع شده است.

كُلَّمٰا أُلْقِيَ فِيهٰا

یعنی هر گاه در آتش افکنده شود.

(فَوْجٌ)

گروهی از کفّار سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهٰا أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ یعنی فرشـتگانی که مأمور و موکّل بر آتشـند بایشان بطریق توبیـخ و سـرزنش بصورت اسـتفهام میگوینـد آیا بیم دهنده ای از طرف خدای سـبحان برای شـما نیامد که شـما را از عذاب و شـکنجه این آتش بترساند.

ص :۱۷۴

قالُوا بَلیٰ قَدْ جاءَنا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنا وَ قُلْنا ما نَزَّلَ اللّهُ مِنْ شَيْءٍ

يعنى در پاسخ فرشتگان ميگويند چرا براى ما بيم دهنده اى آمد.و ما او را تصديق نكرده تكذيب كرديم و از او نه پذيرفتيم.بلكه باو گفتيم:خدا چيزى از آن چه ما را بآن دعوت ميكنيد و از مخالفت آن ميترسانيد.نازل نكرده است پس فرشتگان بايشان ميگويند:

إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ فِي ضَلالٍ كَبِيرٍ

يعنى شما امروز نيستيد مگر در عذاب بزرگ.

و بعضى گفته اند:يعنى ما به پيامبران گفتيم نيستيد شما مگر در گمراهى يعنى كاملا از مرز درستى خارج شديد كه مى گوييد خدا بر ما كتابى نازل كرده است.

وَ قالُوا لَوْ كُنّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ

و ميگويند:اگر ما ميشنيديم يا-مى انديشيديم آنچه را كه پيامبران و بيم دهندگان براى ما آوردند و ما را بسوى آن فرا خواندند و ما هم بآن عمل كرده بوديم.

ما كُنّا فِي أَصْحابِ السَّعِيرِ

ما از اصحاب آتش نبوديم.

زجاج گويد:يعنى اگر ما مى شنيديم شنيدن كسى كه حفظ ميكند و ميانديشد و تعقّل ميكرديم عقل كسى كه تميز ميدهد نظر ميكند ما از اهل آتش نبوديم.

و در حديث از عبد اللّه بن عمر روايت شده كه پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله فرمود:آدمى هست كه جهاد ميكند و نماز خوانده و روزه ميگيرد و امر بمعروف و نهى از منكر ميكند.ولى در روز قيامت پاداش داده نميشود مگر باندازۀ عقلش و از انس بن مالك روايت شده كه گفت گروهى مردى را

حضور پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله تعریف کردند پیغمبر(ص)فرمود عقلش، چطور است.گفتند ای رسول خدا ما شما را از اجتهادش در عبادت،و کارهای خوبش خبر میدهیم شما از ما از عقل وی میپرسید.فرمود:البتّه احمق(کم عقل یا بی عقل)بسبب حماقت و کم عقلیش میرسد بچیزی که از گناه گناهکار بزرگتر است.و بندگان خدا فردای قیامت از درجات بالا میروند و بمقام قرب پروردگارشان میرسند باندازه عقلشان.سپس خداوند سبحان فرمود.

فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ

پس اقرار و اعتراف بگناهشان نمودند در این وقتی که اقرار و اعتراف سودی بحالشان ندارد.و اقرار مشتق از قرّ الشیء تقرّ قرار است وقتی که ثابت شود.و اعتراف از معرفت گرفته شده.و ذنب مصدر است.نه تثنیه میشود و نه جمع و وقتی جمع و ذنوب گفته شد برای اختلاف جنس گناه است.

فَسُحْقاً لِأَصْحٰابِ السَّعِيرِ

پس دوری باد بر اهل آتش.و این نفرین بر ایشانست یعنی خدا ایشان را محروم و دور از نجات بدارد.دور داشتنی.

و هر گاه گفته شود.اعتراف ایشان بگناه با آن رسوایی که برایشان هست چه صورتی دارد.جواب داده میشود.ایشان میدانند کارشان برسوایی کشیده چه اقرار بکنند و چه نکنند.پس نیست که بخوانند ایشان را بیکی از دو کار مگر مثل آنچه بدیگری خوانده شده اند.در اینکه فرجی و گشایشی در آن نیست.پس کار بر ایشان یکسانست و عدم اعتراف،و اظهار ناراحتی کردن و یا ابراز نکردن.

ص :۱۷۶

[سوره الملک (۶۷): آیات ۱۲ تا ۲۱]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ (۱۲) وَ أَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اِجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ اَلصُّدُورِ (۱۳) أَ لا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اَللَّطِيفُ اَلْخَبِيرُ (۱۴) هُوَ اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اَلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِي مَناكِبِها وَ كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَيْهِ اَلنُّشُورُ (۱۵) أَ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي اَلسَّماءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ اَلْأَرْضَ فَإِذا هِيَ تَمُورُ (۱۶) أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي اَلسَّماءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حاصِباً فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ (۱۷) وَ لَقَدْ كَذَّبَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كانَ نَكِيرِ (۱۸) أَ وَ لَمْ يَرَوْا إِلَى اَلطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَ يَقْبِضْنَ ما يُمْسِكُهُنَّ إِلاَّ اَلرَّحْمنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ (۱۹) أَمَّنْ هذَا اَلَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ اَلرَّحْمنِ إِنِ اَلْكافِرُونَ إِلاّ فِي غُرُورٍ (۲۰) أَمَّنْ هذَا اَلَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ (۲۱)

ص: ۱۷۷

ترجمه:

۱۲-البتّه کسانی که از پروردگارشان در پنهانی میترسند،برای ایشانست آمرزش و پاداش بزرگ.

۱۳-و اگر شما سخن خود را مخفی بگوئید یا آن را آشکار کنید البتّه او بآنچه در سینه هاست داناست.

۱۴-آیا نمیداند کسی که آفریده است.و حال آنکه او مهربان و دانای بخلق و بندگانست.

۱۵-اوست آن خدایی که قرار داد زمین را نرم و آسان برای شما پس در راه های آن راه بروید و از روزی او بخورید و بسوی اوست بازگشت در قیامت.

۱۶-آیا در امان کسی هستید که در آسمان سلطنت دارد که زمین را شکافته و شما را در آن فرو برد.پس آن وقت بلرزد و حرکت کند.

۱۷-یا در امان کسی که در آسمان است هستید که بر شما بفرستد باد تند یا سنگ را که شما را هلاک کند پس بزودی میدانید که ترساننده چگونه است.

۱۸-و هر آینه بتحقیق که افرادی جلوتر ایشان تکذیب کردند.

پس چگونه بود عقوبت انکار من.

۱۹-آیا ندیدند پرنده را بالای سر خودشان که پرهایشان در هوا صاف نگهداشته و می بندند آن را بعد از گشودن نگاه نمیدارد آنها را جز خدا البتّه او بهر چیزی بیناست.

(۲۰)آیا کیست آنکه لشگری برای شما باشد که شما را جز خدا یاری کند

ص :۱۷۸

کافرها نیستند مگر در غرور و نادانی.

۲۱-آیا آنکه شما را روزی دهد کیست اگر روزی خود را باز دارد بلکه کافران در سرکشی و نفرت از حقّ فرو رفته اند.(ده آیه)

قرائت:

ابن کثیر النّشور و امنتم قرائت کرده و ابو جعفر و نافع و ابو عمرو و یعقوب بیک همزه کشیده خواند.و آن تخفیف همزهٔ اوّل و تخفیف همزهٔ دوّم به اینکه بین بین قرار داده شود.و دیگران از قاریان أ أمنتم با دو همزه خوانده اند.

دلیل:

امّا قرائت اوّل پس آن تخفیف همزهٔ اوّل است به اینکه واو قرار داده شود و این در منفصل مثل قول آنهاست در متّصل النؤده و جون در جمع جؤنه و امّا همزه ای که آن فاء است از قول ایشان أ أمنتم بعد تخفیف اولی به اینکه تبدیل بواو شود.پس در آن تحقیق و تخفیف جایز است.پس اگر ثابت باشد لفظش النّشور و امنتم.خواهد بود.و اگر تخفیف باشد قاعده اینست که آن بین بین قرار داده شود یعنی بین الف و بین همزه باشد برای حرکت داشتن آن بفتحه.

و کسی که گفته(لا هناک المرتع) (۱)و بدل کرده همزه را بالف باین

۱- ۱) -ابو علی استشهاد بشعری که سیبویه انشاد کرده و آن را نسبت به قائل و گوینده ای نداده است.و تمام بیت اینست فارعی فزاره لا هناک المرتع صحرای فزاره را بچران که بر تو این مرتع گوارا باشد شاهد در کلمه لا است که لا هناک با همزه بوده و بدل بالف شده.(مترجم)

قاعـده کـه بگویـد النّشـور و امنتم به بـدل کردن همزه را بـالف محض،و سـیبویه این تبـدیل را در شـعر و در تنگی قـافیه جـایز دانسـته.و قاعده گفته ابی عمرو بنا بر آنچه سیبویه از او حکایت کرده اینست که هر گاه دو همزه با هم جمع شد اوّلی از آن را تخفیف میدهند نه دوّمی را به اینکه اوّلی از آن دو را تبدیل بواو میکنند چنانچه ابن کثیر کرده و امّا همزهٔ دوّمی را اگر خواهد ثابت دارد و اگر خواست تخفیف دهـد.و تخفیفش اینست که آن را بین همزه و الف قرار دهـد.و شاید ابا عمرو این قول را در این مورد ترک صورت دیگری اتّخاذ کرده و آن تخفیف دوّمی از آن دو همزه است وقتی با هم التقا کردند غیر از اوّلی.

شرح لغات:

اللطف:از خدا بمعنی رأفت و رحمت و مدارا کردن است.

و اللطیف:یعنی رفیق به بندگان خود گفته میشود لطف به یلطف لطفا وقتی باو رفاقت کند.

و الذلول:از مرکبها آن مرکب رام است که در سواری آن سختی- نیست.

منـاکب زمین روی آنست.و منکب هر چیزی بالاـی آنست و اصـل آن طرف است و از آنست منکب الرّجل منکب و شانه مرد الرّیح النکبی و باد شدید است.

و النّشور:زندگی بعد از مرگ است گفته میشود نشـر المیّت ینشر نشورا مرده زنده شد زنده میشود زنده شدنی هر گاه زندگی کرد و انشر اللّه یعنی خدا او را زنده کرد.

ص:۱۸۰

اعشی گوید:

حتّی یقول للنّاس ممّا راوا

یا عجبا للمیّت الناشر

(و مترجم)گوید بیت قبل از آن اینست:

لو اسندت میتا الی نهرها

عاش و لم ینقل الی قابر

اگر مرده این جاریه را بسینه اش تکیه دهند زنده شود و نقل بقبر نشود تا اینکه مردم از آنچه دیده اند بگویند ای وای عجب از مرده ای که زنده شده است و اصلش از نشر و باز شدن و ضدّ پیچیده بودن است.

و الحاصب:سنگیست مانند ریک با او میزنند.و حصبه بالحصاه یحصبه حصبا هر گاه او را با سنگ ریزه زد و بآنکه با سنگ ریزه میزند حاصب میگویند.یعنی صاحب ریگ.

اعراب:

بالغیب:در محلّ نصب است بنا بر حالیّت.

در أَ لاٰ یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ چند وجه ذکر شده است:

۱-(من خلق در محلّ رفع.به اینکه فاعل یعلم باشد و تقدیرش این باشد.الا یعلم من خلق الخلق ضمائر صدورهم.آیا کسی که مخلوق را ایجاد کرده ضمائر سینه هایشان را نمیداند).

۲-اینکه من خلق در محلّ نصب به اینکه مفعول به باشد و تقدیرش چنین باشد:الا یعلم اللّه من خلقه.آیا نمیداند خدا کسی را که خلق کرده است.

۳-من.استفهامیه در محلّ نصب به اینکه مفعول خلق و فاعل خلق ضمیری باشد که در آن مستتر و به اللّه برگردد.و قول اوّل صحیح-

و قول خدا. أَنْ يَخْسِفَ بِكَمُ الْأَرْضَ .در محلّ نصب به اینکه بدل از قول خدا مَنْ فِی السَّمٰاءِ و آن بدل اشتمال است.

فَإِذٰا هِیَ تَمُورُ

.اذا ظرف مفاجاه و آن معمول قول خدا تمور و جملهٔ هی تمور در محلّ نصب بنا بر حالیّت از قول خدا یَخْسِفَ بِکُمُ الْأَرْضَ و صاحب حال هم الارض است.

و أَنْ یُرْسِلَ :نیز بدل است مانند قول خدا أَنْ یَخْسِفَ .

و قول خدا.کیف نذیر مبتداء و خبر.و کیف خبر مقدّم است،و جمله متعلّق بقول خدا فستعلمون.است و تقدیرش اینست:فستعلمون أ محذور انذاری.پس بزودی میدانی که آیا ترسانیدن من محذور است یا نه.

و قول خدا. فَکَیْفَ کٰانَ نَکِیرِ .کیف در اینجا خبر کان است و قول خدا و یقبضن عطف شده بر صافّات.و البته عطف فعل بر اسم شده.و فاعده مقرّره در علم نحو این بوده که فعل عطف نشود مگر بر فعل چنانچه اسم هم عطف نشود مگر بر اسم.بعلّت اینکه آن گر چه فعل است.پس آن در محلّ حال است و تقدیر آن تقدیر اسم فاعل است.و صافّات هم حال است.پس جایز است که عطف بر آن شود.پس مثل اینست که گفته است صافّات و قابضات.و مانند این هم در شعر آمده است:

گوید:

بات یعیّشها بغضب باتر

یعدل اسوقها و جائر

شب نخوابید در حالی که شتر و گوسفند برای پذیرایی میهمانها با شمشیر برنده ای ذبح میکرد و در ساقهای آنها عدالت کرده و میهمانها

ص :۱۸۲

را پناه میداد.شاهد در کلمه جائر اسم فاعل است که عطف بفعل شده یعنی یعدل و یجور.

أَمَّنْ هٰذَا الَّذِی هُوَ جُنْدٌ لَکُمْ

.من استفهامیه و در محلّ رفع است به سبب مبتداء بودن.بر او داخل شده ام منقطعه.و این مبتدای دوّم و الّذی خبر آنست.و بتحقیق متّصل بمبتدا و خبر شده و آن قول خدا هُوَ جُنْدٌ لَکُمْ .و ینصرکم صفت جند است.

مقصود و تفسیر:

چون خدا وعید و تهدید را مقدّم داشت در دنبال آن پرهیزکاران را وعده داده و فرمود:

إِنَّ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ

یعنی آنهایی میترسند عذاب خدا را به پرهیز کردن از گناهان و انجام دادن طاعتها بر طریق مخفی کردن.بجهت اینکه ترس و خشیت بنا بر آنچه ما یاد کردیم،وقتی در پنهانی باشد.از ریاء دور و خالص برای خدا خواهد بود.و ترس از خدا در نهانی سود میدهد به اینکه مستحقّ ثواب مینماید.و ترس و خشیت در ظاهر به ترک کردن گناه استحقاق ثواب ندارد.پس خشیت و ترس در پنهانی مسلّما بالاتر است.

و بعضی گفته اند:معنای بالغیب.اینست که ایشان از او میترسند و حال آنکه او را ندیده اند.پس از ترس از عذاب او باو ایمان آورده اند و بعضی گفته اند:میترسند از او در جایی که مخلوقی ایشان را نمیبیند برای اینکه بیشتر گناه ها در حال خلوت انجام میشود.پس ایشان گناه را ترک میکنند تا اینکه خدای سبحان را اهون و پست ترین بینندگان قرار

ص :۱۸۳

ندهند.و برای اینکه کسی که در حال خلوت گناه را ترک کرد نیز در حال آشکارا ترک خواهد نمود.

لَهُمْ مَغْفِرَةٌ

برای ایشان آمرزش گناهان ایشان است.

وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ

یعنی پاداش بزرگ در آخرتی که فناء و زوالی برای آن نیست.

سپس خداوند سبحان بجهت تهدید کردن گناهکاران فرمود:

وَ أَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

پنهان کنید، سخن خود را یا آشکار نمائید البتّه خدا بآنچه در سینه هاست دانا است یعنی او دانای باخلاص مخلص و نفاق منافق است.پس اگر خواستید سخن خود را اظهار کنید و اگر خواستید پنهان نمائید.پس او دانای به ضمائر دلهای است و کسی که رازهای نهفته در دل را میداند رازهای- نهانی قول را هم میداند.

ابن عبّاس گوید:منافقان از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در غیاب آن حضرت انتقاد میکردند.و جبرئیل آن حضرت را خبر میداد پس بعضی از ایشان بدیگری گفتند سخن خود را دربارهٔ رسول خدا پنهان کنید تا اینکه آل محمّد علیهم السّلام نشوند.پس آیه مذکوره نازل شد.

أَ لاٰ يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ

آیا کسی که خلق کرده نمیداند.چند وجهی در معنای این آیه گفته شده است.

۱-آیا آنکه سینه ها را خلق کرده نمیداند در سینه ها چیست؟ ۲-آیا کسی که بندهٔ خود را خلق کرده راز و سرّ او را نمیداند.پس بنا بر دو وجه.من خلق بمعنای خالق است.

۳-اینکه من خلق بمعنای مخلوق باشد.و معنا اینست آیا خدا مخلوق خود را نمیداند.

وَ هُوَ اللَّطِيفُ

یعنی داناست بآنچه لطافت و دقت نموده است و بعضی گفته اند:لطیف بندگان خود میباشد از جهتی که با لطیف ترین تدبیرات ایشان را تدبیر نموده و لطافت تدبیر اینست که تدبیر نافذی نماید که از چیزی که تدبیر نمود ستم ننماید.

و بعضی گفته اند:لطیف کسی است که در لطافت فعلش به طوری باشد که دیگری بسوی آن هدایت نشود و لطیف بر وزن فعیل بمعنای فاعل مثل قدیر و علیم بمعنای قادر و عالم است.

و بعضی گفته اند:لطیف ملطف مثل بدیع بمعنای مبدع است،و گفته اند:لطف آنست که تکلیف کم نموده و عطاء فراوان دهد.

(الْخَبِيرُ)

خدایی است که دانای بندگان و اعمال ایشان است سپس خداوند سبحان انواع نعمتهایی را که به بندگانش مرحمت کرده شمرده و فرمود.

هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ ذَلُولاً

یعنی آن خدایی که زمین را برای شما آسان و ساکن و مسخّر شما قرار داد که هر چه بخواهید در آن انجام دهید.

و بعضی گفته اند:یعنی طوری قرار نداده که رفتن در روی آن ممکن نباشد.بسبب دشواری و ناراحتی.

و بعضی گفته اند:ذلول یعنی آماده برای تصرّف و راه رفتن بر آن امکان و زراعت کردن شماست در آن.

ص :۱۸۵

فَامْشُوا فِی مَنٰاکِبِهٰا

مجاهد گوید:یعنی پس در راه ها و دره های آن راه روید.ابن عبّاس و قتاده گویند یعنی در کوه های آن برای اینکه منکب هر چیز بلندی آن چیز است.آن گاه.اگر این امر ترغیب باشد پس مقصود اینست.مشی کنید در طاعت خدا.و اگر برای اباحه باشد پس رفتن در زمین برای یافتن سود در تجارت را مباح نموده است.

وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ

یعنی بخورید از آنچه خداوند در روی زمین و کوه ها از زراعت و درختان رویانیده است که حلال است.

وَ إِلَیْهِ النُّشُورُ

جبائی گوید:یعنی و بسوی حکم خداست مرجع و بازگشت در قیامت.و بعضی گفته اند:و بسوی اوست زنده نمودن برای محاسبه کردن.پس اوست مالک زنده نمودن و توانای بر او.

سپس خدای سبحان کفّار را تهدید نموده و ایشان را از ارتکاب گناه و انکار ربوبیّت خدا زجر داده و فرمود:

أَ أَمِنْتُمْ مَنْ فِی السَّمٰاءِ

یعنی آیا در امان هستید از عذاب کسی که در آسمانست سلطنت و امر و نهی و تدبیر او چاره ای نیست که این معنی مراد باشد.برای محال بودن اینکه خداوند جلّ جلاله در مکان و یا جهتی باشد.

و بعضی گفته اند:مقصود بقول او مَنْ فِی السَّمٰاءِ فرشته موکّل به عذاب گناهکارانست.

أَنْ یَخْسِفَ بِکُمُ الْأَرْضَ

یعنی زمین را شکافته و شما را در آن پنهان کند هر گاه،معصیت او نمودید.

فَإِذٰا هِیَ تَمُورُ

یعنی پس ناگاه زمین لرزیده و حرکت میکند و مقصود.اینکه خداوند در موقع خسف زمین را حرکت میدهد،تا اینکه

مضطرب میشود بالای آن در حالی که مردم در آن فرو میروند تا اینکه بپائین آن می افتند.

و المور:بمعنی تردّد در رفتن و آمدن است مانند موج.

أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِی السَّمٰاءِ أَنْ یُرْسِلَ عَلَیْکُمْ حٰاصِباً

آیا مأمون هستید کسی را که در آسمانست اینکه بفرستد بر شما بادی را که دارای سنگ و ریگ باشد چنانچه بر سر قوم لوط از آسمان سنگ فرستاد.

و بعضی گفته اند:ابری که بر شما سنگ ببارد.

(فَسَتَعْلَمُونَ)

پس در این هنگام میدانید کَیْفَ نَذِیرِ یعنی چگونه است ترسانیدن من هر گاه عذاب را معاینه کردید.

وَ لَقَدْ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ

و همانا بتحقیق تکذیب کردند مردمی که قبل از ایشان بودند پیامبران مرا و انکار کردند وحدانیت و یکتایی مرا.

فَکَیْفَ کٰانَ نَکِیرِ

پس چگونه بود عقوبت من و دگرگونی نعمتهایی که بایشان دادم.

و بعضی گفته اند:چگونه دیدید انکار مرا بر ایشان بهلاک کردن و بیچاره کردنشان سپس خداوند سبحان اعلان کرد قدرت خود را بر خسف و باریدن سنگ بر ایشان.بقول خودش و فرمود:

أَ وَ لَمْ یَرَوْا إِلَی الطَّیْرِ فَوْقَهُمْ صٰافّٰاتٍ

آیا نظری به پرنده نمیکنند که بالای سر آنها بالهای خود را صاف گسترده.

(وَ یَقْبِضْنَ)

و بعد از گشودن می بندد و این معنای پرواز است که پرنده بال خود را گشوده و ببندد.یعنی به پاهایشان زده و یک بار بالشان را گشوده و بار دیگر آن را می بندد پس فضاء هواء برای پرنده مثل آب است

برای شناگر.

و بعضی گفته اند:معنایش اینست که بعضی از پرندگانند که به بالشان زده پس باز میکنند آن را و بعضی از آنها بال خود را نگهداشته پس حرکت میدهد و از آنست صفیف و دفیف.

مٰا یُمْسِکُهُنَّ إِلاَّ الرَّحْمٰنُ

نگه نمیدارد ایشان را مگر خدا به تسخیر کردن هوا برای ایشان و اگر این نباشد همانا آنها سقوط کنند و در این بزرگترین دلالت و روشن ترین برهان و دلیل است به اینکه کسی که هوا را اینگونه تسخیر کرده بر هر چیز توانا است.

و الصّف:گذاردن چیزهای پی در پی را بر خط مستقیم و راست است و القبض:جمع کردن چیزهاست از حال بسط و باز بودن.

و الامساك:لزوم و نگهداری مانع از سقوط است(از علی بن عیسی) إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ بَصِیرٌ یعنی البتّه خدا بتمام چیزها داناست.

أَمَّنْ هٰذَا الَّذِی هُوَ جُنْدٌ لَکُمْ یَنْصُرُکُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمٰنِ

ابن عبّاس گوید:آیا آن کسی که سپاهتان باشد کیست که شما را از(عذاب)جز خدای بخشنده یاری کند.این استفهام انکاری است یعنی لشکری نیست که شما را از من یاری کند و اگر خواستم شما را عذاب کنم بازدارد شما را از عذاب من و لفظ جند مفرد است و برای همین فرمود: هٰذَا الَّذِی .و مثل اینکه خدای سبحان بکافرها میفرماید:بکدام نیرو مرا معصیت میکنید آیا برای شما لشگر و سپاهی است که دفاع کند از شما عذاب مرا.باین بیان روشن نمود که بت ها قدرت و نیروی یاری ایشان را ندارند.

إِنِ الْکٰافِرُونَ إِلاّٰ فِی غُرُورٍ

یعنی نیستند کافرها مگر در فریب،از

شیطان که ایشان را مغرور میکند به اینکه عذاب بر ایشان نازل نمیشود.

و بعضی گفته اند:یعنی نیستند ایشان مگر در امری که حقیقت ندارد از پرستش بت ها خیال میکنند که بت ها و معبودهای دروغی آنها فایده برایشان دارد و حال آنکه امر بخلاف آنست.

أَمَّنْ هٰذَا الَّذِی یَرْزُقُکُمْ إِنْ أَمْسَکَ رِزْقَهُ

آیا آن کس کیست که شما را روزی دهد اگر خدای بخشنده روزی خویش را بازگیرد یعنی کیست آنکه شما را روزی دهد اگر خدایی که رازق شماست اسباب روزی را از شما باز دارد و مقصود بارانست در اینجا.

بَلْ لَجُّوا فِی عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ

بلکه در وادی عناد و نفرت فرو رفته اند، یعنی نیستند که عبرت بگیرند و نگاه کنند بلکه گردن کشیده و در عناد مستمرّ گشته و در سرکشی و نفرتشان از حقّ و دوریشان از ایمان تجاوز از حدّ نمودند برای اینکه برای مشرکان موانع بسیاری بود از پرستش بتها و ایشان باین سبب داخل در معصیت میشدند.پس حقیقه در عنادشان فرو میرفتند.فرّاء گوید:

أَمَّنْ هٰذَا الَّذِی یَرْزُقُکُمْ

.معرّفی کردن حجّت است خدا شناخت آن را لازم کرده است.پس شناختند و بآن حجّت اقرار کردند و جوابی به آن حجّت ندادند.پس فرمود: بَلْ لَجُّوا فِی عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ .

[سوره الملک (۶۷): آیات ۲۲ تا ۳۰]

اشاره

أَ فَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلىٰ وَجْهِهِ أَهْدىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۲) قُلْ هُوَ اَلَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ اَلسَّمْعَ وَ اَلْأَبْصٰارَ وَ اَلْأَفْئِدَةَ قَلِيلاً مٰا تَشْكُرُونَ (۲۳) قُلْ هُوَ اَلَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي اَلْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۴) وَ يَقُولُونَ مَتىٰ هٰذَا اَلْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ (۲۵) قُلْ إِنَّمَا اَلْعِلْمُ عِنْدَ اَللّٰهِ وَ إِنَّمٰا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۲۶) فَلَمّٰا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ قِيلَ هٰذَا اَلَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ (۲۷) قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِيَ اَللّٰهُ وَ مَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنٰا فَمَنْ يُجِيرُ اَلْكٰافِرِينَ مِنْ عَذٰابٍ أَلِيمٍ (۲۸) قُلْ هُوَ اَلرَّحْمٰنُ آمَنّٰا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنٰا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ (۲۹) قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مٰاؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمٰاءٍ مَعِينٍ (۳۰)

ص: ۱۹۰

ترجمه:

۲۲-آیا آنکه سرافکنده بروی خویش راه میرود راه یافته تر است یا آنکه راست ایستاده براهی راست میرود.

۲۳-(ای رسول)بگو اوست آن خدایی که شما را پدید آورد و برای شما شنوایی و دیده ها و دلها قرار داد.اندکی سپاس میگذارید.

۲۴-بگو اوست آن خدایی که شما را در زمین آفرید و بسوی پاداش او بازگردیده خواهید شد.

۲۵-و مشرکان گویند این وعده کی خواهد رسید اگر راست می گویید ۲۶-بگو فقط دانش آن نزد خداست و من بی گفتگو بیم کننده آشکارم.

۲۷-و چون قیامت را نزدیک خود ببینند چهره های آنانی که کفر ورزیدند زشت شود و بدیشان گویند این آن وعده ای است که شما پیوسته میخواستید.

۲۸-(ای رسول ما)بگو بمن خبر دهید اگر خدا مرا و هر که با من است نابود کند یا بما رحم نماید پس کیست آنکه کافر را از شکنجه دردناک پناه دهد ۲۹-بگو او خدای بخشاینده است باو ایمان آورده ایم و فقط به او توکّل کرده ایم پس بزودی خواهید دانست که کیست آنکه در گمراهی آشکار است.

۳۰-بگو بمن خبر دهید اگر آب شما بزمین فرو رود پس کیست آنکه برای شما آب جاری بیاورد.

قرائت:

یعقوب(تدعون)با سکون دال خفیفه قرائت کرده و آن قرائت حسن

ص: ۱۹۱

و ضحّاك و قتاده است و ديگران از قاريان.(تدّعون)با تشديد خوانده اند و كسايى فسيعلمون با ياء خوانده و بقيّه با تاء قرائت كرده اند.

دليل:

امّا قول خدا.تدعون.پس مقصود اينست هذا الّذى كنتم به تدعون اللّه.اين آنست كه شما او را خدا ميخوانديد مثل قول خداى تعالى سَأَلَ- سٰائِلٌ بِعَذٰابٍ وٰاقِعٍ .و امّا تدّعون بتشديد.پس معنايش اينست:كه تداعى بوقوع آن داشتيد.

ابن جنّى گويد: مقصود اينكه دعوت بوقوع آن ميان شما ظاهر بود مثل قول خداى تعالى در معناى عموم. وَ لاٰ تَنٰابَزُوا بِالْأَلْقٰابِ .يعنى ميان شما اين موضوع فاش نشود.و معناى تدّعون اينجا از ادّعاء حقوق نيست فقط بمعناى تداعى از دعاء است نه از دعوا چنان كه در قول شاعر است فما برحت خيل تثوب و تدعى.آرام نداشت كسى كه ميجست و ادّعاء مى كرد مقصود ميان ايشان زياد ميكرد.اى فلانى.

شرح لغات:

ميگويند:كببته فاكبّ.انداختم او را پس افتاد و آن كم است مانند قشعت الرّيح السّحاب فاقشعت باد ابر را پراكنده كرد.پس پراكنده شد و نزفت البئر فانزفت.آب چاه را كشيدند.پس آبش رفت و نسلت،ريش الطّائر فانسل پر مرغ را كشيد پس كنده شد.

الزلفه:بمعناى قربت و نزديكى است و آن مصدر است مفرد و جمع آن يكسانست و از آنست مزدلفه براى نزديكيش بمكّه.و گاهى زلفه جمع زلفا

ص :192

میشود.

عجاج شاعر گوید:

ناج طواه الاين ممّا و جفا

طيّ اللّيالى زلفا فزلفا

شتری که صاحبش را از خطر بیابان آهسته خبر میداد و او را خسته میکرد از اضطرابی که داشت در طیّ کردن شبها منزل بمنزل و مرحله بمرحله شاهد در این بیت کلمه فزلفا است که جمع آمده است.

ساءه الامر یسوؤه سوأ یعنی او را مغموم و محزون نمود.و از آنست أساء یسیئ هر گاه کاری کند که مؤدّی و منجر بغم و غصّه شود.

ماء غور:یعنی غایر فرو رفته توصیف بمصدری نموده از باب مبالغه چنانچه گفته میشود هؤلاء زوار فلان و ضیفه این گروه زایر و میهمان فلانی هستند المعین:بعضی گفته آن از عین گرفته شده پس بنا بر این مانند مبیع از بین خواهد بود و بعضی هم گفته اند معین از امعان در جریان است.پس بنا بر این بر وزن فعیل میباشد پس مثل اینکه گفته اند ممعن و جدّی،در سرعت کردن و اظهار نمودنست.

اعراب:

قلیلا صفت مصدری محذوف است.یعنی شما شکر میکنید شکر اندك و ما زایده است. فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ .محتمل است که من استفهام باشد.پس اسم موصول باشد.

ابو علی گوید:فاء داخل در قول خدا. فَمَنْ یُجِیرُ و قول او فَمَنْ یَأْتِیکُمْ شده برای اینکه.أ رأیتم بمعنای انتبهوا یعنی بیدار شوید.پس

کیست که پناه دهد.و بیدار شوید.پس کیست برای شما بیاورد چنانچه می گویی قم فزید قائم.برخیز که زید ایستاده است.گوید فاء جواب شرط نیست جواب شرط فقط مدلول.أ رایتم.است گوید اگر خواستی فاء را زاید بگیر مثل فاء در قول خدا فلا تحسبنّهم.و استفهام ساد مسدّد و مفعول أ رأیتم است مثل قول ایشان أ رأیت زید اما فعل آیا زید را دیدی چه کرد.و این از مطالب دقیقه اوست.

مقصود و تفسیر:

سپس خداوند سبحان مثلی برای کافر و مؤمن زده و فرموده أَ فَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلىٰ وَجْهِهِ یعنی آیا کسی که سرش بزمین افکنده و راه را نمیبیند و نه کسی که از جلوی او میآید و نه راست و چپ خود را مینگرد و او کافریست که تقلید(کورکورانه)میکند نمیداند آیا او حقّ است و یا این باطل است.

أَهْدىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا

هدایت یافته تر است یا آنکه راست ایستاد راه و تمام جهات را می بیند پس قدمش را جایی میگذارد که نلغزد.و او مؤمن چنانست که راه حقّ را شناخته و پیموده و در آن مستقیم و ثابت مانده و ممکن است برای او رفع ضرر از خود نموده و جلب منفعت بسوی خود کند.

عَلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ

یعنی بر راه آشکار محکم و این معنی قول ابن عبّاس و مجاهد است و قتاده گوید:البتّه این در آخرت است خداوند کافر را در روز قیامت محشور میکند در حالی که بر رو افتاده است چنان که فرموده: وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيٰامَهِ عَلىٰ وُجُوهِهِمْ .ما روز قیامت ایشان را بر صورت ایشان محشور میکنیم.

(قُلْ)

بگو ای محمّد باین کافران هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ اوست آن کسی که

شما را ایجاد کرد به اینکه از عدم بوجودتان آورد وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ و برای شما شنوایی قرار داد تا بآن بشنوید شنیدنی ها را.

وَ الْأَبْصارَ

و بینایی را تا دیدنیها را با آن ببینید.

وَ الْأَفْئِدَهَ

یعنی دلهایتان را که با آن تدبّر و تعقّل نمائید پس به شما بخشید وسایل تفکّر و تمیز آیات و رسیدن بعلم را.

قَلِیلاً ما تَشْکُرُونَ

یعنی شما کم شکر میکنید و بعضی گفته اند:یعنی قلیلا شکر کم،اندک است سپاس گزاری شما،پس ما مصدریّه است. (قُلْ) بگو بایشان ای محمّد (هُوَ) آن خدای تعالی اَلَّذِی ذَرَأَکُمْ همان خدایی است که شما را آفرید.

فِی الْأَرْضِ وَ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ

در روی زمین و بسوی او محشور میشوید یعنی روز قیامت بسوی خدا مبعوث و برانگیخته میشوید.پس شما را،بر اعمالتان پاداش میدهد سپس خداوند سبحان آنچه را که کافرها از روی، استهزاء و مسخره میگفتند حکایت کرده و فرمود: وَ یَقُولُونَ مَتی هذَا الْوَعْدُ میگویند این وعده چه وقت خواهد بود از فرو رفتن زمین و یا وزیدن باد سنگ آور یا روز انگیزش و پاداش.

إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ

اگر شما راست می گویید در اینکه این وعده خواهد شد.

(قُلْ)

بگو ای محمّد إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّهِ فقط علم روز قیامت نزد خداست.

وَ إِنَّما أَنَا نَذِیرٌ

و فقط من ترساننده شمایم (مُبِینٌ) یعنی بیان کننده هستم برای شما آنچه خدا بسوی من نازل فرموده از وعید و وعد و احکام

سپس خداوند سبحان ذکر فرمود حال ایشان را موقع نزول عذاب و معاینه آن و فرمود:

فَلَمّا رَأَوْهُ زُلْفَةً

مجاهد گوید:پس هنگامی که عذاب را نزدیک دیدند یعنی در روز بدر.و حسن گوید:معاینه دیدند.و بیشتر مفسّرین گفته اند لفظ ماضی و مقصود بآن مستقبل و آینده است.و معنی اینست:زمانی که برانگیخته شده و دیدند قیامت قیام کرده و دیدند آنچه از عذاب برایشان مهیّا شده سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا یعنی سیاه شود صورتشان و علّت آن زشتی چهره های آنهاست بسیاهی.

و بعضی گفته اند:یعنی بر چهره های آنها آثار غم و حسرت ظاهر شده و میرسد بایشان بدی و خواری (وَ قِيلَ) و باین گروه کفّار وقتی عذاب را مشاهده کردند گفته شود.

هٰذَا الَّذِی کُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ

فرّاء گوید:تدعون و تدّعون با تشدید یکیست مانند تدخرون و تدّخرون.و مقصود اینکه شما بودید که عجله میکردید و خدا را برای تعجیل آن میخواندید و آن قول ایشان است إِنْ كانَ هٰذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ... اگر این حقّ از نزد تو است.(از ابن زید) حسن گوید:آن تدّعون از دعوی است یعنی ادّعا میکردید که نه بهشتی است و نه آتشی.

حاکم-ابو القاسم حسکانی.باسانید صحیحه خود ذکر کرده از شریک از اعمش روایت کرده که گفت:زمانی که دیدند آنچه برای حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام است از مقامات در نزد خدا سیاه شود چهره کسانی که کافر شدند بولایت آن حضرت.

و از حضرت ابی جعفر باقر علیه السّلام روایت شده.هنگامی که دیدند مکان علی علیه السّلام را از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سیاه شود چهره کسانی که کافر شدند یعنی افرادی که تکذیب کردند فضل علی علیه السّلام را (۱)

ص: ۱۹۷

---

۱ - ۱) و نیز حاکم حسکانی مذکور در ص ۹۹۹-باسنادش از حضرت باقر علیه السّلام روایت نموده که میفرمود:(در قول خدای تعالی) (فَلَمّا رَأَوْهُ زُلْفَةً) هنگامی که کفّار بولایت علی علیه السّلام و منافقان می بینند حضرت علی علیه السّلام کنار حوض کوثر با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است سیاه میشود چهرهٔ آنها. و در حدیث(۱۰۰۰)نقل نموده از فرات بن ابراهیم کوفی باسنادش از داود بن سرحان که گفت:پرسیدم از حضرت جعفر بن محمّد صلوات اللّه علیه از قول خدا. فَلَمّا رَأَوْهُ فرمود:او علی بن ابی طالب علیه السّلام است هنگامی که دیدند منزلت و مکان او را از خدا دستهای خود را میخورند و دندان میگیرند بر آنچه تفریط کردند در ولایت علی علیه السّلام. محدّث بحرانی در تفسیر برهان در تفسیر آیه قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مٰاؤُكُمْ غَوْراً . از ابن بابویه.باسنادش از عمّار یاسر رضی اللّه عنه روایت نموده که گفت در بعض غزوات خدمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بودم و علی علیه- السّلام صاحبان پرچمها را کشت و جمعیّت آنها را متفرّق و پراکنده نمود و عمرو ابن عبد اللّه جحمی و شیبه بن نافع را هم کشت.آمدم خدمت پیغمبر(ص) عرض کردم ای رسول خدا علی علیه السّلام جدّا در راه خدا جهاد کرد حقّ جهاد کردن.فرمود:برای اینکه او از من و من از اویم و او وارث علم من و ادا کننده دین من و وفاء کنندهٔ وعدهٔ من و خلیفهٔ بعد از من است و اگر او نبود مؤمنین خالص بعد از من شناخته نمیشدند جنگ با او جنگ با من و سلم با او سلم با من و سلم من سلم خداست.بدانکه او پدر دو سبط من و امامان از صلب اویند خداوند امامان راشدین را از صلب او بیرون آورد که از ایشان است (مهدی)این امّت گفتم پدر و مادرم بفدای شما ای رسول خدا کیست این مهدی.فرمود:ای عمّار.البتّه خداوند تبارک و تعالی با من پیمان کرده

(۱)

که از صلب حسین من نه امام بیرون آید و نهمین از فرزندان او غایب میشود از نظر مردم و این قول خدای عزّ و جلّ است. قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ برای او غیبتی طولانی میباشد که مردمی در غیبت آن بزرگوار برگشته و گروهی هم ثابت میمانند پس هر گاه آخر زمان شد ظاهر میشود و دنیا را از عدل و داد پر میکند چنان که از ظلم و ستم پر شده بود...تا آخر حدیث که مفصّل است ما مورد حاجت را نقل کردیم...و از این گذشته شش حدیث دیگر نیز در تفسیر و تأویل این آیه نقل نموده که مقصود همه امام زمان روحی له الفداء است.و چون این ایّام مصادف با ایّام میلاد مسعود آن حضرت است مناسب دیدم این ابیات را تقدیم منتظرین حضرتش نمایم. من در بروی مردم بیگانه بسته ام پیمان خویش از همه عالم گسسته ام چون از گذشته عبرت کافی گرفته ام ز اندیشهٔ حوادث آینده رسته ام گسترده اند دام پی صید ما ولی منّت خدای را که ز هر دام جسته ام بحث و جدال گر چه نکردم بعمر خویش از وضع خویش و زندگی خویش خسته ام چون دل شکسته شد نرود دست بکار کاری زمن مخواه که من دل شکسته ام دنیا دو دسته گشته و هر دسته فکر خویش من فارغ از دو دستگی هر دو دسته ام با آنکه دل بریده ام از دلبران دهر امّا بتار زلف سیاه تو دل بسته ام از بهر دیدن رخت ای(شهریار حسن) دیوانه وار بر سر راهت نشسته ام گوید بعجز(پیروی)ای حجّه خدا غیر از تو از علایق دنیا گسسته ام

ص: ۱۹۸

(قُلْ)

بگو باین گروه کفّار أَ رَأَیْتُمْ إِنْ أَهْلَکَنِیَ اللّهُ وَ مَنْ مَعِیَ آیا دیدید شما اگر خدا مرا و کسانی را که با من هستند هلاک کند.به اینکه ما را بمیراند (أَوْ رَحِمَنا) یا بر ما ترحّم نماید به اینکه اجل ما را بتأخیر اندازد فَمَنْ یُجِیرُ الْکافِرِینَ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ پس کیست که کافرها را از عذاب دردناک پناه دهد مستحقّ آن عذاب شدند بکفرشان و کیست آنکه منفعت دهد ایشان را در رفع عذاب از ایشان.

ص: ۱۹۹

و بعضی گفته اند:که کفّار آرزو میکردند مرگ پیامبر(ص)را،و مرگ اصحاب او را،پس بایشان گفته شد بگو بایشان اگر خدا هلاک کند مرا،و کسانی را که با من هستند به اینکه بمیراند مرا و اصحاب مرا.پس کیست آنکه نفع دهد شما را و امان دهد شما را از عذاب.پس البتّه آن حتما واقع شود بشما.

و بعضی گفته اند:یعنی أ رأیتم.آیا شما دیدید که اگر خدا عذاب کند مرا و یاران مرا یا بر ما ترحّم فرماید یعنی ما را ببخشد.پس کیست که شما را پناه دهد.مقصود ما با ایمانمان بین خوف و رجا.ترس و امید هستیم پس کیست که شما را با کفرتان از عذاب پناه دهد در حالی که امیدی برای شما نیست.

چنان که برای مؤمنان است(از ابن عبّاس و ابن کیسان)سپس فرمود (قُلْ) بگو باین گروه کفّار بر طریق سرزنش و ملامت ایشان هُوَ الرَّحْمٰنُ یعنی البتّه آن کسی را که من شما را بسوی او میخوانم او خدای بخشاینده ای است که نعمتش شامل تمام مخلوق شده است.

آمَنّٰا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنٰا

ما به او ایمان آورده و بر او توکّل نموده ایم یعنی اعتماد ما بر او است و تمام کارها را ما باو واگذار کرده ایم (فَسَتَعْلَمُونَ) پس بزودی ای گروه کفّار در روز قیامت خواهید دانست مَنْ هُوَ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ کیست، آنکه در گمراهی آشکار است آیا ما یا شما.و کسی که با یاء خوانده معنایش این است که پس بزودی کفّار میفهمند این مطلب را.

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مٰاؤُكُمْ غَوْراً

بگو آیا دیده اید که اگر صبح آب شما فرو رفته است در زمین یعنی در چاهها و چشمه ها فرو رفته و خشک شد.

فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمٰاءٍ مَعِينٍ

پس کیست برای شما آب جاری یا گوارا آورد ابی مسلم و جبائی گویند:یعنی در چشمه ها ظاهر کند.

ابن عبّاس و قتاده گویند:یعنی آب جاری برای شما آورد.

خداونـد سـبحان اراده نموده که نعمت دهنـده بروزیها اوست.پس شـکر او نموده و او را به پرستیـد.و چیزی را شـریک او قرار ندهید.

مقاتل گویـد:که خداونـد عزّ و جلّ بقولش(ماؤکم)اراده کرده چاه زمزم را و چاه میمون را که چاهی قـدیمی بوده و آب مردم مکّه از این دو چاه بوده است.و معین آن چاهیست که دلو بآن رسیده و چشم آن را می بیند.

ص:۲۰۱

سورهٔ قلم

اشاره

و سوره نون نیز نامیده میشود.حسن و عکرمه و عطاء گویند که اینسوره مکّی است،ابن عباس و قتاده گفته اند از اولش تا آیه سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ مکّی است و ما بعدش تا آیه لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ مدنی است،و ما بعدش تا آیه(یکتبون)مکّی و ما بعدش تا آخر سوره مدنی است و آن به اتفاق مفسّرین و قاریان پنجاه و دو آیه است.

فضیلت آن:

ابی بن کعب گوید:پیامبر(ص)فرمود:هر کس سوره نون و القلم را قرائت کند خدا ثواب مردم خوش اخلاق را باو عطا فرماید.

علی بن میمون از حضرت ابی عبد اللّه(ع)روایت کرده که فرمود هر که سوره نون و القلم را در نماز واجب یا نافله بخواند خداوند او را در زندگانیش از فقر و ناداری امان دهد و هر گاه مرد از فشار قبر انشاء اللّه پناهش دهد.

ص :۲۰۲

توضیح و ربط این سوره بسوره قبل:

چون خداونـد سـبحان سوره ملـک را بـذکر تکـذیب کافران و وعیـد ایشان پایان داد،این سوره را به ماننـد آن افتتاح فرموده و گفت:

[سوره القلم (۶۸): آیات ۱ تا ۱۶]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ . ن وَ اَلْقَلَمِ وَ مٰا یَسْطُرُونَ (۱) مٰا أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ (۲) وَ إِنَّ لَکَ لَأَجْراً غَیْرَ مَمْنُونٍ (۳) وَ إِنَّکَ
لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ (۴) فَسَتُبْصِرُ وَ یُبْصِرُونَ (۵) بِأَیِّکُمُ اَلْمَفْتُونُ (۶) إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ (۷)
فَلاٰ تُطِعِ اَلْمُکَذِّبِینَ (۸) وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَیُدْهِنُونَ (۹) وَ لاٰ تُطِعْ کُلَّ حَلاّٰفٍ مَهِینٍ (۱۰) هَمّٰازٍ مَشّٰاءٍ بِنَمِیمٍ (۱۱) مَنّٰاعٍ لِلْخَیْرِ مُعْتَدٍ أَثِیمٍ
(۱۲) عُتُلٍّ بَعْدَ ذٰلِکَ زَنِیمٍ (۱۳) أَنْ کٰانَ ذٰا مٰالٍ وَ بَنِینَ (۱۴) إِذٰا تُتْلیٰ عَلَیْهِ آیٰاتُنٰا قٰالَ أَسٰاطِیرُ اَلْأَوَّلِینَ (۱۵) سَنَسِمُهُ عَلَی اَلْخُرْطُومِ
(۱۶)

ص :۲۰۳

ترجمه:

بنام خدای بخشاینده مهربان ۱-نون سوگند بقلم و آنچه(فرشتگان)مینویسند.

۲-تو(ای رسول)بنعمت پروردگارت دیوانه نیستی.

۳-و قطعا برای تو پاداشی بی پایانست.

۴-و بطور مسلّم تو بر دین بزرگ(یا اخلاق بزرگی)هستی.

۵-بزودی تو(ای پیامبر)خواهی دید و دشمنانت که تو را بجنون نسبت میدهند نیز خواهند دید.

۶-که بکدام یک از شما جنون عارض شده.

۷-البتّه پروردگار تو داناتر است بکسی که از راه او گمراه شده و او براه یافتگان داناتر است.

۸-ای رسول تکذیب کنان را اطاعت مکن.

۹-دوست میدارند که تو(درباره ایشان)نرمی کنی تا ایشان نرمی کنند.

۱۰-پس هر سوگند خواره بدروغ سست رای را فرمان مبر.

۱۱-که بسیار عیب جوی(از مردم)و بسیار راه سپار بسخن چینی است.

۱۲-باز دارنده نیکویی است ستم کننده گناهکار است.

۱۳-پس از همه این عیبها زشت خوی و حرامزاده است.

۱۴-برای آنکه صاحب مال و فرزندان است.

۱۵-هر گاه آیه های ما را بر او بخوانند،گوید که این افسانه های

پیشینیانست.

۱۶-بزودی بر بینی او نشان خواهیم گذاشت.

قرائت:

گـذشت ذکر اختلاف قاریـان در اظهـار نون و اخفائش از نون در سوره یس،پس دیگر جهتی در تکرار آن نیست،ابو جعفر و ابن عـامر و یعقوب و سـهل(ان کـان)بیـک همزه ممـدوده بنـا بر اسـتفهام قرائت کرده،و ابو بکر از عاصم و حمزه أن کان با دو همزه خوانده و دیگران از قاریان ان کان بفتح همزه بدون استفهام قرائت کرده اند.

دلیل:

ابو علی گویـد: أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ :خالی نیست از اینکه عامل در آن تتلی از قول خـدا، إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا یا قال از قول خـدا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ یا چیز سوّمی باشـد،و ممکن نیست که یکی از آنها در آن عمل کند،آیا نمی بینی که تتلی،اذا بآن اضافه شده و مضـاف الیـه،عمـل در مـا قبلش نمی کنـد،نمی گـویی القتـال زیـدا حین یـاتی،و جـایز نیست که نیز قـال عامـل آن باشـد،برای اینکه،قـال جواب اذا میباشـد و حکم جواب اینست که بعـد چیزی که آن جواب اوست و مقـدم بر او نمیشود،پس چنانچه فعل اوّل عامـل او نشود همین طور فعل دوّم،پس هر گاه هیـچ یک از این دو فعل عمل نکرد و در کلام غیر آن دو فعل عامل دیگر نبود،دانسته شود که آن محمول بر چیز دیگر است،از آنچه باقی کلام بر آن دلالت دارد.

و آنچه بر آن این کلام دلالت میکند از معنی آن فعل یجحد یا یکفر

یا یستکبر از قبول حق و مانند آنست،و فقط جایز است که در آن معنی عمل کند اگر چه مقدم بر ان باشد برای شباهت داشتن آن بظرف و در ظرف مسلّما معانی عمل میکند و گر چه مقدّم باشد،و دلالت میکند تو را بر مشابهه ان بظرف مقدر کردن لام بان،و البته بعضی از علماء نحو هستند که میگویند ان در محل جر است چنان که اگر آن ظاهر بود با لام بود همچنین است آن و کسی که با همزه کشیده قرائت کرده،پس او همزه خفیفی بعد از آن زیاد نموده است.

شرح لغات:

السطر:بمعنی کتابه است و آن گذاردن حروف است بر خط راست و استطر بمعنای اکتتب و نوشتن است،و مسطر آلت تسطیر و نوشتن سطر است.

الممنون:بمعنای مقطوع است گفته میشود منه السیر یمنّه منّا هر گاه آن را قطع نماید.

المنین:ضعیف،الخلق با ضم خاء و لام روی در فعل بنا بر عادت است،پس خلق کریم صبر بر حق و تدبیر امور بر مقتضای عقل است،و در این امر حوصله و نرمش و صبر و مدارا لازم است.

المفتون:مبتلای به تخیّلات رای مانند مجنون و دیوانه است گفته میشود فلانی مفتون بفلان زن شده است،و اصل فتنه ابتلاء و آزمایش است المهین:ناتوان خوار و مهانه ذلّت و قلّت است.

الهماز:آنست که برای مردم عیب جویی کند بچیزی که در آنها نیست و اصل و ریشه در آن دفع بشدت اعتماد است،و از این ماده است همزه

حرفی از حروف معجمه،پس آن حرفیست که از سینه بشدّت اعتماد بیرون می آید.

النمیم:مثل زدن میان مردم است بنقل سخنی که بعضی را بر بعضی خشمگین نماید،و نمیم و نمیمه بیک معناست و از آنست نمّام مشموم برای اینکه به تندی بویش مثل اینکه خبر از خود میدهد.

العتل:جفا کننده شدید و اصل آن دفع است عتله یعتله هر گاه بسختی و خشونت حرکت دهد.

الزنیم:فرزند غیر قانونی چسبیده بقومی را گویند،که از آنها نیست (۱)و اصل آن زنمه و آن زنگوله آویخته زیر گلوی بزغاله است،و بزی که گوش هایش را بریده و آویخته باشند زنیم گویند.

شاعر گوید:

زنیم لیس یعرف من ابیه

بغی الامّ ذو حسب لئیم

حرام زاده ای که پدرش شناخته نشده و مادر بدنام و فاحشه و صاحب حسب پستی میباشد(چون زیاد بن ابیه)شاهد در این بیت کلمه زنیم اوّل بیت است که بمعنای حرام زاده و بی پدر است.

و حسان(شاعر زمان پیامبر(ص)گوید:

و انت زنیم نیط فی آل هاشم

کما نیط خلف الراکب القدح القرد

و تو حرام زاده ای هستی که خود را در خاندان هاشم بسته ای چنان که یک قدح

۱- ۱) مانند زیاد بن ابیه که معاویه علیه الهاویه او را ملحق و ملصق به پدرش ابو سفیان نمود با اینکه از آنها نبود،او را زنیم و فرزند حرام زاده اش را عبید اللّه زنیم پسر زنیم گویند.(مترجم)

پشته سواری بسته شده است،شاهد در این بیت کلمه زنیم است که به معنای فرزند غیر شرعی است.

و میگویند:و سمه بسمه و سما و سمه:داغ و علامت گذاردن.

الخرطوم:بلندی سر دماغ است و آن همانست که بوئیدن به آن واقع میشود گفته شده و از آنست خرطوم فیل و خرطمه هر گاه دماغش را ببرند.

اعراب:

بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ

،در آن چند وجه گفته شده:

۱-اینکه مفتون مصدر بمعنای فتنه است چنان که میگویند نیست برای او معقولی و نه برای او محصولی.

راعی گوید:

حتّی اذا لم يتركوا العظامه

لحما و لا لفؤاده معقولا

تا اینکه باقی نگذارند برای استخوان آن گوشتی و نه برای قلب او معقولی،شاهد این بیت کلمه معقول است.

۲-مفتون اسم مفعول و باء زایده و تقدیرش ایّکم المفتون،است و مبتداء و خبر میباشد و جمله آن متعلّق بقول خدا یبصرون میباشد.

۳-اینکه باء بمعنای فی و معنی این باشد،فی ایکم المفتون یعنی در کدام دو فرقه ای در فرقه و گروه اسلامی یا در فرقه و گروه کفر مفتونی،و این گفته فراء است،را جز در باء زاید گوید:

نحن بنی جعده اصحاب الفلج

نضرب بالسيف و نرجو با الفرج

ما فرزندان جعده یاران غلبه و پیروزی هستیم با شمشیر میزنیم و امید فرج و پیروزی داریم.شاهد این بیت بالفرج است که باء آن زایده است

یعنی و ترجو الفرج.

مقصود و تفسیر:

(ن)

مفسّرین اختلاف در معنای آن کرده اند،بعضی گفته اند مانند «حم» و« ص و...»اسمی از اسماء سوره است و ما این مطلب را با غیر آن از گفته ها در اوّل سوره بقره یاد کردیم.

ابن عبّاس و مجاهد و مقاتل و سدی گفته اند:آن اسم آن ماهیست که زمین ها بر او قرار دارد.

ابن عباس در روایت دیگری گوید:آن حرفی از حروف(الرحمن) است.

و حسن و قتاده و ضحاک گویند:ن دوات است،و بعضی گفته اند نون لوحی از نور است،و این مرفوعا از پیامبر(ص)روایت شده از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر(ع)روایت شده که:آن نهری در بهشت بود خدا باو فرمود مداد شو،پس منجمد و سخت شد و آن سفیدتر از شیر و شیرین تر از عسل بوده است،سپس بقلم فرمود بنویس،پس قلم نوشت آنچه بود و آنچه خواهد بود تا روز قیامت.

و بعضی گفته اند:مقصود از آن ماهی است در دریا و آن از آیات خدایی است که در آب ایجادش کرده،پس هر گاه از آب جدا شود خواهد مرد چنانچه حیوان خشکی هر گاه در آب غرق شود خواهد مرد.

وَ الْقَلَمِ

آنست که با او نوشته میشود،خداوند باو قسم یاد کرده برای منافع خلق خدا در او زیرا آن یکی از دو زبان انسانی است که آنچه در قلب و دل است از او ظاهر میشود و تبلیغ میکند دور از انسانی را آنچه

زبان از نزدیک تبلیغ میکند،و بسبب قلم احکام دین حفظ شده و بوسیله آن امور عالمیان مستقیم میشود و البتّه گفته اند که بیان دو بیان است بیان زبان و بیان قلم،بیان زبان را چند سالی تدریس میشود،و بیان قلمها را مادامی که روزگار باقیست جاودانست.

و بعضی گفته اند:که قوام و اساس امور دین و دنیا بدو چیز است قلم و شمشیر زیر قلم است و بعضی از شعراء آن را بنظم آورده و نیکو گفته است:

ان یخدم القلم السیف الذی خضعت

له الرقاب و دانت حذره الامم

البتّه خدمت میکند قلم را شمشیری که برای او گردنها خاضع و سر بزیر و امّت ها از بیم او تسلیم و مطیع خواهند شد.

فا الموت و الموت شیء لا یغالبه

ما زال یتبع ما یجری به القلم

پس مرگ همواره است و مرگی که چیزی بر او غالب نمیشود پیروز میگردد آنچه از قلم جاری شود.

کذا قضی اللّه للاقلام مذ بریت

انّ السیوف لها مذ أرهفت خدم

خدا برای قلم از روزی که تراشیده شد چنین حکم فرمود که شمشیر برای آن بنده خدمتکار باشد.

وَ مٰا یَسْطُرُونَ

یعنی:و آنچه فرشتگان مینویسند از آنچه بایشان وحی میشود و آنچه از اعمال بنی آدم مینویسند پس قسم بقلم و آنچه نوشته میشود بسبب آن.

و بعضی گفته اند:ما مصدریه است و تقدیرش اینست و قلم و نوشتن ایشان،پس قسم بکتابت است و بنا بر قول اوّل قسم بنوشته است.

مٰا أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ

آن جواب قسم است و معنایش این

است:ای محمـد تو دیوانه بنعمت پروردگارت نیستی چنان که می گویی تو به نعمت خـدایت جاهل نیستی،و جایز است مقـدم شدن معمول آن بعد از باء برای اینکه آن زائده موکده است،و تقدیرش نفی جنونست از تو بنعمت خدایت.

و بعضـی گفته انـد:آن چنانست که میگوینـد تو بحمـد اللّه دیوانه نیستی و بعضـی گفته اند:یعنی بآنچه پروردگارت بر تو انعام فرموده،از کمال عقل و مقام نبوّت و حکمت دیوانه نیستی،و مجنون نیست کسی که ما بر او این نعمتها را داده ایم.

و بعضـی گفته انـد:یعنی تو مجنون نیستی و نعمت مخصوص پروردگار توست چنان که میگوینـد سبحانك اللّهمّ و بحمـدك یعنی و حمـد مخصـوص تـو اسـت،و ایـن تقریر برای نفی جنـون از آن حضــرت اسـت و گفتنـد ایـن جـواب اسـت برای گفته مشرکین،یا ایّها الذی نزل علیه الذکر انك لمجنون،ای آن چنان کسی که قرآن بر او نازل شده،البتّه تو دیوانه ای.

(وَ إِنَّ لَکَ)

و البته برای تو ای محمد.

(لَأَجْراً)

یعنی:ثوابی از خدا بر قیام تو بمسئولیت نبوت و تحمّل تو مشکلات بار رسالت خواهد بود.

غَیْرَ مَمْنُونٍ

یعنی:ثـواب بهشت قطـع شـدنی نیست مقصود اعتنـا بسـخن آنهـا نکن بـا اینکه برای توست نزد خـدا ثواب جـاودانی و پـاداش بزرگ.

ابو مسـلم گوید:غیر ممنون یعنی منّتی بواسـطه آن بر تو نیست و مقصود اینکه کدورت و ناراحتی بسـبب منتی که لزوم شکر را قطع میکند نیست،پس

حقیقه گفته اند که منّت احسان را کدر و فاسد میکند.

ابن عباس گوید:پیغمبری نیست مگر اینکه برای او مانند پاداش کسی است که ایمان باو آورده و داخل دین او شده است،سپس خداوند سبحان پیغمبرش را توصیف کرده و فرمود:

(وَ إِنَّکَ)

بدرستی که تو ای محمد.

لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ

یعنی:بر دین بزرگی هستی که دین اسلام است.(از ابن عباس و مجاهد و حسن).

و بعضی گفته اند:یعنی که تو متخلّق باخلاق اسلام و بر طبع بزرگی هستی و حقیقه اخلاق آنست که انسانی نفس و باطن خود را بآن آراسته میکند از آداب و خلق و خوی نامیده شده برای اینکه او مانند خلقت می شود در وجود و باطن انسانی،و اما آنچه از آداب بر او آفریده شده پس آن طبیعت است پس خلق صفت اکتسابی وخیم آن طبیعت غریزی است.

ابو علی جبائی گوید:خلق عظیم صبر بر حق و بخشش وسیع و تدبیر امور بر مقتضای عقل است بصلاح و رفق و مدارات و تحمّل مکاره در دعاء بخدای سبحان و تجاوز و گذشت و بخشودن کوشش در یاری مؤمنین و ترک حسد و حرص و امثال این صفات مذمومه.

عایشه گوید:اخلاق پیغمبر(ص)متضمّن بود آنچه ده آیه اوّل سوره مؤمنین بیان کرده بود،و کسی را که خدا مدح فرموده به اینکه او بر خلق بزرگی است دیگر بعد از این مدح مدحی نیست.

و بعضی گفته اند:خدا خلق او را عظیم فرموده برای اینکه باخلاقش معاشرت با مردم داشت و با قلبش جدا بود از آنها پس ظاهرش با مردم

ص:۲۱۲

و باطنش با خدا بود.

و بعضـی گفته انـد:برای اینکه آن حضـرت امتثال نمود ادبی که خـدای سـبحان او را فرموده بقولش،خـذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین عفو و بخشش را بگیر و امر بمعروف و از نادانان اعراض کن.

و بعضـی گفته انـد:خلق او را عظیم نامیـده برای اجتمـاع مکـارم اخلاق در آن حضـرت و تأییـد میکنـد این معنا را آنچه از آن حضرت روایت شده که فرمود انّما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق،البته من مبعوث شدم که مکارم اخلاق را تمام کنم و فرمود

ادبنی ربی فاحسن تأدیبی پروردگار من مرا ادب فرمود و نیکو کرد ادب مرا،و فرمود:

ان المؤمن لیـدرک بحسن خلقه درجه قائم اللیل و صائم النهار ،البته مؤمن باخلاق خویش بـدرجه و مقام شب زنده دار و روزه دار میرسد.

ابو درداء از پیغمبر(ص)روایت نموده که آن حضـرت فرمود هیچ چیز در میزان سـنگین تر از حسن خلق نیست،از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرانش از پیغمبر(ص)روایت شده که فرمود:بر شما باد بحسن خلق و خوش اخلاقی،پس البته و بـدون تردید حسن خلق در بهشت است،و بر شـما باد که از سوء خلق حذر و اجتناب کنید که بد اخلاقی بدون شک در جهنّم و آتش است.

از ابو هریره از پیغمبر(ص)روایت شده که فرمود:محبوبترین شما نزد خدا خوش خوش اخلاق ترین شماست آنهایی که با مردم انس گرفته،و مـأنوس میشونـد،و دشـمن ترین نزد خـدا آنهایی هسـتند که میان مردم به سـخن چینی و دو بهم زنی رفت و آمد نموده و بین برادران تفرقه و جدایی

ص :۲۱۳

می اندازند،آنهایی که تجسّس میکنند و میکوشند تا لغزش هایی نسبت بمردم پاک دامن بزنند.

فَسَتُبْصِرُ وَ یُبْصِرُونَ

یعنی:بزودی میبینی ای محمد و می بینند آنهایی که نسبت جنون و دیوانگی بتو دادند.

بِأَیِّکُمُ الْمَفْتُونُ

کدام یک آنان دیوانه اند که مفتون و آزمایش بجنون شده اند شما یا آنها.

و بعضی گفته اند:بایّکم الفتنه،و آن جنونست،مقصودش اینست که ایشان موقع عذاب میفهمند که آنها جنون داشتند که تکذیب تو نموده و دینت را نپذیرفته اند،نه تو.

و بعضی گفته اند:یعنی پس بزودی میدانی و آنها هم خواهند دانست که در کدام دو دسته مجنونیست که شیطان او را فریفته است: سپس خبر داد خدای سبحان که او عالم بدو گروه است،پس فرمود:

إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ

البته پروردگار تو داناتر است بکسی که گمراه شده از راه حق و عدول از آن نموده و از رفتن در آن راه تجاوز کرده است.

وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ

و او داناتر است براه یافتگان بسوی او که عمل بموجب هدایتشان میکنند،پس مجازات میشوند هر دسته بآنچه مستحق و شایسته آنند.

(ابو علی طبرسی مفسّر گرامی)گوید:خبر داد ما را سید ابو الحمد مهدی بن نزار حسینی قائنی رحمه اللّه علیه گوید:حدیث کرد ما را حاکم ابو القاسم عبید اللّه بن عبد اللّه حسکانی گوید حدیث کرد ما را ابو عبد اللّه

ص :۲۱۴

شیرازی گوید حدیث کرد ما را ابو بکر جرجانی گفت حدیث کرد ما را ابو احمد بصری گفت حدیث کرد ما را عمرو بن محمد ترکی گفت حدیث کرد ما را محمد بن فضل گفت حدیث کرد ما را محمد بن شعیب از عمرو بن شمر از ادهم بن صالح از ضحاک بن مزاحم گفت وقتی که قریش دیدند که پیغمبر(ص)علی(ع)را مقدم داشته و تعظیم میکند او را جسارت و اهانت بساحت قدس علی علیه السلام نمودند،و گفتند محمد مفتون بعلی شده است،پس خداوند تعالی نازل فرمود: ن وَ الْقَلَمِ وَ مٰا یَسْطُرُونَ ،سوگندیست که خدا بآن قسم یاد کرده یا محمّد ما انت بنعمه ربّک بمجنون و انّک لعلی خلق عظیم،مقصود قرآن است تا قول خدا بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ و ایشان افرادی بودند که گفتند آنچه گفتند و ایشان داناتر بودند بهدایت یافته گان علی بن ابی طالب علیه السّلام،سپس خداوند سبحان به پیغمبر(ص)فرمود:

فَلاٰ تُطِعِ الْمُکَذِّبِینَ

پس فرمان نبر تکذیب کنندگان توحید و یکتایی خدای عزّ و جل و انکار کنندگان نبوّت تو را و آنچه بتو التماس میکنند و از تو میخواهند نپذیر و در آنچه میبینند موافقت با ایشان نکن.

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَیُدْهِنُونَ

ابن عباس گوید یعنی:دوست دارند این کفّار که تو در دینت با آنها نرمش و مدارا و مداهنه کنی تا آنها هم در دینشان با تو نرمی و مداهنه نمایند،تشبیه فرمود نرمی در دین را به نرمی روغن.

ضحاک و عطاء و ابن عباس در روایت دیگر گفته اند:یعنی آنها دوست دارند که تو ستر کنی آنها را و صرف نظر نمایی از آنان پس آنها هم از تو صرف نظر کنند و چشم بپوشند.

و بعضـی گفته انـد:یعنی دوست دارنـد اگر تو رکون و اعتمـاد به پرسـتش بتهـا نمـایی در آنچه دین تو است،و الادهان:بمعنای جریان ظاهر حال است به نزدیکی و دوستی با پنهان کردن دشمنی و عداوت و این مانند نفاق است.

حسن گوید:یعنی دوست دارند اگر تو در دینت با آنها سازش کنی پس آنها هم با تو سازش کنند،سپس فرمود:

(وَ لاٰ تُطِعْ)

یعنی:ای محمد پیروی مکن.

(کُلَّ حَلاّٰفٍ)

یعنی کسی که زیاد قسم بباطل میخورد برای کم مبالاتی و التفاتی بضرر دروغ.

(مَهِینٍ)

بر وزن فعیل از مهانت و آن کمی رأی و تمیز و تشخیص است و بعضی گفته اند:مهین یعنی خوار نزد خدای تعالی و مردم.

ابن عباس گوید:مهین دروغگو است،برای اینکه هر که شناخته بدروغ گویی شد،خوار و کوچک است.

مقاتل گویـد:مقصود ولیـد بن مغیره است،گویـد مالی بر پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله عرضه داشت تا اینکه آن حضـرت از دین اسلام برگردد.

عطاء گوید:مراد اخنس بن شریق است،مجاهد گوید:مقصود اسود بن عبد یغوث است.

(هَمّٰازٍ)

ابن عباس گویـد:یعنی کسـی که غیبت و عیب جویی از مردم میکند مَشّٰاءٍ بِنَمِیمٍ یعنی:آشوبگری که کوشـش و جدیت بسـخن چینی بین مردم کرده و میان آنها فساد و بعضی را بجان دیگری می اندازد.

مَنّٰاعٍ لِلْخَیْرِ

یعنی:کسی که بخیل مال است،ابن عباس گوید:یعنی

کسی که منع میکند فامیلش را از دین اسلام به اینکه میگوید هر که داخل دین محمد صلّی اللّه علیه و آله شود هرگز سودی باو نخواهم رسانید.

(مُعْتَدٍ)

قتاده گوید:متجاوز از حق ظالم و ستمکار است.

(أَثِيمٍ)

یعنی گنهکار فاسق است فاعل چیزیست که بسبب آن گناه میکنند و بعضی گفته اند:در فعلش متجاوز و در عقیده اش گنهکار است.

و بعضی گفته اند:متجاوز است در ظلم کردن بدیگری،و گنهکار است در ظلم کردن بخود.

عُتُلٍّ بَعْدَ ذٰلِكَ

یعنی او با منّاع خیر بودنش متجاوز گنهکار و زناکار بد خلق است،و این روایت شده در خبر مرفوع.

عکرمه گوید:عتل توانای در کفر است،کلبی گوید:عتل ستمکاری است که در دشمنی به باطل سخت است.

خلیل گوید:عتل:پرخوریست که منع از دیگران میکند،و بعضی گفته اند:عتل آنست که مردم را گرفته(مانند مأمورین ساواک)و بزندان یا شکنجه ها میکشاند و از آنست گفته شاعر:

فیا ضیعه الفتیان اذ یعتلونه

ببطن الشری مثل الغنیق المسدّم

پس ای ضایع کننده جوانان هنگامی که میکشیدند او را بصحرای پر شیر مانند اسب و شتر بزرگی که بر دهان او لجام گذارده اند،شاهد در این بیت کلمه یعتلونه است که بمعنای گرفتن و کشیدن آمده.

(زَنِيمٍ)

یعنی:حرامزاده چسبیده بقومی که در نسب از ایشان نیست شاعری گوید:

زنیم تداعاه الرجال تداعیا

کما زید فی عرض الادیم الاکارع

حرامزاده ای که مردانی درباره فرزندی او ادّعاء داشتند چنان که زیاد است تداعی و ادّعاء در عرض زمین و اطراف آن،شاهد این بیت کلمه زنیم است که فرزند حرامزاده و نسبت داده شده است.

شعیبی گوید:زنیم کسی است که برای او نشانه ای در بدی است و به بدی و شرارت شناخته شده،پس وقتی از شرّ و بدی یاد شود قلب و ذهن سبقت بوی گیرد و او تبادر بذهن نماید چنانچه بزغاله در میان گوسفندان بواسطه بریدگی گوش و آویخته اش معروف است.

و سعید بن جبیر گوید:زنیم شخص پست معروف بشراره است.

علی علیه السلام فرماید:زنیم آنست که ریشه و اصالت خانوادگی برایش نباشد.

عکرمه گوید:زنیم آنست که بلئامت و پستی معروف باشد چنانچه گوسفند به گوش بریده اش معروف است.

از پیغمبر(ص)روایت شده که از آن حضرت از معنای عتل زنیم پرسیدند فرمود:او تندخوی پر خور و پر نوش یافته طعام و شراب ستمکار بمردم گشاده شکم و درون است.

و از شداد بن اوس روایت شده که گفت:پیغمبر(ص)فرمود:داخل بهشت نمیشود جواظ و نه جعظری و نه عتل زنیم گفت عرض کردم جواظ کیست فرمود هر بسیار جماع کنی که از انعقاد نطفه منع میکند،گفتم جعظری کدام است؟فرمود آدم خشن و سخت،گفتم پس عتل زنیم کیست فرمود گشاده شکم بد اخلاق پرخور پر نوش ستمگر ستمکار حرامزاده.

ابن قتیبه گوید:نمیدانم که خدا هیچکس را باندازه ولید بن مغیره

عیبجویی کرده باشد،برای اینکه او را معرّفی به پر قسمی و موهونی و عیب جویی از مردم و سخن چینی و بخلات و ستمکاری و گنهکاری و ستمگری و حرام زادگی یاد کرده پس باو عار و ننگی ملحق کرده که دنیا و آخرت از او جدا نمی شود.

أَنْ کٰانَ ذٰا مٰالٍ وَ بَنِینَ

زجاج و فراء گویند:یعنی هر آینه اگر صاحب مال و اولاد بودند برای مال و اولادش اطاعتش نکن،و کسی که با استفهام قرائت کرده ناچار است که صله ما بعدش باشد،برای اینکه چیزی که در جای استفهام است مقدم بر او نمیشود،پس معنی چنین میباشد،آیا اینکه صاحب مال و اولاد است آیات ما را انکار میکند،یعنی آیا پاداش نعمتهایی را که از مال و فرزندان باو اعطاء شد کفر بآیات ما قرار داده است و آن قول خدای سبحانست.

إِذٰا تُتْلیٰ عَلَیْهِ آیٰاتُنٰا قٰالَ أَسٰاطِیرُ الْأَوَّلِینَ

هر گاه بر او آیات ما خوانده شود گوید:این افسانه های گذشتگان است،یعنی احادیث پیشینیانست که نوشته شده و مسطور گردیده اصلی ندارد،سپس خداوند سبحان وی را بیم داده و فرمود:

سَنَسِمُهُ عَلَی الْخُرْطُومِ

یعنی:بزودی در روز قیامت داغی بر دماغ و بینی او خواهیم گذارد که چهره اش زشت شده و هر کس او را ببیند خواهد شناخت که از اهل آتش است،و البته داغ را مخصوص ذکر بینی کرد برای اینکه انسان بچهره اش شناخته میشود،و بینی در میان صورت است،و این بنا بر عادت عرب است،چون ایشان میگویند شمخ فلان بانفه،فلانی به بینیش بزرگی و تکبر میکند،و از غم اللّه انفه،خداوند بینیش را بخاک مالید.

ص :۲۱۹

زجاج گوید:یعنی بزودی در آخرت قرار میدهد برای او نشانه و علامتی که شناخته شود بسبب آن اهل آتش از سیاهی چهره هایشان،و جایز است که سمه مفرد آید برای مبالغه در دشمنی پیغمبر(ص)پس طوری زشت و قبیح شود که از غیرش شناخته شود چنانچه عداوت او با پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله نحوی بود که از غیرش مشخّص بود.

فراء گوید:علامت و داغ را مخصوص خرطوم و بینی قرار داد برای اینکه آن در وسط چهره است،بعلّت اینکه بعضی از صورت حکایت از کل و تمام چهره میکند.

ابن عباس گوید:مقصود اینست که ما در جنگ با شمشیر ضربتی بر آن میزنیم تا اثرش باقی بماند،پس در جنگ ضربتی بر بینی او خورد که اثرش باقی بود تا هلاک شده.

قتاده گوید:یعنی:بزودی علامتی از عار و ننگ بر او خواهیم گذارد که برای همیشه باقی باشد.

قتیبی گوید:عرب میگوید بتحقیق بر او نشانه بدی گذارد،و مرادشان اینست که بر او ننگی چسبانید که هرگز از او جدا نشود،برای اینکه داغ هیچ وقت پاک و زدوده نمیشود و اثرش نابود نمیگردد،و خدا الحاق نمود بکسی که یاد شد ننگی را بآنچه او را بسبب آن از عیبهایی که مانند داغ در چهره است که از او جدا نمیشود.

و بعضی گفته اند:مقصود از خرطوم شراب است،پس معنایش اینست بزودی او را بر شرب خمر و شراب خواری معرّفی خواهیم نمود،شاعر گوید:

ابا حاضر من یزن یعرف زناؤه

و من یشرب الخرطوم یصبح مسکر

ای ابو حاضر(یکی از صحابه است)کسی که زنا کرد شناخته میشود زنا او و کسی که شراب نوشید صبح میکند در حالی که مست است،شاهد این بیت کلمه خرطوم است که بمعنای خمر و شراب آمده است.

ص :۲۲۱

[سوره القلم (۶۸): آیات ۱۷ تا ۳۳]

اشاره

إِنّٰا بَلَوْنٰاهُمْ كَمٰا بَلَوْنٰا أَصْحٰابَ اَلْجَنَّهِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهٰا مُصْبِحِينَ (۱۷) وَ لاٰ يَسْتَثْنُونَ (۱۸) فَطٰافَ عَلَيْهٰا طٰائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَ هُمْ
نٰائِمُونَ (۱۹) فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ (۲۰) فَتَنٰادَوْا مُصْبِحِينَ (۲۱) أَنِ اُغْدُوا عَلىٰ حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صٰارِمِينَ (۲۲) فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ
يَتَخٰافَتُونَ (۲۳) أَنْ لاٰ يَدْخُلَنَّهَا اَلْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ (۲۴) وَ غَدَوْا عَلىٰ حَرْدٍ قٰادِرِينَ (۲۵) فَلَمّٰا رَأَوْهٰا قٰالُوا إِنّٰا لَضَالُّونَ (۲۶) بَلْ نَحْنُ
مَحْرُومُونَ (۲۷) قٰالَ أَوْسَطُهُمْ أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لاٰ تُسَبِّحُونَ (۲۸) قٰالُوا سُبْحٰانَ رَبِّنٰا إِنّٰا كُنّٰا ظٰالِمِينَ (۲۹) فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ
يَتَلاٰوَمُونَ (۳۰) قٰالُوا يٰا وَيْلَنٰا إِنّٰا كُنّٰا طٰاغِينَ (۳۱) عَسىٰ رَبُّنٰا أَنْ يُبْدِلَنٰا خَيْراً مِنْهٰا إِنّٰا إِلىٰ رَبِّنٰا رٰاغِبُونَ (۳۲) كَذٰلِكَ اَلْعَذٰابُ وَ لَعَذٰابُ
اَلْآخِرَهِ أَكْبَرُ لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ (۳۳)

ص: ۲۲۲

ترجمه:

۱۷-البته ما اهل مکّه را(بگرسنگی)آزمایش کردیم چنان که صاحبان آن بوستان را آزمودیم بخاطر بیاور وقتی را که سوگند یاد کردند بامدادکنان(که احدی از بینوایان بر آن اطّلاع پیدا نکند که از ما چیزی بخواهند)میوه آن را بچینند.

۱۸-و استثناء نکردند(انشاء اللّه نگفتند یا بهره ای بینوایان را از آن اخراج نکردند).

۱۹-پس گردش کننده ای(آتشی)از جانب پروردگارت بر آن بوستان گردش کرد در حالی که ایشان خفته بودند.

۲۰-پس آن بوستان مانند شب سیاه(یا مانند بوستانی که میوه آن را چیده باشند گردید).

۲۱-یکدیگر را بامدادکنان ندا دادند.

۲۲-که اگر چینندگان میوه هستید بسوی کشت خود بامداد بیرون آئید ۲۳-پس(بجانب باغ)روان شدند در حالی که ایشان با هم سخن آهسته میگفتند(تا کسی نشنود).

۲۴-به اینکه امروز باید بینوایی بر شما(در این بوستان)در نیاید.

۲۵-و بامداد بقصد محروم گردانیدن مستمندان(بجانب بوستان) رفتند در حالی که(بگمان خود بر منع درویشان و چیدن میوه ها)قادر بودند.

۲۶-پس آن دم که آن را(سوخته)دیدند گفتند البته ما راه گم کنندگانیم ۲۷-بلکه ما بی بهره گانیم.

۲۸-داناتر ایشان گفت آیا بشما نگفتم چرا خدای را بپاکی یاد نمیکنید

ص :۲۲۳

۲۹-گفتند پروردگار ما منزّه است،جدّا ما ستم کننده بوديم.

۳۰-پس برخی از ايشان به برخی ديگر روی آوردند در حالی که يكديگر را ملامت ميكردند.

۳۱-گفتند وای بر ما جدّا ما از فرمان بيرون رونده بوديم.

۳۲-اميد است پروردگار ما بهتر از آن را بما عوض دهد البته ما بسوی پروردگار خويش رغبت كنندگانيم.

۳۳-(شكنجه دنيا)اين چنين است و البته شكنجه آخرت بزرگتر است اگر مشركان بدانند.

قرائت:

اهل مدينه و ابو عمرو،ان يبدّلنا بتشديد قرائت كرده و ديگران به تخفيف خوانده اند و البته ذكرش در سوره كهف گذشت.

شرح لغات:

الصرام و الجداد:در نخل بمنزله حصاد و درو كردن در زراعت و (قطاف)بريدن انگور در باغ انگور است،ميگويند صرمت النحله وجددتها و اصرم النخل واجدت يعنى:چيدن آن نزديك شد،الصريم شب سياه است،ابو عمرو گويد:

الا بكرت و عاذلتنی تلوم

تجهلنی و لما انكشف الصريم

آگاه باش كه معشوقه ام آمد در حالی كه سياهی شب بر طرف نشده بود در وقتی كه ملامت كننده من مرا سرزنش كرده و از آمدن او مأيوسم ميكرد.

شاهد اين بيت كلمه الصريم است كه بمعنای سياهی شب است.

و دیگری گوید:

تطاول لیلک الجون البهم

فما ینجاب عن صبح صریم

طولانی شد شب سیاه تاریک تو پس برطرف نشد سیاهی از صبح،شاهد این بیت نیز صریم است.

اذا قلت اقشع او تناهی

جرت من کلّ ناحیه غیوم

هر گاه گفتم هوا صاف و ابر رفته یا دور شده،ابرها از هر طرف روان و جاری گردیده است.

نیز صریم نامیده میشود پس لغت صریم از اضداد است برای اینکه شب موقع آمدن روز سپری میشود،و روز هنگام آمدن شب زایل میگردد و صریم نیز بمعنای مصروم است یعنی تمام میوه هایش از بین رفت.

و بعضی گفته اند:صریم محل انقطاع و تمام شدن شن زاریست که در آن روئیدنی نباشد.

امرؤ القیس گوید:

و ظلّ یصیران الصریم غماغم

تدعسها بالسمهری المغلّب

و همواره برای گلّه گاو وحشی کویر صدایی است که با نیزه سختی که برای آنها آماده شده طعن میزند،شاهد این بیت صریم است که بمعنای زمین کویر و شن زار آمده.

الطائف:جماع کردن در شب است و هر گاه گفته شد اطاف به صلاح است در شب و روز باشد،و فرّاء در این باره انشاد کرده:

اطفت بها نهارا غیر لیل

و الهی ربّها طلب الرخال

جماع کردم با آن زن در روز نه در شب در حالی که شوهرش در گلّه گوسفندانش

ص :225

مشغول گرفتن برّها بود،شاهد این بیت کلمه اطفت است که بمعنای آمیزش و جماع در روز آمده.

الرخال:برّه میش را گویند مفردش رخل است.

الرد:بمعنای منع است،از گفته عربها حاردت السنه هر گاه باران نبارد،و حاردت الناقه آن گاه که از دوشیدن شیرش ممانعت کند.

کمیت شاعر گوید:

و حاردت المكد الجلاد و لم یکن

بعقبه قدر المستعیرین معقّب

و منع کردند شتران پر شیر از دوشیدن شیر و حال آنکه بسبب برگردانیدن ظرف از باقیمانده طعام چیزی نمانده،شاهد این بیت کلمه حاردت است که بمعنای ممانعت آمده.

و نکد هم روایت شده و آن شترانی هستند که شیر فراوان داشته باشند و گفته اند که اصل حرد قصد است.گوید:

اقبل سیل جاء من عند اللّه

یحرد حرد الجنه المغله

سیلی از طرف خدا آمد که قصد میکند قصد کردن باغ گندم و غلّه را که ویران کند و از بین ببرد،شاهد این بیت کلمه یحرد است و حرد،که به معنای قصد کردن و قصد میکند آمده.

یعنی قصد میکند،و حرد یحرد حرداً بمعنای قصد و یقصد قصدا است و بعضی گفته اند حرد بمعنای خشم و غضب و کینه است.

اشهب بن رمیله گوید:

اسود شری لاقت اسود خفیه

تساقوا علی حرد دماء الاساود

شیران بیشه ای که شیر بسیار داشت با شیران نیستان که مخفی بودند برخورد

کردند،پس همدیگر را از خشم از خون شیرها سقایت کردند،شاهد در این بیت کلمه(علی حرد)است که بمعنای حنق و غضب آمده.

مقصود و تفسیر

سپس خداوند سبحان فرمود:

إِنّا بَلَوْناهُمْ

ما اهل مکّه را آزمایش نمودیم بگرسنگی و قحطی.

کَما بَلَوْنا أَصْحابَ الْجَنَّهِ

چنانچه امتحان نمودیم صاحبان بوستانی را که در آن درخت بود.

سعید بن جبیر گوید:و این بستان باغی در یمن در قریه و دهکده صروان که میان آنها و صنعاء دوازده میل فاصله بود و متعلّق به بزرگواری بود که از حاصل و میوه جات آن باغ باندازه کفایت خود و عیالش نگهداشته و باقیمانده را تصدّق میداد.

پس چون از دنیا رفت فرزندانش گفتند ما بتمام میوه جات این باغ شایسته تریم برای کثرت عیالمان و ما نیروی آن نداریم که مانند پدرمان بنمائیم،پس تصمیم بر محروم کردن مستمندان گرفتند،پس عاقبتشان بآنجا کشید که خدا حکایت آنها را در قرآن بیان نمود و فرمود:

(إِذْ أَقْسَمُوا)

هنگامی که در میان خود سوگند یاد کردند.

لَیَصْرِمُنَّها مُصْبِحِینَ

که میوه جات باغ را در وقت صبح بچینند.

وَ لا یَسْتَثْنُونَ

یعنی:در سوگندشان استثناء نکردند و نگفتند،ان شاء اللّه،پس البتّه گوینده باید گوید هر آینه البتّه این کار را میکنم ان شاء اللّه مگر اینکه خدا خواهد و معنایش اینست الا ان یشاء اللّه منعی مگر اینکه خدا منع مرا خواهد یا امکان نماید مانعی برای من.

فَطافَ عَلَیْها طائِفٌ مِنْ رَبِّکَ

ابن عبّاس گوید:یعنی آتشی آن باغ

را احاطه نمود و همه را سوزانید،قتاده گوید:یعنی فرشته ای آن را از امر و دستور خدا آتش زد.

وَ هُمْ نائِمُونَ

یعنی:در حالی که آنها خواب بودند.

مقاتل گوید:خداوند آتشی برانگیخت در شب بر باغشان،پس آن را سوزانید تا تبدیل به تل خاکستری سیاه شد و این است قول خدا که میفرماید فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ابن عباس و ابن عمرو بن علاء گویند:یعنی صبح کرد مانند شب تاریک و صریمان شب و روزند برای سپری شدن هر یک از دیگری جبائی گوید:صریم بمعنای مصروم میوه چیده شده است و مقصود این است که آن باغ چنان شده که تمام میوه های آن چیده شده است.

حسن گوید:صریم آنست که خیر از آن منقطع شده و دیگر در آن خیری نیست.

مورج گوید:کالصریم:یعنی چون تل ریگی که از کوه ریک جدا شده است و بعضی گفته اند:یعنی مانند خاکستر سیاه بلغت خزیمه.

فَتَنادَوْا مُصْبِحِينَ

یعنی صبحگاهان بعضی دیگری را صدا زدند و اصل تنادی از نداء با یاء مقصوره است،برای اینکه نداء دعاء به بلند کردن صدا است چنانست که امتداد میدهد بر روش خود ای فلانی(یا اللّه یا رحمن،یا رحیم،یا ارحم الراحمین)برای اینکه صدا البتّه کشیده می شود برای انسانی بصدای گلویش.

أَنِ اغْدُوا عَلى حَرْثِكُمْ

یعنی:صدا میزدند به اینکه زود باشید و بعضی بدیگری میگفت تند بروید بر حرث خودتان،و حرث:زراعت و انگور است.

إِنْ كُنْتُمْ صٰارِمِينَ

اگر شما چيننده خرمائيد.

(فَانْطَلَقُوا)

پس بسوى باغ و زراعتشان رفتند.

وَ هُمْ يَتَخٰافَتُونَ

در حالى كه ايشان ميان خودشان آهسته سخن گفته و ميرفتند،و اصل آن از خفت فلان يخفت وقتى كه خودش مخفى كند.

أَنْ لاٰ يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ

كه امروز بر شما مستمندى وارد نشود،اين بود آنچه آهسته با هم ميگفتند.

وَ غَدَوْا عَلىٰ حَرْدٍ

صبح كردند به قصد منع كردن فقراء و بيچارگان.

(قٰادِرِينَ)

پيش خودشان و اعتقادشان به اينكه توانا هستند بر منع فقراء و تصرّف كردن آنچه در باغشان هست.

مجاهد و قتاده و ابو العاليه گويند تواناى على حرد يعنى بر جدّ و جهد و كوشش از كارشان.

و ابى عبيده گويد:توانا بر سعى و جدّيت در منع فقراء از حاصلشان.

سفيان گويد:توانا بر غيظ و غضب از فقراء و مستمندان.

ابى مسلم گويد:توانايانى كه نقشه كشيده بودند همديگر را در باغشان در وقتى كه در آن موقع ميخواستند بچينند،ملاقات كنند،و آن وقت صبح بود و تقديرش اين است،اراده كردند باغ را در وقتى كه نظر گرفته بودند چيدن آن را در آن وقت.

فَلَمّٰا رَأَوْهٰا

پس چون ديدند باغشان را بر اين صفت كه چون خاكستر سياه شده.

قٰالُوا إِنّٰا لَضَالُّونَ

قتاده گوید:گفتند ما راه گم کرده ایم این باغ ما نیست.

و بعضـی گفته انـد:یعنی ما هر آینه گمراهان از حق هستیم در کارمان پس برای همین ما کیفر شدیم برفتن میوه باغمان،سپس استدراک کرده گفتنـد بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ و مقصود اینست که این باغ ماست و لیکن ما از سود و خیر آن محروم شـدیم برای منع کردنمان حقوق مستمندان و انشاء اللّه نگفتن.

قالَ أَوْسَطُهُمْ

ابن عبـاس و حسن و مجاهـد گوینـد یعنی عادلترین آنها از جهات سـخن،و بعضـی گفته انـد:یعنی افضل و اعقل آنها و بعضـی گفته اند:یعنی متوسّط آنها در سن.

أَ لَمْ أَقُلْ لَکُمْ لَوْ لا تُسَبِّحُونَ

آیـا نگفتم بشـما اگر پروردگارتـان را یـاد می کردید.مجاهـد گویـد گویـا اینکه او ایشـان را بر بـدی کارشـان تحـذیر کرده،و ترسانیـده گفت چرا انشاء اللّه نگفتیـد،برای اینکه در آن انشاء اللّه توکل بر خدا و تعظیم خدا و اقرار بر این است که هیچ کس قدرت ندارد کاری انجام دهد مگر با اراده و خواست خدا و برای همین آن را تسبیح نامید.

و بعضی گفته اند:یعنی برای چه خدا را بعبادتش تعظیم نمیکنید و امر او را پیروی نمی نمائید.

و بعضـی گفته انـد:چرا نعمتهای خدا را بر خودتان یاد نمیکنید پس شـکر آن را بجا آورید به اینکه حق مسـتمندان را از مالتان بیرون آورید.

و بعضـی گفته انـد:یعنی برای چه خـدای تعالی را از ظلم تنزیه نمی کنید،و اعتراف نکردید به اینکه خدا ظلم نمیکند و راضـی هم نیست که شما ظلم کنید.

و بعضی گفته اند:یعنی چرا نماز نمیخوانید،سپس حکایت کرد از ایشان و فرمود:

قٰالُوا سُبْحٰانَ رَبِّنٰا إِنّٰا كُنّٰا ظٰالِمِينَ

گفتند منزّه است پروردگار ما البته ما ستمکار بوده ایم در تصمیم بر محروم کردن مستمندان از حقشان در موقع چیدن و درو کردن،پس محروم شدیم از چیدن آن و انتفاع بردن آن،و مقصود اینست که خدای سبحان منزه از ظلم است،پس آنچه بما کرده ظلم نیست البته ظلم از خود ماست که منع کردیم فقراء را از حقشان.

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ يَتَلاٰوَمُونَ

پس برخی بر دیگری روی کرده و ملامت میکردند همدیگر را یعنی برخی سرزنش میکرد دیگری را بر آنچه از ایشان تفریط شده بود.

قٰالُوا يٰا وَيْلَنٰا إِنّٰا كُنّٰا طٰاغِينَ

گفتند ای وای بر ما البته ما بودیم که طغیان کردیم و جدّا در ظلم از حد گذشتیم و تجاوز کردیم از مرز و حد،و ویل سخن خشن و ناروایی است که بر نفس دشوار باشد،کمتر و پائین تر آن است،و ویح حد وسط این دواست،عمرو بن عبید گوید:ممکن است که این توبه ایشان باشد و ممکن است بر حدی که کافر وقتی در سختی قرار گرفت می گوید باشد.

عَسىٰ رَبُّنٰا أَنْ يُبْدِلَنٰا خَيْراً مِنْهٰا

امید است که پروردگار ما عوض آن را بهتر بما مرحمت فرماید:یعنی هنگامی که توبه نموده و بازگشت بخدا کردند گفتند امید است که خدا عوض آن را بما داده و بهتر از آن باغی که نابود شده مرحمت فرماید.

إِنّٰا إِلىٰ رَبِّنٰا رٰاغِبُونَ

یعنی:ما بسوی خدا توجه کرده و از او این مطلب را خواهانیم و از آنچه کرده ایم بسوی او بازگشت مینمائیم،و یبدّلنا را با تشدید و تخفیف خوانده اند و هر دو بیک معناست.

كَذٰلِكَ الْعَذٰابُ

هم چنين است شكنجه در دنيا براى گنهكاران.

وَ لَعَذٰابُ الْآخِرَهِ أَكْبَرُ لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ

و هر آينه شكنجۀ آخرت بزرگتر است اگر مشركين ميدانستند،و اكبر آنست كه مقدار غيرش نزد او كمتر باشد نسبت باو.

و از عبد اللّه بن مسعود روايت شده كه گفت بمن رسيده كه آن قوم خود را براى خدا خالص كرده و خداوند تعالى هم از ايشان راستى و صداقت شناخت،پس باغى بآنها مرحمت فرمود كه آن را حيوان ميگفتند،در آن انگور بود كه قاطرها آنها را حمل ميكردند.

ابو خالد يمامى گويد:من اين باغ را ديدم و ديدم هر خوشه اى از آن را مانند يك مرد سياه ايستاده بود.

ص:٢٣٢

[سوره القلم (۶۸): آیات ۳۴ تا ۴۵]

اشاره

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتِ اَلنَّعِيمِ (۳۴) أَ فَنَجْعَلُ اَلْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ (۳۵) ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۶) أَمْ لَكُمْ كِتابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ (۳۷) إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَما تَخَيَّرُونَ (۳۸) أَمْ لَكُمْ أَيْمانٌ عَلَيْنا بالِغَةٌ إِلى يَوْمِ اَلْقِيامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَما تَحْكُمُونَ (۳۹) سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذلِكَ زَعِيمٌ (۴۰) أَمْ لَهُمْ شُرَكاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكائِهِمْ إِنْ كانُوا صادِقِينَ (۴۱) يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ ساقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلَى اَلسُّجُودِ فَلا يَسْتَطِيعُونَ (۴۲) خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَ قَدْ كانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى اَلسُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ (۴۳) فَذَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهذَا اَلْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ (۴۴) وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (۴۵)

ترجمه:

۳۴-برای پرهیزکاران نزد پروردگارشان بهشتهایی پر نعمت است.

۳۵-آیا مسلمانان را(در پاداش و کیفر)مانند مشرکان میگردانیم.

۳۶-شما را چه شود چگونه حکم میکنید.

ص :۲۳۳

۳۷-آیا شما را کتابیست که در آن خوانده اید.

۳۸-اینکه در آن کتاب شما راست که آنچه را خواهید اختیار کنید.

۳۹-آیا برای شما تا روز رستاخیز بعهده ما پیمانهایی که بنهایت تأکید رسیده ثابت است که شما را باشد آنچه را که(برای خود)حکم میکنید.

۴۰-از ایشان بپرس کدامین از ایشان باین(حکم تساوی)،متعهد است.

۴۱-آیا برای ایشان شریکانی هست،پس باید شریکان خویش را(که برای خدا قرار داده اند)بیاورند اگر راست میگویند.

۴۲-(باید شریکان را بیاورند)در روزی که پرده از کاری پر هول برداشته و مشرکان بسجده کردن دعوت شوند،پس توانایی نداشته باشند(که سجده کنند).

۴۳-در حالی که دیدگانشان سر افکنده باشد نگونساری ایشان را فرو گیرد،و البته بسجده کردن پیوسته دعوت میشدند در حالی که ایشان تندرست بودند.

۴۴-بزودی ایشان را از آنجایی که نمیدانند بتدریج خواهیم گرفت.

۴۵-و ایشان را مهلت میدهیم زیرا که انتقام من استوار است.

لغات:

الزعیم و الکفیل و الضمین و القبیل:تمامی بیک معنا مثالهایی هستند بمعنای متعهد و کفیل و ضامن است و الساق برای انسانی و ساقه درخت چیزیست که بر آن انسان و درخت ایستاده است،و هر روئیدنی که برای او ساق باشد و در تابستان و زمستان باقی میماند آن درخت است.

طرفه گوید:

ص :۲۳۴

للفتى عقل يعيش به

حيث تهدى ساقه قدمه

برای جوانمرد عقلیست که بآن زندگی میکند در جهتی که قدمش ساقش را هدایت کند،شاهد در کلمه ساق است.

عرب میگوید جنگ بر ساق ایستاده و کشف عن ساق شده آن را قصد میکنند جد ابی طرفه گوید:

کفت لکم عن ساقها

و بدا من الشرّ الصرّاخ

برای شما از ساق پایش پرده برگرفت،و از شر آن پرده برگیری صدا و فریاد بلند شد،شاهد این بیت کلمه ساقها است.

و دیگری گوید:

قد شهرت عن ساقها فشدّوا

وجدت الحرب بکم فجدّوا

و القوس فیها وتر عرند:جدّا جنگ از پایه خود بالا زد پس سخت شدند و تنور جنگ شدّت گرفت،و در کمان تیرهای سخت و محکمی بود شاهد نیز در ساقها است که بمعنای قائمه و پایه است.

اعراب:

کیف در محل نصب است بنا بر حالیت،تقدیرش اینست:آیا شما ستمکارانه حکم میکنید یا عادلانه،و ممکن است در محل مصدر باشد،و تقدیرش این باشد چه حکمی شما حکم میکنید؟و تحکمون در محلّ نصب بنا بر حالیّت از معنای فعل در قول خدا(لکم)برای اینکه معنای قول خدا ما لکم چه چیزی برای شما ثابت است،و ام در تمام این آیات منقطعه میباشد.

إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمٰا تَخَيَّرُونَ

انّ مکسوره است و کسره داده شده برای مکان لام در لما و اگر نه بود لازم بود که مفتوح باشد برای اینکه مفعول«تدرسون»

است و آن مثل قول خدا وَ اللّهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ است،و قول خدا: إِنَّ لَکَمْ لَما تَحْکَمُونَ مانند آنست،و اگر خواستی بگو البته انّ مکسوره است برای اینکه ما قبلش قسم است و آن در جواب قسم مکسور خواهد بود.

و قول خدا یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ عمل در ظرف که یوم باشد نموده،قول خدا فلیأتوا و خاشِعَهً أَبْصارُهُمْ حال است، وَ مَنْ یُکَذِّبُ ممکن است مفعول معه باشد و ممکن است عطف بر ضمیر متکلّم من ذرنی است.

مقصود و تفسیر:

چون خداوند سبحان یاد نمود آنچه در آخرت برای کافرها مهیّا کرده در دنبال آن یاد کرده آنچه برای پرهیزگاران آماده نموده،پس فرمود:

إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتِ النَّعِیمِ

البته برای پرهیزکاران در نزد پروردگارشان بهشتهای پر نعمت است که در آن متنعّم میشوند و آن را باغهای دنیایی که صاحبش محتاج بمشقّت و زحمت و رنج است اختیار میکنند،سپس خدای سبحان استفهام بر طریق انکار نموده و فرمود:

أَ فَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِینَ کَالْمُجْرِمِینَ

یعنی:قرار ندهید مسلمانها را مانند مشرکان در پاداش و ثواب و این برای آنست که مشرکان میگفتند اگر روز قیامت و پاداش چنانچه محمد(ص)میگوید باشد،پس البته حال ما در آخرت بهتر است چنانچه در دنیا نیکوتر است، پس خدای سبحان خبر داد که این هرگز نخواهد بود.

ما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ

این ملامت و سرزنش ایشانست،معنایش این است،کدام عقلی واداشته شما را بر ترجیح دادن کفار تا سبب اصرار شما بر کفرتان گردیده،و در قانون حکمت نیکو نیست تساوی میان دوستان،و

دشمنان در عالم پاداش(روز قیامت).

أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ

یعنی بلکه آیا برای شما کتابیست که میخوانید در آن این برنامه را،پس شما بآن متمسّک هستید و توجهی بخلاف آن ندارید پس وقتی شما اعتماد بآنچه بر آن هستید نابود کردید و در کتابی که قرآنست بر شما بزرگترین حجت است،برای اینکه آن قرآن دلالت و راهناییست که تا روز قیامت پا برجاست و معجزه ای است که شاهد راستگویی کسی است که قرآن بر دست او ظاهر شده.

إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ

البته برای شما در آنست چیزی که اختیار کنید در این آیه دو وجه است:

۱-تقدیرش چنین باشد،ام لکم کتاب فیه تدرسون بان لکم فیه ما تخیّرون آیا برای شما کتابیست در آن که میخوانید به اینکه برای شما در آن چیزیست که اختیار میکنید،مگر اینکه باء بانّ حذف شده و برای دخول لام در خبر انّ را مکسور نمایند.

۲-اینکه معنایش چنین باشد،البته برای شما آنچه نزد خودتان اختیار نمودید و حال آنکه امر بخلاف اینست،و جایز نیست که این بر طریق خیر مطلق باشد.

أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

یعنی بلکه آیا برای شما عهد و پیمانیست بر ما که با شما معاهده کردیم و تا روز قیامت منقطع نمیشود إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ البته برای شما چیزیست که حکم میکنید برای خودتان به آن از خوبی و کرامت نزد خدای تعالی.

و بعضی گفته اند:بالغه معنایش موکده است و هر چیزی که در خوبی

ص :۲۳۷

و صحت نهایتی و غایتی دارد پس او بالغ است،سپس خداوند سبحان به پیمبرش فرمود:

(سَلْهُمْ)

بپرس ای محمد.

أَيُّهُمْ بِذٰلِكَ زَعِيمٌ

یعنی کدام یک شما کفیل هستید که برای ایشان در آخرت باشد آنچه برای مسلمین است.

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ

یعنی:آیا برای ایشان شریکانی در عبادت با خدا هست و آنها بت ها هستند پس در روز قیامت بیاورید این شریک ها را اگر راستگویانید در اینکه بتها شریکهای خدا هستند.

و بعضی گفته اند:یعنی آیا با ایشان گواهانی هست که شهادت دهند برای ایشان براستی،پس دلیل بآن اقامه گردد،پس آنها را روز قیامت بیاورید که شهادت و گواهی دهند بر درستی ادّعای ایشان اگر در ادعایشان راستگو هستند.

يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ

یعنی پس در این روزی که ظاهر میشود در آن شدت ها و سختیها بیاورید شریکان را.

ابن عباس و حسن و مجاهد و قتاده و سعید بن جبیر گفته اند:یعنی روزی که ظاهر میشود از امر سخت.

عکرمه گوید:از ابن عباس سؤال شد از قول خدا یکشف عن ساق،پس گفت هر گاه چیزی در قرآن بر شما مخفی شده پس آن را در شعر طلب کنید،پس البته آن دیوان عرب است آیا نشنیده اید قول شاعر را و قامت الحرب بنا علی ساق آن روز ناگوار و شدیدی بود،قتیبی گوید:اصل این اینست که هر گاه

آدمی واقع شد در کار بزرگی که محتاج میشود در آن جدیت و کوشش کند دامنش از ساقش بالا میزند و جمع میکند،پس کشف از ساق عاریه آورده شده در محل شدّت و برای درید بن صمه انشاد کرده.

کمیش الازار خارج نصف ساقه

بعید من الآفات طلاع انجد

زیر جامه اش را بالا- زده که نصف ساقش بیرون است دور است از آفتها مجرّب و کار آزموده و جدّی در کارهاست،شاهد این بیت نصف ساقه میباشد که کنایه از جدّیت و کوشش است.

پس تأویل آیه این است روزی که کار سخت شد چنانچه سخت میشود که محتاج میشود که کشف ساق کند و پایش را بیرون اندازد.

وَ یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ

یعنی بایشان بر طریق سرزنش و ملامت میگویند سجده کنید.

فَلاٰ یَسْتَطِیعُونَ

پس توانایی ندارند،و برخی گفته اند که سختی کار و دشواری آن روز آنها را بسجود خوانده و بزانو در می آورد و اگر چه منتفع بآن هم نمیشوند،البته ایشان را امر بسجده میکنند و این چنانست که انسانی ناچار بسجده میشود و برو میفتد وقتی که باو مصیبتی از مصیبتهای دنیوی برسد.

خٰاشِعَةً أَبْصٰارُهُمْ

یعنی دیدگان آنها ذلیل و خوار و سرافکنده است که از روی ذلّت و خواری نظرشان را از زمین بلند نمیکنند.

تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ

یعنی ذلت پشیمانی و حسرت آنها را فرو میگیرد.

وَ قَدْ کٰانُوا یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ وَ هُمْ سٰالِمُونَ

یعنی مردمی بودند تندرست ممکن بود بر ایشان سجده کنند،پس سجده نکردند،یعنی در دنیا

بآنها امر شد نماز بخوانند،پس بجا نیاوردند.

سعید بن جبیر گوید:ایشان میشنیدند حیّ علی الفلاح را ولی اجابت نمیکردند،کعب الاحبار گوید:سوگند بخدا که این آیه نازل نشده مگر برای آن کسانی که تخلّف از نماز جماعت میکنند.

از ربیع بن خثیم وارد شده که فلجی برای او عارض شد که دو نفر مرد (۱)

۱- ۱) ربیع بن خثیم که در ایران و بالاخص خراسان معروف بخواجه ربیع و در مشهد مزار معروفی دارد،یکی از زهّاد ثمانیه و هشت زاهد معروف و از ممدوحین است،علماء درباره او اختلاف کرده اند،بعضی وی را از مذمومین و منحرفین از ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام مانند حسن- بصری میدانند،و بعضی از ممدوحین دانسته که از آنها مرحوم محدث زاهد و عالم متعبد حاج شیخ علی اکبر نهاوندی،ره،و حقیر هم قضایایی درباره او از بزرگان شنیده ام که یکی از آنها را در جلد سوّم گنجینهٔ دانشمندان ص ۶۳ در ذکر مرحوم آیه اللّه حاج سید یونس اردبیلی ره،یاد کرده ام که دلالت بر بزرگواری و ممدوحیت او دارد،و در جوار او مدفونست. پدر علویه متعلقه حقیر مرحوم سلاله السادات الاطیاب حاج سیّد رضا موسوی الأبطحی والد ماجد حجه الاسلام حاج سید حسن ابطحی خراسانی معاصر که از علماء خدوم مشهد و دارای آثار علمی و اجتماعی چندی که از آنهاست(کانون بحث و انتقاد دینی)میباشد. و نیز در آنجا مدفونست خادم خالص و مخلص خاندان رسالت بالاخص مولای ما صاحب الزمان روحی و ارواحنا له الفداء مرحوم مبرور ثقه المحدّثین حاج شیخ احمد کافی که در راه زیارت حضرت علی بن موسی الرضا(ع)در صبح جمعه نیمه شعبان ۱۳۹۸ قمری شهید و مرگش چنان موجی در سراسر ایران ایجاد کرد که در مرگ و رحلت مرجع تقلید بزرگی ایجاد میشد،تمام بلاد و غالب دهات برایش مجلس عزاء با سوز و گدازی گذاردند،و گمان

زیر بغل او را گرفته و بمسجد میبردند،پس باو گفته شد ای ابو زید اگر مینشستی چه میشد پس البته برای تو رخصت و اجازه است نمازت را نشسته بخوانی گفت کسی که شنید حیّ علی الفلاح باید اجابت کند گر چه با دست و شکم باشد.

از حضرت باقر و حضرت صادق(ع)روایت شده که فرمودند:در این آیه حجت را تمام کرده و برایشان هیبه داخل شده و دیدگانشان خیره گردید و جانهایشان بگلو رسیده و پشیمانی و خواری و ذلت ایشان را فرا گرفته و آنها را بسجده خوانده و حال اینکه سالم و تندرستند و توانایی دارند که اوامر را اتیان و نواهی را ترک نمایند،و برای همین آزمایش شدند.

مجاهد و قتاده گویند روز قیامت مؤذنی اذان گوید،پس مؤمن سجده میکند و گرده پشت منافقان سخت میشود(و نمیتوانند بسجده روند)پس البتّه سجده مسلمانها برای ایشان حسرت و ندامت میشود،و در خبر است که پشت منافقان چون سیخ های آهنین کباب میشود،سپس خداوند سبحان فرمود:

فَذَرْنِی وَ مَنْ یُکَذِّبُ بِهٰذَا الْحَدِیثِ

این تهدید است معنایش اینست مرا واگذارید و تکذیب کنندگان را،یعنی تمام کارهای ایشان بدست من است چنان که گوینده ای میگوید مرا با او واگذارید،میگوید رها کن میان من و میان آن کسی که تکذیب میکند این قرآن را و دلت را مشغول او نکن که من کار او را کفایت میکنم.

(۱

(میکنم کمتر دلی در شهادتش نسوخت و کمتر چشمی نگریست،مگر دشمنان ولایت و منکرین مولایش و مولایمان حضرت مهدی روحی له الفداء که دلهایشان سخت و تاریک از نور هدایت و ولایت است،رحمه اللّه علیه عاش سعیداً و مات سعیدا،خداوند او را با سعیدان و شهیدان محشور فرماید مترجم.

ص :۲۴۱

سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لاٰ يَعْلَمُونَ

یعنی بزودی آنها را میگیرم برای عقاب حالی بعد از حال و تفسیر این آیه در سوره اعراف گذشت.

از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام روایت شده که فرمود هر گاه بنده گناهی مرتکب میشود نعمتی را بر او خداوند از نو میرساند پس استغفار را ترک میکند این است استدراج.

وَ أُمْلِی لَهُمْ إِنَّ کَیْدِی مَتِینٌ

یعنی اجلشان را طولانی کنیم و مبادرت بعذاب آنها نمیکنیم مبادرت کسی میکند که میترسد فوت شدن را،پس البته شتاب میکند کسی که میترسد فوت از بین رفتن را البته عذاب و شکنجه من هر آینه سخت است.

ص :۲۴۲

[سوره القلم (۶۸): آیات ۴۶ تا ۵۲]

اشاره

أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (۴۶) أَمْ عِنْدَهُمُ اَلْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ (۴۷) فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لاٰ تَكُنْ كَصٰاحِبِ اَلْحُوتِ إِذْ نٰادىٰ وَ هُوَ مَكْظُومٌ (۴۸) لَوْ لاٰ أَنْ تَدٰارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرٰاءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ (۴۹) فَاجْتَبٰاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ اَلصّٰالِحِينَ (۵۰) وَ إِنْ يَكٰادُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصٰارِهِمْ لَمّٰا سَمِعُوا اَلذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ (۵۱) وَ مٰا هُوَ إِلاّٰ ذِكْرٌ لِلْعٰالَمِينَ (۵۲)

ترجمه:

۴۶-آیا از ایشان پاداشی میخواهی پس آنان از غرامت آن گران بارند ۴۷-آیا علم غیب(لوح محفوظ)نزد ایشانست پس ایشان(از آن) مینویسند.

۴۸-پس برای حکم پروردگارت شکیبا باش و(در بی صبری)مانند صاحب ماهی(یونس علیه السلام)مباش آن دم که پروردگار خویش را بکلمه لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین«در شکم ماهی»بخواند در

ص: ۲۴۳

حالی که او را از غم و اندوه پر بود.

۴۹-و اگر نه آن بودی که او را رحمتی از پروردگارش دریافت بصحرای بی گیاهی افکنده شدی در حالی که ملامت شده بودی.

۵۰-پس پروردگارش یونس را برگزید و از شایستگان گردانیدش.

۵۱-و البته آنان که(بخدا و رسول او)نگرویدند آن هنگام که قرآن شنیدند نزدیک بود تو را با دیدگان خویش بلغزانند(ترا بکشند و هلاک گردانند)و گویند که محمد(ص)دیوانه است.

۵۲-و حال آنکه این قرآن جز پندی(یا محمد جز شرفی)برای جهانیان نیست.

قرائت:

اهل مدینه لیزلقونک بفتح یاد و دیگران لیزلقونک بضم یاء قرائت کرده اند.

دلیل:

کسی که بفتح یاء خوانده از باب زلق و زلفت انا مانند حزن و حزینه و شترت عینه و شترتها گرفته،ابو علی گوید:خلیل(نحوی)در این موضوع معتقد است به اینکه معنایش جعلت فیه شترا و جعلت فیه حزنا است چنانچه هر گاه تو گفتی کحلت و دهنته اراده کرده ای او را سرمه کشیده،و روغن مالی کردم.

و کسی که بضم یاء خوانده آن را از باب ازلقته قرار داده و فعل را با همزه نقل کرده و معنی اینست لیزلقونک بابصارهم نگاه میکنند بسوی تو بنظر کینه

ص:۲۴۴

و دشمنی و مانند آنست قول شاعر:

يتقارضون اذا التقوا فی مجلس

نظرا يزيل مواقع الاقدام

هر گاه در مجلسی بهم برمیخورند از یکدیگر با چشمانشان میچینند بطوری که قدمها را میلغزاند و از جا میکند،شاهد این بیت کلمه نظرا میباشد که به معنای نظر کینه و عداوت است.

شرح لغات:

المغرم:چیزیست که لازم میشود از دینی که اصرار میشود در پرداخت آن و اصل آن از لزوم باصرار است،و از آنست قول خدا:انّ عذابها کان غراما،البته عذاب آن لازم است جدّا.

شاعر گوید:

يوم الجفار و يوم النسار

کانا عذابا و کان غراما (۱)

روز جفار و روز نسار دو روز سختی بودند و روز لازمی بود،شاهد این بیت کلمه غراما است که بمعنای لازم آمده است.

المثقل:حمل سنگین است و آن سنگینی بدین و سنگین بعیال،و سنگین بحقوق لازمه و امور واجبه است که بر ذمه اوست.

المکظوم:محبوس از تصرف در امور و از آنست کظمت رأس القربه اذا شددته حبس کردم سر مشک را وقتی که آن را محکم بستم،و کظم غیظه

ص: ۲۴۵

۱- ۱) روز جفار روز مشهوریست میان عرب که میان بنی بکر و بنی تمیم، جنگ سختی سر آب جفار در گرفت و بسیاری از طرفین تلف شدند و آن روز ضرب المثل شد و همچنین روز نسار که میان بنی اسد و ذبیان با بنی جشم ابن معاویه سر چاه نسار که از بنی عامر بود جنگ درگرفت مانند روز جفار که چاه آبی متعلّق به بنی تمیم بود در نجد.(مترجم)

وقتی که آن را حبس کند بقطع کردن از آنچه بسوی او میخواند و کظم خصمه وقتی که او را جواب ساکت کننده دهد.

العراء:زمین خالی از درخت و روئیدنی است قیس بن جعده گوید:

و رفعت رجلا لا اخاف عثارها

و نبذت بالبلد العراء ثیابی

بلند کردم پای را و نمیترسم لغزش آن را و درآوردم بشهری که خالی بود از هر چی لباسم را،شاهد این بیت کلمه عراء است که بمعنای زمین و شهر خالی و عاری آمده است.

مقصود و تفسیر:

سپس خداوند سبحان پیغمبر(ص)را مخاطب ساخته و بر طریق سرزنش کافرها فرمود:

أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْراً

آیا از ایشان پاداشی خواستی و این عطف است بر آیه أَمْ لَكُمْ كِتابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ یاد کرده خداوند سبحان تمام آنچه بآن محتاجند،پس فرمود ای محمد آیا از این کافرها پاداشی بر اداء رسالت و دعوت بسوی خدا خواستی.

فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ

یعنی:ایشان از لزوم و پرداخت آن.

(مُثْقَلُونَ)

یعنی حمل کنندگان سنگینی ها هستند.

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ

یعنی:آیا نزد ایشان عملی بصحّت و درستی چیزیست که میخوانند و آنها اختصاص بآن داده شده و غیر ایشان نمیدانند،پس ایشان مینویسند و از هم ارث میبرند و شایسته است آن را ظاهر کنند،سپس به پیغمبر(ص)فرمود:

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ

شکیبا باش در ابلاغ رسالت و ترک مقابله کردن با

ایشان بفعل زشت،و بعضی گفته اند:لام لحکم جاری مجرای الی و معنی اینست صبر کن تا اینکه خدا حکم کند بنصرت اولیاء تو و مغلوب شدن دشمنانت و بعضی گفته اند:یعنی پس صبر کن برای حکم خدا در خلوت کردن میان ظالم و مظلوم تا وقت کتاب برسد.

وَ لاٰ تَكُنْ كَصٰاحِبِ الْحُوتِ

یعنی:مانند یونس صاحب ماهی نباش در شتاب کردن عقاب قومش و هلاک کردن ایشان و از میان قومت بیرون رو پیش از آنکه خدا اذنت دهد چنانچه یونس خارج شد.

إِذْ نٰادیٰ وَ هُوَ مَكْظُومٌ

یعنی:خواند پروردگارش را در شکم ماهی در حالی که او محبوس از تصرّف در کارها بود و آن چیزی که بآن خدا را خواند این بود، لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنْتَ سُبْحٰانَكَ إِنِّی كُنْتُ مِنَ الظّٰالِمِینَ ،نیست خدایی جز تو منزّه و پاکی تو البته من از ستمکارانم.

و بعضی گفته اند:مکظوم:یعنی غم و غصّه گلویش را گرفته و بر غیظش شفائی نمی یابد.

لَوْ لاٰ أَنْ تَدٰارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ

یعنی اگر رحمتی از پروردگارش سبب مستجاب شدن دعائش باو نرسیده بود و از زندان شکم ماهی خلاص نشده بود که زنده مانده و زنده بیرون آید.

(لَنُبِذَ)

یعنی:افکنده شده بود.

(بِالْعَرٰاءِ)

یعنی در فضاء و بیابان عاری و خالی از درخت و گیاه وَ هُوَ مَذْمُومٌ و او ملامت شده بود بچیزی که بر آن ملامت شده بود و لکن خداوند تعالی او را تدارک کرد بنعمتی از نزد خودش پس افکنده شد به بیابان عاری از گیاه در حالی که او مذموم و ناپسند نبود.

فَاجْتَباهُ رَبُّهُ

خداوند او را بنبوّت اختيار كرده.

فَجَعَلَهُ مِنَ الصّالِحِينَ

يعنى از جمله مطيعين خدا و تاركين گناهان قرارش داد.

وَ إِنْ يَكادُ الَّذِينَ كَفَرُوا

البته آن كسانى كه كافر شدند نزديک است ان در اينجا از انّ مشدّده مثقّله است،و تقديرش اينست و البته نزديک است كسانى كه كافر شدند.

لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصارِهِمْ

ابن عباس گويد:تو را بكشند و هلاک كنند و او اينطور ميخواند.

كلبى گويد:يعنى تو را بزمين بزنند(يا مبتلا بكسالت صرع و غشوه نمايند).

سدى گويد:با چشمانشان بتو آسيب و صدمه بزنند،و تمام اين گفته ها در معنى برميگردد به چشم زدن و تمام مفسرين ميگويند مقصود آيه زخم چشم است،ولى جبائى اين را منكر شده و ميگويد زخم چشم درست نيست و على بن عيسى رمّانى ميگويد:اين مطلبى را كه جبائى ذكر كرده صحيح نيست،بعلت اينكه محال و ممتنع نيست كه خداوند تعالى عادت را جارى بر صحت اين كرده باشد،براى يک نوع از مصلحت و بر همين مبنا هم تمام مفسّرين اتفاق نموده و عقلاء هم تجويز نموده اند و مانعى هم از آن نيست،و در خبر آمده كه اسماء دختر عميس(همسر جناب جعفر طيّار و مادر عبد اللّه شوهر حضرت زينب و مادر محمد بن ابى بكر)عرض كرد اى رسول خدا فرزندان جعفر مبتلا بزخم چشم شده اند پس دعائى و تعويذى برايشان مرحمت فرما،فرمود آرى اگر از قضا و قدر چيزى سبقت ميگرفت هر

آینه چشم بود.

فراء و زجاج گویند:هر گاه مردی از ایشان میخواست رفیقش را چشم بزند سه روز گرسنه میماند،سپس او را توصیف میکرد،پس او را بهمین توصیف زمین میزد،و این مطلب اینطور بود که با آن کسی که میخواست صدمه ای با چشم بزند میگفت:ندیدم مثل امروز شتری یا گوسفندی یا مانند تو(وه)چه آدمی یا هر چه اراده میکرد،یعنی مثل شتری که امروز دیدم پس آنها به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله چنان که میخواستند بگویند و آن حضرت را با زخم چشم صدمه بزنند.

زجاج گوید:یعنی ایشان در موقع قرآن خواندن و دعوت کردنت بتوحید نگاه میکنند بتو نگاه دشمنی و کینه و انکار آنچه میشنوند،و تعجّب میکنند از آن پس نزدیک است بتیزی چشمشان تو را بزمین بزنند و از جای خودت حرکت دهند،و این در کلام مردم استعمال شده که میگویند فلانی به من طوری نگاه کرد که نزدیک بود مرا بزمین اندازد،جوری نگاه کرد که نزدیک بود مرا بخورد،و تأویل تمام اینها اینست که او بمن نگاهی کرد که اگر امکان داشت برای او مرا بخورد یا زمین زند میکرد. (۱).

ص: ۲۴۹

۱- ۱) زخم چشم مسلّم است و برای خود حقیر اتفاق افتاده و خاطرم هست در حادثهٔ هائله مورد حمله گروه تیر اندازان قرار گرفتم،و همگی آنان بطرفم تیر اندازی کردند بقصد کشتنم ولی بگفته شاعر اگر تیغ عالم بجنبد زجا-نبرّد رگی تا نخواهد خدا-خداوند حفظ فرمود و تیرها اصابت نکرد،ولی تیر خوردن و کشته شدنم شایع شد و دوستانم در گوشه و کنار ناراحت و بعضی مجالس ترحیم گرفتند،پس مسافرتی بیکی از مناطق شمال که جمعی از دوستانم بودند نمودم پس از ورود در آن محل مردم که مرگ مرا یقین کرده و حتی مجلس عزا گرفته بودند خوشحال و تکلیف

لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ

هنگامی که قرآن را شنیدند.

وَ يَقُولُونَ

و میگویند با این وصف.

إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ

یعنی عقلش مغلوب است با اینکه علم دارند بعقار و سنگینی و فراوانی عقل او،این را از روی دشمنی و تکذیب کردن او می گویند.

(وَ مَا هُوَ)

یعنی:و او نیست قرآن.

(إِلاَّ ذِكْرٌ)

مگر شرفی.

(لِلْعَالَمِينَ)

برای عالمیان تا اینکه قیامت قیام کند.

و بعضی گفته اند:یعنی و نیست محمد(ص)مگر شرفی برای خلق هنگامی که ایشان را هدایت کرد بسوی صلاح و ایشان را از گمراهی نجات داد وقتی که نسبت جنون باو دادند و او را توصیف کردند بچیزی که در او نبود،و بعضی گفته اند:مقصود از ذکر اینست که او آنها را متذکّر و متوجه بامر آخرتشان میکند از ثواب و عقاب و وعده و وعید.

حسن گوید:دواء زخم چشم خواندن این آیه است:

وَ إِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا...

تا آخر آیه.

(۱)

(منبر کردند،پس منبر رفتم و در حین صحبت شخصی که معروف بشور چشمی بود وارد و از دیدنم تعجّب و به رفیقش

گفت(وه)این آقای رازی است که میگفتند کشته شده،پس همانساعت حالم بالای منبر بهم خورد و بزمین افتادم و مرا با دوش منزل بردند و معروف شد که فلانی آقا را چشم زخم زده است،پس ناچار از آن محل بطهران مراجعت و حالم بحمد اللّه خوب شد،و نیز میگویم در شواهد التنزیل حاکم سکانی حنفی سنی روایاتی در تأویل بعضی از آیات این را نقل کرده که مناسب است متذکر شوم:

ص :۲۵۰

(۱)

در ص ۲۶۷-در ذیل آیه فَسَتُبْصِرُ وَ یُبْصِرُونَ بِأَیِّکُمُ الْمَفْتُونُ حدیث: ۱۰۰۲-از تفسیر قرآن باستنادش از عبد اللّه بن مسعود از پیغمبر(ص) روایت نموده که از آن حضرت از علی علیه السلام پرسیدند پس فرمود:علی اسلامش از شما قدیمی تر و ایمانش از شما بیشتر،و علمش از شما فراوان تر و صبرش از شما زیادتر و غضبش در راه خدا از شما شدیدتر است،علمم را باو تعلیم کردم و سرّم را باو سپردم و او را موکّل شأن و مقام خود ساختم پس اوست خلیفه من در اهل من و امین من در امّت من. پس بعضی از قریش گفتند هر آینه علی رسول خدا را مفتون نمود تا جایی که هیچ نقصی در او نمیبیند،پس خداوند تعالی نازل فرمود فَسَتُبْصِرُ وَ یُبْصِرُونَ بِأَیِّکُمُ الْمَفْتُونُ . و نیز در حدیث(۱۰۰۳)باستنادش از عبد اللّه بن مسعود روایت نموده که گفت صبحی بسوی رسول خدا(ص)رفتم پس داخل مسجد شدم و مردم بسیار بودند و گویا بر سر آنان پرنده نشسته است که علی بن ابی طالب علیه السلام وارد بر پیغمبر(ص)و سلام کرد پس بعضی که در آنجا بودند بآن حضرت چشمک زدند،پس پیغمبر(ص)نگاهی بآنها کرده و فرمود آیا سؤال نمیکنید از افضل خودتان،گفتند چرا فرمود فرمود افضل شما علی بن ابی طالب، اقدمکم اسلاما و اوفرکم ایمانا و اکثرکم علما و ارجحکم حلما و اشدکم غضبا فی اللّه و استودعته سری و هو امینی علی امّتی پس بعضی از حاضرین گفتند هر آینه علی رسول خدا را مفتون کرده تا باو هیچ چیزی نمیبیند،پس خدا نازل فرمود فَسَتُبْصِرُ وَ یُبْصِرُونَ بِأَیِّکُمُ الْمَفْتُونُ میگویم این حدیث مانند حدیث اوّل است با مختصر تفاوتی. و در حدیث ۱۰۰۵ باسنادش از جابر روایت کرده که پیغمبر(ص) فرمود:دروغ میگوید ای علی کسی که خیال کرده مرا دوست دارد و تو را دشمن میدارد،پس مردی از منافقین گفت هر آینه رسول خدا مفتون باین جوان شده،پس خدا نازل کرده، فَسَتُبْصِرُ وَ یُبْصِرُونَ...

(۱)

پیروی گوید: شیر خدا و لنگر عرش خدا علی است مرات حق و آینه حق نما علی است در روز حشر شافع امت محمد(ص)است باب النجاه سلسله انبیاء علی است بعد از وجود اقدس خاتم حبیب حق بر کل جن و انس و ملک رهنما علی است اوّل رجل که دین محمد(ص)قبول کرد و آن دوّمین ز خمسه آل عبا علی است نقش نبی و باب علوم محمد(ص)است چارم نفر که رفته بزیر کسا علی است گر افتخار دیگر برای او نبود این افتخار بس که شه لا فتی علی است در جنگ بدر و غزوه خندق صف احد مردی بود در خور صد مرحبا علی است دست خدا که فوق همه دست ها بود دست علی ولی خدا مرتضی علی است شاهی که کرده عطا در گه رکوع انگشتری خویش بفردی گدا علی است بخشنده ای که کرده سفارش ز قاتلش بر جانشین خود حسن مجتبی علی است

ص :۲۵۲

سوره الحاقّه

اشاره

عدد آیات این سوره

این سوره در مکّه نازل شده و پنجاه و یک آیه از نظر بصری و شامیها و پنجاه و دو آیه از نظر دیگرانست.

اختلاف آیات این سوره:

در دو آیه است(۱)آیهٔ (الْحَاقَّهُ) اوّل کوفی(۲) کِتٰابَهُ بِشِمٰالِهِ حجازی است.

فضیلت این سوره:

ابی بن کعب از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که فرمودند هر

کس سوره الحاقّه را قرائت کند خداوند حساب او را آسان خواهد کشید.

جابر جعفی از حضرت ابی جعفر باقر علیه السّلام روایت نموده که فرمودند:بسیار نمائید قرائت الحاقّه را.پس البتّه قرائت آن در نمازهای واجب و مستحبّ از ایمان بخدا و پیامبر است و از قاری آن دینش گرفته نشود تا خدا را ملاقات کند.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

چون در آخر سورهٔ قلم واقعه قیامت و وعید کافرها ذکر شد خداوند این سوره را نیز بیاد قیامت و احوال اهل آتش شروع نمود و فرمود:

ص :۲۵۴

[سوره الحاقه (۶۹): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . اَلْحَاقَّةُ (۱) مَا اَلْحَاقَّةُ (۲) وَ مٰا أَدْرٰاكَ مَا اَلْحَاقَّةُ (۳) كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عٰادٌ بِالْقٰارِعَةِ (۴) فَأَمّٰا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطّٰاغِيَةِ (۵) وَ أَمّٰا عٰادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عٰاتِيَةٍ (۶) سَخَّرَهٰا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيٰالٍ وَ ثَمٰانِيَةَ أَيّٰامٍ حُسُوماً فَتَرَى اَلْقَوْمَ فِيهٰا صَرْعىٰ كَأَنَّهُمْ أَعْجٰازُ نَخْلٍ خٰاوِيَةٍ (۷) فَهَلْ تَرىٰ لَهُمْ مِنْ بٰاقِيَةٍ (۸) وَ جٰاءَ فِرْعَوْنُ وَ مَنْ قَبْلَهُ وَ اَلْمُؤْتَفِكٰاتُ بِالْخٰاطِئَةِ (۹) فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رٰابِيَةً (۱۰)

ترجمه:

۱-(الحاقّه)یکی از نامهای قیامتست.

۲-آن قیامت چیست؟ ۳-و ترا چه چیز دانا کرد که قیامت چه چیز است.

۴-قوم ثمود و عاد قارعه را(قیامتی که کوبنده کافرانست)تکذیب کردند.

۵-و امّا قوم ثمود(قوم صالح پيغمبر«ع»)براى سركشى كردنشان (يا به صيحه جبرئيل كه بواسطه شدّت از حدّ گذشته بود)نابود شدند.

۶-و امّا قبيلۀ عاد(قوم هود پيغمبر(ع)ببادى سرد سركش هلاك گشتند.

۷-خداى تعالى آن باد را بر قوم عاد هفت شب و هشت روز پى در پى مسلّط كرد پس اگر(بودى)قوم عاد را در آن ايّام مردگان ميديدى گويا ايشان مانند تنه هاى درخت خرماى پوسيده فرو افتاده اند.

۸-پس آيا از ايشان هيچكس را باقيمانده ميبينى.

۹-و فرعون و آنان كه پيش از او بودند و اهل قريه هاى واژه گون شده بكارهاى خطا(و شرك)آمدند.

۱۰-پس فرستاده پروردگار خويش را نافرمانى كردند در نتيجه ايشان را گرفتيم گرفتنى سخت(افزون از گرفتاريهاى امّتان ديگر).

قرائت:

اهل بصره و كسايى(و من قبله)بكسر قاف و فتح باء و ديگران(و من قبله)بفتح قاف و سكون باء خوانده اند.

دليل:

سيبويه گويد:قبل چون در پهلو و كنار چيزى واقع شد مى گويى ذهبت قبل السّوق.رفتم در كنار بازار.ولى قبلك حق.يعنى مرا در جنب تو حقّى است.و توسعه يافته اين استعمال تا اينكه بمنزله لى عليك حق شده است.

و دليل كسى كه قبل قرائت كرده اينست كه ايشان گمان كرده اند،در

ص :۲۵۶

قرائت ابی و جاء فرعون و من معه آمده.و این تقویت میکند و من قبله:برای اینکه قبل چون پهلوی چیزی از چیزهایی که از آن تخلّف نکند و آنهم پیرو او شده و محفوف باو گردد.

و دلیل آنکه.و من قبله خوانده اینست که معنای آن و از جلوتر آن از امّتهای که کافر شدند چنان که او کافر شد.

شرح لغات:

الحاقّه:ابن انباری گوید:الحاقّه یعنی واجبه حقّ.یعنی وجب یحقّ حقّا و حقوقا پس او حاق است.

فرّاء گوید:عرب میگوید چون حقّ را شناختی کجا میگریزی و الحقه،و الحاقه بیک معنی است.

و بعضی گفته اند:قیامت را الحاقه نامیده اند برای اینکه کفّار از قولشان برمیگردند.حاققته فحقّقته مانند خاصمته فخصمته است.

و قیامت را قارعه نامیده اند بجهت اینکه کوبیده میشود دلهای بندگان بسبب ترس تا اینکه مؤمنان بمحلّ امن میرسند.

دریت الشّیء درایه و دریه بمعنای علمته دانستم آن را و ادریته یعنی اعلمته آگاهانیدم او را.

الطاغیه:طغیان مصدر مثل عافیه است.

الصرصر:باد سخت پر صداست.

الحسوم:پی در پی از حسم الدّاء قطع کردن درد بنهادن داغ بر آن گرفته شده.پس مثل اینکه متوالیا و مرتبا شرّ و بدی بر سر ایشان باریده تا ایشان را مستأصل و بیچاره نموده است.

ص: ۲۵۷

و بعضـی گفته انـد:آن از قطع و بریدنست.پس مثل اینکه ایشان را بریده اند بریدنی یعنی ایشان را از بین برده و نابود کرده اند و ریشهٔ آنها کنده و قطع شده.

الخاویه:یعنی خالی چنان که چیزی در جوف و درون آن نیست.

اعراب:

عامل در اَلْحَاقَّةُ یکی از دو چیز است یا ابتـداء و خبرش مَا الْحَاقَّةُ است چنان که می گویی زید ما زید و یا خبر مبتداء محذوف است یعنی هذه الحاقه سپس گویند الحاقه چه چیز است بجهت بزرگداشت شأن و موقعیّت آن.

حسومـا منصوب شـده بر مصـدری که وضع شـده در جای صـفت برای ثمانیه یعنی تحسـمهم حسوما.قطع میکنـد ایشان را قطع کردنی.و ممکن است جمع حـاسم باشـد.پس مثـل راقـد و رقود و ساجـد و سـجود باشـد.و بنا بر این منصوب است بر اینکه نیز صفت برای ثمانیه باشد.

و صـرعی منصوب بر حـالیّت است و قول خـدای تعـالی. کَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِیَةٍ .جمله در محلّ حال از صـرعی است یعنی صرعوا امثال نخل خاویه.زمین افتادند مانند درخت خرمای پوسیده.و من در قول او من باقیه زایده است.

مقصود و تفسیر:

(الْحَاقَّةُ)

یکی از نامهـای قیـامت است بنـا بر گفته تمـام مفسّرین و الحاقه نامیـده انـد برای صاحب کارهای راست لازمه الصّدق اسـت بجهت اینکه تمام احکام قیامت لازمه الوقوع و صادقه الوجود است.

ص :۲۵۸

مَا الْحَاقَّةُ

استفهام و معنایش تجلیل حال قیامت و بزرگداشت شأن و مقام آنست.سپس خداوند سبحان در بیم دادن زیاد کرده و فرمود.

وَ مٰا أَدْرٰاکَ مَا الْحَاقَّةُ

یعنی مثل اینکه تو میدانی آن چیست زیرا آن را معاینه نکرده و ندیده ای آنچه در آن است از چیزهای ترسناک.

ثوری گوید:بمعلوم ما ادریک گفته میشود و بآنچه معلوم نیست در تمام قران ما یدریک.و البتّه بکسی که آن را میداند ما ادریک گفته برای اینکه آن را بصفت میداند.سپس خداوند سبحان خبر داد از تکذیب کنندگان به قیامت پس فرمود:

کَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عٰادٌ بِالْقٰارِعَهِ

یعنی بروز قیامت.و البتّه نیکوست که قارعه کنایه جای الحاقّه نهاده شود برای اینکه متذکّر باین صفت هولناک شود بعد ذکر کردن به اینکه آن روز الحاقّه است و گرنه قطعا کافی بود که بگوید ثمود و عاد تکذیب کردند بآن.سپس خبر داد خدای سبحان از چگونگی نابود شدن آنها.پس فرمود: فَأَمّٰا ثَمُودُ پس ایشان قوم صالح میباشند فَأُهْلِکُوا بِالطّٰاغِیَهِ ابن عبّاس و مجاهد گویند.یعنی هلاک شدند بسبب طغیان و کفرشان.

قتاده و جبائی و ابو مسلم گویند:یعنی هلاک شدند بسبب صیحه و فریاد طاغیه و آن صیحۀ چنانی بود که از حدّ تجاوز کرد تا ایشان را هلاک نمود.

زجاج گوید:هلاک شدند بسبب لرزیدن بی اندازه.

و بعضی گفته اند:بسبب خصلت متجاوز مر حال غیرش را در شدّتی که خدا اهل فساد را بآن هلاک نمود.

وَ أَمّٰا عٰادٌ فَأُهْلِکُوا بِرِیحٍ صَرْصَرٍ

یعنی قوم و امّت هود.ابن عباس و

قتاده گويند.بباد سردى مثل اينكه براى شدّت سردى آن دندانها بهم ميخورد بآنچه شنيده ميشد از صداى آن.

و بعضى گفته اند:صرصر باد بسيار تنديست كه متجاوز از حدّ معروف باشد.

(عٰاتِيَةٍ)

از شدّت وزش سرپيچى از فرمان فرشتگان مأمور و موكّل باد كند.زهرى از قبيصه بن ذويب روايت كرده كه او گويد:چيزى از باد بيرون نميآيد مگر اينكه بر آن مأمورينى هستند كه ميدانند مقدار و عدد و وزن آن را تا آن بادى كه بر عاد فرستاده شد پس هلاك شدند و مردند از آن.پس ايشان نميدانند مقدار غضب خدا را و براى همين عاتيه ناميده شد.

سَخَّرَهٰا عَلَيْهِمْ

يعنى مسلّط كرد،برايشان و آن را فرستاد براى هلاك ايشان.

سَبْعَ لَيٰالٍ وَ ثَمٰانِيَةَ أَيّٰامٍ

هفت شب و هشت روز.

وهب گويد:و آن همان ايّاميست كه عرب آن را ايّام العجوز(و عجم آن را سرما پيره زن)گويد.صاحب سرماى سخت و باد تند است و اين روزها را نسبت بعجوز و پير زن داده اند براى اينكه پير زنى از ايشان از ترس سرما پناهنده بسردابى شد پس باد او را تعقيب نمود تا روز هشتم از نزول عذاب او را كشت پس عذاب در روز هشتم منقطع شد.

و بعضى گفته اند:ايّام العجوز ناميده شد براى اينكه آن در آخر زمستانست و براى آن نامهاى مشهوريست بروز اوّل(صن)و بدوّم(صنبر) و بسوّم(وبر)و بچهارم(مطفئ الجمر)و به پنجم(مكفى الظّعن)و بششم (الآمر)و به هفتم(المؤتمر)و بهشتم(المعلل)و در اين باره شاعر ايشان

گوید:

کسع الشّتاء بسبعه غبر

ایّام شهلتنا،مع الشّهر

فبامر و اخیه مؤتمر

و معلّل و بمطفی الجمر

فاذا انقضت ایّام شهلتنا

بالصّن و الصّنبر و الوبر

ذهب الشّتاء مولیا هربا

و اتتک واقده من الخبر

زد پس گردنش بسبب هفت شبی که از ایّام عجوز باقیمانده بود و برفتن ایّام عجوز و تمام شدن ماه(اسفند)زمستان تمام شد.پس شروع کردن شمردن نامهای سرما پیر زن و گفت(۱)آمر(۲)برادرش مؤتمر(۳)معلل (۴)مطفئ الجمر پس در این هنگام ایّام پیر زن منقضی شود بسبب رفتن(۵) صن(۶)و الصّنبر(۷)و وبر زمستان پشت کرده و فرار کند و میآید تو را نمونه ای از گرمای تابستان.

(حُسُوماً)

ابن عبّاس و ابن مسعود و حسن و مجاهد گویند یعنی پی در پی که برایش فترت و فرجه ای نیست مثل اینکه شرّ مرتبا برایشان بارید تا مستأصل و بیچاره شان نموده است.

کلبی و مقاتل گویند:یعنی همیشه.

خلیل گوید:یعنی قاطعه که قطع کرد ایشان را قطع کردند تا نابود کند آنها را.

عطیه گوید:بادهای تند میشوم کم فایده که خیر را از اهلش برید.

فَتَرَی الْقَوْمَ

یعنی در این روزها و شب میبینی.

(صَرْعی)

یعنی مصروعین و بزمین افتادگان.

كَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ خاوِيَةٍ

مثل ایشان مثل تنه های درختان خرما

ص :۲۶۱

پوسیده اند.

قتاده گوید:یعنی ریشهٔ درخت خرمای پوسیده افتاده.

سدی گوید:خاویه یعنی فارغ و تو خالی.

و بعضی گفته اند:خاویه یعنی ساقط مانند قولش در سوره قمر أَعْجازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ .

فَهَلْ تَریٰ لَهُمْ مِنْ بٰاقِیَهٍ

پس آیا می بینی برای ایشان که نفسی باقی باشد.

و بعضی گفته اند:از بقاء و باقیه بمعنی مصدر مانند عافیه و طاغیه است.و مقصود اینکه آیا می بینی برای ایشان از بقیّه آنها.یعنی هیچکس از آنها باقی نمانده.

وَ جٰاءَ فِرْعَوْنُ وَ مَنْ قَبْلَهُ

و آمد فرعون و کسانی که جلوتر از او که معنای آن گذشت.

وَ الْمُؤْتَفِکٰاتُ

یعنی قتاده گوید:یعنی و آمد اهل دهاتی که(به واسطه زلزله وارونه شدند)و آنها دهات قوم لوط بودند.اراده نموده از ایشان امّتها و جمعیّتهایی که مرتکب شدند.

(بِالْخٰاطِئَهِ)

یعنی بخطاهایی که شرک و کفر باشد ارتکاب نمودند پس خاطئه مصدر است مثل خطاء و خطیئه.

و بعضی گفته اند:یعنی بکارهایی که خطا بوده است مقصود خود خطاها و لغزشهاست.

فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ

پس عصیان ورزیدند پیغمبر پروردگارشان را در آنچه ایشان را امر نمود.

ص :۲۶۲

و بعضی گفته اند:مقصود برسول رسالت است چنان که در گفته شاعر است.

لقد کذب الواشون ما بحت عندهم

بسرّ و لا ارسلتهم برسول

هر آینه جدّا سعایت گران دروغ گفتند من سرّی نزد ایشان اظهار نکردم و رسالتی برای ایشان نفرستادم شاهد این بیت برسول است که به معنای رسالت و پیام است.

ابی مسلم گوید:یعنی برسالت.و قول اوّل ظاهرتر است.

(فَأَخَذَهُمْ)

پس خدا ایشان را بعقوبتی گرفت.

أَخْذَةً رٰابِيَةً

ابن عبّاس گوید:زیاد سخت گرفت.

و بعضی گفته اند:رابیه یعنی زیاد فزونی داشت بر شکنجه های امّت ها.و بعضی گفته:یعنی بلندی که از عادت بیرون باشد.

ص :۲۶۳

[سوره الحاقه (۶۹): آیات ۱۱ تا ۲۴]

اشاره

إِنّٰا لَمّٰا طَغَی اَلْمٰاءُ حَمَلْنٰاکُمْ فِی اَلْجٰارِیَةِ (۱۱) لِنَجْعَلَهٰا لَکُمْ تَذْکِرَةً وَ تَعِیَهٰا أُذُنٌ وٰاعِیَةٌ (۱۲) فَإِذٰا نُفِخَ فِی اَلصُّورِ نَفْخَةٌ وٰاحِدَةٌ (۱۳) وَ
حُمِلَتِ اَلْأَرْضُ وَ اَلْجِبٰالُ فَدُکَّتٰا دَکَّةً وٰاحِدَةً (۱۴) فَیَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ اَلْوٰاقِعَةُ (۱۵) وَ اِنْشَقَّتِ اَلسَّمٰاءُ فَهِیَ یَوْمَئِذٍ وٰاهِیَةٌ (۱۶) وَ اَلْمَلَکُ
عَلیٰ أَرْجٰائِهٰا وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمٰانِیَةٌ (۱۷) یَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لاٰ تَخْفیٰ مِنْکُمْ خٰافِیَةٌ (۱۸) فَأَمّٰا مَنْ أُوتِیَ کِتٰابَهُ بِیَمِینِهِ
فَیَقُولُ هٰاؤُمُ اِقْرَؤُا کِتٰابِیَهْ (۱۹) إِنِّی ظَنَنْتُ أَنِّی مُلاٰقٍ حِسٰابِیَهْ (۲۰) فَهُوَ فِی عِیشَةٍ رٰاضِیَةٍ (۲۱) فِی جَنَّةٍ عٰالِیَةٍ (۲۲) قُطُوفُهٰا دٰانِیَةٌ (۲۳)
کُلُوا وَ اِشْرَبُوا هَنِیئاً بِمٰا أَسْلَفْتُمْ فِی اَلْأَیّٰامِ اَلْخٰالِیَةِ (۲۴)

ص: ۲۶۴

ترجمه:

۱۱-و آن هنگام که آب از حدّ درگذشت البتّه ما شما را(پدران شما را که در اصلاب ایشان بودید)در کشتی رونده سوار کردیم.

۱۲-تا آن کشتی را برای شما پندی(و عبرتی)بگردانیم و تا گوشی که نگاه دارنده است(این پند را)نگاه دارد.

۱۳-و چون در صور یک دمیدن دمیده شود.

۱۴-و زمین و کوه ها(از اماکن خود)برداشته شوند پس زمین و کوه ها درهم شکسته شوند یک شکستنی.

۱۵-پس آن روز رستاخیز بپا شود.

۱۶-و آسمان بشکافد پس آسمان در آن روز سخت ضعیف باشد.

۱۷-و فرشتگان بر اطراف آسمان باشند و هشت فرشته که آنان بر بالای سر این فرشتگانند عرش پروردگار ترا برمیدارند.

۱۸-در آن روز(برای محاسبه بر خدا)عرضه میشوید هیچ پوشیده ای از(کردار و گفتار)شما پنهان نماند.

۱۹-و امّا آنکه نامه عمل او را بدست راستش داده اند پس گوید بیائید نامه مرا بخوانید.

۲۰-من بیقین دانستم که حساب خویش را بیننده ام.

۲۱-پس آن کس در زندگانی پسندیده است.

۲۲-در بهشتی بلند مرتبه.

۲۳-میوه های آن(بخورندگان)نزدیکست.

ص: ۲۶۵

۲۴-(به بهشتیان گویند)بپاداش اعمالی که در ایّام گذشته پیش فرستاده اید بخورید و بیاشامید بر شما گوارا باد.

قرائت:

ابن کثیر در روایت قواس(و تعیها)بسکون عین در حالی که اختلاس میان کسره و سکون است خوانـد.و بقیّه از قاریان بکسر عین خوانده اند.

حمزه و کسایی(لا یخفی)بیاء و دیگران(لا تخفی)با تاء قرائت کردند

دلیل:

دلیل در سکون عین از(تعیها)اینست که حرف مضارعهٔ تاء را با ما بعد آن بمنزله(فخذ)قرار داده است.پس عین را ساکن گردانیده برای اینکه حرف مضارع از فعل جدا نمیشود پس مثل گفته تو فهو و فهی و یا و تا در قول او لا یخفی نیکوست.

شرح لغات:

الجاریه:یعنی کشتی که از شأنش اینست که در آب جاری باشد.

و الجاریه:زن جوان است بعلّت اینکه در قیافهٔ آن آب جوانی،و شادابی جریان دارد.

واعیه:از وعاء بمعنی ظرف است میگویند:وعیت العلم واعیه وعیا یعنی علم را ضبط و در ظرف دل و سرم حفظ کردم.حفظ میکنم.حفظ کردنی.

و اوعیت المتاع:آن را در ظرف قرار دادم گوید:

اذا لم تکن حافظا واعیا

فجمعک للکتب لا ینفع

ص :۲۶۶

هر گاه تو حافظه و ضابطه نداشته باشی که مطالب علمی در آن ظرف را حفظ و ضبط کنی.پس جمع کردن تو کتابها را سودی نمیبخشد.

شاهد این بیت در کلمه(واعیا)هست که بمعنی ظرف حفظ آمده است.

الدّک:بمعنی بسط و وسعت است و از آنست دکّان.و اندک سنام البعیر هر گاه کوهان شتر بر پشت آن گسترش یابد.

الارجاء:بمعنای نواحی و اطراف است مفرد آن رجا بدون مد و تثنیه آن رجوان.

هاؤم:امر بجماعت و بمنزله هاکم بمفرد می گویی هاء یا رجل و به دو تا هاؤما یا رجلان و بجماعت می گویی هاؤم یا رجال و بزن می گویی هاء یا امرأه به کسر همزه(که بعد از آن یائی نیست)و بدو زن می گویی هاؤما و بزنها می گویی هاؤّن و این لغت اهل حجاز است.

و تمیم و قیس میگویند:هاء یا رجل مانند قول اهل حجاز و برای دو تا هاءا و برای جماعت هاؤا و بزن هائی و جماعت زنان هاؤنّ و بعضی از عربها جای همزه کاف قرار داده پس میگوید:هاک،هاکما،هاکم،هاک هاکما هاکنّ.و معنایش بگیر و بخور است.امر میشود ولی نهی نمیشود.

و کسایی بر هاؤم وقف کرده ابتداء کرده به(اقروا کتابیه)بخوان کتاب خود را و او گوید که فعل اوّل هاؤم عمل نمیکند بلکه عمل برای فعل اقروا دوّم است.

و الراضیه المرضیه:خشنود و پسندیده بر وزن فاعله بمعنای مفعول است برای اینکه آن در معنی صاحب رضایت و خشنودی است مثل اینکه گفته میشود لابن بصاحب لبن و تامر بصاحب تمر.

ص :۲۶۷

نابغهٔ شاعر گوید:

کلینی لهم یا أمیمه ناصب

و لیل اقاسیه بطیّ الکواکب

ای امیمه مرا واگذار بابتلاء و غصّه صاحب دشمنی و عداوت و شبی که به سیر کردن ستارگان سخت میگذرانم.شاهد این بیت کلمهٔ ناصب است که بمعنی ذو نصب آمده.

یعنی صاحب نصب پس مثل اینکه بامیمه عیش و خوشی داده شد تا خشنود شود برای او بمنزلهٔ طالبه و خواهان عیش و خوشی بود چنانچه شهوت بمنزلهٔ طالبه است برای مشتهی و صاحب اشتها.

و بعضی گفته اند:آن مانند لیل نائم شب خوابیده.

و سرّ کاتم:راز مکتوم و حفظ شده و ماء دافق:آب جهنده بر صورت مبالغه در صفت که اشتباه در معنی نباشد است.

القطوف:جمع قطف و آن چیزیست که میوه جات را جمع میکند.و قطف بفتح مصدر است.

اعراب:

کتابیه مفعول اقرأوا.است برای اینکه در کنار او قُطُوفُها دانِیَهٌ در محلّ جرّ است بجهت اینکه صفت جنّت میباشد.

مقصود و تفسیر:

سپس خداوند سبحان قصّهٔ نوح علیه السّلام را بیان کرد و فرمود:

إِنّا لَمّا طَغَی الْماءُ

ما هنگامی که آب طغیان کرد یعنی تجاوز از حدّ معروف نمود تا زمین آنکه و آنچه بر آن بود غرق و هلاک نمود مگر آنکه را خدا نجات آنها

ص:۲۶۸

را خواست.

حَمَلْناكُمْ فِی الْجارِیَهِ

ابن عبّاس و ابن زید گویند:یعنی پدران شما را در کشتی سوار نمودیم.

لِنَجْعَلَها لَکُمْ تَذْکِرَهً

یعنی هر آینه این کاری را که ما کردیم از غرق کردن قوم نوح و نجات افرادی که سوار کردیم.عبرت برای شما قرار دادیم و اندرزی که بسبب آن یاد کنید نعمتهای خدای تعالی را و شکر او را بر آن نعمتها بجا آورید و دربارهٔ آن اندیشه کنید پس بشناسید کمال قدرت و حکمت او را.

تَعِیَها أُذُنٌ واعِیَهٌ

ابن عبّاس و قتاده گویند:یعنی حفظ کند آن را گوشهای نگهدار ما آنچه که از نزد خدا آمده است.

قتاده گوید:یعنی گوش شنوایی که قابل باشد آنچه شنیده است فرّاء گوید:برای اینکه هر گوشی آن را حفظ کند پس موعظه ای برای، هر کس که بعد میآید باشد.

طبری باسنادش از مکحول روایت کرد،که وقتی این آیه نازل شد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود بار خدایا آن را گوش علی علیه السّلام قرار بده.سپس علی علیه السّلام فرمود:نشنیدم از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چیزی را که فراموش کنم یا فراموش کرده باشم.

و نیز باسنادش از عکرمه از بریده اسلمی روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بعلی علیه السّلام فرمود:ای علی بدرستی که خدای تعالی مرا امر کرده که تو را نزدیک نمایم و دور نسازم و اینکه تو را تعلیم نمایم و بیاموزم و حفظ نمایی و شایسته است بر خدای تعالی اینکه تو را حافظ قرار دهد پس نازل شد. وَ تَعِیَها أُذُنٌ واعِیَهٌ .

ص :۲۶۹

(ابو علی)گوید:مرا خبر داد بخطی که مفید ابو الوفاء عبد الجبارین عبد اللّه بن علی رازی بمن نوشته بود.گفت:حدیث کرد مرا شیخ سعید ابو جعفر محمّد بن الحسن بن علی طوسی و رئیس ابو الجوائز حسن بن علی بن محمّد کاتب و شیخ ابو عبد اللّه حسن بن احمد بن حبیب فارسی همگی گفتند:ما را حدیث کرد ابو بکر محمّد بن احمد بن محمّد مفید جرجانی گفت شنیدم ابو عمرو عثمان بن خطّاب معمّر معروف بابی الدّنیا اصبح(سر شکسته)گفت شنیدم علیّ بن ابی طالب علیه السّلام میفرمود:وقتی نازل شد وَ تَعِيَها أُذُنٌ وٰاعِيَةٌ پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:از خدای عزّ و جل خواستم که آن را گوش تو قرار دهد ای علی.

فَإِذٰا نُفِخَ فِی الصُّورِ نَفْخَةٌ وٰاحِدَةٌ

پس هر گاه در صور دمیده شد یک دمیدن عطاء گوید:و آن نفخه و دمیدن اوّل است.مقاتل-و کلبی گویند:آن دمیدن و نفخۀ آخر است.

وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبٰالُ

یعنی زمین و کوه ها از جاههای خودشان برداشته شدند.

فَدُكَّتٰا دَكَّةً وٰاحِدَةً

یعنی شکسته شدن یک شکستنی که دوّمی ندارد تا اینکه آنچه بر زمین است مساوی شود مانند جلد کشیده شده صاف.

و بعضی گفته اند:بعضی از کوه ها به بعضی دیگر زده میشود،تا اینکه کوه ها قطعه قطعه شده و بادها آن را پراکنده نموده و زمین تنها میماند که در آن نه کوهی و نه تلّی است بلکه یک قطعه مسطّح و مساوی صاف خواهد بود.و البتّه گفت(دکتا)برای اینکه زمین را یک جمله را قرار داده و کوه ها را یک جمله قرار داده است.

فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْواقِعَهُ

يعنى قيامت قيام كرد.

وَ انْشَقَّتِ السَّماءُ

يعنى پاره اى از آسمان از قسمت ديگر شكافته شد فَهِىَ يَوْمَئِذٍ واهِيَهٌ يعنى در آن روز سخت ناتوان و سست است به شكستن اساس و پايه آن.

و بعضى گفته اند:كه آسمان بعد از صلابت و سختيش منشق و شكافته،پاره پاره ميشود پس در سستى مانند پشم ميشود.

وَ الْمَلَكُ عَلى أَرْجائِها

حسن و قتاده گويند.يعنى بر اطراف و نواحى آن.و ملك ناميست كه به يكى و جمع گفته ميشود.و آسمان مكان فرشتگانست.پس هر گاه آسمان سست شد فرشتگان در اطراف آن قرار ميگيرند.

و بعضى گفته اند:كه فرشتگان در اين روز در كناره هاى آسمان منتظر هستند كه دربارۀ اهل آتش چه امر ميشود از سوق دادن و راندن ايشان به سوى آتش.و در اهل بهشت(چه دستورى ميرسد از درود و اكرام كردن ايشان در بهشت).

وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ

و برميدارد عرش پروردگارت را بالاى ايشان.يعنى بالاى خلايق.

(يَوْمَئِذٍ)

يعنى روز قيامت.

(ثَمانِيَهٌ)

ابن زيد گويد:هشت نفر از فرشتگان.و اين مطلب از پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله روايت شده كه ايشان در امروز چهار نفرند پس هر گاه روز قيامت شد آنها را تأييد كند بچهار نفر ديگر،پس هشت نفر ميشوند ابن عبّاس گويد:هشت صف از فرشتگان كه عدد آنها را نميداند مگر

خدای تعالی.

یَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ

در این روز قیامت ای گروه مکلّفین عرض کرده شوید لاٰ تَخْفیٰ مِنْکُمْ خٰافِیَهٌ پوشیده نماند از شما پوشیده ای یعنی خود پوشیده یا فعلی که در خفا و پنهانی شده.

و بعضی گفته اند:خافیه مصدر است یعنی پوشیده و نهان هیچکس از ابن مسعود و قتاده در خبری روایت شده که سه مرتبه عرض کرده میشوند.

در دو مرتبه عذر و جدال خواهد بود و در مرتبهٔ سوّم پرونده ها در دستها پرواز میکند.پس بعضی بدست راست و برخی بدست چپ خواهند گرفت و این عرضهٔ خلق بخدا نیست که بداند از حال ایشان چیزی که ندانسته زیرا البته خداوند که عزیز است نامش عالم و دانای بذات است میداند تمام، آنچه از ایشان سر زده و لیکن این برای اینست که بمردم ظاهر شود،سپس خداوند سبحان تقسیم فرمود حال مکلّفین را در این روز و فرمود:

فَأَمّٰا مَنْ أُوتِیَ کِتٰابَهُ بِیَمِینِهِ فَیَقُولُ

پس امّا کسی که کتابش به دست راستش داده شود.پس میگوید:به اهل قیامت (هٰاؤُمُ) یعنی بیائید اِقْرَؤُا کِتٰابِیَهْ بخوانید کتاب مرا و البتّه از روی خوشحالی میگوید بیائید:

پرونده عمل مرا بخوانید زیرا علم دارد که در آن نیست مگر عبادت و طاعت پروردگار و برای همین شرم نمیکند که دیگری در پرونده او نگاه کند.و اهل لغت میگویند:معنای(هاؤم)بگیرید است.

إِنِّی ظَنَنْتُ

یعنی من در دنیا دانستم و یقین داشتم.

أَنِّی مُلاٰقٍ حِسٰابِیَهْ

که من حساب خود را خواهم دید.و هاء برای ترتیب و نظم رؤس آیات است و آن هاء استراحت است.و مقصود اینست که

در دنیا یقین داشتم به اینکه البتّه من در روز قیامت حساب خود را خواهم دید دانا بودم که پاداش داده میشوم بر طاعت بثواب و بر معصیت بعقاب پس بودم که عمل میکردم برای اینکه باین ثواب برسم.

فَهُوَ فِی عِیشَهٍ رٰاضِیَهٍ

پس او در زندگی خوشی خواهد بود.یعنی در حالی از عیش خوشی که خشنود است از آن به اینکه بثواب رسیده، و از عقاب ایمن گردیده است.

فِی جَنَّهٍ عٰالِیَهٍ

در بهشتی عالی یعنی بلند مرتبه و مکان.

قُطُوفُهٰا دٰانِیَهٌ

یعنی میوه های آن نزدیک افرادیست که آن را میخورند براء بن عازب گوید:در بهشت مردم خوابیده و از میوه تناول میکنند و در خبری از عطاء بن یسار از سلمان روایت شده که گفت:رسول خدا(ص) فرمود:هیچکس از شما داخل بهشت نمیشود مگر با جواز که در آن نوشته است:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم.این کتاب از خدا بفلانی فرزند فلانی است.داخل کنید او را به بهشت بلندی که میوه های آن نزدیک و دست رس است.

یعنی دستشان را خالی برنمیگرداند از میوه های آن نه دوری و نه خاری که دستشان را صدمه زند.

کُلُوا وَ اشْرَبُوا

بایشان گفته میشود که بخورید و بیاشامید،در بهشت.

هَنِیئاً بِمٰا أَسْلَفْتُمْ

گوارا باد بر شما به آنچه مقدّم داشتید از اعمال صالحتان.

ص :۲۷۳

فِی الْأَیّامِ الْخٰالِیَهِ

در روزهای گذشته.یعنی روزهای دنیا.

و مقصود بقول خدا(هنیئا)اینست که در آن ایذاء و اذیّتی نیست و محتاج نمیشود در آن که زیادی آن را به وسیلۀ غایط و بول بیرون نماید.

ص :۲۷۴

[سوره الحاقه (۶۹): آیات ۲۵ تا ۳۷]

اشاره

وَ أَمّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِشِمالِهِ فَیَقُولُ یا لَیْتَنِی لَمْ أُوتَ کِتابِیَهْ (۲۵) وَ لَمْ أَدْرِ ما حِسابِیَهْ (۲۶) یا لَیْتَها کانَتِ اَلْقاضِیَهَ (۲۷) ما أَغْنی
عَنِّی مالِیَهْ (۲۸) هَلَکَ عَنِّی سُلْطانِیَهْ (۲۹) خُذُوهُ فَغُلُّوهُ (۳۰) ثُمَّ اَلْجَحِیمَ صَلُّوهُ (۳۱) ثُمَّ فِی سِلْسِلَهٍ ذَرْعُها سَبْعُونَ ذِراعاً فَاسْلُکُوهُ
(۳۲) إِنَّهُ کانَ لا یُؤْمِنُ بِاللّهِ اَلْعَظِیمِ (۳۳) وَ لا یَحُضُّ عَلی طَعامِ اَلْمِسْکِینِ (۳۴) فَلَیْسَ لَهُ اَلْیَوْمَ هاهُنا حَمِیمٌ (۳۵) وَ لا طَعامٌ إِلاّ مِنْ
غِسْلِینٍ (۳۶) لا یَأْکُلُهُ إِلاَّ اَلْخاطِؤُنَ (۳۷)

ترجمه:

۲۵-و امّا آن کس که نامهٔ اعمالش را بدست چپش داده اند پس گوید کاشکی نامهٔ اعمال مرا بمن ندادندی.

۲۶-و کاشکی ندانستمی حساب من چیست.

۲۷-ای کاشکی آن مرگ اوّل حکم کننده(بفنای ابدی من)بودی

ص :۲۷۵

(که دیگر هرگز زنده نشدمی).

۲۸-مال من(عذاب را)از من دفع نکرد.

۲۹-فرمانروائیم از من برفت.

۳۰-(بفرشتگان گویند)او را بگیرید و در غلش کشید.

۳۱-سپس او را در آتش بزرگ در آورید.

۳۲-سپس او را بزنجیری که درازایش هفتاد ذرع است درآورید.

۳۳-زیرا که او(در دنیا)بخدای بزرگ ایمان نمی آورد.

۳۴-و(مردم را)بطعام دادن تهیدست و فقیر ترغیب نمیکرد.

۳۵-پس امروز در اینجا برای او دوستی نیست.

۳۶-و نه طعامی مگر از چرک و کثافت دوزخیان.

۳۷-آن را جز خطاکاران(که بسوی باطل میروند)نمیخورند.

لغت:

القاضیه:آنکه بسبب میرانیدن جدایی میاندازد هر گاه کسی مرد میگویند فلانی قضی و اصل آن جدا کردن بریدن کار است و از آنست قضاوت حاکم و از آنست قضاء و حکم الهی و آن در اخبار چیزی میباشد که بنا بر قطع باشد.

التصلیه:لازم بودن آتش است و از آنست اصطلاء نشستن نزدیک آتش.

الجحیم:آتش بزرگ و زیاد.

السّلسله:حلقه های منظّم شده ای که هر حلقه ی در حلقه دیگری باشد و میگویند سخنش مسلسل است هر گاه چیزی از کلامش بستگی بدیگری

ص :۲۷۶

از آن داشته باشد.و تسلسل چیز،آن وقتیست که مستمرّ باشد بر متوالی بودن چیزی بر چیزی.

و ذرع الثوب یذرعه ذرعا از ذراع گرفته شده.

الغسلین:چرک و کثافتی که از بدنهای اهل آتش جاری میشود و بر وزن فعلین از مادّه غسل است.

اعراب:

قول خدا.کتابیه و حسابیه و مالیه و سلطانیه،زجاج گوید جهت اینکه بر این هاء وقف میشود و وصل نمیگردد برای اینست که آنها داخل بر این نامها شده اند بر وقف و البتّه قومی آنها در وصل حذف نموده اند و من دوست ندارم مخالفت قرآن کریم را و دوست ندارم که بخوانم در وصل هاءات را ثابت گذارم و این رؤس آیات است،پس بهتر اینست که باین هاءات وقف شود و هم چنین است قول خدا.

(ماهیه)فلیس له الیوم ها هنا حمیم جار و مجرور(له)خبر(لیس) است تا اینکه صحیح باشد قول خدا. وَ لاٰ طَعٰامٌ ،یعنی و نه برای او طعامی است،و هاهنا خبر نیست برای اینکه تقدیرش اینست و لا طعام هاهنا الاّ من غسلین.و این ممکن نیست زیرا در اینجا طعامی خبر غسلین است،و (الیوم)هم خبر نیست برای اینکه حمیم جثّه است و ظرف زمان خبر از جثّه نمیشود.

مقصود و تفسیر:

سپس خداوند سبحان یاد نمود حال اهل آتش را و فرمود: وَ أَمّٰا مَنْ

ص:۲۷۷

أَوتِیَ

و امّا آن کس که داده شد یعنی عطا شد باو (کِتٰابَهُ) پرونده ای که آن نامه اعمال اوست بِشِمٰالِهِ فَیَقُولُ یٰا لَیْتَنِی لَمْ أُوتَ کِتٰابِیَهْ بدست چپ او،پس میگوید ای کاش کتاب من بمن داده نشده بود یعنی آرزو میکرد که کاش باو داده نشده بود برای آنچه که میبینید در آن از اعمال قبیحه ای که صورتش سیاه میشود از خجالت.

وَ لَمْ أَدْرِ مٰا حِسٰابِیَهْ

یعنی و نمیدانم حساب من چیست برای اینکه نتیجه و حاصلی در این حساب برای او نیست و جز این نیست که تمام آن پرونده بر علیه و زیان اوست.

یٰا لَیْتَهٰا کٰانَتِ الْقٰاضِیَةَ

هاء در لیتها کنایه از حالتیست که ایشان در آن هستند.

و بعضی گفته اند:آن هاء کنایه از مرگ اوّل است.و القاضیه قطع کننده حیاه و زندگیست،یعنی ای کاش مرگ اوّلی که ما را فرا گرفت و مردیم بعد از آن زنده نمیشدیم.فرّاء گوید:آرزو میکند دوام مرگ و اینکه برای حساب زنده و برانگیخته نشود.

قتاده گوید:آرزوی مرگ میکند در حالی که در دنیا نزد او چیزی مکروه تر از مرگ نبود.

مٰا أَغْنیٰ عَنِّی مٰالِیَهْ

یعنی مال من دفاع نکرد چیزی از عذاب خدا را از من.

و بعضی گفته اند:یعنی من همّت و کوشش خود را در دنیا منحصر بر تحصیل مال کردم که از من مصیبتی و بلائی را برطرف کند.پس امروز سودی برای من ندارد.

ص :۲۷۸

هَلَکَ عَنِّی سُلْطٰانِیَهْ

ابن عبّاس و مجاهد گویند:حجّت و دلیل من یعنی گم شد از من آنچه من آن را حجّت خود معتقد بودم.

و بعضی گفته اند:یعنی هلاک و نابود شد از من تسلّط و امر و نهی من در دنیا بر آنچه من بر آنها مسلّط بودم.پس دیگر امر و نهی برای من نیست.

سپس خداوند سبحان خبر داده که بفرشتگان میگویند.

خُذُوهُ فَغُلُّوهُ

یعنی او را محکم بغل به بندید و غل اینست که،یک دست و پای او را بگردنش بجامعه به بندند.

ثُمَّ الْجَحِیمَ صَلُّوهُ

یعنی او را در آتش بزرگ دوزخ بیاندازید و آتش را بر او ملزم دارید.

ثُمَّ فِی سِلْسِلَهٍ ذَرْعُهٰا

آن گاه در زنجیری که طولش سَبْعُونَ ذِرٰاعاً فَاسْلُکُوهُ یعنی او را در آن زنجیری که هفتاد ذرع درازیش هست قرار دهید زیرا گردنش را در آن گرفته سپس میکشند.

ضحّاک گوید:جز این نیست که داخل کنند در دهانش و از دبرش بیرون آورند.پس بنا بر این معنایش چنین میباشد.سپس زنجیر را ببندید در او پس وارونه شده چنان که میگویند:ادخلت القلنسوه فی رأسی.قلنسوه را در سرم گذاردم.

اعشی گوید.اذا ما السّراب ارتدی بالأکم هر گاه سراب نبود(آب نما)من بلندیهای زمین را میپوشانم و لکن این وارونه است.یعنی من بلندیهای زمین را با سراب میپوشانم.

نوف بکالی گوید:

هر ذراعی هفتاد باع است و باع دورتر است از میان تو و بین مکّه و او در رحبه کوفه بود.حسن گوید:خدا داناتر است به اینکه آن کدام

ذراع است.

سوید بن نجیح گوید:تمام اهل آتش در این سلسله هستند و اگر حلقه ای از آن را بر کوه گذارند آن کوه از حرارت آن آب شود. سپس خداوند سبحان فرمود:

إِنَّهُ كٰانَ لاٰ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ الْعَظِيمِ

زیرا او ایمان نیاورد بخدایی که بزرگ است شأن او یعنی در دار تکلیف موحّد بخدا نبود و او را تصدیق نکرد.

وَ لاٰ يَحُضُّ عَلىٰ طَعٰامِ الْمِسْكِينِ

و مردم را به طعام دادن فقیر ترغیب نمیکرد.و مسکین نیازمند بینوا است.یعنی منع میکرد زکات و حقوق واجبه را از مستمندان.

فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هٰاهُنٰا حَمِيمٌ

پس برای او در این روز دوستی یعنی رفیقی سودمند بحال او باشد نیست.

وَ لاٰ طَعٰامٌ

یعنی و برای او در این روز طعامی نیست.

إِلاّٰ مِنْ غِسْلِينٍ

و آن چرک و خون اهل آتش و چیزیست که از اهل آتش جاری میشود.پس طعام چیزیست که برای خوردن آماده شده باشد و برای همین خاک را طعام انسان نمیگویند.پس چون چرک و خون آماده برای خوراک اهل آتش شده برای آنها طعام میباشد.

و بعضی گفته اند:اهل آتش چندین طبقه و گروهند.بعضی از ایشان طعامش غسلین است و برخی از آنها طعامش زقّوم است و گروهی از آنها طعامش ضریع است زیرا در جای دیگر فرموده نیست برای ایشان طعامی مگر از ضریع.

قطر گوید:ممکن است ضریع همان غسلین باشد.پس از آن به دو

عبارت تعبير شده.

و برخى گفته اند:ممكن است مقصود اين باشد.نيست براى ايشان طعامى مگر از ضريع و شرابى مگر از غسلين چنان كه شاعر گويد:

علقتها تبنا

و ماء باردا

آويختم بر آن ناقه كاهى و آب سردى.شاهد اين بيت تبن است براى طعام و آب سرد است براى نوشيدن.

لاٰ يَأْكُلُهُ

يعنى نميخورند غسلين را.

إِلاَّ الْخٰاطِؤُنَ

مگر خطا كاران و آنها افرادى هستند كه از طريق حقّ تجاوز كردند عمدا.و فرق ميان خاطى و مخطى اينست كه مخطى گاهى، بدون عمد و تعمّد خطا و اشتباه ميكند و خطاكار آن گنه كاريست كه از روى عمد خطا نموده و از راه مستقيم هم تجاوز نموده است.

امرؤا لقيس گويد:

يا لهف هند اذ خطئن كاهلا

القاتلين الملك الحلا حلا

اى تأثّر و تأسف براى هند كه لشكرش خطا كردند بنو كاهل كشندگان ملك حلاحل را.شاهد اين بيت كلمه اذ خطئن است كه خطاء عمدى است.

ص:٢٨١

[سوره الحاقه (۶۹): آیات ۳۸ تا ۵۲]

اشاره

فَلاٰ أُقْسِمُ بِمٰا تُبْصِرُونَ (۳۸) وَ مٰا لاٰ تُبْصِرُونَ (۳۹) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۴۰) وَ مٰا هُوَ بِقَوْلِ شٰاعِرٍ قَلِيلاً مٰا تُؤْمِنُونَ (۴۱) وَ لاٰ بِقَوْلِ كٰاهِنٍ قَلِيلاً مٰا تَذَكَّرُونَ (۴۲) تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۴۳) وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنٰا بَعْضَ اَلْأَقٰاوِيلِ (۴۴) لَأَخَذْنٰا مِنْهُ بِالْيَمِينِ (۴۵) ثُمَّ لَقَطَعْنٰا مِنْهُ اَلْوَتِينَ (۴۶) فَمٰا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حٰاجِزِينَ (۴۷) وَ إِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ (۴۸) وَ إِنّٰا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ (۴۹) وَ إِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى اَلْكٰافِرِينَ (۵۰) وَ إِنَّهُ لَحَقُّ اَلْيَقِينِ (۵۱) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ اَلْعَظِيمِ (۵۲)

ترجمه:

۳۸-سوگند یاد میکنم بآنچه می بینید.

۳۹-و آنچه نمی بینید.

۴۰-بطور مسلّم قرآن گفتار فرستاده ای بزرگوار است.

۴۱-و قرآن گفتار شاعری(کسی که هر چه بخیال او آمد تعبیر آن به الفاظ کند)نیست(چنانچه ابو جهل میگوید)اندکی تصدیق میکنید.

۴۲-و نه گفتار کسی که بوسیله جنّ خبر از غیب میدهد(چنانچه عقبه

ابن ابی معیط گمان میبرد)اندکی پند میگیرید.

۴۳-قرآن نازل شده از پروردگار عالمیانست.

۴۴-و اگر محمّد(ص)پاره ای سخنان را بما ببندد(چنانچه شما گمان می برید.

۴۵-البتّه از او دست راستش را بگیریم.

۴۶-سپس از او رگی را که از دل او تا بگردن رسیده ببریم.

۴۷-سپس هیچیک از شما از(بریدن آن رگ و هلاکت)او منع کننده نیست.

۴۸-و بطور مسلّم قرآن برای پرهیزکاران پندیست.

۴۹-و ما جدا میدانیم که برخی از شما تکذیب کنندگان(قرآن)هستید ۵۰-و قطعا قرآن برای ناگرویدگان(کافرها)مایه حسرت است.

۵۱-و حقّا قرآن درست است که تردیدی در آن راه نیست.

۵۲-پس بنام پروردگارت که بس بزرگست تسبیح گوی.

قرائت:

ابن کثیر و ابن عامر و یعقوب و سهل(یؤمنون و یذکرون)با یاء کنایه از کفّار خوانده اند و دیگران از قاریان با تاء خطاب بایشان و هر دو قرائت نیکو است.

لغت:

الوتین:ریشه ها و رگ قلب است و هر گاه قطع شود انسان میمیرد.

شماخ بن ضرار گوید:

اذا بلّغتنی و حملت رحلی

عرابه فاشرقی بدم الوتین

ص :۲۸۳

هر گاه ای شتر تو مرا و بارم را بعرابه(مردی از انصار)رسانیدی تو را من نحر میکنم پس بخون رگ قلبت سرخ رنگ میشوی شاهد این بیت، (وتین)است که رگ دل باشد.

اعراب:

قلیلا در دو موضوع صفت مصدری محذوف و ما زایده است و تقدیرش- ایمانا قلیلا تؤمنون و تذکرا قلیلا تذکرون است.و ممکن است صفت برای ظرف محذوف باشد.یعنی:وقتا قلیلا تؤمنون و وقتا قلیلا تذکرون باشد و ممکن است ما مصدریّه.و تقدیرش قلیلا ایمانکم و قلیلا تذکرکم و(ما)در موضع دفع باشد بقلیلا.

و قول خدا (مِنْ أَحَدٍ) در محلّ رفع است برای اینکه آن اسم ما است و من زایده است برای تأکید نفی.تقدیرش.اینست:فما منکم احد،و اصلش فما احد منکم بوده.پس منکم در محلّ رفع است برای صفت بودن آن بر موضع یا در محلّ جرّ بر لفظ.پس چون موصوف مقدّم شد در محلّ نصب قرار گرفت بنا بر حالیت.

حاجزین:منصوب است به اینکه آن خبر ما باشد و قول او منکم عمل(ما) را باطل نمیکنند اگر فاصله بین آنها واقع شده برای اینکه آن ظرف است،و فاصله بسبب ظرف در این باب فصل نیست.

ابو علی گوید:اگر«منکم»را مستقر قرار دادی(حاجزین)صفت(احد) خواهد بود و اگر(منکم)را غیر مستقر قرار دادی(حاجزین)خبر ما خواهد بود.و بنا بر دو وجه پس قول او(حاجزین) حمل بر معنی خواهد بود.

میگویم:در بیان آن اینکه اگر در(منکم)ضمیری برای(احد)باشد

و خبرش بر آن مقدّم باشد پس(حاجزین)صفه(احد)خواهد بود،و تقدیرش چنین است(ما منکم قوم حاجزون عنه)و(ما)در اینجا بنا بر لغت غیر تمیم نیز عامل نیست.و(حاجزین)مجرور خواهد بود برای حمل کردن آن بر لفظ و غیر مستقر بودن آن یا آن بنا بر چیزیست که جلوتر آن را یاد کردیم.

(از اینکه صفت(احد)و یا خبر(ما)باشد).

مقصود و تفسیر:

سپس خداوند سبحان ما تقدّم را تأکید نموده و فرمود فَلا أُقْسِمُ،بِما تُبْصِرُونَ وَ ما لا تُبْصِرُونَ پس سوگند بآنچه میبینید و آنچه نمیبینید.

در بیان این آیه چند وجه گفته شده:

۱-اینکه قول خدا.(لا)رد باشد سخن مشرکان را پس مثل این است که گوید امر آن طور مشرکان میگویند نیست.سوگند یاد کرده بتمام چیزهای دیده شده و دیده نشده و در آن داخل میشود تمام مکوّنات و موجودات- محسوس و غیر محسوس(از فرّاء و قتاده).

۲-اینکه لا زایده و برای تأکید باشد و تقدیرش این باشد پس سوگند میخورم بآنچه میبینید و آنچه نمیبینید.

۳-اینکه آن نفی قسم باشد و معنایش این باشد محتاج بقسم نیست برای روشن بودن امر در اینکه آن هر آینه سخن فرستاده بزرگواریست پس آن ظاهرتر از اینست که محتاج باشد در اثباتش بقسم(از ابو مسلم).

۴-اینکه آن مانند سخن گوینده باشد لا و اللّه نمیکنم این کار را و یا لا و اللّه البتّه این کار را خواهم کرد.

جبائی گوید:البتّه اراده کرده که سوگند بچیزهای آفریده شده دیده

ص: ۲۸۵

شده و دیده نشده نمیخورد،فقط قسم میخورد به پروردگار آنها برای اینکه سوگند جایز نیست مگر بخدا.

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ

مسلّما آن هر آینه سخن فرستاده بزرگواریست گوید آن حقیقه قول خدا است و البتّه فرشته و جبرائیل و پیامبر حکایت میکنند این را از خدای تعالی و جز این نیست که اسنادش بایشان از جهت این است که شنیده میشود از ایشان کلامشان.پس چون آن حکایت کلام خدا است گفته شده آن حقیقه کلام خداست در عرف.

جبائی گوید:رسول کریم جبرائیل است و کریم آنست که جامع صفات خوب باشد.

وَ مٰا هُوَ بِقَوْلِ شٰاعِرٍ قَلِيلاً مٰا تُؤْمِنُونَ وَ لاٰ بِقَوْلِ كٰاهِنٍ قَلِيلاً مٰا تَذَكَّرُونَ

آن سخن شاعر نیست اندک و کم است که ایمان بیاورید و نه سخن کاهن و جادوگر هم نیست اندکست که متذکّر شوید.

قول شاعر آنست که آن را تألیف کند بوزنی و آن را با قافیه قرار دهد و برای آن معنی باشد.و قول کاهن آنست که مسجّع است و آن کلامیست با تکلّف و زحمت که آن را بمعنایی که شبیه آنست منضمّ شود.

خداوند سبحان قرآن را از شعر و کهانت پاک کرده و از هر دوی آنها محفوظش داشته و البتّه از شعر منعش کرده و پاکش نموده برای اینست که حال شعر غالبا اینست که دعوت به هوی نموده و انگیزهٔ شهوت میکند و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فقط حکمتهایی میآورد که عقل دعوت بآن میکند، برای نیازی که هست بر عمل بر آن و هدایت یافتن بسبب آن.

و نیز خداوند سبحان قرآن را منع کرد از قول شعر و شاعرانه،برای

دلالت کردن بر اینکه قرآن صفت کلام معتاد و معمول بین مردم نیست،و آن شعر نیست بلکه آن صنفی از کلام و خارج از انواع سخنان معتاده و معموله است.و هر گاه دور بود از آنچه عادت بر آن جاری شده در تألیف کلام پس این دلالتش بیشتر است بر اعجاز قرآن.

و قول خدا: قَلِيلًا مٰا تُؤْمِنُونَ .معنایش اینست که شما باور نمیکنید که قرآن از نزد خداست.و اراده کرده بقلیل نفی ایمان کلّی آنها،چنان که می گویی بکسی که تو را دیدن نمیکند قل ما تأتینا بگو نمی آیی نزد ما و قصد تو اینست که اصلا پیش ما نمی آیی.پس معنای لا تؤمنون به و لا تتذکرون و لا تتفکّرون ایمان بآن نمیآورید و متذکّر نمیشوید و فکر و اندیشه نمیکنید پس بدانید معجزه را و فرق بگذارید میان آن و شعر و کهانت.

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِينَ

بیان فرمود که آن نازل شده از نزد خدا است بر زیان جبرئیل تا اینکه خیال نشود که آن کلام جبرئیل است.

گر چه قرآن از لب پیغمبر است

هر که گوید حق نگفته کافر است

وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنٰا

اگر محمّد صلّی اللّه علیه و آله ببندد بر ما بَعْضَ-الْأَقٰاوِيلِ یعنی دروغی بر ما نسبت دهد و چیزی که ما نگفتیم از خود درآورده و بما نسبت دهد یعنی اگر سخنی بتکلّف و زحمت از پیش خودش بگوید.

لَأَخَذْنٰا مِنْهُ بِالْيَمِينِ

ابن جریر گوید:یعنی از دست راستش بر طریق ذلّت و خواری میگیریم.چنانچه سلطانی میگوید:

ای غلام بگیر از دستش پس آن را بطور اهانت و سبکی و خواری خواهد گرفت.

حسن و ابی مسلم گویند:یعنی هر آینه دست راستش را قطع خواهیم

نمود،پس بنا بر این باء زایده خواهد بود یعنی هر آینه دست راست او را خواهیم برید.

فرّاء و مبرّد و زجاج گویند:هر آینه او را با قوّه و نیرو خواهیم گرفت یعنی و ما او را خواهیم گرفت و ما قدرت بر گرفتن او داریم و مالک او هستیم.و البتّه یمین را جای قوت و قدرت قرار داده برای اینست که نیروی هر چیزی در دستهای او است(از ابن قتیبه).

ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِينَ

یعنی و لکن ما قطع میکنیم از او رگ دل او را و او را هلاک مینمائیم (۱).

مجاهد و قتاده گفته اند:که وتین رگیست در قلب که متّصل به پشت است و بعضی گفته آن ریسمان قلب است.

فَما مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حاجِزِينَ

یعنی پس نیست کسی از شما که ما را از او منع کند و مقصود اینست که او تکلیف دروغ بخاطر شما نمیکنند با علمش به اینکه اگر او این تکلیف را نماید هر آینه ما عقوبتش نمائیم آن گاه شما قدرت ندارید

---

۱ – ۱) این عبارت است از دلیل لطفی که اهل کلام بآن استدلال نمودند بر نبوّت.و اگر گفته شود.پس چطور جماعتی از مدّعیان پیغمبری دروغی، ادّعا کردند و خدا آنها را دفع نکرد و رگ دل آنها را قطع نکرد.گوئیم برای اینکه آنها دعوت خود را مقرون باعجاز نکردند که آنها را تأیید کند تا موجب گمراهی مردم باشد.آن گاه آنها ادّعا میکردند اباطیل را که عقل حکم ببطلان آنها میکند مثل دعوت شرک و عبادت اصنام.و امّا پیامبری که نباشد در او چیزی که موجب تنفّر مردم از او شود و کلامی آورد که بحدّ اعجاز برسد و دعوت بتوحید و مکارم اخلاق کند و بشارت پیامبران پیشین منطبق با او شود و تصرّف در کاینات هم بکند اگر دروغگو باشد بر خداست که او را تکذیب نموده و او را قطع نماید(مترجم)

بر دفع عقوبت ما از او.سپس یاد کرد خداوند سبحان که قرآن چیست و فرمود وَ إِنَّهُ لَتَذْکِرَهٌ لِلْمُتَّقِینَ یعنی و آن موعظه است برای کسی که بترسد عقاب خدا را بسبب فرمان و اطاعت او.

وَ إِنّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْکُمْ مُکَذِّبِینَ

و ما هر آینه میدانیم که از شما هستند:

تکذیب کنندگان بقرآن یعنی ما دانستیم که بعضی از شما تکذیب میکند قرآن را.اشاره فرمود:که بعضی از ایشان تصدیق میکنند قرآن را و بعضی هم تکذیب مینمایند.

وَ إِنَّهُ لَحَسْرَهٌ عَلَی الْکافِرِینَ

یعنی این قرآن در روز قیامت حسرت است بر ایشان برای اینکه در دنیا عمل بقرآن نکردند.

وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْیَقِینِ

یعنی و البتّه قرآن برای متّقین و پرهیزکاران، هر آینه حقّ و یقین است و حقّ همان یقین است و فقط آن را اضافه بخودش نمود چنان که میگویند مسجد جامع و دار الآخره و بارحه الاولی و یوم الخمیس و مانند آن پس اضافه میشود چیز بخودش هر گاه لفظش مختلف شد.

و بعضی گفته اند:حقّ آنست که معتقد او باشد بر آنچه اعتقاد نمود و یقین آنست که شبهه ای در آن نباشد.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ

این خطاب به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و مقصود بآن تمام مکلّفین میباشد.و معنایش اینست که خدای سبحان را تنزیه و پاک نموده از آنچه بر او جایز نیست از صفات.و عظیم آن بزرگیست که شأن غیرش در مقابل شأن او کوچک است و هر چیزی برای عظمت و سلطنت او ذلیل و ناچیز است.

ص:۲۸۹

سورهٔ معارج

اشاره

مکّی است حسن گوید:این سوره مکّیست مگر آیه. وَ الَّذِینَ فِی أَمْوٰالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ .که در مدینه نازل شده است.

عدد آیات آن:

چهل و چهار آیه است از نظر غیر شامی و چهل و سه آیه است از نظر شامی.

اختلاف در آیه. أَلْفَ سَنَةٍ .است که از نظر غیر شامی یک آیه است.

ص :۲۹۰

فضیلت این سوره:

ابی بن کعب از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم. گوید:پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود:و کسی که قرائت کند. سَأَلَ سٰائِلٌ .را خداوند باو عطا کند ثواب کسانی که رعایت امانت و عهدشان نموده و ثواب کسانی که نمازشان را محافظت نموده اند.

و جابر از ابی جعفر حضرت باقر علیه السّلام روایت نموده که فرمود هر که قرائت این سوره را ادامه دهد خداوند در روز قیامت از گناه عملش- نمی پرسد و او را در بهشت با محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ساکن نماید.

توضیح:

چون خداوند سورهٔ الحاقه را پایان داد بوعید کفّار این سوره را افتتاح نمود بمانند آن و فرمود:

ص: ۲۹۱

[سوره المعارج (۷۰): آيات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِيمِ . سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ (۱) لِلْكافِرينَ لَيْسَ لَهُ دافِعٌ (۲) مِنَ اَللّهِ ذِي اَلْمَعارِجِ (۳) تَعْرُجُ اَلْمَلائِكَةُ وَ اَلرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (۴) فَاصْبِرْ صَبْراً جَمِيلاً (۵) إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً (۶) وَ نَراهُ قَرِيباً (۷) يَوْمَ تَكُونُ اَلسَّماءُ كَالْمُهْلِ (۸) وَ تَكُونُ اَلْجِبالُ كَالْعِهْنِ (۹) وَ لا يَسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً (۱۰)

ترجمه:

بنام خداوند بخشاينده مهربان.

۱-خواهنده ای عذابی که بر کافران فرود آينده است بدعا درخواست کرد يا پرسش کننده ای از عذابی که واقع شدنی است پرسيد(که آن شکنجه از آن کيست پيغمبر(ص)فرمود).

۲-برای کافرانست و آن عذاب را بازدارنده ای نيست.

۳-از طرف خدايی که صاحب درجه های بلند است.

۴-فرشتگان و روح در روزی که اندازه آن(بسالهای دنيا)پنجاه

ص: ۲۹۲

هزار سالست بسوی(محلّ فرمان)او بالا میروند.

۵-پس(بر تکذیب کافران)شکیبایی کن شکیبایی نیکو.

۶-البتّه کافران روز رستاخیز(یا شکنجه)را دور میبینند.

۷-و ما آن را نزدیک میبینیم.

۸-و روزی که آسمان چون قلعی(یا روغن)گداخته شود.

۹-و کوه ها چون پشم حلاّجی شده بگردد.

۱۰-و خویش از احوال خویش نپرسد.

قرائت:

اهل مدینه و ابن عامر(سأل)بدون همزه قرائت کرده اند و دیگران با همزه.کسایی یعرج با یاء خوانده و دیگران با تاء تعرج قرائت کرده اند ابن کثیر در روایت بزی و عاصم در روایت برجمی از ابی بکر و لا یسأل بضمّ یاء و دیگران لا یسأل بفتح یاء خوانده اند.

دلیل:

ابو علی گوید:کسی که سال قرائت کرده الف را منقلب از واوی که آن عین الفعل است مانند قال و خاف قرار داده و ابو عثمان از ابی زید حکایت کرد که او شنیده از کسی که میگفت هما یتساولان.

پس هر که گوید(سال)بر این لغت گرفته.و کسی که(سأل)خوانده پس همزه را عین الفعل قرار داده.پس اگر مؤکّد کند گوید(سال)و اگر مخفّف نماید قرار دهد آن را میان الف و همزه برای آنچه شاعر گوید:

سألت هذیل رسول اللّه فاحشه

ضلّت هذیل بما قالت و لم تصب

ص :۲۹۳

پرسید هـذیل از رسـول خـدا صلّی اللّه علیـه و آله عمـل زشـتی را،گمراه است هـذیل بـآنچه که گفته و کـار درسـتی نکرده است.شاهد در این بیت کلمهٔ سألت که میان همزه و الف خوانده شده.

و ممکن است در آن دو وجه باشد.و تمام قاریان اتّفاق دارند بر همزه داشـتن سائل برای اینکه آن از دو صورت خالی نیست یا از یتساولاـن است یـا از لغت دیگر.پس اگر از اوّل باشـد در آن نیست مگر همزه چنـان که در قائـل و خـائف است برای اینکه عین الفعـل هر گاه در فعل معتل شـد در اسم فاعل هم معتل میشود و اعتلال آن هم بحـذف نمیشود برای اشـتباه پس منقلب به همزه میشـود و اگر در لغـت کسـی باشـد کـه همزه میدانـد پس در آن نیست مگر همزه چنـانچه در ثـائر میباشـد مگر اینکه تو بخـواهی تخفیـف بـدهی همزه را پس آن را بین الـف و همزه قرار دهی و همین طـور در وجه و صورت دیگری و امّـا یعرج و تعرج پس یـاء و تـاء در آن دو نیکـوست و کسـی که ضمّ داده و لاـ یسـئل حمیم حمیمـا را پس مقصـود خـدا دانـاتر است که دوستی از دوسـتش پرسـیده نمیشود تـا بدانـد شأن او را از جهت خودش چنانچه شـناخته میشود خبر صـدیق از ناحیه خودش و نزدیک از نزدیکش پس هر گاه چنین بود پس وقتی فعل بنا بر فاعل شـد می گویی سئلت زیـدا عن حمیمه پرسـیدم زید را از دوسـتش و گـاهی جار حـذف میشود پس فعل میرسـد باسـمی که مجرور بود،قبل از حـذف جار پس منصوب میشود به اینکه مفعول اسـمیست که فعـل مبنی للمفعول بـاو اسـناد داده شـده است.پس بنـا بر این منصوب میشود گفته او حمیما.و دلیل بر این معنی قول خداست:

یُبَصَّرُونَهُمْ

یعنی دوست دوست را می بینـد.می گویی(بصـرت به) یعنی دیـدم او را پس هر گـاه عین الفعل را دو برابر کردی فاعل مفعول میشود

ص :۲۹۴

پس می گویی(بصّرنی زید بکذا)زید مرا چنین دید.پس هر گاه باء که حرف جرّ است از کذا حذف شود می گویی:بصّرنی زید کذا.مرا زید چنین دید پس هر گاه فعل را برای مفعول به بنا کردی و حرف جرّ را حذف کردی گویی بصّرت زیدا.پس بنا بر این قول خدا.یبصّرونهم.پس هر گاه دیدند ایشان را محتاج به تعریف حال دوست از دوست نشوند.فقط جمع شده.

پس گفته شده یبصرونهم برای اینکه حمیم گر چه در لفظ مفرد است پس مقصود بآن کثرت و جمع است.دلالت کند تو را بر این قول خدا.فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم.پس نیست برای ما شفیعانی و نه دوست صادقی.

و کسی که قرائت کرده.و لا یسأل حمیم حمیما.پس مقصود اینست:

نمی پرسد دوستی از دوستش در این روز بعلّت اینکه غافل میشود از دوست خود و مشغول بخود میشود چنان که فرمود: يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ .روزی که برادر از برادر فرار میکند تا آنجا که فرمود: لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ .برای هر یک از ایشان در آن روز یک نحو گرفتاریست که آن را بی نیاز از دیگران میکند.

لغت:

المعارج:مواضع عروج و آن بالا رفتن از مرتبه بعد از مرتبهٔ دیگر است.و از آنست اعرج برای بلند کردن یک پای از دیگری.

المهل:زجاج گوید آن جرم و کثافت روغن زیتونست.و بعضی گفته اند:آن مس آب شده است و حمل کردن بملایمت و نرمی از امهله، امهال میباشد.

ص:۲۹۵

العهن:پشم زده است.

الحميم:آنست که نسبش نزديک بدوست و صاحبش باشد و اصل او از قرب و نزديکی است.

احمّ اللّه ذلک من لقاء

احاد احاد فی شهر الحلال

خدا نزديک گرداند اين را که با دشمنان در ماه حلال محاربه و جنگ کنم.

شاهد اين بيت احمّ اللّه که بمعنای قرب و نزديک شدن است.

اعراب:

باء بعذاب متعلّق بسأل است بجهت اينکه معنايش اينست دعا- داع بعذاب.خواهنده ای خواست عذاب را.و بعضی گفته اند:که باء بمعنی عن ميباشد و تقديرش اينست سؤال کننده ای سؤال کرد از عذاب گويد:

دع المعمّر لا تسأل بمصرعه

و اسأل بمصقله الکبری ما فعلا

واگذار معمّر را و نه پرس از محلّ افتادنش و بپرس از مصقله بکری که چه شده است شاهد اين بيت:بمصرعه و بمصقله است که باء در هر دو بمعنی عن يعنی از استعمال شده اراده ميکند از مصرع او،و از مصقله،و لام در قول خدای تعالی للکافرين بمعنی علی و متعلّق بواقع است يعنی واقع است بر کافرين و بعضی گفته اند:که آن متعلّق بمحذوف پس صفت برای سائل و تقديرش اين است:سأل سائل کائن للکافرين.يعنی سؤال کرد:

پرسنده ای که او از کافرين بود.

ص :۲۹۶

مقصود و تفسیر:

اشاره

سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ

مجاهد گوید:که این سائل آنست که گفت بار خدایا اگر این مطلب(تعیین و نصب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم علیّ بن ابی طالب علیه السّلام را بخلافت)حقّ و از نزد تو است...و او نظر ابن حارث بن کلده بود پس معنایش اینست دعا کننده ای دعا کرده بر علیه و ضرر خودش از عذاب واقع در حالی که شتاب کرد بر آن عذاب و حال آنکه آن حتما بایشان واقع خواهد شد.

و حسن گوید:مشرکان سؤال کردند و گفتند:این عذابی که ای محمّد تذکّر میدهی برای کیست.پس جواب آمد که آن:

لِلْكافِرينَ لَيْسَ لَهُ دافِعٌ

برای کافرین است که دافعی برای آن نیست.

جبائی گوید:نفرین کرد نفرین کننده ای دربارهٔ عذاب کافرها و آن پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بود و باء در بعذاب.زاید و برای تأکید است چنانچه در قول خدا: وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ زایده است.و تقدیرش اینست درخواست کرد سائلی عذاب واقع را.

و بعضی گفته اند:آن بمعنای عن میباشد.و بر همین قول است تأویل گفته حسن برای اینکه ایشان پرسیدند:از عذاب که آن برای کیست؟ و بعضی گفته اند:باء برای تعدّی است.یعنی به نازل کردن عذاب و بر آنست تأویل گفتهٔ مجاهد.

و بعضی گفته اند:که معنای سَأَلَ سائِلٌ بر قرائت کسی که بالف قرائت کرده از سأل یسیل سیلا.و تقدیرش اینست سال سیل سائل جاری شد سیل

پرسنده از عذاب واقع.

ابن زید گوید:سائل نام یک وادیست در جهنّم باین نام موسوم شده برای اینکه سیل عذاب از آنجاست.

و خبر داد مرا سید ابو الحمد گفت حدیث کرد ما را حاکم ابو القاسم- حسکانی گفت حدیث کرد ما را ابو عبد اللّه شیرازی گوید حدیث کرد ما را ابو بکر جرجانی گفت حدیث کرد ما را ابو احمد بصری گفت حدیث کرد ما را محمّد بن سهل گوید:حدیث کرد ما را زید بن اسماعیل مولی الانصاری گوید حدیث کرد ما را محمّد بن ایّوب واسطی گوید:حدیث کرد ما را سفیان بن عیینه،از جعفر بن محمّد الصّادق از پدرانش علیهم السّلام که چون پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم علی علیه السّلام است را در روز غدیر خم منصوب بخلافت کرد و فرمود:

من کنت مولاه فعلّی مولاه .هر که من مولای اویم.پس علی مولای اوست.و این در عالم پراکنده و بگوش همه رسید.نعمان بن حرث فهری وارد بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گردید و گفت ما را امر نمودی که شهادت بر توحید و یکتایی خدا داده و بگوئیم لا اله الاّ اللّه و اینکه تو پیامبری ما هم اطاعت کردیم.پس ما را فرمان جهاد و حج و روزه و نماز و زکاه دادید ما پذیرفتیم آن گاه راضی نشدی تا این جوان را تعیین بخلافت و وصایت خود نمودی و گفتی:من کنت مولاه فعلّی مولاه پس این کار از ناحیهٔ تو است یا از طرف خداست.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:قسم بخدایی که جز او خدایی نیست.این کار از طرف خدا و امر اوست پس نعمان بن حرث پشت بر پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کرده و میگفت:بار خدایا اگر این کار حقّ و از طرف تو است پس ببار بر ما سنگی از آسمان.پس خداوند سنگی بر سر او زد و او را

کشت و نازل فرمود: سَأَلَ سٰائِلٌ بِعَذٰابٍ وٰاقِعٍ تا آخر لَيْسَ لَهُ دٰافِعٌ .

مِنَ اللّٰهِ ذِی الْمَعٰارِجِ

يعنی نيست برای عذاب خدا دافعی از عذاب خدا.

و بعضی گفته اند:يعنی عذاب برای كافرها از خدا واقع خواهد بود مقصود اينكه وقوع عذاب از خداست و ذی المعارج صفت خدای سبحان، است.

در معنای ذی المعارج چند وجه و معنی در ذی المعارج گفته است.

۱-قتاده و جبائی گويند:صاحب نعمتهای بلند و درجاتی كه در بهشت به پيامبران و اولياء عطاء ميفرمايد برای اينكه منزل های بلند،و با شكوه و درجه ها و رتبه های عالی بايشان ميدهد.

۲-ابن عبّاس و مجاهد گويند:آن مواضع و موارد بالا رفتن فرشتگان است بآسمان.كلبی گويد:صاحب آسمانها كه فرشته ها در آن بالا ميروند.

۳-يعنی صاحب فرشتگان يعنی مالك فرشتگانی كه بآسمانها بالا ميروند و از آنست شب معراج كه پيغمبر(ص)در آن شب بآسمان بالا رفت.

تَعْرُجُ الْمَلاٰئِكَةُ وَ الرُّوحُ

يعنی فرشتگان بالا ميروند و نيز روح كه جبرئيل است با ايشان بالا ميرود.او را از ميان فرشتگان برای شرافتش ممتاز بذكر فرمود.

(إِلَيْهِ)

يعنی بسوی محلّی كه برای هيچكس غير از او در آن حكم،و نفوذی نيست.قرار داد خدای سبحان.بالا رفتن ايشان را باين محلّ عروج

بسوی خودش مانند گفتار ابراهیم علیه السّلام. إِنِّی ذٰاهِبٌ إِلیٰ رَبِّی یعنی من رونده هستم بمحلّی که پروردگارم وعده ام فرموده.

فِی یَوْمٍ کٰانَ مِقْدٰارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَهٍ

در روزی که مدّتش پنجاه هزار سال است.بزرگان در معنای آن اختلاف کرده اند.

گفتار دانشمندان دربارۀ این آیه

مجاهد گوید:بالا میروند فرشتگان بجایی که خداوند ایشان را امر بآن میکند در روزی که مقدارش از عروج غیر ایشان پنجاه هزار سال است.و این از پائین ترین زمین ها تا بالای آسمان هفتم است و قول خدا در سورۀ سجده در روزی که مقدارش هزار سالست آن ما بین آسمان دنیا و زمین است در بالا رفتن و پائین آمدن.پانصد سال در بالا رفتن و پانصد سال در پائین آمدن و مقصود اینست که اگر آدمیان به پیمودن این مقداری که فرشتگان در یک روز می پیمایند شدند هر آینه آن را در مدّت هزار سال خواهند پیمود.

جبائی گوید:البتّه مقصود روز قیامت است و اینکه در آن روز کارهایی میکند و میان بندگان قضاوت مینماید که اگر در دنیا میکرد مقدارش پنجاه هزار سال بود.و آن گفته قتاده و عکرمه است.

و ابو سعید خدری روایت کرده که بپیغمبر صلّی اللّه علیه و آله گفته شد ای رسول خدا(ص)چقدر طولانی است این روز،فرمود:قسم بخدایی که جان محمّد در دست اوست هر آینه برای مؤمن سبک میشود تا اینکه میشود بر او از نماز واجبی که در دنیا میخواند سبک تر و کوتاه تر.

و از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت شده که فرمود:اگر غیر

خـدا کسـی متولّی حساب شود هر آینه پنجاه هزار سال در آن توقّف کننـد از پیش از آنکه احسابشان راحت شونـد.و خداوند سبحان در یک ساعت از حساب بندگان فارغ شود.

و باز از آن حضرت روایت شده که فرمود:این روز بنیمه نمیرسد که اهل بهشت در بهشت و اهل دوزخ در آتش منزل میکنند.

و بعضـی گفته اند:که اوّل فرود آمدن فرشـتگان در دنیا و امر و نهی او و داوری آنها میان مردمان تا آخر بالا رفتنشان بآسـمان پنجاه هزار سال است و آن قیامت است.پس مقـدار عمر دنیا پنجاه هزار سال است معلوم نیست، چقـدر گذشـته و چه قدر باقی مانده است.و فقط خدا میداند آن را.

زجاج گویـد:ممکن است که قول خدا. فِی یَوْمٍ .صـله«واقع» باشد.پس معنا بوده باشد سؤال کرد سائلی از عذاب واقع در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است و این عذابٍ در روز قیامت واقع میشود.

(فَاصْبِرْ)

صبر کن شـکیبا بـاش ای محمّـد.بر تکـذیب کردن ایشـان تو را صَبْراً جَمِیلًا شـکیبایی نیکو که در آن جزع و شـکایتی بر آنچه قیاس میکنی نباشد.

إِنَّهُمْ یَرَوْنَهُ بَعِیداً وَ نَرٰاهُ قَرِیباً

البتّه ایشان روز قیامت را دور میبینند ولی ما آن را نزدیک میبینیم.

خداوند سبحان خبر داد به اینکه او میداند آمدن روز قیامت و حلول عقاب را در این نزدیکی به کافرها.ولی کفّار خیال میکنند آن دور است برای اینکه معتقد به صحّت آن نیستند و هر آنچه آمدنی باشد آن نزدیک خواهد بود.

پس رؤیت اوّل(یرونه)بمعنای گمان و خیال است و رؤیت دوّم وَ

نَراهُ

بمعنای علم است سپس خداوند سبحان خبر داد به اینکه چه وقت عذاب بر کفّار واقع میشود.پس فرمود:

یَوْمَ تَکُونُ السَّماءُ کَالْمُهْلِ

روزی که آسمان بقول ابن عبّاس مانند دردی روغن زیتون و بقول عطاء مثل مس گداخته و بگفته حسن مانند نقره آب شده و بقول ابی مسلم مثل سرب آب شده است.

وَ تَکُونُ الْجِبالُ،کَالْعِهْنِ

و کوه ها مانند پشم رنگ شده و به گفتهٔ مقاتل مثل پشم زده شده و بقول حسن مانند پشم سرخ است مقصود این است که کوه ها بعد از سختی و صلابت نرم و ملایم و بعد از اجتماع پراکنده میشوند.حسن گوید:کوه ها اوّل مثل پشته و تپّه ای از ریگ میشود.سپس مانند پنبه و پشم حلّاجی شده میگردد آن گاه ذرّات پراکنده شده و نابود میشود وَ لا یَسْئَلُ حَمِیمٌ حَمِیماً روزی که دوست از دوست خود رفیق از رفیق خود جویا نمیشود.بقول مجاهد هر انسانی در آن روز مشغول بخود،و از دیگری غافل است.

و بگفته حسن دوستی از دوستش نمی پرسد که گناهان او را متحمّل شود برای اینکه در آخرت از او مأیوس است.

اخفش گوید:حمیم کسیست که انسانی محبّت و مهر مخصوص باو بورزد از خویشان و ارحام نزدیک باشد و یا دور باشد.و حامه بمعنی خاصّه است.

و بعضی گفته اند:معنای آیهٔ مذکور لا یَسْئَلُ حَمِیمٌ... اینست که در آن روز احتیاجی بسؤال نیست.

بعلّت اینکه برای هر کدام از آنان علامت و نشانه مخصوصی است،که بآن شناخته میشود.پس علامت کافرها سیاهی صورت و کبودی چشم،و

علامت مؤمنان زیبایی و بشّاشی رنگ و سفیدی چهره است. (۱)

ص: ۳۰۳

۱- ۱) مانند قول خدا در سورهٔ الرّحمن. فَيَوْمَئِذٍ لاٰ يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لاٰ جَانٌّ .پس در این روز از گناه آدمیان و جنّیان پرسیده نمیشود(چرا) زیرا در آیهٔ بعد جواب داده: يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمٰاهُمْ... گناهکاران از سیما و چهره و پیشانی آنها شناخته میشوند.در بعضی روایات اهل بیت علیهم السّلام است:که در پیشانی آنان بخط خوانا نوشته شده: هذا الشّارب و هذا الزّانی و هذا السّارق .این دزد و این زناکار و آن میگسار است...(مترجم)

[سوره المعارج (۷۰): آیات ۱۱ تا ۳۵]

اشاره

يُبَصَّرُونَهُمْ يَوَدُّ اَلْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ (۱۱) وَ صاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ (۱۲) وَ فَصِيلَتِهِ اَلَّتِي تُؤْوِيهِ (۱۳) وَ مَنْ فِي اَلْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ يُنْجِيهِ (۱۴) كَلاّ إِنَّها لَظى (۱۵) نَزّاعَةً لِلشَّوى (۱۶) تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلّى (۱۷) وَ جَمَعَ فَأَوْعى (۱۸) إِنَّ اَلْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً (۱۹) إِذا مَسَّهُ اَلشَّرُّ جَزُوعاً (۲۰) وَ إِذا مَسَّهُ اَلْخَيْرُ مَنُوعاً (۲۱) إِلاَّ اَلْمُصَلِّينَ (۲۲) اَلَّذِينَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ دائِمُونَ (۲۳) وَ اَلَّذِينَ فِي أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ (۲۴) لِلسّائِلِ وَ اَلْمَحْرُومِ (۲۵) وَ اَلَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ اَلدِّينِ (۲۶) وَ اَلَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۲۷) إِنَّ عَذابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ (۲۸) وَ اَلَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ (۲۹) إِلاّ عَلى أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۳۰) فَمَنِ اِبْتَغى وَراءَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ اَلْعادُونَ (۳۱) وَ اَلَّذِينَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ (۳۲) وَ اَلَّذِينَ هُمْ بِشَهاداتِهِمْ قائِمُونَ (۳۳) وَ اَلَّذِينَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ يُحافِظُونَ (۳۴) أُولئِكَ فِي جَنّاتٍ مُكْرَمُونَ (۳۵)

ص: ۳۰۴

ترجمه:

۱۱-در حالی که خویشاوندان همدیگر را می شناسند گناهکار دوست میدارد که از عذاب آن روز پسرانش.

۱۲-و همسرش و برادرش را.

۱۳-و خویشاوندانی که او را جای داده اند.

۱۴-و آنچه در زمین است همگان را فدا دهد سپس خدا او را نجات بخشد.

۱۵-نه چنانست(که خدا او را از عذاب برهاند)براستی که آتش دوزخ سوزانست.

۱۶-کننده پوست(یا جدا کننده اطراف)است.

۱۷-آتشی را که بحقّ پشت کرده و از(فرمان)سرپیچی کرده، میخواند.

۱۸-و(مال دنیا را)گرد آورده پس نگاهداشته.

۱۹-البتّه آدمی بس حریص آفریده شده.

۲۰-چون او را فقری رسد بس جزع کننده است.

۲۱-و چون باو مالی رسد بس منع کننده است.

۲۲-مگر نماز گذارندگان.

ص :۳۰۵

۲۳-آنان که بر نماز خویش مداومت میکنند.

۲۴-و آنان که در اموالشان بهره ای معلوم است.

۲۵-برای فقیر خواهنده و تهیدستان محروم.

۲۶-و آنان که روز رستاخیز را تصدیق میکنند.

۲۷-و آنان که از عذاب پروردگارشان هراسانند.

۲۸-زیرا که از عذاب پروردگارشان ایمن نتوانند بود.

۲۹-و آنان که عورتهای خویش را نگاهدارنده اند.

۳۰-جز در مورد همسرانشان یا کنیزانی که ایشان مالك شده اند که ایشان ملامت کردگان نیستند.

۳۱-و هر که غیر آنچه گفته شد طلب کند پس آن گروه خود تجاوزگرانند ۳۲-و آنان که سپرده ها و پیمانهای خویش را رعایت کنندگانند.

۳۳-و آنان که بگواهیهای خویش قیام کنندگانند.

۳۴-و آنان که بر نماز خویش محافظت کنندگانند.

۳۵-آن گروه(که اوصافشان بیان شد)در بهشت ها گرامی شدگانند

قرائت:

حفص.نزّاعه.بنصب قرائت کرده،و دیگران برفع خوانده اند.ابن کثیر(لامانتهم)بدون الف و دیگران.لاماناتهم.جمع خوانده.و حفص و یعقوب و سهل.بشهاداتهم بنا بر جمع خوانده و ما بقی بشهادتهم- خوانده و تمام قاری ها.علی صلوتهم.را مفرد قرائت کرده اند.

دلیل:

ابو علی گوید:کسی که قرائت کرده. إِنَّها لَظىٰ، نَزّاعَةً لِلشَّوىٰ .پس

ص:۳۰۶

رفع نزاعه جایز است.چنانچه جایز است در قول تو هذا زید منطلق و هذا بعلی شیخ.این زید رفتنی و این شوهر من پیر و کهنسال است.

و کسی که نصب داده پس بنا بر دو وجه است:۱-اینکه حال باشد.

۲-اینکه حمل بر فعل شود.پس حمل آن بر حال بعید است برای اینکه در کلام چیزی نیست عمل در حال کند.

پس اگر بگویی البتّه در قول خدا.لظی.معنی تلظّی و تلهّب است.

پس بتحقیق که این درست نیست برای اینکه کلمۀ لظی معرفه است و حال را نصب نمیدهد.آیا نمی بینی که آنچه استعمال شده استعمال اسماء از اسم فاعل یا مصدر این قسم عمل نکرده از جهتی که جاری مجرای اسماء است.

پس سزاوار است که اسم معرفه عمل آن را انجام ندهد.و دلالت میکند تو را بر معرفه بودن لظی و علم بودن آن.به اینکه تنوین ملحق بآن نمیشود پس هر گاه چنین بود حال از آن نصب داده نشود.پس اگر با معرفه بودن آن را حال قراردادی بشدّت تلظّی و التهاب معروف گردید جایز است به این معنای حادث در علم منصوب باشد.و بنا بر این قول خدای تعالی:

وَ هُوَ اللّٰهُ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ فِی الْأَرْضِ معلّق کرده ظرف را بآنچه اسم بر آن دلالت کند از تدبیر و الطاف،پس اگر حال معلّق بمعنای حادث در علم شود چنانچه ظرف معلّق شد بچیزی که اسم بر آن دلالت کند از تدبیر،و الطاف ممتنع نیست.بعلّت اینکه حال مانند ظرف است در تعلّقش بمعنا مثل تعلّق ظرف بمعنی و این وجهی است.

و اگر نزاعه معلّق شده باشد بفعل مضمری مثل اعنیها نزاعه للشّوی، نیز ممتنع نیست.

ص :۳۰۷

و امّیا قول خدا.لاماناتهم بنا بر مفرد گر چه مضاف بجماعت است و برای هر یک از آنها امانت است،پس برای اینست که امانت مصدر است و بر تمام جنس واقع میشود و شامل میشود جمیع را.

و کسی که اماناتهم.جمع خوانده برای اختلاف امانتها و بسیاری اقسام آنست.پس شبیه شده،باین جهت اسمایی را که جنس نیست و سخن در شهادت و شهادات مانند سخن در امانت و امانات است.

لغت:

الموده:مشترک میان تمنّی و محبّت است.گفته میشود وددت الشّیء یعنی تمنیته آرزو کردم آن را.و وددته احببته.دوست داشتم وی را.

اودّ:در تمنّی و محبّت استعمال میشود.

الافتداء:فدیه و فدا دادنست.قبول ضرر کردن از چیز به بدل دادن از آن چیز.

الفضیله:جماعت جدا شده از جمله قبیله است به برگشت آن از ابوّه عامّه بابوّه خاصّه.

لظی:نامی از نامهای دوزخ از برافروختگی گرفته شده.

النزاعه:چیزیست که نزعش بسیار باشد و آن کندن با شدّت است.

الاقتلاع:گرفتن بشدّت اعتماد است.

الشّوی:پوست سر است مفرد آن شوات است.

اعشی گوید:

قالت قتیله ماله

قد جللت شیبا شواته

قتیله گوید:چیست برای او که پیری و سالخوردگی موی سرش را سفید

ص :۳۰۸

کرده است شاهد در این بیت شواته است که بمعنای پوست و موی سر آمده است.

شوی:کناره و اطراف و ما سوای مقتل شاه رگ از هر حیوانی است.

گفته میشود:رماه فاشواه یعنی بغیر گلویش اصابت کرد.

و رمی فاصمی:یعنی بگلو و شاه رگش اصابت کرد.و الشّوی نیز مال پست و بی ارزش است.

الهلوع:حرص فراوان و جزع بسیار است.

الاشفاق:رقت قلب و نازک دلی از تحمّل چیزیست که میترسد از کارها و هر گاه دل سخت شد رقّت باطل و نابود میشود.

العادی:بمعنای خارج از حقّ است گفته میشود عدا فلان هر گاه خارج شود و عدا فی مشیه:هر گاه تند رود و آن اصل معنی است.

و العادی:ظالم است بسرعت کردن بظلم.

اعراب:

ممکن است عامل در ظرف از قول خدا یَوْمَ تَکُونُ السَّمٰاءُ کَالْمُهْلِ قول خدا. یُبَصَّرُونَهُمْ باشد و قول خدا. یَوَدُّ الْمُجْرِمُ .ممکن است کلام مستأنفه باشد و ممکن است که در محلّ جرّ بدل از تَکُونُ السَّمٰاءُ کَالْمُهْلِ باشد.هلوعا إِنَّ الْإِنْسٰانَ خُلِقَ هَلُوعاً و جزوعا. إِذٰا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً .و منوعا إِذٰا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعاً .منصوب بر حالیّت است.و تقدیر اینست:

خلق هلوعا،جزوعا اذا مسّه الشّر،منوعا،اذا مسّه الخیر.

المصلّین:منصوب بر استثناء و قول خدا إِلاّٰ عَلیٰ أَزْوٰاجِهِمْ است.

زجاج گوید:البتّه این(علی)حمل بر معنی شده و تقدیرش فانّهم

ص :۳۰۹

یلامون علی غیر ازواجهم است.

و بر این دلالت میکند قول خدا. فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ .و بعضی گفته اند:

مگر ازواجشان.الاّ من ازواجهم.پس علی بمعنای من است.

تفسیر:

چون خداوند سبحان قیامت را تعریف نمود و خبر داد که در آن روز دوست از دوست نمی پرسد برای گرفتاری خودش.فرمود: يُبَصَّرُونَهُمْ قتاده و ابن عبّاس گوید:ساعتی یعنی کافرها میشناسند همدیگر را،سپس معارفه نمیکنند و برخی از بعض دیگر فرار میکنند.

مجاهد گوید:مؤمنان میشناسند ایشان را یعنی مؤمن دشمنانش را در عذاب میبیند پس خوشحال شده و بایشان دشنام میدهد.

و بعضی گفته اند:پیروان گمراهی رؤسا و رهبران گمراه کن خود را میشناسند.

و بعضی گفته اند:که ضمیر بملائکه و فرشتگان برمیگردد و ذکرشان گذشت.یعنی فرشتگان ایشان را میشناسند پس ایشان را میرانند گروهی را به سوی بهشت و گروهی را بسوی دوزخ.

يَوَدُّ الْمُجْرِمُ

یعنی آرزو میکند گنهکار.

لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ

یعنی آرزو میکند سلامتی خود را از عذاب نازل باو بتسلیم کردن هر که بزرگوار و گرامی است بر او از فرزندانش آنهایی که ایشان عزیزترین مردمند بر او.

وَ صاحِبَتِهِ

یعنی و همسری که برای او آرامش و چه بسا او را بر پدر و مادرش اختیار کرده و برتری میداد.

ص: ۳۱۰

وَ أَخِيهِ

برادری که در دنیا یار و یاور او بود.

وَ فَصِيلَتِهِ

یعنی و فامیلش.

اَلَّتِي تُؤْوِيهِ

آن چنان فامیلی که او را در سختیها پناه داده،و در نسب بآنها پناه میبرد.

وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً

یعنی و هر که در روی زمین است.آرزو میکند که همه این چیزها را فداء دهد.

ثُمَّ يُنْجِيهِ

آن گاه این فداء او را نجات بخشد.

(كَلاّ)

نه چنانست که این فداء منجی و نجات بخش او باشد.زجاج گوید:کلاّ ردع و تنبیه یعنی هیچ کس از این گروه برنمیگردد.تا مرتدع شوند و متنبّه گردند.

إِنَّها لَظى

یعنی آن جهنّم و دوزخ است یا آن داستان لظی نزاعه للشّوی و موسوم بلظّی شده جهنّم برای اینکه آن مشتعل و بر افروخته بر اهل آتش است.و بنا بر گفته بعضی لظی یکی از نامهای دوزخ و بنا بر گفته دیگری درکه و طبقۀ دوّم آنست.و آن:

نَزّاعَةً لِلشَّوى

مقاتل گوید:کننده اطراف و اعضاء بدن است پس گوشت و پوستی را نمیگذارد مگر اینکه میسوزاند.

ابن عبّاس گوید:پوست و قبّه سر(جمجمه)را میگذارد.

ضحّاک گوید:پوست و گوشت را از استخوان کنده و جدا میکند،کلبی گوید:یعنی تمام مغز را میخورد سپس برمیگردد همانطور که بوده است.

ابو صالح گوید:الشّوی:گوشت ساق است،سعید بن جبیر گوید:

عصب رگ و پاشنه پاست.ابو العالیه گوید:زیبایی صورت است.

ص:۳۱۱

تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلّى

قتاده گويد:آتش بسوى خودش ميخواند كسى را كه ادبار از ايمان نموده و اعراض از طاعت خدا و رسول نمايد و مقصود اينست كه اين آتش كافرى را رها نميكند پس مثل آنست كه كافرها را ميخواند پس آنها از روى كراهت و ناراحتى اجابت ميكنند.

و بعضى گفته اند:البتّه خداى تعالى آتش را بزبان ميآورد تا كافرها را بسوى خود بخواند.

جبائى گويد:يعنى زبانيه آتش ميخواند كسى را كه پشت نموده و اعراض از حقّ كرده پس خداى سبحان دعوت زبانيه را دعوت از آتش قرار داده است.

و بعضى گفته اند:ميخواند يعنى عذاب ميكند.مبرّد اين را از خليل، روايت كرده گويد:ميگويند خدا تو را خواند يعنى عذاب نمود تو را.

وَ جَمَعَ

مال را فَأَوْعى يعنى آن مال را در بانگ يا صندوق نگاه داشته و صرف در طاعت خدا نميكند.زكاتش را نميدهد.بوسيلۀ آن صله رحم نمى نمايد.

و بعضى گفته اند:از مسير باطل و حرام جمع و از صرف كردن در راه حقّ منع ميكند.

إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً

البتّه انسان حريص خلق شد،يعنى بخيل ممسك كه از شدّت و بسيارى حرص جزع ميكند.اهل بيان گفته اند:

تفسير اين آيه در آيه بعد است.

إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَ إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً

يعنى هر گاه نادار شود و تهيدست گردد خوددارى و صبر نكند.و هر گاه ثروتمند و توانگر گردد-

از احسان بمردم خودداری کند.سپس خداوند سبحان جدا و استثناء کرده و فرمود:

إِلاَّ الْمُصَلِّينَ اَلَّذِينَ هُمْ عَلىٰ صَلاٰتِهِمْ دٰائِمُونَ

مگر نمازگزارانی که پیوسته در نماز هستند و مرتّبا آن را بجا آورده و ترک نمیکنند و درباره اداء آن در وقتش کوتاهی نمی نمایند.

از حضرت باقر علیه السّلام روایت شده که این درباره نوافل و نمازهای مستحبّه روزانه است. (۱)

وَ الَّذِينَ هُمْ عَلىٰ صَلَوٰاتِهِمْ يُحٰافِظُونَ (که در سورۀ مبارکۀ مؤمنانست در نمازهای واجب است).

عقبه بن عامر و زجاج گویند:ایشان افرادی هستند که صورت و چهره خود را از قبله برنمیگردانند.

وَ الَّذِينَ فِي أَمْوٰالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسّٰائِلِ وَ الْمَحْرُومِ

و آن کسانی که در مالشان حقّ معلوم و معیّن برای اهل سؤال و بینوای آبرومند است،که سؤال نمیکنند.و مقصود زکاه واجب است.و سائل آن مستمندیست که سؤال میکند و محروم آن فقیر عفیف و آبرومندیست که اظهار حاجت نمیکند.و در سابق تفسیرش گذشت.

از حضرت ابی عبد اللّٰه صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود:حق

۱- ۱) بابا طاهر گوید: خوشا آنان که اللّٰه یارشان بی که حمد و قل هو اللّٰه کارشان بی خوشا آنان که دائم در نمازند بهشت جاودان مأوایشان بی

معلوم زکات نیست،آن چیزیست که از مالت بیرون میکنی اگر خواستی روز جمعه و اگر خواستی هر روز باهلش میرسانی و برای هر صاحب فضلی فضیلت است و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود:حق معلوم آنست که صله رحم بنزدیکانت داده و هر کس تو را محروم داشت عطا کنی و بر دشمنانت تصدّق نمایی.

وَ الَّذِینَ یُصَدِّقُونَ بِیَوْمِ الدِّینِ

و آن کسانی که روز قیامت را تصدیق نموده و ایمان دارند به اینکه روز پاداش و حساب حقّ و شکّی در آن نمیکنند.

وَ الَّذِینَ هُمْ مِنْ عَذٰابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ

و آنهایی که از عذاب و شکنجه پروردگارشان ترسناکند.

إِنَّ عَذٰابَ رَبِّهِمْ غَیْرُ مَأْمُونٍ

البتّه عذاب پروردگارشان مأمون نیست که به گناهکاران واقع شود.

و بعضی گفته اند:یعنی میترسند که حسناتشان قبول نشود،و به گناهانشان مؤاخذه شوند.

و بعضی گفته اند:در امان نیستند برای اینکه مکلّف نمیدانند،آیا واجب را آن طور که خدا امر کرده ادا کرده و آیا منتهی از منعی که شده بود شده یا نه و اگر تقدیر و فرض کرده بودیم که انسانی میدانست این را از خود هر آینه مطمئن و مأمون بود.

وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حٰافِظُونَ إِلاّٰ عَلیٰ أَزْوٰاجِهِمْ أَوْ مٰا مَلَکَتْ أَیْمٰانُهُمْ

و آن کسانی که عورتهای خود را حفظ میکنند مگر بر همسران یا آنچه و آنکه را مالک آن هستند چون کنیزان خریده شده.یعنی آنهایی که عورتهای خود را از هر زناشویی از هر جهت و سببی حفظ میکنند مگر بر همسرانشان (۱)یا کنیزانی که

۱- ۱) ما در سورهٔ مؤمنون گفتیم که متعه و زناشویی موقّت و صیغه داخل

بواسطهٔ خریداری ملک آنهاست.

فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ

پس آنها ملامت زده نیستند بر حفظ نکردن عورتشان از ایشان.

فَمَنِ ابْتَغىٰ وَرٰاءَ ذٰلِکَ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْعٰادُونَ

پس آنهایی که جستجو میکنند غیر از آنچه خدا برایشان از عورتها مباح کرده پس ایشان آنهایی هستند که تجاوز از حدود الهی نموده و از آنچه خدا برایشان مباح کرد بیرون رفته اند.و معنای وَرٰاءَ ذٰلِکَ آنست که از حدّش بیرون رود از هر جهتی باشد.

وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمٰانٰاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رٰاعُونَ

و آنهایی که بامانهایشان و و پیمانشان رعایت میکنند یعنی حفظ میکنند.و امانت آنست که انسانی بر حفظ آن امین میشود مانند وصیّت ها ودیعه ها و حکومت ها و مانند آن.

(۱

(در زناشویی است و آن باتّفاق مسلمین حلال است.پس در زمان حلّیت داخل در زوجه و عیال است اگر چه با زناشویی دائمی در احکام- مخصوصی مانند نفقه و میراث و طلاق و حق هم خوابگی و لعان و ظهار و بعضی دیگر شرکت نداشته باشد. و علماء اسلامی بعد از حلال بودنش در حرمتش اختلاف کرده اند.و مذهب ما شیعه بنا بر حلّیت آنست و آن قول ابن عبّاس و ابن مسعود است و اشکالی که بعضی بر ما کرده اند اینست که تمتّع و کامیابی از دختر بکر و دوشیزه منشأ نزاع شده و آن خلاف مصلحت مردم است.پاسخ داده شده که نکاح و زناشویی با دختر بکر و دوشیزه بدست ولّی پدر و پدر پدر اوست گرچه برای او بهتر است که دخترش را شوهر ندهد مگر برضای او و روایاتی که در احادیث ما وارد شده که زن در امر خودش مستقل است ردّ قول کسیست که میگوید زن در زناشویی مطلقا محجور و ممنوع و از خود اختیار ندارد و ایشان بیشتر سنّیانند پس ایشان تجویز میکنند برای زنها تمام معاملات را مگر نکاح را حتّی اگر

ص: ۳۱۵

و بعضی گفته اند:امانت و آن چیزیست که خدا بر بندگانش پیمان گرفته از تصدیق بآنچه بر ایشان واجب نموده و عمل بر آنچه بر ایشان عمل به آن واجب شده است.

وَ الَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ

و آنهایی که ایشان بشهاداتشان ایستاده و استوار هستند.یعنی شهادتی که اداء و اقامهٔ آن بر آنها لازم شده است مینمایند.

و شهادت خیر دادن بچیزیست که آن را مشاهده کرده و دیده و این گاهی از دیدن و مشاهده کردن خبر دهنده حاصل میشود،و گاهی از مشاهده چیزی که بآن میخواند میشود.

وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ

و آنهایی که حفظ میکنند اوقات و ارکان آن را پس بتمامه آن را اداء کرده و چیزی از آن را ضایع نمیکنند.

محمّد بن فضل از حضرت ابی الحسن علیه السّلام روایت نموده که فرمود ایشان اصحاب پنجاه نماز از شیعیان ما میباشند.

زراره از حضرت ابی جعفر باقر علیه السّلام روایت نموده که فرمود این واجب را هر کس در وقت آن بجا آورد و عارف بحقّ آن باشد که غیر آن را بر آن

۱)

(برای او نزدیکی نباشد چون پدر و جدّ و برادر گرچه چندین بار هم شوهر کرده باشد بر او واجب است که خود را بحاکم معرّفی کند تا او را بهر کس که مایل است نکاح کند و امّا آنکه نکاح دخترها را بدون ولی تجویز کرده ناچار است که رشد دختر را شرط کند و او هر گاه رشیده بود غالبا راضی نمیشود که به صیغهٔ سرمایه دختری او از بین رود و ازاله بکارت او شود و اگر بدون رضایت او باشد و رشیده هم نباشد عقدش باطل است.(مترجم)

ترجیح ندهد برای او نوشته شود بسبب آن برائت آزادی از آتش که عذاب نشود.و کسی که آن را در غیر وقتش بخواند و غیر آن را بر آن مقدّم بدارد،پس کار بر خداست اگر خواست او را ببخشد و اگر خواست عذاب نماید.

أُولٰئِکَ

و آن گروه که متّصف و موصوف باین صفات هستند فِی جَنّاتٍ در باغهای بهشت که درختها آن را پوشانیده است (مُکْرَمُونَ) گرامی داشته شده و مورد تجلیل و تعظیم هستند بآنچه را که از ثواب بایشان مینمایند.

ص: ۳۱۷

[سوره المعارج (۷۰): آیات ۳۶ تا ۴۴]

اشاره

فَمٰا لِ اَلَّذِینَ کَفَرُوا قِبَلَکَ مُهْطِعِینَ (۳۶) عَنِ اَلْیَمِینِ وَ عَنِ اَلشِّمٰالِ عِزِینَ (۳۷) أَ یَطْمَعُ کُلُّ اِمْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ یُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِیمٍ (۳۸)
کَلاّٰ إِنّٰا خَلَقْنٰاهُمْ مِمّٰا یَعْلَمُونَ (۳۹) فَلاٰ أُقْسِمُ بِرَبِّ اَلْمَشٰارِقِ وَ اَلْمَغٰارِبِ إِنّٰا لَقٰادِرُونَ (۴۰) عَلیٰ أَنْ نُبَدِّلَ خَیْراً مِنْهُمْ وَ مٰا نَحْنُ
بِمَسْبُوقِینَ (۴۱) فَذَرْهُمْ یَخُوضُوا وَ یَلْعَبُوا حَتّٰی یُلاٰقُوا یَوْمَهُمُ اَلَّذِی یُوعَدُونَ (۴۲) یَوْمَ یَخْرُجُونَ مِنَ اَلْأَجْدٰاثِ سِرٰاعاً کَأَنَّهُمْ إِلیٰ
نُصُبٍ یُوفِضُونَ (۴۳) خٰاشِعَةً أَبْصٰارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذٰلِکَ اَلْیَوْمُ اَلَّذِی کٰانُوا یُوعَدُونَ (۴۴)

ترجمه:

۳۶-پس چه بر این کار داشت آنان را که کافر شدند که(با تمسخر)به جانبت میشتابند.

۳۷-و از راست و چپ باز پراکنده میشوند.

۳۸-آیا طمع دارند که در بهشت با ناز و نعمت داخل شوند.

۳۹-هرگز این نشود که آنها را از چه(نطفه پستی)که میدانند آفریدیم

ص :۳۱۸

۴۰-چنین سوگند بخدای مشرق و مغربهای عالم که ما توانا هستیم ۴۱-که بجای آنها خلقی بهتر از آنها بیافرینیم و هرگز کسی بقدرت بر ما سبقت نخواهد یافت.

۴۲-پس تو ای رسول آنها را بفکر و ضلالت خود بگذار که به بازیچه دنیا دل بازند تا روزی که وعدهٔ عذاب آنهاست روبرو شوند.

۴۳-آن روزی که بسرعت سر از قبرها برآورده و بسوی بتها و نتیجه پرستش غیر خدا میشتابند.

۴۴-در حالی که چشمشان(از هول و وحشت قیامت)بخواری فرو افتاده و ذلّت کفر و عصیان بر آنها احاطه کرده این همان روزیست که(رسولان حقّ)بآنها وعده دادند.

قرائت:

ابن عامر و حفص و سهل(الی نصب)با دو ضمّه قرائت کرده و دیگران (الی نصب)با فتح نون و سکون صاد خوانده اند.

دلیل:

ابو علی گوید:ممکن است نصب جمع نصب مانند سقف و سقف و ورد و ورد باشد و کسی که سنگین دانسته گفته نصب بمنزله(اسد)است و ممکن است نصب و نصب دو لغت مانند ضعف و ضعف و مانند آن باشد و ثقیل مثل شغل و شغل و طنب و طنب باشد.

لغت:

زجاج گوید:مهطع آنست که بدیده اش اقبال بر چیزی کند و چشمش را

از آن برنگرداند و این از نظر دشمن است.ابو عبیده گوید:اهطاع اسراع و شتاب کردن است.

عزین:جماعاتی هستند در پراکندگی و جدایی.مفرد ایشان عزه است و جز این نیست که با واو و نون جمع شده برای اینکه آن عوض است مانند سنه و سنون و اصل عزّه عزوه از عزاه یعزوه بود هر گاه اضافه بغیرش شود پس هر جماعت از این جماعتها اضافه بدیگریست.

راعی گوید:

أ خلیفه الرّحمن انّ عشیرتی

امسی سوامهم عزین فلو لا

ای خلیفه خدا البتّه عشیره و قبیله من شام کرد در حالی که جماعات و گلّه ها مواشی آنها فرار کردند شاهد در این بیت کلمهٔ عزین است که بمعنای جماعات پراکنده آمده.

عنتر گوید:

و قرن قد ترکت لدی مکر

علیه الطّیر کالعصب العزینا

و قرینی که آن را رها نمودم در میدان جنگ که پرنده بر جنازه آنها چون قومی پراکنده بود شاهد در این بیت کلمهٔ(عزینا)است که قوم و جماعت پراکنده است.

و بعضی گفته اند:که محذوف از عزه هاء است و اصل آن عزهه از عزهاه و آن بمعنای کناره گیری از زنها و بازی کردن با آنها است.

اخوص گوید:

اذا کنت عزهاه عن اللّهو و الصّبی

فکن حجرا من یابس الصّخر جلمدا

هر گاه تو خواهان آمیزش و خوشی و عیش با زنها نباشی پس سنگی

از صخره ها و قلبه سنگ های خشک باش شاهد این بیت کلمۀ عزهاه است که بمعنای بی میلی بآمیزش و جماع و ملاعبه با زن آمده.

و از ابی هریره روایت شده که گفت:پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله باتّفاق اصحابش بیرون رفتند و ایشان حلقه حلقه و دسته دسته پراکنده بودند پس فرمود:برای چی میبینم که شما جماعات پراکنده هستید.

الاجداث:جمع جدث و آن به معنی قبور و مفرد آن قبر است.

الایفاض:یعنی شتاب کردن.

النّصب:بتی بود که آن را پرستش میکردند.

اعشی گوید:

و ذا النصب المنصوب لا تنسکنّه

لعاقبه و اللّه ربّک فاعبدا

و این بتی که مقابل خود قرار داده اید جدّا پرستش نکنید برای پایان کارتان و خدایی را که پروردگار توست عبادت نما شاهد این کلمه نصب است که بمعنای بت و صنم میباشد.

اعراب:

فَمٰا لِ الَّذِینَ کَفَرُوا

.ما مرفوع است برای مبتداء بودن و لام خبر آن و در آنست ضمیر آن.(و قبلک)در محلّ حال از کفروا یا حال است از مجرور که:

(للّذین)باشد.بنا بر تقدیر فما لهم ثابتین قبلک.

مهطعین حال از ضمیر در قبلک است و ممکن است در قبلک که ظرف باشد برای لام و آن ظرف برای مهطعین باشد و ممکن است که مهطعین حال بعد از حال و عَنِ الْیَمِینِ .متعلّق بآن باشد و عزین حال بعد از حال باشد و ممکن است که عن الیمین متعلّق بعزین باشد و معنایش جمع شدگان،از

راست و چپ باشد.

کَأَنَّهُمْ إِلیٰ نُصُبٍ یُوفِضُونَ

این جمله منصوب بر حالیّت از قول خدا سراعا خٰاشِعَةً أَبْصٰارُهُمْ حال است از ضمیر در یوفضون.

تفسیر:

سپس خداوند بر طریق انکار بر کافرها فرمود:

فَمٰا لِ الَّذِینَ کَفَرُوا

یعنی چه چیز است برای آنهایی که کافر بتوحید و یکتایی خدا شدند.مقصود چه موجب شد و چه آنها را واداشت بر آنچه که کردند.

(قِبَلَکَ)

یعنی نزد تو ای محمّد، (مُهْطِعِینَ) ابو عبیده گوید یعنی شتاب کنندگان بسوی تو.و بگفتهٔ حسن وارد شوندگان و بگفتهٔ بعضی- آنهایی که بدیدهٔ عداوت و دشمنی بتو نگاه میکنند.و مقصود بالّذین کفروا در اینجا منافقانند.

عَنِ الْیَمِینِ وَ عَنِ الشِّمٰالِ

یعنی از راست و چپ تو (عِزِینَ) یعنی جمعیتهای پراکنده گروه گروه.دسته دسته.

أَ یَطْمَعُ کُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ

آیا طمع میکند هر یک از ایشان از گروه منافقان أَنْ یُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِیمٍ به اینکه داخل ناز و نعمت بهشت شود مانند آنهایی که تعریفشان جلو گذشت و البته این جمله را فرمود.برای اینست که آنها میگفتند اگر امر چنانست که محمّد گفته پس برای ما در آخرت در نزد خدا بالاتر است از آنچه برای مؤمنانست چنان که در دنیا بما بیش از آنها داده است.

(کَلاّٰ)

نه چنین نیست و آنها داخل بهشت نمیشوند.

إِنّٰا خَلَقْنٰاهُمْ مِمّٰا یَعْلَمُونَ

حسن گوید:یعنی از نطفهٔ پست یعنی

کسی که از این آب گندیده پست است چگونه خودبخود موجب بهشت شود.

جز این نیست که بسبب اعمال صالحه بهشتی گردد.

خداوند سبحان.آگاهی داد که همهٔ مردم بر یک اصل و ریشه اند و تفاوتی و امتیازی ندارند مگر بسبب ایمان و عبادت.

و تحقیق مطلب اینست که ما ایشان را از آب گندیدهٔ متعفّن و نجاستها آفریدیم پس چگونه و چطور داخل بهشت شوند در حالی که ایمان بمن نیاورده و پیامبر مرا تصدیق نکرده اند.

و بعضی گفته اند:مقصود اینست که ما ایشان را آفریدیم از جنسی که میدانند یا از موجود و خلقی که میدانند و میفهمند و حجّت ایشان را ملزم میکند و نیافریدیم از جنسی که فهم ندارند چون چهارپایان و پرندگان.

و بعضی گفته اند:معنایش اینست که ما ایشان را آفریدیم از جهتی که ثواب و عقاب و تکلیف طاعات را برای درک ثواب میدانند.چنان که گویندهٔ میگوید:غضب کردم بر تو از آنچه میدانی.برای خاطر آنچه میدانی.

اعشی گوید:

أ ازمعت من آل لیلی ابتکارا

و شطّت علی ذی هوی أن تزارا

برای آل لیلی معشوقه ام لیلی دور شد از من و بعید است که من بتوانم صبحگاهان وی را زیارت و دیدار نمایم.

شاهد این بیت کلمهٔ من آل لیلی است که بمعنای من اجل آل لیلی آمده و دلیل بر این قول او.و شطّت علی ذی است که آن معشوقه دور نشد از نزد ایشان بلکه البتّه از برای خاطر ایشان که بسوی ایشان رود دور شود.

فَلا أُقْسِمُ

در سورهٔ الحاقّه تفسیرش گذشت بِرَبِّ الْمَشارِقِ،وَ

ص :۳۲۳

الْمَغٰارِبِ

ابن عبّاس گويد:يعنى مشرقهاى خورشيد و مغربهاى آن چون براى خورشيد ۳۶۰ محلّ طلوع و اشراق است براى هر روز مطلع و اشراقست براى هر روز مطلع و مشرقى است كه ديگر تا سال آينده بآن برنميگردد (۱).

إِنّٰا لَقٰادِرُونَ عَلىٰ أَنْ نُبَدِّلَ خَيْراً مِنْهُمْ

اين پاسخ قسم است يعنى ما قادر و توانا هستيم كه آنها را هلاك كنيم و قوم ديگرى بدل آنها بياوريم كه بهتر از ايشان باشد.

وَ مٰا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ

اين عطف بر جواب قسم است يعنى اين گروه كفّار فوت نميشوند.به اينكه آنها جلو بيفتند كه عذاب بآنها نرسد.پس،ايشان سبقت گيرنده نيستند و عقاب هم از ايشان پيشى نگرفته است.و تقدير اين است:و ما نحن بمسبوقين.يفوت عقابنا ايّاهم فانّهم لو سبقوا عقابنا لسبقونا يعنى و ما نيستيم كسى كه بر ما سبقت گرفته باشند كه عقاب ما از ايشان فوت شود.براى اينكه اگر آنها سبقت از عقاب ما ميگرفتند هر آينه از ما سبقت گرفته بودند.و بگفته ابى مسلم ما مغلوب نيستيم.

۱- ۱) ممكن است كه ابن عبّاس خودش متوجّه باين دقايق نشده باشد براى فطانت و زيركيش و يا از حضرت امير المؤمنين عليه السّلام آموخته باشد و يا هر دو عامل او را دانا نموده باشد و با اين مطلب لازم است كلام او را مقيّد، نمود براى اينكه مطلع خورشيد بسمت شمال ميل ميكند از اوّل جدى تا اوّل سرطان آن گاه از اوّل سرطان تا اوّل جدى بسمت جنوب برميگردد،پس هر شش ماهى بر مشرقهاى شش ماه گذشته مرور و سير ميكند تا شش ماه ديگر عود بآن نميكند.پس شايسته است به شش ماه آينده مراد باشد نه به سال آينده.(شعرانى)

فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا

واگذار آنها را که در باطلشان فرو روند.

وَ يَلْعَبُوا

و بازی کنند.پس البتّه وبال این بخود آنها برمیگردد.

حَتّٰی یُلاٰقُوا یَوْمَهُمُ الَّذِی یُوعَدُونَ

یعنی روز قیامت یَوْمَ یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدٰاثِ روزی که از قبورشان بیرون میآیند (سِرٰاعاً) یعنی با سرعت برای شدت راندن ایشان.

کَأَنَّهُمْ إِلیٰ نُصُبٍ یُوفِضُونَ

جبائی و ابی مسلم گویند.یعنی گویا ایشان کوشش و شتاب میکنند بسوی پرچمی که برایشان زده شده و بگفته ابن عبّاس و قتاده.گویا ایشان بسوی بت هایشان سعی میکنند که بآنها تقرّب جویند. خٰاشِعَةً أَبْصٰارُهُمْ یعنی خوار و سرشکسته اند از هول آن روز نمیتوانند نگاه کنند.

تَرْهَقُهُمْ

خواری آنها را فرو میگیرد.

ذٰلِکَ الْیَوْمُ الَّذِی

این همان روزیست که توصیف شد.

کٰانُوا یُوعَدُونَ

در دنیا دار تکلیف آن را وعده میداند و آنها آن را باور نکرده و انکار میکردند اکنون در این حال آن را مشاهده میکنند.

ص :۳۲۵

سوره نوح علیه السّلام

اشاره

مکّی است

عدد آیات آن:

بیست و هشت آیه کوفی بیست و نه آیه بصری و شامی و سی آیه از نظر دیگرانست.

اختلاف آیات:

در چهار آیه است ۱-سواعا ۲- فَأُدْخِلُوا نٰاراً و هر دوی آن از نظر غیر کوفیّین ۳-و نسرا از نظر کوفی و مدنی ۴-اخیر (أَضَلُّوا کَثِیراً) مکّی،و مدنی اوّل.

فضیلت آن:

ابی بن کعب از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت نموده که فرمود

ص :۳۲۶

هر کس سورهٔ نوح را قرائت کند از مؤمنان خواهد بود که دعوت نوح علیه- السّلام را دریافته است.

حضرت ابا عبد اللّه صادق علیه السّلام فرمود:کسی که ایمان بخدا و روز قیامت دارد و کتاب او را میخواند پس ترک نکند تلاوت و قرائت سوره نوح را پس هر بنده ای که آن را از روی یقین و تأمّل در نماز واجب یا نافله اش قرائت کند خداوند او را در منازل ابرار ساکن نموده و باو سه باغ با بهشتش عطا کند و این کرامتی است از خدا بر او،و نیز او را دویست حوریّه و چهار هزار زن شوی ندیده تزویج فرماید انشاء اللّه تعالی.

توضیح-ارتباط این سوره با سورهٔ قبل چون خداوند سبحان سورهٔ معارج را بوعید و تهدید اهل تکذیب پایان داد.این سوره را بذکر قصّه نوح و قومش و آنچه در نتیجه تکذیبشان بآنها رسید و تسلیت برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم.افتتاح نموده.و فرمود:

[سوره نوح (۷۱): آیات ۱ تا ۱۴]

اشاره

بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِیمِ . إِنّا أَرْسَلْنا نُوحاً إِلی قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَکَ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ (۱) قالَ یا قَوْمِ إِنِّی لَکُمْ نَذِیرٌ مُبِینٌ (۲) أَنِ اُعْبُدُوا اَللّهَ وَ اِتَّقُوهُ وَ أَطِیعُونِ (۳) یَغْفِرْ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ وَ یُؤَخِّرْکُمْ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی إِنَّ أَجَلَ اَللّهِ إِذا جاءَ لا یُؤَخَّرُ لَوْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴) قالَ رَبِّ إِنِّی دَعَوْتُ قَوْمِی لَیْلاً وَ نَهاراً (۵) فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعائِی إِلاّ فِراراً (۶) وَ إِنِّی کُلَّما دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ وَ اِسْتَغْشَوْا ثِیابَهُمْ وَ أَصَرُّوا وَ اِسْتَکْبَرُوا اِسْتِکْباراً (۷) ثُمَّ إِنِّی دَعَوْتُهُمْ جِهاراً (۸) ثُمَّ إِنِّی أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْراراً (۹) فَقُلْتُ اِسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ إِنَّهُ کانَ غَفّاراً (۱۰) یُرْسِلِ اَلسَّماءَ عَلَیْکُمْ مِدْراراً (۱۱) وَ یُمْدِدْکُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِینَ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ جَنّاتٍ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ أَنْهاراً (۱۲) ما لَکُمْ لا تَرْجُونَ لِلّهِ وَقاراً (۱۳) وَ قَدْ خَلَقَکُمْ أَطْواراً (۱۴)

ترجمه:

بنام خداوند بخشایندۀ مهربان.

۱-البتّه ما نوح علیه السّلام را بسوی قومش برسالت فرستادیم(و امر کردیم)که قوم را باندرز و پند بترسان پیش از آنکه بر آنان عذاب دردناک فرا رسد.

۲-نوح بامر حقّ آمد و گفت ای قوم من برای شما رسولی(مهربان) هستم که شما را با بیانی روشن از عذاب قهر خدا میترسانم.

۳-(و از خیرخواهی میگویم)که خدا را بیکتایی بپرستید.

۴-و پرهیزکار باشید و مرا پیروی کنید تا خدا بلطف و کرم از گناهان شما درگذرد و اجلتان را تا وقت معیّن بتأخیر افکند که اجل الهی چون وقتش فرا رسد اگر بدانید دگر هیچ تأخیر نیفتد.

۵-(قوم نوح نگرویدند)پس نوح گفت بار الها من آنچه قوم خود را شب و روز دعوت کردم.

۶-دعوتم و نصیحتم جز بر فرار و اعراض آنها نیفزود.

۷-و هر چه آنان را بمغفرت و آمرزش تو خواندم انگشت بر گوش نهادند و جامه برخسار افکندند و بر کفر اصرار و لجاج ورزیدند و سخت راه تکبّر و نخوت پیمودند.

۸-باز هم آنها را بصدای بلند دعوت کردم.

۹-و آن گاه آنها را آشکارا خواندم و در خلوت و پنهانی تبلیغ نمودم(به هیچ وجه اثر نکرد).

۱۰-باز گفتم ای مردم بدرگاه خدا(توبه کنید)و آمرزش طلبید که

او بسیار خدای آمرزنده است.

۱۱-تا باران آسمان را بر شما فراوان نازل کند.

۱۲-و شما را بمال بسیار و پسران متعدّد مدد فرماید و باغهای خرّم و نهرهای جاری بشما عطا کند.

۱۳-چرا شما مردم خدای را بعظمت و وقار یاد نمیکنید.

۱۴-و حال آنکه او شما را بانواع خلقت و اطوار گوناگون بیافرید.

لغت:

الاستفشاء:طلب تفشّی و پوشش است.

الاصرار:اقامه و پایداری و تصمیم بر کار است.

المدرار:بسیار ریزش باران است.

الامداد:ایجاد دوّم است باولی بر نظام خلقت حالی بعد از حال گفته میشود.امدّه بکذا او را چنین کمک و مدد نمودم.و مدّ النّهر بالا آمدن نهر است.

الاموال:جمع مال و آن در نزد عرب شتر است.و اصل وقار و ثبوت و چیزیست که بسبب آن چیز از حلم و شکیبایی که منع میکند با آن پارگی و خوف را بزرگ میشود.

ابو ذویب گوید:

اذ السّعه النّحل لم یرج لسعها

و خالفها فی بیت نوب عواسل

هر گاه مگس و زنبور عسل گزید باکی و ترسی از گزیدن او نیست و بجا گذارد در کندوی عسل عسلهایی-شاهد این بیت لم یرج است که بمعنای خوف آمده است.

اعراب:

أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَکَ

.در محلّ نصب است بارسلنا.برای اینکه اصل بان انـذر قومك بوده و چون باء ساقط شده فعل افضاء و جملۀ مصدریّه در محلّ نصب واقع شده.و بعضی گفته اند:که محلّ آن جرّ است اگر چه باء ساقط شده باشد و بیانش در سابق گذشت.

و ممکن است که این انّ مفسّره بمعنی ای باشـد.و جهـارا مصـدر و در محـلّ حـال واقع شـده یعنی خوانـدم آنها را آشکارا و بصـدای بلنـد بسوی توحید و یکتاپرستی.و قول خدا«مدرارا»منصوب بر حالیّت است لاٰ تَرْجُونَ لِلّٰهِ وَقٰاراً .جمله نیز در محل حال است و عامل در حال ضمیریست که در ما لکم است از معنای فعل.وقارا منصوب است به اینکه مفعول ترجون است.

تفسیر

خداوند سبحان از خود خبر داده و فرمود: إِنّٰا أَرْسَلْنٰا یعنی ما بر انگیختیم (نُوحاً) برسالت.

إِلیٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَکَ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ

بسوی قومش که بترسـان قوم خود را قبـل از آنکه بیایـد ایشـان را عـذاب دردنـاك یعنی فرسـتادیم ما نوح را که ایشان را اگر ایمان نیاوردند بترسانند از عذاب.

حسن گویـد:امر فرمود او را که ایشان را از عـذاب دنیا پیش از عـذاب آخرت بترساند.سـپس حکایت نمود که نوح آنچه خدا فرمانش داده بود امتثال کرد به اینکه گفت یٰا قَوْمِ آنها را بخود نسبت داد پس مثل اینکه فرمود شما فامیل و خویشان من هستید آنچه شما را ناراحت کند و برای شما بد باشد مرا ناراحت میکند.خلاصه خوشی شما خوشی من و بدی شما بدی من است.

ص: ۳۳۱

إِنِّی لَکُمْ نَذِیرٌ مُبِینٌ

یعنی من برای شما ترساننده و بیان کنند دلیلهایی در وعید و بیان کننده دین و توحیدم.

اُعْبُدُوا اللّهَ وَ اتَّقُوهُ

یعنی خدا را بیکتایی بپرستید و چیزی را شریک او قرار ندهید و از معصیت او بپرهیزید.

وَ أَطِیعُونِ

و اطاعت کنید در آنچه خدا شما را بآن فرمان داده به علّت اینکه طاعت من مقرون بطاعت خدا و طاعت خدا بر شما واجب است برای نعمتهای پیشینی که نعمت هیچ منعمی با آن برابری نمیکند.

یَغْفِرْ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ

یعنی اگر شما خدا را پرستیده و پرهیزکاری نمودید میآمرزد گناهان شما را و(من)زایده است.

و بعضی گفته اند:که من در اینجا برای تبعیض است و مقصود این است میآمرزد برای شما بعضی از گناهان گذشته شما را که اضافه بشما میشود و چون گناهانی که بعدها انجام میدهید جایز نیست مطلقا وعده.آمرزش داده شود برای اینکه در آنست واگذاری باعمال زشت.و خداوند سبحان مقیّد نمود.این قید را مِنْ ذُنُوبِکُمْ .

وَ یُؤَخِّرْکُمْ إِلیٰ أَجَلٍ مُسَمًّی

و تأخیر میاندازد شما را تا اجل نامبرده شده و در این دلالت است بر ثبوت دو اجل برای اینکه شرط کرد در وعده أَجَلٍ مُسَمًّی عبادت پروردگار و پرهیزگاریرا.پس چون خدا را نپرستیدند و پرهیز کاری نکردند مبتلاء و گرفتار شوند بعذاب و بیچارگی پیش از دورترین اجل(که همان اجل مسمّی باشد)باجل نزدیک. إِنَّ أَجَلَ اللّهِ یعنی اجل دور و آخرین اجل.

إِذا جاءَ لا یُؤَخَّرُ لَوْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

هر گاه آخرین اجل آمد تأخیر نیفتد اگر میدانستید.

ص :۳۳۲

حسن گوید:یعنی باجل خدا که روز قیامت است روز قیامت را اجل قرار داد برای بعث و انگیزش.و ممکن است این حکایت از قول نوح علیه- السّلام بقومش باشد.و ممکن است که اخبار خداوند سبحان از خود باشد.

(قالَ)

نوح گفت رَبِّ إِنِّی دَعَوْتُ قَوْمِی لَیْلًا وَ نَهاراً پروردگارا البتّه من شب و روز قوم خود را بسوی عبادت تو و ترک شریکانی غیر از تو و اقرار بپیامبری خود خواندم.

فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعائِی إِلاّ فِراراً

یعنی نیفزودند بدعوت من مگر فرار از پذیرفتن و دوری کردن و پشت نمودن.

و کفر ایشان را در موقع دعوت نوح علیه السّلام زیادی در کفر نامید برای اینکه ایشان بر کفر و گمراهی بودند و چون نوح علیه السّلام آنها را دعوت کرد که کفر را ترک نموده و اقرار باو نمایند و قبول نکردند.پس به این دعوت کافر شدند و این زیادی در کفر آنها بود برای اینکه زیادی اضافه چیز است بمقداری که حاصل بوده است.و اگر همه در وقت حاصل باشد برای یکی بر دیگری زیادتی نیست.

وَ إِنِّی کُلَّما دَعَوْتُهُمْ

و من هر گاه ایشان را باخلاص عبادت خواندم که گناهانشان را ببخشی.

جَعَلُوا أَصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ

انگشتانشان را در گوشهایشان قرار میدادند تا سخن و دعوت مرا نشنوند.

وَ اسْتَغْشَوْا ثِیابَهُمْ

یعنی صورتشان را پوشیده که مرا نبینند وَ أَصَرُّوا یعنی بر کفرشان ادامه میدادند.

وَ اسْتَکْبَرُوا اسْتِکْباراً

یعنی تکبّر ورزیده و از قبولی حقّ سرپیچی میکردند

ص :۳۳۳

و اصرار اقامه و پایداری بر امر است بقصد و تصمیم ماندن بر آن.و چون آنها عازم و مصمّم بر کفر خویش بودند اصرار کنندگان بر کفر شدند.

قتاده گوید:بعضی از مردان آنها پسرش را نزد نوح علیه السّلام برده و باو میگفت پسرم از این مرد دوری کن و بترس،مبادا که تو را فریب دهد پدر من مرا که مانند تو جوانی بودم پیش این آورده و همین طور که من تو را از او حذر میدهم پدرم هم مرا از وی حذر میداد.

ثُمَّ إِنِّی دَعَوْتُهُمْ جِهٰاراً

ابن عبّاس گوید:یعنی با صدای بلند آنها را دعوت میکردم و بگفته بعضی بطور آشکارایی که میدیدند همدیگر را نه مخفیانه و پنهانی.

ثُمَّ إِنِّی أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرٰاراً

آن گاه آنها را در ظاهر و نهان دعوت کردم.

و بعضی گفته اند:یعنی جماعتی را در ظاهر و آشکارا دعوت کرده و عدّه ای را در پنهانی سپس آنهایی را که مخفیانه دعوت کرده بودم علنا خواندم و کسانی را که در ظاهر دعوت کرده بودم هم خواندم.مقصود من در دعوتم هر گونه دری را زدم و با ایشان کمال مهربانی را نمودم ولی آنها مرا اجابت نکردند.

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ

گفتم از خدا آمرزش بر کفرتان و گناهانتان بطلبید.

إِنَّهُ كٰانَ غَفّٰاراً

او آمرزنده است مر هر کسی را که از او طلب آمرزش کند پس وقتی شما از کفرتان برگشتید و او را اطاعت نمودید.

یُرْسِلِ السَّمٰاءَ عَلَیْكُمْ مِدْرٰاراً

بر شما باران فراوان نازل کند بارانی که ریزش آن بسیار باشد.

و بعضی گفته اند:که قوم نوح مبتلا بقحطی و خشکسالی شدند و

برای همین آنها را ترغیب فرمود که اگر استغفار کنید با ایمان و رجوع بخدا بمال و اولاد شما را مدد خواهم نمود.

شعبی گوید:در زمان عمر بن خطّاب باران قحط شد.پس عمر بر منبر رفت تا استسقاء کند و طلب باران نماید پس عمر جز استغفار ذکری نگفت تا از منبر بزیر آمد و چون پائین آمد باو گفته شد ما از تو نشنیدیم که طلب باران کنی گفت من باران خواستم.بچیزی که تحریک کند آسمان را که بسبب آن باران میبارد (۱)آن گاه این آیه را قرائت کرد.

وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ

عطاء گوید:یعنی مال و پسرانتان زیاد شود.

وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنّاتٍ

برای شما در دنیا بوستانها و باغها قرار میدهد.

وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهاراً

و برای شما نهرهای روان قرار میدهد،که باغهای خود را بوسیله آن آبیاری کنید.

۱- ۱) در حکایت شعبی اشکال و تأمّل است.زیرا بنا بر نقل خود اهل سنّت که مرحوم علاّمه مجاهد امینی در جلد ششم الغدیر نقل کرده عمر ابدا علم و شعوری بمطالب ساده و عادی نداشت و خودش اقرار میکرد و فریاد میزد کلّ النّاس افقه من عمر.همه مردم از عمر داناترند و معنای و فاکهه و ابّا را وقتی از او پرسیدند ندانست تا چه رسد به اینکه وارد معقولات و یا معارف شود.شعبی سنّی خواسته است با جعل این خبر فضیلتی برای عمر ذکر کند.و در این حکایت تحریف کرده و تمام را یاد نکرده که وقتی در مدینه باران نبارید مردم نزد عمر آمده و از او خواستند بر ایشان استسقاء کند وی بر منبر رفت و چون چیزی بلد نبود استغفار کرده و پائین آمد و بمردم گفت باید متوسّل بخاندان رسالت شویم پس باتّفاق عبّاس عموی پیغمبر(ص)در خانه حضرت علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه السّلام- آمده و طلب باران کرد.آن حضرت دعا نمود و خدای عزّ و جلّ بدعاء آن حضرت باران بارید و مردم را از قحطی باران نجات داد.(مترجم)

قتاده گوید:حضرت نوح علیه السّلام میدانست که آنها حریص بر دنیا هستند فرمود:بیائید بسوی طاعت خدا که در آنست درک و یافتن، دنیا و آخرت.

ربیع بن صبیح روایت نموده که مردی نزد حسن آمد.پس باو شکایت از خشکی سال و قحطی باران نمود.باو گفت استغفار کن بخدا و دیگری آمد و از فقر باو شکایت کرد.باو هم گفت استغفار کن سوّمی آمد و گفت دعا کن خدا پسری بمن روزی نماید.پس باو گفت استغفار کن.

پس ما باو گفتیم مردانی نزد تو آمده و شکایتهای گوناگونی در قحطی و تهیدستی و بی فرزندی نمودند همه آنها را امر کردی که استغفار کنند گفت من این مطلب را از خودم نگفتم بلکه از قول خدای تعالی در قصّهٔ نوح علیه السّلام فرا گرفتم که بقومش میگفت. اِسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كانَ غَفّاراً تا آخر کلامش.

(مترجم گوید)خدا رحمت کند ابو علی را که روایت فوق را از ربیع بن صبیح از حسن نقل کرده ولی بیان نکرده که این کدام حسن است حضرت حسن مجتبی علیه السّلام و یا حضرت حسن عسکری علیه السّلام و یا حسن دیگر است).

علی بن مهزیار (1)از حماد بن عیسی از محمّد بن یوسف از پدرش

۱- ۱) علی بن مهزیار اهوازی از متشرّفین و افرادیست که بفیض زیارت و لقاء حضرت ولیّ عصر صاحب الزّمان عجّل اللّه فرجه الشّریف در اوائل غیبت کبری نائل شده و شرح ملاقات او را شیخ صدوق در اکمال الدّین و شیخ طوسی در کتاب غیبه و علاّمهٔ مجلسی در جلد ۱۳ بحار الانوار،و حاجی نوری در نجم الثّاقب و حقیر در تحفه قدسی در علائم ظهور یاد

روایت نمود که گفت مردی از ابی جعفر حضرت جواد الأئمّه علیهم السّلام پرسید و من در خدمت آن حضرت بودم و گفت فدایت شوم من مال فراوان دارم و مرا فرزندی نیست آیا برای من چاره ای هست.

فرمود:آری در آخر هر شب تا مدّت یک سال صد مرتبه استغفار کن،و اگر در شب یادت رفت در روز قضاء آن را بگو.زیرا خداوند تبارک و تعالی میفرماید. اِسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ تا آخر آیه.

(۱

(نموده ام و خلاصهٔ آن اینست که آن بزرگوار ۱۹ سال متوالیا بعشق و شوق زیارت آن حضرت از اهواز شدّ رحال کرد.و پرسان پرسان در همه بلاد بمکّه مشرّف شد که شاید در آنجا باین فیض برسد و در آن مدّت موفّق نشد تا سال بیستم که مأیوس و میخواست دیگر نرود ولی شبی خواب دید که باو گفتند مأیوس نباش برو بمکّه که در این سال ان شاء اللّه به هدف خواهی رسید.پس عازم حرکت شد با چند نفر از دوستان و در راه با خود زمزمه داشت و اشک شوق ریخته و با زبانحال میگفت. ای دلستان بجسم دو عالم روان تویی آینهٔ جمال نما جان جان تویی گاهی بغمزه دل بربایی نهان شوی گاهی عیان شوی و گهی لا مکان تویی خورشید ذرّه ای است در ارض و سمای تو خورشید و ماه و انجم هر آسمان تویی یوسف اگر که شهره آفاق شد به حسن در مصر شد عزیز ولی جاودان تویی محراب ابرویت شده معراج عاشقان جانا مراد عاشق پیر و جوان تویی چون مشتری شدم ز پی زهره در سما دیدم بهر سما مه نه آسمان تویی عیسی اگر که سیر عوالم کند مدام در هر عوالمی که بود حکمران تویی

سپس حضرت نوح علیه السّلام بر طریق توبیخ فرمود: مٰا لَکَمْ برای چی ای گروه کفّار.

لاٰ تَرْجُونَ لِلّٰهِ وَقٰاراً

یعنی نمیترسید عظمت و بزرگی خدا را،پس وقار عظمت و بزرگیست.و وقار اسمی از توقیر است که آن تعظیم باشد و الرّجاء در اینجا بمعنای خوف است.

ابن عبّاس و مجاهد گویند:معنا اینست.تعظیم نمیکنند خدا را حقّ عظمت پس او را شناخته و اطاعت نمایند و بگفتهٔ قتاده معنایش اینست چرا نمیترسید برای خدا عاقبتی را یعنی طمع ندارید در عاقبت،برای عظمت خدای تعالی.

و در روایت دیگر از ابن عبّاس.یعنی برای چه از عذاب خدا نمیترسید و امید ثواب او را ندارید.

زجاج گوید:چرا امید ندارید برای خدا عاقبت ایمان را تا او را به یکتایی به پرستید.و بگفتهٔ ابی مسلم چرا اعتقاد ندارید اثباتی برای خدا.

وَ قَدْ خَلَقَکُمْ أَطْوٰاراً

ابن عبّاس و مجاهد و قتاده گویند:یعنی ایجاد کرد شما را اوّل نطفه و بعد طور دیگری علقه آن گاه مضغه سپس عظام یعنی

۱)

(در آن سفر براهنمایی یکی از خواص حوارپین و ملازمین حضرت بقیّه اللّٰه الاعظم روحی له الفداء در کوه های نزدیک طائف بفیض دیدار و و زیارت آن حضرت رسید و سه شبانه روز میهمان آن حضرت بوده و بعد به امر حضرتش مراجعت بوطن و پیامی از آن حضرت بدوستانش آورده که فرموده بودند بشیعیان و دوستانم سلام مرا رسانیده و بگو برای فرجم دعا کنند و جدّا از خدا ظهورم را بخواهند.اللّهمّ عجّل فرجه و سهّل مخرجه. (مترجم)

استخوان آن گاه استخوان را لباسی از گوشت پوشید سپس ایجاد خلق دیگری کرد و برای او مو رویانید و صورتش را تکمیل نمود و بگفته بعضی اطوارا یعنی احوالا حالا بعد از حال و بگفته بعضی اوّل کودکی بعد جوانی، سپس پیری و بگفته برخی دیگر مختلف در صفات توانگران و بینوایان و زمین گیران و تندرستان و درازان و کوتاهان و آیه احتمال تمام اقسام را دارد.

ص: ۳۳۹

[سوره نوح (۷۱): آیات ۱۵ تا ۲۸]

اشاره

أَ لَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اَللّٰهُ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ طِبٰاقاً (۱۵) وَ جَعَلَ اَلْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ اَلشَّمْسَ سِرٰاجاً (۱۶) وَ اَللّٰهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ اَلْأَرْضِ
نَبٰاتاً (۱۷) ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهٰا وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرٰاجاً (۱۸) وَ اَللّٰهُ جَعَلَ لَكُمُ اَلْأَرْضَ بِسٰاطاً (۱۹) لِتَسْلُكُوا مِنْهٰا سُبُلاً فِجٰاجاً (۲۰) قٰالَ نُوحٌ
رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَ اِتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مٰالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلاّٰ خَسٰاراً (۲۱) وَ مَكَرُوا مَكْراً كُبّٰاراً (۲۲) وَ قٰالُوا لاٰ تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَ لاٰ تَذَرُنَّ
وَدًّا وَ لاٰ سُوٰاعاً وَ لاٰ يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْراً (۲۳) وَ قَدْ أَضَلُّوا كَثِيراً وَ لاٰ تَزِدِ اَلظّٰالِمِينَ إِلاّٰ ضَلاٰلاً (۲۴) مِمّٰا خَطِيئٰاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا
نٰاراً فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ أَنْصٰاراً (۲۵) وَ قٰالَ نُوحٌ رَبِّ لاٰ تَذَرْ عَلَى اَلْأَرْضِ مِنَ اَلْكٰافِرِينَ دَيّٰاراً (۲۶) إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا
عِبٰادَكَ وَ لاٰ يَلِدُوا إِلاّٰ فٰاجِراً كَفّٰاراً (۲۷) رَبِّ اِغْفِرْ لِي وَ لِوٰالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِناً وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ وَ لاٰ تَزِدِ اَلظّٰالِمِينَ
إِلاّٰ تَبٰاراً (۲۸)

ص: ۳۴۰

ترجمه:

۱۵-آیا ندید که خدا چگونه هفت آسمان را بطبقاتی(محکم)خلق کرد.

۱۶-و در آن آسمانها ماه شب را فروغی تابان و خورشید روز را چراغی فروزان ساخت.

۱۷-و خدا شما را مانند نباتات و گیاهان(مختلف)از زمین برویانید ۱۸-آن گاه بار دیگر(پس از مرگ)بزمین بازگردانید و دیگر بار هم شما را از خاک برانگیزد.

۱۹-و زمین را برای شما چون بساط بگسترانید.

۲۰-تا در زمین راههای مختلف به پیمایید.

۲۱-نوح گفت پروردگارا(با این همه تبلیغ رسالت و اتمام حجّت باز) این قوم،مخالفت کردند و پیرو کسی شدند که او خود مال و فرزندش هم جز بر زیانش نیفزود.

۲۲-و بر ضدّ من بزرگترین مکر و حیله بکار بردند.

۲۳-و خلاصه قوم نوح گفتند هرگز خدایان خود را رها نکنید و بخصوص دست از پرستش(این پنج بت) (۱)ودّ(۲)سواع(۳)یغوث (۴)یعوق(۵)نسر هرگز برندارید.

۲۴-و آنها بسیاری از خلق را گمراه کردند(نوح در حقّ مشرکان نفرین کرد که خدایا)تو ستمکاران را هیچ چیز بر ضلالت و عذاب ایشان میفزای.

۲۵-و آن قوم از کثرت کفر و گناه عاقبت بدریا غرق شدند و بآتش

دوزخ درافتادند و جز خدا بر خود هیچ یار و یاوری نیافتند.

۲۶-و نوح عرض کرد پروردگارا تو هم این کافران را هلاک کن و از آنها(دیّاری)بروی زمین باقی مگذار.

۲۷-اگر از آنها هر که را باقی گذاری بندگان پاک با ایمانت را گمراه میکنند و فرزندی هم جز بدکار و کافر از آنها بظهور نمیرسد.

۲۸-و بارالها مرا و پدر و مادر من و هر که با ایمان بخانه من داخل شود و همه مردان و زنان با ایمان عالم را ببخش و بیامرز و ستمکاران را جز بر هلاک و عذابشان میفزای.

قرائت:

اهل مدینه.ودّا،با ضمّه قرائت کرده و دیگران با فتح.ودّا.) خوانده اند.ابو عمرو.ممّا خطایاهم خوانده و ما بقی از قاریان،ممّا خطیئاتهم با تاء و مد و همزه خوانده.و ما در سورۀ مریم اختلاف در ولده را یاد کردیم (۱).

دلیل:

ابو عبیده گوید:گمان کرده اند که(ودّا)صنم و بتی برای قبیلۀ از بنی کلیب بوده و حکایت کرده که آن را بفتح خوانده اند گوید:شنیدم گفته شاعرشان را.

فحیّاک ودّا من هداک لفتیه

و خوض باعلی ذی طواله هجّد

ص: ۳۴۲

۱- ۱) ابن عامر و عاصم و نافع ولده بفتح واو و لام خوانده و دیگران بضمّه واو و سکون لام لولده قرائت کرده اند.

«ودّا»تو را زنده و جاوید دارد که هدایت کردی این جماعت را و بتو پاداش این راهنمایی را به بالا ترین فضیلت عطا نماید.شاهد این بیت کلمه ودّ است که مفتوح خوانده اند.

ابو الحسن گوید:اهل مدینه واو ودّا را ضمّه داده اند و شاید، لغتی در اسم صنم باشد و شنیدم این شعر را:

حیّاك ودّ فانّا لا یحلّ لنا

لهو النّساء و انّ الدّین قد عزما

ودّ تو را زنده دارد.برای ما بازی کردن زنها حلال نیست و البتّه دین ما را مصمّم این کار نموده است شاهد این بیت ودّ است که واوش مضموم میباشد.

و خطایاهم جمع تکسیر و شکسته و خطیئات جمع تصحیح و ما زایده مانند آنست که در قول خدا فبما رحمه من اللّه و فبما نقضهم میثاقهم است.

شرح لغات:

الفجاج:راه های وسیع پراکنده مفردش فج،و بعضی گفته فجّ راه رفتن میان دو کوه(یعنی درّه)است.

السّواع:در اینجا صنم و در غیر این مورد ساعتی از شب است و مثل آنست سعواء.

الکبار:کبیر و بزرگ حسابی است.میگویند کبیر و کبار و کبّار و مانند آنست عجیب و عجاب و عجّاب و حسن و حسان و حسّان.روایت شده که عربی شنید پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله میخواند و مکروا مکرا کبارا.

گفت ای محمّد چه اندازه خدای تو فصیح است.و این از ظلم و نادانی اعراب است برای اینکه خدای تعالی موصوف بفصاحت نمیشود.

ص:۳۴۳

دیّار:از باب فیعال از مادّهٔ دوران و مثل آنست قیام و اصل آن قیوام و دیوار است.پس واو قلب بیاء و یکی در دیگری ادغام شده است زجاج گوید:ما بالدار دیّار یعنی هیچکس در خانه نیست که در زمین دور بزند و بگردد.شاعر گوید:

و ما بنالی اذا ما کنت جارتنا

ان لا یجاورنا الاّک،دیّار

هر گاه تو همسایه ما نباشی بنا نیست برای من که دیّاری واحدی جز تو مجاور من باشد.یعنی الاّ ایّاک.مگر تو پس بجهت ضرورت شعری کاف متّصل الاّک در محلّ منفصل الاّ ایاك قرار داده شده و شاهد این بیت کلمه دیّار است (۱).

طباقا:منصوب بر یکی از دو وجه است:

۱-اینکه بر تقدیر خلقهنّ طباقا باشد.آفرید آسمانها را در حالی که طبقه فوق طبقه اند.

۲-اینکه صفت برای سبع باشد.یعنی هفت آسمانی که این صفت دارد صاحب طبقه طبقه است.

نباتا-مصدر فعل محذوف است.تقدیرش اینست انبتکم فنبتم نباتا رویانید شما را پس شما روئیده شدید نبات و روئیدنی.زجاج گوید:آن حمل بر معنی شده برای اینکه معنایش انبتکم جعلکم تنبتون نباتا است و ما.از قول خدا فما خطیئاتهم زاید برای تأکید کلام است.

۱- ۱) مانند این بیت: نیست در خانهٔ دلم جز یار لیس فی الدّار غیره دیّار (مترجم)

تفسیر:

اشاره

سپس خداوند سبحان اهل تکلیف را برای آگاهیدن آنها توحید خدا را مخاطب نموده و فرمود:

أَ لَمْ تَرَوْا کَیْفَ خَلَقَ اللّٰهُ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ طِبٰاقاً

آیا ندیدید چگونه خدا آفرید هفت آسمان را طبقه ای بعد از طبقه یعنی یکی را مانند قبه بالای دیگری قرار داده.

وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِیهِنَّ نُوراً

و قرار داده ماه در شب در آسمان،نور روشنایی فروزنده.در این چند وجه گفته اند.

۱-ابن عبّاس گوید:یعنی ماه را در آسمانها و زمین نور قرار داد گوید روشن میکند پشتش آنچه از آسمانها در آن سمت قرار دارد و رویش روشن میکند اهل زمین را و همین طور است خورشید.

۲-اینکه فیهنّ بمعنای معهنّ باشد.یعنی قرار داد خورشید را با خلق آسمانها نوری برای اهل زمین.

۳-اینکه فیهنّ بمعنی فی حیّزهنّ در ظرف و مکان آنها گر چه ماه در یکی از آسمانها باشد چنانچه می گویی.انّ فی هذه الدّور لبئرا.البتّه در این خانه ها چاه آبی است اگر چه چاه در یکی از آنها باشد.برای اینکه بودن در یکی از آنها بودن در تمام آنهاست و چنانچه می گویی آمدم بنی تمیم را و حال آنکه فقط نزد بعضی از آنها آمدی.

وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرٰاجاً

یعنی خورشید را چراغ فروزان قرار داد برای اهل زمین.پس چون در خورشید نور برای روشنایی قرار داده شده آن چراغ عالم است چنانچه مصباح چراغ انسانست.

وَ اللّهُ أَنْبَتَكَمْ مِنَ الْأَرْضِ نَباتاً

مقصود اوّل و اساس خلقت آدم است و آدم از زمین آفریده شده و مردم همه فرزندان آدم هستند و این مثل قول خداست. وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالاً كَثِيراً وَ نِساءً .و از آدم و حوّاء ایجاد کرد و تولید نمود مردان و زنان بسیاری.

و بعضی گفته اند:یعنی خداوند ایجاد کرد همه مخلوق و یا آدم را بتغذیه کردن آنچه زمین رویانیده و در آن نمو میکند.و بعضی گفته اند یعنی شما را از زمین میرویاند بعد از کوچکی به بزرگی و به بلندی و درازی بعد از کوتاهی.

ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيها

سپس شما را برمیگرداند در زمین به صورت مردگان.

وَ يُخْرِجُكُمْ

و در روز قیامت زنده بیرون میآورد شما را (إِخْراجاً) بیرون آوردنی و این مصدر را برای تأکید آورد.

وَ اللّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِساطاً

و خداوند زمین را برای شما- مبسوط و وسیع قرار داد که بتوانید بر آن راه روید و در آن مستقرّ و ثابت باشید.سپس بیان کرد که چنان قرار داد که:

لِتَسْلُكُوا مِنْها سُبُلاً فِجاجاً

تا راه های وسیع از آن را به پیمایید:

یعنی راه های گشاد را.

ابن عبّاس گوید:تا راه های گوناگون و بگفته بعضی«سبلا فی الصّحاری«صحرا نوردی»و فجاجا فی الجبال»کوه نوردی کنید.

و البته خداوند اقسام نعمتهای ذکر شده را شمرده برای امتحان بر خلقش و تنبیه کردن ایشان بر اینکه حضرتش مستحقّ عبادت خالص از

هر شایبه شرک و ریاء است و راهنمایی کند آنها را که خدا عالم به مصالح ایشان و مدبّر آنهاست بر آنچه حکمتش اقتضاء کند پس بر مردم واجبست که این نعمتهای بزرگ را بکفر و انکار مقابله نکنند.سپس برگشت خداوند سبحان بقصّه نوح علیه السّلام بقولش.

قٰالَ نُوحٌ

بر طریق دعا نوح علیه السّلام گفت رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِی پروردگارا ایشان(قوم من)در آنچه من آنها را امر و نهی نمودم عصیان من نمودند.

وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ یَزِدْهُ مٰالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلاّٰ خَسٰاراً

پیروی کردند کسی را که مال و فرزندانش جز خسارت و زیان چیزی نیفزود.یعنی پیروی از ثروتمندان و توانگران قومشان نمودند برای مغرور شدن بمال و فرزندان آنها که خدا داده بود.پس آنها گفتند اگر نوح فرستاده و پیامبر خدا بود هر آینه برای او ثروت و توانگری و دهات و فرزندان بود.و ولده بضمّه واو و فتحهٔ آن و ولد جماعت از اولاد است و ولد واحد مفرد آنست،و بعضی گفته اند ولد بضمّ و ولد به فتح در معنی یکسان است.و خسار.هلاکت است برفتن سرمایه.

و بعضی گفته اند:یعنی پیروی کردند تهیدستان و مردمان پشت بزرگان و رئیسهای خود را که نیفزود مال و اولادشان مگر هلاکت در دنیا و عقوبت در آخرت را.

وَ مَکَرُوا

و مکر کردن در دین خدا مَکْراً کُبّٰاراً حسن گوید مگر بزرگی را.ابن عبّاس گوید یعنی گفتند سخن بزرگ.

ضحّاک گوید:جرئت کردند بر خدا و تکذیب نمودند پیامبران او را.

و بعضی گفته اند:مکرشان تحریک کردن توانگران بود اراذل و اوباش را بر کشتن حضرت نوح علیه السّلام.

وَ قالُوا لا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ

گفتند ترک نکنید عبادت بتهای خود را سپس بجهت تعظیم امتیاز دادند چند بت معروف خود را بعد از آنکه داخل در بتهایشان بود و گفتند.

وَ لا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لا سُواعاً وَ لا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْراً

البتّه ترک نکنید پرستش(۱)ودّا(۲)سواع(۳)یغوث(۴)یعوق(۵)نسر را.

ابن عبّاس و قتاده گویند:این نامهای بتهایی بود که میپرستیدند سپس بعد از آنها عرب آنها را عبادت نمودند.

ریشهٔ بت پرستی در عالم

محمّد بن کعب گوید:اینها نامهای مردم صالح و شایسته ای بود که بین آدم و نوح علیهما السّلام بودند.پس بعد از ایشان قومی زندگی کردند که روش آنها را در عبادت اتّخاذ کرده بودند پس شیطان بایشان گفت اگر تصویر آنها را بکشید و در مقابل خود مانند(تابلویی)قرار دهید شما را تشویق و نشاط بیشتر در عبادت دهند.

پس آنها تمثال و تصویر آنها را کشیده و خورسند بودند تا بعد از ایشان که مردم دیگر آمدند شیطان لعین بآنها گفت.مردمی که قبل از شما بودند.اینها را می پرستیدند.پس آنها فریب خورده و عبادت کردند.

آنها را و این بود ریشه و اساس بت پرستی.

و بعضی گفته اند:که نوح علیه السّلام در کوه هندوستان حفاظت میکرد جسد حضرت آدم علیه السّلام را و مانع بود میان آن جسد و کافرها که

مبادا دور قبرش طواف کننـد.پس شـیطان بآنها گفت.اینها بر شـما افتخار و مباهات میکننـد و خیال مینماینـد که تنها آنها اولاد آدم هسـتند و شـما نیستید و او نیست مگر جسدی و پیکری و من برای شما مثل آن را تصویر میکنم که شما دور آن بگردید و طواف کنید پس پنج بت تراشـید و آنها را،بر پرسـتش آن بتها واداشت و آنها ودّ.و سواع.و یعوق.و یغوث و نسر بود.پس چون طوفان نوح علیه السّیلام شـد این بتها را طوفان دفن نموده و خاک بر آنها انباشت پس پیوسـته مـدفون بودنـد تا شـیطان آنها را برای مشرکین عرب بیرون آورد.

ریشهٔ بت پرستی عرب

پس قبیله قضاعه.ودّ را اختیار کرد و آن را در دومه الجنـدل گـذارده و عبادت نمودنـد.آن گاه بتوارث فرزندان اکابر آنها پس اکـابر بعـد تا به دست بنی کلیب افتاد و اسـلام آمـد و آن نزد ایشان بود و تیره ای از قبیله طیّ یغوث را گرفته پس بـدست بنی مراد افتاد.پس زمانی پرستیدند آن را سپس بنی ناجیه تصمیم گرفتند که آن را از دست آنها بیرون آورند پس آن را برداشته و به قبیله بنی حـارث بن کعب گریخته و پنـاه آوردنـد.و امّیا یعوق.پس آنهـا را قبیله کهلان گرفته و بتوارث در میان آنها پسـران بزرگتر پس بزرگتر داشتند تا در دست همدان(قبیله ای در یمن)گردید امّا نسر پس برای قبیله خثعم بود که آن را میپرستیدند.و امّا بت سواع ابن عبّاس گوید:پس برای آل ذی کلاع بود و آنها آن را عبادت میکردند.

عطاء و قتاده گفته اند:که بت های قوم نوح علیه السّلام بدست

عرب افتاد.پس بت ودّ در دومه الجندل (۱)و بت سواع نصیب گروهی از قبیله هذیل و بت یغوث معبود بنی غطیف تیره ای از قبیله مراد(که ابن ملجم مرادی لعنه اللّه از آنهاست)گردید و بت یعوق مخصوص همدان یمن شد و بت نسر خدای آل ذی کلاع از قبیله حمیر شد و بت لات متعلّق به قبیله ثقیف شد.

و امّا بت عزّی (۲)مخصوص بنی سلیم و غطفان و چشم و نضر و سعد

ص : ۳۵۰

۱- ۱) دومه الجندل نام شهرست قدیمی از بلاد سوریا که در آن حوادث تاریخی رخ داده از جمله قصّه معروف حکمیت که در آنجا عمرو بن عاص لعنه اللّه از طرف معاویه علیه الهاویه و ابو موسی اشعری سفیه از طرف حضرت علی امیر المؤمنین علیه السّلام بانتخاب و اصرار مردم کوفه اجتماع نموده تا شوری برای حکومت مسلمین کنند و عمرو بن عاص شیطان ابو موسی خر را فریفته که او حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام را از خلافت مسلّم خلع و وی هم معاویه لعین را که دعوی خلافت و خونخواهی عثمان را داشت بر کنار زند.پس ابو موسی بتعارفات عمرو بن عاص گول خورده و رفت بر منبر و گفت مردم چنانچه من انگشتری خود را از دستم بیرون نمودم علی علیه السّلام را از خلافت بیرون و خلع نمودم و آمد پائین بانتظار اینکه عمرو بن عاص هم معاویه را کنار زند ولی عمرو عاص زرنگ مکّار حیله گر بمنبر رفت و پس از چیدن مقدّماتی گفت ابو موسی صاحب خود را لایق این منصب ندید و او را خلع کرد و من چون معاویه را برای این کار شایسته میبینم پس او را نصب و تعیین برای خلافت و زمامداری کردم.و از منبر پائین آمد و ظلمهایی که تا ظهور حضرت مهدی عجّل اللّه فرجه الشّریف،پایان نیابد.شروع شد.

۲- ۲) ابو سفیان لعنه اللّه پیشوای مشرکین عرب این بت را در جنگ احد برای ترغیب مشرکین بجنگ مسلمین آورده و فریاد میزد ان لنا العزی و لا عزّی لکم.برای ما بت عزّی است و برای شما نیست.

ابن بکر شد.و امّا بت منات برای قبیله قدید بود.و امّا بت اساف و نائله مورد پرستش اهل مکّه قرار گرفت.بت اساف را در کنار حجر الاسود گذارده و بت نائله را در نزدیکی رکن یمانی و بت هبل را که هجده گز و ذراع و بزرگترین بت عرب بود.در بالای کعبه نصب کردند.

چهره بت های مردم عرب

واقدی گوید:بت ودّ بصورت مرد و بت سواع بصورت زنی،و بت یغوث بر صورت شیر و بت یعوق بصورت اسب و بت نسر بهیکل عقاب پرنده لاشه خور بود.

وَ قَدْ أَضَلُّوا کَثِیراً

و البتّه بسیاری را گمراه کردند یعنی بسیاری از مردم بسبب پرستش آنها گمراه شدند و مانند آنست. رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ کَثِیراً مِنَ النّاسِ .پروردگارا آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند.

مقاتل و ابی مسلم گوید:گمراه کردند بزرگان آنان بسیاری از مردم را و بنا بر این ضمیر در اضلّوا برمیگردد به بزرگان قوم نوح.

وَ لاٰ تَزِدِ الظّالِمِینَ إِلاّٰ ضَلاٰلاً

و ستمکاران را نیفزاید مگر گمراهی یعنی هلاکت چنانچه در آیهٔ إِنَّ الْمُجْرِمِینَ فِی ضَلاٰلٍ وَ سُعُرٍ .البتّه گنهکاران در گمراهی و هلاکتند.و بگفته بعضی یعنی مگر آزمایش بمال و فرزند

(۲)

(پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود بسربازان مسلمین در پاسخ شعار دهید. اللّٰه مولانا و لا مولی لکم .خدا یار و یاور و مولای ماست و برای شما مولی و یاوری نیست.این شعار بت عزّا را سرنگون و مردم حجاز و مشرکین را فراری نمود.

و بگفتهٔ برخی مگر برفتن و دور شدن از بهشت و ثواب.

بلخی گوید:نیفزود ایشان را مگر ممنوع شدن از طاعت،و این عقوبت ایشان بود بر کفرشان.زیرا وقتی ایشان گمراه شدند.مستحقّ محروم شدن از الطاف شدند که دربارهٔ مؤمنین میفرمود:که از اطاعت کردن و امتثال و فرمان خدا نمودن ایشان خدا را.

و جایز نیست که بایشان لطف و محبّت شود بسبب گمراهی ایشان از حق و ایمان برای اینکه این در شأن خدای حکیم(تعالی اللّه عن ذلک) نیست.

مِمّا خَطِيئاتِهِمْ أُغْرِقُوا

از جهت گناهانشان غرق و هلاک شدند و ما از ممّا.زایده است و تقدیرش اینست.از برای آنچه خطاها و گناهان بزرگی که مرتکب شدند.غرق گردیدند.

فَأُدْخِلُوا ناراً

پس داخل آتش شدند بعد از این تا در آن معذّب و کیفر شوند.

فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ أَنْصاراً

یعنی هیچکس را نیافتند،که ایشان را از عذاب خدا منع نماید.و جز این نیست که خداوند سبحان به صیغه ها و الفاظ ماضی و گذشته در معنای استقبال آورده برای راستی و حتمی بودن وعده بآن (۱).

ضحّاک گوید:اغرقوا.غرق شدند و داخل در آتش شدند در دنیا

۱- ۱) مثل إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ که بصیغه ماضی آمده و برای تأکید آن فرمود:لیس لوقعتها کاذبه.

در یک حال.قوم نوح از طرفی غرق میشدند و از طرف دیگر میسوختند در آتش.

ابن انباری در این باره سروده:

الخلق مجتمع طورا و مفترق

و الحادثات فنون ذات اطوار

مردم طرزی گرد هم و بطوری پراکنده اند و حوادث و رویدادها اقسام و طورهای گوناگون است.

لا تعجبنّ لاضداد اذا اجتمعت

فاللّه یجمع بین الماء و النّار

البتّه تعجّب نکن برای چیزهایی که ضدّ یکدیگرند هر گاه جمع شدند.پس خداوند تعالی میان آب و آتش جمع میکند شاهد این دو بیت در جمع و تفریق مردم و اجتماع آب و آتش است (۱).

وَ قٰالَ نُوحٌ رَبِّ لاٰ تَذَرْ عَلَی الْأَرْضِ مِنَ الْکٰافِرِینَ دَیّٰاراً

نوح علیه السّلام گفت پروردگارا بر روی زمین احدی از کفّار باقی مگذار.یعنی هیچکس از ایشان زنده نگذار مگر اینکه هلاکش کنی.

قتاده گوید:حضرت نوح علیه السّلام نفرین بر آنها نکرد مگر اینکه بر او نازل شد که جز آنان که ایمان آورده اند دیگر هرگز کسی از قومش ایمان نیاورد.و برای همین گفت.

إِنَّکَ إِنْ تَذَرْهُمْ یُضِلُّوا عِبٰادَکَ

البتّه اگر ایشان را باقی گذاری بندگان تو را گمراه کنند یعنی اگر ایشان را رها کردی و هلاکشان نکردی به سبب تبلیغات سوء و دعوت بخلاف بندگانت را از دین گمراه کنند.

ص:۳۵۳

۱- ۱) در حدیث معراج است که پیغمبر(ص)فرمود در آسمان فرشته ای دیدم نصفش از یخ و نصفش از آتش بود و دعا میکرد و میگفت ای خدایی که میان آتش و یخ را تألیف داده ای دلهای بندگان مؤمن را با هم الفت بده(مترجم)

وَ لاٰ یَلِدُوا إِلاّٰ فٰاجِراً کَفّاراً

و آنها اگر ماندنـد تولیـد نکنند مگر گنهکار کافر.حضـرت نوح علیه السّـلام از خود علم غیب نداشت و چون خدا به او افاضـه فرمـود دانسـت کـه از آنهـا جز کـافر و گنهکـار بوجـود نیایــد و مقصـود اینسـت تولیــد نمیکننـد مگر کـه در موقع بلوغشـان کافرند.برای اینکه کسی که کفر از او سر نزده مذمّت بکفر نمیشود.

مقاتـل و عطاء و ربیع گفته انـد:نوح علیه السّـلام این جمله را گفت برای این بود که خـدای تعالی هر چه مؤمن بود از اصـلاب بیرون آورد،و رحم زنان آنها از زایمان عقیم و نازا شد و چهل سال قبل از عذاب و آمدن طوفان کمر مردان آنها خشک و بی نطفه شـد.و خداونـد تعالی نوح علیه السّـلام را خبر داد به اینکه ایشان ایمان نمیآورنـد و تولید مؤمن هم نمی کنند پس در این هنگام بر ایشان نفرین نمود.پس خداونـد دعاء او را اجابت نمود و تمام آنها را هلاک کرد و در موقع عـذاب کودکی در میان آنها نبود آن گاه برای خود و مؤمنین و مؤمنات دعا نموده و گفت: رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ لِوٰالِدَیَّ پروردگارا بیامرز مرا و پدر و مادرم را و نام پـدرش کمک بن متوشـلخ و نام مادرش سـمحاء دختر انوش و هر دو مؤمن بودند و بعضـی گفته اند مقصودش آدم و حوّاء بود.

وَ لِمَنْ دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِناً

و هر کس که داخل خانه من میشود و مؤمن باشد بیامرز.

ضحّاک گوید:یعنی داخل مسجد من شود و بگفتهٔ بعضی داخل کشتی من شود و بگفتهٔ بعضی مقصودش بیت محمّد صلّی اللّه علیه و آله بوده وَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ و بیامرز عموم مؤمنین و مؤمنات را و بگفته کلبی از امّت محمّـد صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم را.

ص :۳۵۴

وَ لاٰ تَزِدِ الظّالِمِينَ إِلاّ تَبٰاراً

و نیفزای ستمکاران را مگر هلاکت و نابودی اهل التّحقیق گفته اند:که حضرت نوح علیه السّلام دو دعا کرد یک دعا و نفرین برای کافرها و یک دعا برای مؤمنان.پس خدا دعا و نفرین او را بر کافرها مستجاب کرد.پس هر کس که از ایشان بر روی زمین بود هلاک شد.و ما امیدواریم که دعاء او برای مؤمنین هم مستجاب شود و ایشان را بیامرزد «آمین یا ربّ العالمین»

سورهٔ جنّ

اشاره

مکّی است عدد آیات آن بیست و هشت است.

فضیلت این سورهٔ:

ابی بن کعب از پیغمبر(ص)روایت کرده که فرمود:کسی که سورهٔ جنّ را قرائت کند،خداوند بعدد هر جنّ و شیطانی که پیغمبر(ص)را تصدیق و یا تکذیب کرده ثواب بنده آزاد کردن باو عطا فرماید.

حنان بن سدیر از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السّلام روایت نمود که فرمود:کسی که زیاد سورهٔ قل اوحی را تلاوت کند.در دنیا چیزی از چشم زد جنّ و جادوی آنها و مکر و آزار آنها باو نرسد و با حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و

آله خواهد بود.

و میگوید:پروردگارا با بودن پیغمبر و خاندانش بدلی نمیخواهم،و مقامی را با داشتن درجه ام نمیطلبم.

توضیح وجه ارتباط این سوره با سورهٔ قبل چون خدا در سورهٔ نوح علیه السّلام پیروی قومش از بزرگانشان را مقدّم داشت در این سوره پیروی جنّ را از پیغمبر ما صلّی اللّه علیه و آله بیان فرمود تا معلوم شود فرق میان کسی که در بیعتش منفعت کرده و بین کسی که در بیعتش زیان نموده است.چیست؟

[سوره الجن (۷۲): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اِسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ اَلْجِنِّ فَقٰالُوا إِنّٰا سَمِعْنٰا قُرْآناً عَجَباً (۱) يَهْدِي إِلَى اَلرُّشْدِ فَآمَنّٰا بِهِ وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنٰا أَحَداً (۲) وَ أَنَّهُ تَعٰالىٰ جَدُّ رَبِّنٰا مَا اِتَّخَذَ صٰاحِبَةً وَ لاٰ وَلَداً (۳) وَ أَنَّهُ كٰانَ يَقُولُ سَفِيهُنٰا عَلَى اَللّٰهِ شَطَطاً (۴) وَ أَنّٰا ظَنَنّٰا أَنْ لَنْ تَقُولَ اَلْإِنْسُ وَ اَلْجِنُّ عَلَى اَللّٰهِ كَذِباً (۵) وَ أَنَّهُ كٰانَ رِجٰالٌ مِنَ اَلْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجٰالٍ مِنَ اَلْجِنِّ فَزٰادُوهُمْ رَهَقاً (۶) وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمٰا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اَللّٰهُ أَحَداً (۷) وَ أَنّٰا لَمَسْنَا اَلسَّمٰاءَ فَوَجَدْنٰاهٰا مُلِئَتْ حَرَساً شَدِيداً وَ شُهُباً (۸) وَ أَنّٰا كُنّٰا نَقْعُدُ مِنْهٰا مَقٰاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ اَلْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهٰاباً رَصَداً (۹) وَ أَنّٰا لاٰ نَدْرِي أَ شَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي اَلْأَرْضِ أَمْ أَرٰادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً (۱۰)

ترجمه:

بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان.

۱-ای رسول ما بگو مرا وحی رسیده که گروهی از جنّیان آیات قرآن را استماع کرده اند و پس از شنیدن گفته اند که ما از قرآن آیات عجیبی میشنویم.

۲-این قرآن خلق را براه خیر و صلاح هدایت میکند بدین سبب ما بآن ایمان آورده و دیگر هرگز بخدای خود مشرک نخواهیم شد.

۳-و همانا بلند مرتبه است شأن و اقتدار پروردگار ما و همسر و فرزندی هرگز نگرفته است.

۴-و البتّه سفیهان و بی خردان ما بخدا دروغ بستند(که به او فرزندی مسیح و عزیز و فرشتگان را نسبت دادند).

۵-و ما چنین می پنداشتیم که هرگز هیچ قومی از جنّ و انس بر خدای متعال دروغ و افتراء نخواهد گفت.

۶-و همانا مردانی که از نوع بشرند بمردانی از گروه جنّ پناه می بردند

ص :۳۵۸

بر غرور و جهالتشان سخت می افزودند.

۷-و آنها هم مانند شما آدمیان گروهی کافر شده و گمان کردند که خدا احدی را در قیامت زنده نخواهد کرد.

۸-و جنّیان گفتند(ما از این پیش)بآسمان برمیشدیم(تا اسرار روحی را اشراق کنیم)لیکن یافتیم که در آنها فرشته نگهبان با قدرت و تیر شهاب آتشبار فراوان و بسیار است.

۹-و ما(پیش از شنیدن قرآن)در کمین شنیدن سخنان آسمانی و اسرار وحی می نشستیم امّا اینکه هر که از اسرار وحی الهی سخنی بخواهد شنید تیر شهاب(و آتش قهر)در کمینگاه اوست.

۱۰-و ما هنوز نمیدانیم که آیا عاقبت بمردم زمین(با این مذاهب)شرّ و فساد خواسته اند یا که خدای آنها که بر آنان(قرآن فرستاده)خیر و صلاح آنها را منظور نموده است.

قرائت:

ابو جعفر:قل اوحی الی انه استمع را بفتح الف خوانده و قاریان با او اختلاف نکردند سپس در آیهٔ سوّم و انّه تعالی بفتح و در چهارم.و انه کان یقول بفتح و در آیهٔ ششم و انه کان رجال نیز بفتح و در ما بقی خبر وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا .و أَنَّ الْمَساجِدَ لِلّهِ و انّه لما قام.بکسر قرائت کرده.و راویان از او روایت کردند که هر چه مربوط و برگشتش بوحی است.آن مفتوح است و هر چه از قول و گفته جنّ بوده مکسور است.و این قول در قرائت او مستقیم و درست نیست.و ممکن است که خلل و نقصانی در روایت او باشد.

و ابن عامر و اهل کوفه غیر از ابی بکر از قول خدای تعالی انه تعالی تا

قول او وَ أَنّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ بفتح.خوانده و ما بقی را تماما بکسر خوانده مگر آیهٔ وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا .و انّ المساجد را که نیز این دو آیه را بفتح و اختلاف در فتح آن نکردند و نافع و عاصم بروایت ابی بکر،و انّه لما سمعنا را بکسر و دیگران به فتح قرائت کرده.و یعقوب ان لن تقول را به تشدید واو و فتح قاف و واو(ان لن تقول) خوانده و از جحدری و حسن هم همین روایت شد،و دیگران ان لن تقول به تخفیف قرائت کرده اند.و در قرائت نادر هم جویه بن عامر.قل اوحی بر وزن فعل خوانده است.

دلیل:

ابو علی گوید:امّا قول خدا. أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا .دو وجه در آن جایز است.

۱-اینکه ان مخفّفه از انّ مثقله باشد.پس محمول بر وحی خواهد بود.مثل اینکه فرموده اوحی الی ان لو استقاموا.بمن وحی شده که اگر استقامت ورزیدند.و فاصله.لو.بین آن و بین فعل مانند فصل سین و لا.است در آیهٔ أَ فَلا یَرَوْنَ أَلاّ یَرْجِعُ و عَلِمَ أَنْ سَیَکُونُ .

۲-اینکه ان قبل از لو بمنزله لام در آیهٔ لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ تا آیهٔ لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ و آیهٔ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ پس یک مرتبه ملحق و مرتبه دیگر ساقط باشد.برای اینکه لو بمنزلهٔ فعل شرط است پس چنان که لام زاید ملحق میشود پیش از اینکه داخل بر شرط میشود همین طور این ان پیش از لو ملحق شده است.

و در معنای ان لو استقاموا علی الطّریقه دو قول گفته شده است:

۱-اگر مستقیم بودند بر طریق و روش هدایت.

ص:۳۶۰

۲-اگر استقامت بر راه کفر داشتند.

و بر قول اوّل استدلال شد بقول خدای تعالی. وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقامُوا التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ .اگر ایشان اقامه کرده بودند توراه و انجیل و آنچه از پروردگارشان بر آنها نازل شده هر آینه میخوردند،از بالای خودشان.و قول خدا: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ- بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ .و اگر اهل دهات و شهرک ها ایمان آورده،و پرهیزکاری میکردند هر آینه برکات آسمان و زمین را بر ایشان میگشودیم،و بر قول دیگر استدلال شده.بقول خدای تعالی. وَ لَوْ لا أَنْ يَكُونَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً لَجَعَلْنا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّةٍ .و اگر مردم همه یک امّت بودند،ما هر آینه قرار میدادیم برای کسی که کافر بخدای بخشاینده میشود برای منازلشان سقفهایی از نقره.

و امّا قول خدا. وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلّهِ .سیبویه پنداشته که مفسّرین آن را حمل بر اوحی نموده اند مثل اینکه فرموده(اوحی الی ان المساجد للّه) بمن وحی شده که مسجدها مخصوص خداست و مذهب خلیل اینست که آن محمول بر قول او.و لان المساجد للّه فلا تدعوا.چنان که قول خدا. وَ إِنَّ هذِهِ أُمَّتُكُمْ حمل شده بر و لان هذه امّتکم امّه واحده و انا ربّکم فاعبدونی.و هر آینه این امّت شما یک امّت است و من پروردگار شمایم.پس مرا پرستش و عبادت کنید یعنی برای این مرا عبادت کنید و مانند آن در گفتهٔ خلیل.لایلاف قریش است گویا اینکه گفته برای این هر آینه عبادت کنید صاحب این خانه را.

سیبویه گوید اگر انّ المساجد مکسور خوانده شود کار خوبی است و امّا قول خدا. وَ أَنَّهُ لَمّا قامَ عَبْدُ اللّهِ پس آن حمل بر اوحی الیّ شد.و میشود از قول خدا وحی قطع شود و استیناف باو شود.یعنی واو استینافیه باشد،چنانچه

سیبویه تجویز کرده قطع از اوحی را در قول خدا وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلّهِ .و بنا بر همین حمل میشود قرائت کسی که کسره داده.انّ از قول خدا وَ أَنَّهُ لَمّا قامَ عَبْدُ اللّهِ .و کسی که تمامی انّ و انّه را فتح داده حمل بر اوحی کرده و جایز است حمل بر غیر آنهم شود چنانچه مفسّرین حمل کرده اند وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلّهِ بر اوحی و خلیل، حمل کرده بر آنچه ما از او یاد نمودیم.

و امّا آنچه از این باب بعد از مادّهٔ قول آمده حکایت است،چنانچه حکایت کرده قول خدا قالَ اللّهُ إِنِّی مُنَزِّلُها عَلَیْکُمْ .و همین طور ما بعد فاء جزاء برای اینکه ما بعد فاء جزاء در محلّ ابتداء است.و برای همین سیبویه حمل کرده آیهٔ وَ مَنْ عادَ فَیَنْتَقِمُ اللّهُ مِنْهُ . وَ مَنْ کَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ . فَمَنْ یُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا یَخافُ بر اینکه انّه ابتدائیه در آنها مضمر و پنهانست و من عاد فانه ینتقم اللّه منه و مانند این است در این سوره آیهٔ وَ مَنْ یَعْصِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ .

و کسی که لن تقول با تشدید قرائت کرده پس قول خدا کذبا را منصوب بر مصدریّت دانسته بدون حذف موصوف.و این مطلب برای اینست که ان تقوّل در معنای تکذّب پس جاری مجرای تبسمت ومیض البرق تبسّم کرد آن زن و لمعهٔ برق خفیفی از تبسّم او ظاهر شد زیرا آن منصوب بفعل مضمر است که بر او تبسّمت یا صفت دلالت میکند.پس مثل اینست که گفته ان لن تکذب الانس و الجنّ علی اللّه کذبا.

ابن جنیّ گوید:و کسی که دیده است که ومیض البرق بخود تبسّمت منصوب باشد برای اینست که در معنای او مضت است نیز کذبا را منصوب بخود تقوّل کرده است برای اینکه آن بمعنای کذب است.و کسی که ان لن تقوّل بر وزن تقوم خوانده پس البتّه کذبا را صفت مصدر محذوف گرفته یعنی قولا کذبا

پس کـذبا در اینجا صـفت است نه مصدر چنانچه در قول خدا. وَ جٰاءُو عَلىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ یعنی کاذب.پس اگر کذبا را در اینجـا مصـدر قرار دادی نصب مفعـول به بـآن داده ای.یعنی لن تقول کـذبا مثـل قول تو که می گویی قلت حقّـا و قلت شـعر او خوب نیست بـا تقوّل.مشـدّد.آن را صـفت قرار دهی.یعنی تقول تقوّلاـ کـذبا.بعلّت اینکه تقوّل نمیشود مگر کـذب و دروغ پس فایده ای در آن نیست.

و کسـی که احی قرائت کرده پس او از وحیت الیه بمعنای اوحیت گرفته و اصل آن وحی است.پس چون واو ضـمّه داده شـده ضمّه لاـزمی تبـدیل به همزه شـده وماننـد آنست و اذا الرّسل اقّتت یعنی وقتت.عجاج گویـد«وحی لها القرار فاسـتقرت»برای او الهام شد ماندن را پس مستقر گردید.

شرح لغات:

الجـد:اصـلش قطع است و از آنست الجـد:بمعنای بزرگی،برای منتهی شـدن هر بزرگی از آن برای بلندی آن بر او و از آنسـت الجد:پدر پدر برای منتهی شدن آن ببلندی پدر او و هر چیزی که بالای اوست بر این پسـر اجداد است.و الجد:بمعنای خطاست برای انقطاع او ببلنـدی شأن او و الجـد:بکسـر خلاف هزل و شوخی است برای انقطاع آن از سـخافت و فرو مایگی و از آنسـت جدید.برای اینکه آن تازه پیمان است بجدا شدن در غالب کارها.

الرّهق:ملحق شدن گناه و اصلش لحوق است و از آنست راهق- الغلام وقتی که ملحق بحال مردان که بلوغ است شود.

ص :۳۶۳

اعشی گوید:

لا شیء ینفعنی من دون رؤیتها

هل یشتفی وامق ما لم یصب رهقا

هیچ چیز بدون دیدن آن معشوقه بحال من فایده ندارد.آیا مادامی که وامق (۱)بحال مردان نرسیده و آمیزش ننموده شفا می یابد و آرام میگیرد.یعنی از گناهی نترسد.شاهد این بیت رهقا است که بمعنای بلوغ و فتور جوانی است(رهق با فتح راء و هاء بمعنای مجامعت و آمیزش با محارم است).

حرسا-منصوب است بنا بر اینکه تمیز باشد و آن جمع حارس بمعنی نگهبان و حافظ است و ممکن است که جمع حرسی.پس مثل عربی و عرب باشد.

شدیدا.مذکّر آمده محمول بر لفظ است و ممکن است بنا بر نسبت باشد یعنی صاحب شدّت.

مقاعد:منصوب است برای اینکه ظرف مکانست.

اشراريد:مبتداء و خبر است.و البتّه نکره جایز است که از غیر تخصیص برای خاطر همزهٔ استفهام مبتداء واقع شود.چنانچه جایز است که نکره بعد از حرف نفی(مثل لا رجل فی الدّار)مبتداء شود.زیرا هر دوی آنها افاده معنای عموم میکند.

۱- ۱) مقصود از وامق ظاهرا آن عاشق عرب و معشوقهٔ او عذراء بوده،و اعشی میخواهد بگوید.آیا مادامی که وامق بوصل معشوقه اش نرسد،آرام میشود و شفا می یابد.(مترجم)

تفسیر و مقصود:

خداوند سبحان پیغمبرش محمّد صلّی اللّه علیه و آله را امر فرمود که قومش را خبر دهد بچیزی که بآن عملی نداشتند و فرمود (قُلْ) بگو ای محمّد:

أُوحِيَ إِلَيَّ

بمن وحی شده و البتّه بفعل مجهول و لفظی که فاعلش یاد نشده فرمود:بجهت بزرگداشت و احترام.و حال اینکه خداوند سبحان باو وحی فرمود و جبرئیل بر او نازل شد.

أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ

(۱)

یعنی گروهی از جنّیان شنیدند قرآن را.و ایشان موجودی هستند که اجسام نازکی و سبکی دارند بصورت مخصوص بخلاف انسان و فرشتگان.پس فرشته جدّا از نور آفریده شده و انسان از خاک

ص: ۳۶۵

---

۱ - ۱) در اینجا سه بحث پیش میآید:۱-در وجود جنّ و ماهیت آن ۲- دربارهٔ تیر شهاب که آیا قبل از اسلام بوده یا نه ۳- چگونگی منع شهاب از شیطانها و جنّیان را از استراق سمع و شنیدن صداهای روحی آسمانی امّا وجود جنّ پس معلوم است باخبار پیغمبر صادق صلوات اللّه علیه و آله گر چه ماهیّتش معلوم نباشد و چگونگی و کیفیّت خلقت آن از آتش مضافا بر آیات و اخبار صحیحه و صادقه اینکه بعضی از افراد و انسانها و مرتاضین هستند که آنها را تسخیر نموده و استعمار میکنند،و از وجود آنان برای بعضی از امور دنیوی استفاده و از آنها کار میکشند.و این بنده حکایت بسیاری در این موضوع از موثّقین شنیده ام از جمله داستانی که ماه رجب در سال ۱۳۹۸ قمری یکی از فضلاء و نویسنده گان گرامی حوزه علمیه قم برایم حکایت کرد از مسافرتش در سال مذکور بهند،و مشاهداتش.گفت از جاهای دیدنی هند بنارس شهر مقدّس هنود است و رودخانهٔ گنگ که تا حدّ پرستش مورد احترام آنهاست رفتم و در آنجا از مرتاضین هند پرسیدم مرا راهنمایی بمرکز آنها نمودند بآنجا رفته و پس از معرّفی خودم به رئیس مرتاضین که مسلمان و عالم و از ذراری پیغمبر اسلام هستم مرا پذیرفته انواع ریاضتها شاقّه در مرتاضین دیدم و برای ما حکایت کرد که برای اختصار از

۱)

ذکر آنها خودداری نمودم.گفت بمربّی و رئیس مرتاضین گفتم،شما تسخیر ارواح دارید گفت تسخیر ارواح نمیشود و هر که گوید دارم دروغ گفته بلکه تسخیر همزاد است.گفتم تسخیر جنّ دارید خندید گفت این کار خیلی ساده است گفتم از این شاگردان شما کسی هست که تسخیر جنّ داشته باشد.گفت آری آن شخص(و اشاره بیک مرتاض کرد)تسخیر جنّ دارد و آنکه نزدیک او نشسته جنّ اوست.با اجازه نزد آن مرتاض رفتم و با دقّت جنّ او را نگاه میکردم و بچشم و پای او بیشتر توجّه کردم که آیا چشمش دراز و پایش سمّ دارد مثل حیوانات چون مشهور است که چشم جنّ عمودی و پای او سمّ دارد.دیدم بسیار بد قیافه بعفریت شباهتش بیشتر بود تا انسان امّا سمّ نداشت و چشمش دراز نبود مشکوک شدم آیا واقعا جنّ است و یا هندوی بد قیافه است.در این فکر بودم که مرتاض مسخّر گفت مگر شما نمیگوئید الجنّ یتشکّل باشکال المختلفه الاّ الانبیاء و الأئمّه المعصومین علیهم السّلام.جنّ بصورتهای گوناگون مصوّر میشود و در میآید مگر بصورت پیغمبران و امامان.گفت در همین حال و فکر بودم که یک نفر تاجر از شهر لکنهو که از شهرهای مهمّ هندوستان است آمد و بآن مرتاض گفت دزدها تمامی کالا-و هستی مرا بسرقت برده اند.برای من پیاده کن.مرتاض بزرگ گفت اگر ما بخواهیم این کار را بکنیم هر روز هزاران مراجعهٔ سرقت و دزدی بما شود و ما از کارهای خود می مانیم.آن تاجر التماس بسیار کرد مرتاض گفت: برای اوّل و آخر مالت را پیدا میکنم ولی بعد از این کسی دربارهٔ سرقت مراجعه نکند و بآن مرتاض مسخّر جنّ گفت بجنّت بگو مال این شخص را پیاده کند. پس آن مرتاض رو بجنّش کرده و گفت مال این تاجر را پیدا کن گفت:تا این دستور را داد دیدم دهان آن جنّی باز شد و مانند لولهٔ گاز برافروخته آتش از دهانش بیرون آمد که من ترسیدم بسوزم چند متری فاصله گرفتم و پس از چند دقیقه دیدم روی بمسخرش کرده و چیزی گفت.پس مسخّرش گفت میگوید مال را پیدا کردم نیاز آن را بده فورا تاجر هندی دویست روپیهٔ هندی باو داد. پس گفت میگوید:در فلان خیابان لکنهو.کوچه ایست انتهای آن کوچه انباریست دو در که تمام کالای تو را در آنجا پنهان کرده اند و در پی سرقت دیگری رفته اند و تو تا برگردی بلکنهو نخواهند آمد و دو روز قبل از آمدن آنها بآنجا رسیده و اموالت را از آن انبار تصرّف خواهی کرد.و این کلید آن انبار و دیدم کلیدی به

و جنّ از آتش بوجود آمده است.پس بعضی از جنّیان ببعضی دیگر گفتند:

إِنّا سَمِعْنا قُرْآناً عَجَباً

ما شنیدیم قرآن عجیبی و عجب چیزیست که آدمی را بشگفتی و تعجّب میآورد.برای مخفی بودن سبب آن و غیر عادی بودن مثل آن

(۱)

(آن تاجر داد.من فورا متوجّه بآیهٔ شریفه قرآن در سورهٔ نمل شدم قالَ عِفْرِیتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِکَ .عفریتی از جنّیان گفت من تخت بلقیس را برایت از شهر سبا(نسام)میآورم پیش از آنکه از جایت برخیزی چون دیدم کلید انبار کالای آن مرد لکنهو را بیک لحظه از جیب دزدان هندی از آن مسافت بعیده حاضر و بدست آن شخص داد و مسافت میان شهر بنارس و شهر لکنهو کمتر از شهر سبا و شام نیست.(مترجم) امّا راجع به شهاب در سورهٔ حجر گذشت که قبل از اسلام هم بوده است و لکن بسیاری سقوط این شهاب ها که تناثر نجوم گفته میشود کمتر اتّفاق افتاده و اگر واقع شد آن را دلیل بر حدوث امر عجیبی گرفته اند.و در موقع مبعث پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و نیز سال ۳۲۹ هجری که شیخ بزرگوار جناب علی بن محمّد سیمری وکیل چهارم ناحیهٔ مقدّسه و جناب شیخ ابو الحسن علی بن بابویه قمّی و شیخ جلیل شیخ محمّد بن یعقوب کلینی از دنیا رفتند اتّفاق افتاد و آن سال اوّل غیبت کبرای مولای ما حضرت مهدی عجّل اللّه فرجه الشّریف بود. و امّا منع شهاب ها از استراق سمع شیاطین و جنّیان مسلّم است و جای شکّ و تردید نیست و آیات عدیدهٔ قرآن بآن ناطق است و قبل از اسلام جادو- گرها و کاهنان بودند که با جنّیان رابطه داشتند و اخباری از آنها می شنیدند و خبر میدادند ولی بعد از بعثت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله شیاطین و جنّیان ممنوع از اخبار آسمانی شده و جادوگران هم محروم ماندند.(مترجم)

و چون قرآن بتألیف و اسلوب مخصوصش از کلام عادی بیرون است و سببش هم از مردم مخفی است بدون تردید عجیب است.و نیز آن با کلام مخلوق در معنی و فصاحت و نظام مباینت دارد.احدی قدرت بر آوردن مثل آن را ندارد متضمّن اخبار پیشین و پسین است آنچه بوده و خواهد بود.خدا بر دست مردی ناخوانده درس از مردمی بیسواد جاری و ظاهر نمود.پس آن را بزرگداشته و عجب نامیدند.

یَهْدِی إِلَی الرُّشْدِ

این قرآن دلالت و رهنمونی بر هدایت نموده،و بسوی صلاح دعوت میکند(و رشد ضدّ ضلالت و گمراهیست).

فَآمَنّا بِهِ

یعنی ما آن را تصدیق کردیم که از نزد خدا آمده وَ لَنْ نُشْرِکَ و هرگز مشرک نمیشویم بعد از این.

بِرَبِّنا أَحَداً

یعنی بعد از این هیچکس را شریک پروردگارمان قرار نمی دهیم.پس عبادت متوجّه باو بلکه عبادت را خالصا برای خدای تعالی، انجام میدهیم.

و مقصود اینست که ما از خود شروع کرده و هدایت و حقّ را پذیرفتیم و شرک را ترک نمودیم و یکتایی خدا را معتقد شدیم.و در این آیه دلالت بر اینست که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مبعوث بجنّ و انس بودند و اینکه جنّیان هم عاقل و مخاطب و آشنا بلغت عرب و دانا و اینکه آنها تمیز بین معجزه و غیر معجزه میدادند و اینکه ایشان رفتند بسوی قوم خود و آنها را دعوت باسلام کردند و خبر باعجاز قرآن دادند و اینکه آن کلام خداست.زیرا کلام بندگان و آدمیان تعجّب آور و شگفت انگیز نیست.

ص :۳۶۸

واحدی باسنادش از سعید بن جبیر (۱)از ابن عبّاس روایت کرده که گفت:

پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم جنّ را ندید و قرآن بر آنها نخواند.مگر روزی با عدّه ای از اصحابش ببازار عکّاذ رفتند.و شیاطین در آن موقع از رفتن بآسمان ممنوع و از اخبار سماوی محروم شده بودند.پس بسوی قوم خود برگشتند در

۱- ۱) در این تفسیر نام شریف جناب سعید بن جبیر رضوان اللّه تعالی علیه و نظر و قول او بسیار ذکر شده مناسب دیدم که اجمالا او را معرّفی کنم این بزرگوار از تابعین و از شاگردان عبد اللّه بن عبّاس مفسّر قرآن و شاگرد امیر المؤمنین علی علیه السّلام است.او را سیّد تابعین گفته اند.وی از اصحاب امام زین العابدین علیه السّلام و از اهل ولاء و محبّین خاص و خالص اهل بیت رسالت مخصوص امیر- المؤمنین علیه السّلام است. حجّاج بن یوسف سقفی سفّاک ضحّاک وی را بجرم محبّت و دوستی علی علیه السّلام دستگیر در مکّه معظّمه نموده و در واسط بقتل رسانید.قبل از کشتنش به او گفت از علی علیه السّلام تبرّی بجوی تا آزادت کنم.گفت معاذ اللّه حاشا و کلا و با زبانحال سرود: من هم مهر علی با شیر از مادر گرفتم روز اول کامدم دستور تا آخر گرفتم جلاّد را طلبید.گفت زود گردن او را بزن.سعید تا جلاّد را دید گفت إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ .جلاّد او را مقابله قبله نشانید.سعید گفت:وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الارض حنیفا مسلما.توجّه نمودم بآنکه آسمان و زمین را ایجاد نمود.حجّاج گفت روی او را از قبله برگردان.جلاّد سعید را بجهت دیگر نشانید.گفت فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ .هر کجا توجّه کنید همانجا خداست چون جهت خاصّ و مکان معیّن ندارد.حجّاج دستور داد.صورت سعید را بر خاک گذارده و از قفا سر او را جدا کند جلاّد سعید را بزمین انداخت و صورت او را بر خاک گذارد.سعید خواند آیه. مِنْها خَلَقْناكُمْ وَ فِيها نُعِيدُكُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُكُمْ تارَةً أُخْرى ما شما را از خاک آفریده و در آن برگردانیده و برای روز قیامت از آن بیرون میآوریم پس جلاّد لعنتی سر مبارک سعید را جدا نموده و در مقابل حجّاج گذارد حجّاج دید سر بریدهٔ سعید بسخن آمده و با صدای فصیح گفت لا اله الاّ اللّه پس حجّاج از دیدن این منظره بیهوش و پس از سه روز هلاک و بدوزخ رفت(مترجم)

حالی که ناراحت بودند.جنّیان بآنها گفتند چه باکتانست.گفتند بین ما و اخبار آسمان حایل و مانعی واقع شده و آسمانیها بر ما تیر شهاب زده و ما را طرد میکنند.گفتند این نیست مگر اینکه تازه ای واقع شده.پس بمشرق و مغرب زمین زدند تا علّت منع ورود خود را از آسمان کشف کنند.پس عدّه ای از آنها که بسوی تهامه و مکّه رفته بودند.عبورشان به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله که در سوق عکّاظ با اصحابش نماز صبح را میخواند افتاد.پس چون قرآن را شنیدند گوش خود را فرا داده و گفتند.اینست آنچه موجب محرومیت ما شده و میان ما و اخبار سماوی حایل و مانع گردیده است.

پس بسوی قوم خود برگشته و گفتند إِنّا سَمِعْنا قُرْآناً عَجَباً یَهْدِی إِلَی الرُّشْدِ فَآمَنّا بِهِ وَ لَنْ نُشْرِکَ بِرَبِّنا أَحَداً پس خداوند تعالی به پیغمبرش نازل کرد. قُلْ أُوحِیَ إِلَیَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ .

بخاری و مسلم نیز مانند این روایت را در دو صحیح خود روایت کرده اند و از علقمه بن قیس روایت شده که گفت من بعبد اللّه بن مسعود گفتم در شب جنّیان چه کس از شما با پیغمبر(ص)بود.گفت با آن حضرت هیچکس نبود یک شب در مکّه ما او را گم کردیم.پس گفتیم حتما مشرکین حضرت را از بین برده اند اگر ما پر داشتیم هر آینه در کوه ها و درّه های مکّه پرواز کرده و او را پیدا میکردیم.

پس دیدیم از طرف کوه حرا بسوی ما میآید از آن حضرت سؤال کردیم کجا بودید یا رسول اللّه،ما بر شما ترسیدیم.و گفتیم ما بد شبی را گذراندیم هنگامی که شما را گم کردیم.

فرمود:مبلّغی از جنّیان رسالتی و پیامی برای من آورد و مرا فرا خواند و دعوت کرد که بر آنها قرآن بخوانم مرا برد و آثار آنها و آثار آتش آنها را بمن نشان

داد.پس امّا اینکه از ما کسی مصاحب آن حضرت بود.نه هیچکس در آن موقع با وی نبود.

ابی روق گوید:رسولان جنّ نه نفر بودند.ابو حمزه ثمالی گوید.بما رسیده که ایشان از شیصبان بودند که از جهت عدد از جنّ بیشتر و ایشان عموما لشکر ابلیس هستند.

و بعضی گفته اند:که آنها هفت نفر از جنّیان شهر نصیبین بودند،که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله ایشان را دید و آنها بآن حضرت ایمان آوردند،و پیامبر ایشان را بعنوان رسالت بسوی سایر جنّیان فرستاد.

وَ أَنَّهُ تَعالىٰ جَدُّ رَبِّنا مَا اتَّخَذَ صاحِبَةً وَ لاٰ وَلَداً

و اینکه خدای تعالی پروردگار بزرگ ما است که همسر و فرزندی اتّخاذ نکرده است.ابو علی گوید اختیار ما مکسور بودن انّه است زیرا آن از قول و گفتهٔ جنّ است بقومشان و آن عطف بر قول آنها. فَقالُوا إِنّا سَمِعْنا قُرْآناً عَجَباً .است.یعنی.و قالوا تعالی جد ربّنا.فراء گوید:

هر کس انّه خوانده(بفتح)پس تقدیرش اینست فآمنّا به و آمنّا بانّه تعالی جد ربّنا.و همین طور است انّ های بعد از آن.پس مفتوح است بوقوع ایمان بر آن حسن و مجاهد گویند:مقصود اینست که جلال و عظمت پروردگار ما بالاتر از گرفتن همسر و فرزند است(تعالی جلال ربّنا و عظمته عن اتّخاذ الصّاحبه و الولد) ابو مسلم گوید:معنایش اینست صفات خدا که مخصوص اوست بلند و بالاست و آن صفات بلندیست که برای مخلوقات او نیست.و بگفتهٔ جبائی یعنی که پروردگار ما در صفاتش جلیل و بزرگست.پس بر او صفات اجسام و اعراض جایز نیست.و بگفتهٔ ابن عبّاس عالیست قدرت پروردگار ما و بگفتهٔ مجاهد.ذکر او عالیست و بگفتهٔ ضحّاک فعل و امرش عالیست و بگفتهٔ اخفش ملك و سلطنت-

پروردگار ما عالیست و بگفتۀ قرظی نعمتهای خدا بر خلقش عالیست.و تمام این اقوال بیک معنی برمیگردد.و آن عظمت و جلال خداست بر آنچه گذشت ذکر این دو صفت خدا جلّ جلاله.

و از همین باب است گفتۀ انس بن مالک که میگفت هر گاه مردی سوره بقره را از حفظ میخواند در چشم ما بزرگ مینمود.

ربیع بن انس گوید:خداوند تعالی نفرمود جد ربّنا بلکه جنیان از روی نادانی گفتند و خداوند چنان که گفته بودند حکایت نمود.و از حضرت ابی جعفر باقر و حضرت صادق علیه السّلام هم همین روایت شده است وَ أَنَّهُ كانَ يَقُولُ سَفِيهُنا یعنی نادان ما میگفت عَلَى اللّهِ شَطَطاً مجاهد و قتاده گویند مقصود آنها از سفیه و نادانشان ابلیس بود.و شطط.اسراف و زیاده روی در ظلم بنفس و خروج از حقّ است.پس اقرار کردند که ابلیس در فریب دادن مردم و فریب کاری و خواندن مردم بگمراهی از حدّ گذشته است و بعضی گفته اند شطط سختی دور از حقّ و حقیقت و آن دروغ در توحید،و عدل خداست.

وَ أَنّا ظَنَنّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَى اللّهِ كَذِباً

اقرار کردند که ایشان گمان داشتند که هرگز هیچکس از جنّیان و آدمیان دروغ بر خدا نمی بندد در شریک گرفتن و همسر و فرزند داشتن.یعنی برای ما آنچه میگفتند از این نوع کافی و راست بود و ما خود را بر حقّ میپنداشتیم تا قرآن را شنیدیم و حقّ برای ما روشن شد.

و این مطلب و مقالۀ آنها دلیل بر اینست که ایشان تقلید میکردند و مقلّد بودند تا قرآن را که حجّت خداست شنیده و حقّ برایشان روشن و از آن عقیده و

تقلیـد کورکورانه برگشـتند.و در این مطلب اشـاره به بطلاـن تقلیـد است(در اصول دین)و وجوب پیروی از دلیل (۱)وَ أَنَّهُ کٰانَ رِجٰالٌ مِنَ الْإِنْسِ یَعُوذُونَ بِرِجٰالٍ مِنَ الْجِنِّ و اینکه بودنـد مردانی از آدمیـان که پناه میبردنـد بمردانی جنّیان.حسن و مجاهـد و قتاده گوینـد.یعنی پنـاه برده و خود را در پنـاه آنها قرار میدادنـد و بودنـد مردانی از عرب که هر گاه در مسافرتشان ببیابانی در شب منزل میکردند میگفتند اعوذ بعزیز هذا الوادی من شرّ سفهاء قومه.

پنـاه میبرم به بزرگ این صـحرا از شـرّ نادانهـای قومش.و این بر حسب اعتقـاد آنهـا بود که اگر چنین کننـد جنّ آنهـا را حفظ میکند.

مقاتل گوید:اوّل کسی که بجنّ پناه برد قومی از یمن بودند سپس بنو حنیفه پناه بردند آن گاه در میان عرب شیوع پیدا کرد.

بلخی گوید:یعنی مردانی از آدمیان بودند که پناه بمردانی،از ترس جنّ و اذیّت آنها میبردند.گوید:رجال نیست مگر در آدمیان و مردم.

و اوّلی ها گویند در جنّیان هم مردان هستند مانند آنچه در آدمیان و مردمان است.

فَزٰادُوهُمْ رَهَقاً

ابن عبّاس و قتاده گویند:یعنی افزود جنّ انس را گناهی بر گناهشان از کفر و معصیت که بر آن بودند.

مجاهد گوید:یعنی طغیان و سرکشی و بگفته ربیع و ابن زید ترس و

---

۱ - ۱) ابـو علی توضـیح نـداد کـدام تقلیـد باطـل است.میگویم البتّه نظر آن بزرگوار تقلیـد در اصول دین و عقایـد است نه در فروع.بـدیهی است که تقلیـد در فروع احکـام و مسائـل دین از مجتهـد جامع الشّـرائط بر عامی واجب و لازم است و الاّ عمل او باطل و مؤاخذه خواهد شد.(مترجم)

جزع و بگفته حسن شرّ و بدی و بگفتهٔ بعضی دیگر افزود ایشان را ذلّت و ناتوانی.

زجاج گوید:ممکن است که آدمیانی که بجنّ پناه میبردند افزوده باشند جنّیان را ترس و طغیان و ضعف و ذلّت را زیرا این موجب میشد که جنّیان در میان قوم خود باین پناهندگی آدمیان طغیان بیشتر کنند پس میگفتند آدمیان و جنّیان مزاحم ما میشدند و ممکن است که جنّیان موجب فزونی طغیان آدمیان شده باشند.

وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمٰا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللّٰهُ أَحَداً

بعضی گفته اند:

یعنی مؤمنین جنّ بکفّارشان گفتند که کفّار آدمیانی که در عصر جاهلیت پناه به مردانی از جنّیان میبردند پنداشتند چنانچه شما ای گروه جنّیان خیال کردید که هرگز خدا بعد از موسی و عیسی پیامبری برنیانگیخته و مبعوث ننموده است و گذشته از این جنّیان با تمرّد و طغیان شان چون قرآن را شنیدند،ایمان آورده و بآن هدایت شدند.پس شما مردم عرب اولی هستید بفکر و اندیشه کردن تا ایمان آورده و هدایت شوید با اینکه پیامبر از جنس شما و زبانش زبان شما است.

حسن گوید:که این آیه با ما قبلش اعتراض از اخبار خدای تعالی است.میگوید که جنّیان پنداشتند چنانچه شما آدمیان پنداشته اید که خدا هیچکس را روز قیامت محشور نمیکند و احدی را محاسبه نمینماید.

و قتاده گوید:یعنی هرگز خداوند احدی را برسالت مبعوث نکند آن گاه از قول جنّ حکایت کرد:

وَ أَنّٰا لَمَسْنَا السَّمٰاءَ

و ما آسمان را لمس نمودیم.و بگفته جبائی یعنی ما خواستیم بآسمان بالا رویم.پس مجاز از این تعبیر به لمس نمود و بگفتهٔ ابی

مسلم ما میخواستیم برای استراق سمع بآسمان نزدیک شویم.

فَوَجَدْناها مُلِئَتْ حَرَساً شَدِیداً

پس یافتیم آسمان را پس از نگهبانان سختی از فرشتگان.

وَ شُهُباً

و تقدیر اینست.که آسمان پر است از نگهبانان و پاسبانان و تیر شهاب ها.و شهب جمع شهاب و آن نوریست مانند آتش در آسمان کشیده میشود.

وَ أَنّا کُنّا نَقْعُدُ مِنْها مَقاعِدَ لِلسَّمْعِ

و ما بودیم که می نشستیم از نزدیک آسمان جاهایی برای گوش دادن یعنی برای استراق سمع مقصود برای ما قبلا آماده بود نشستن در جاهایی برای شنیدن.پس از آنجا میشنیدیم صدا و کلام فرشتگان را.

فَمَنْ یَسْتَمِعِ

پس هر کس از ما بشنود (الْآنَ) این را یَجِدْ لَهُ شِهاباً رَصَداً مییابد که برای او تیر شهابی در کمین است.که میزند او را.و شهابا مفعول به و رصدا صفت آنست.

معمّر گوید:بزهری گفتم آیا در جاهلیّت شیاطین بسبب نجوم رانده میشدند.گفت بلی گفتم آیا دیده ای و خوانده ای آیه أَنّا کُنّا نَقْعُدُ مِنْها...

گفت:هنگام بعثت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله کارشان سخت شد.

بلخی گوید:تیر شهابها بدون تردید در زمانهای گذشته هم بوده اند جز اینکه آنها منع نمیکردند بالا رفتن جنّیان را.پس چون پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله مبعوث گردید.بسبب آن تیر شهاب ها جنّیان ممنوع از صعود بر آسمان شدند.

وَ أَنّا لا نَدْرِی أَ شَرٌّ أُرِیدَ بِمَنْ فِی الْأَرْضِ

و ما نمیدانیم آیا به حدوث

ص :۳۷۵

راندن بسبب شهابها و پاسبانان آسمان تجویز کرده هجوم انقطاع تکلیف یا تغییر امر بتصدیق کردن پیامبری از پیامبران را.

أَمْ أَرٰادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً

یا خدا باهل زمین اراده اصلاح و هدایت نموده است.

و بعضی گفته اند:یعنی این منع از استراق سمع بسبب شهابها،و نگهبانان آسمان معلوم نیست آیا برای عذابیست که بزودی بر اهل زمین نازل میشود.یا برای پیامبری است که مبعوث میشود و هدایت برشد و صلاح میکند.پس البتّه مثل این امر عجیب نمیشود مگر برای یکی از این دو کار و عذاب را شرّ نامید بعلّت اینکه آن زیان و ضرر دارد.و بعثت پیامبر را رشد نامید برای اینکه آن تمامش منفعت و سود مخلوق است.

ص:۳۷۶

[سوره الجن (۷۲): آیات ۱۱ تا ۲۰]

اشاره

وَ أَنّٰا مِنّٰا اَلصّٰالِحُونَ وَ مِنّٰا دُونَ ذٰلِکَ کُنّٰا طَرٰائِقَ قِدَداً (۱۱) وَ أَنّٰا ظَنَنّٰا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اَللّٰهَ فِی اَلْأَرْضِ وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَباً (۱۲) وَ أَنّٰا لَمّٰا
سَمِعْنَا اَلْهُدیٰ آمَنّٰا بِهِ فَمَنْ یُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلاٰ یَخٰافُ بَخْساً وَ لاٰ رَهَقاً (۱۳) وَ أَنّٰا مِنَّا اَلْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا اَلْقٰاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولٰئِکَ
تَحَرَّوْا رَشَداً (۱۴) وَ أَمَّا اَلْقٰاسِطُونَ فَکٰانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً (۱۵) وَ أَنْ لَوِ اِسْتَقٰامُوا عَلَی اَلطَّرِیقَهِ لَأَسْقَیْنٰاهُمْ مٰاءً غَدَقاً (۱۶) لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ وَ
مَنْ یُعْرِضْ عَنْ ذِکْرِ رَبِّهِ یَسْلُکْهُ عَذٰاباً صَعَداً (۱۷) وَ أَنَّ اَلْمَسٰاجِدَ لِلّٰهِ فَلاٰ تَدْعُوا مَعَ اَللّٰهِ أَحَداً (۱۸) وَ أَنَّهُ لَمّٰا قٰامَ عَبْدُ اَللّٰهِ یَدْعُوهُ
کٰادُوا یَکُونُونَ عَلَیْهِ لِبَداً (۱۹) قُلْ إِنَّمٰا أَدْعُوا رَبِّی وَ لاٰ أُشْرِکُ بِهِ أَحَداً (۲۰)

ترجمه:

۱۱-و آنکه برخی از ما نیکوکارند و برخی از ما(در رتبه)فروترند از- نیکوکاران.ما هستیم دارای طریقه ها(و مذاهب)گوناگون.

۱۲-و آنکه ما دانستیم به اینکه هرگز خدا را عاجز نتوانیم کرد در زمین و هرگز او را عاجز نتوانیم کرد در حالی که گریزان باشیم.

۱۳-و آن دم که ما شنیدیم قرآن را ایمان آوردیم بآن پس هر که ایمان آورد به پروردگار خود او از کاهش پاداش کردار خود نترسد و نه از رسیدن ستمی

ص: ۳۷۷

به او.

۱۴-و آنکه برخی از ما مسلمانند و برخی از ما بیدادگرند.پس هر گاه اسلام آورد آن گروه اختیار کرده اند راه راست را.

۱۵-و امّا بیدادگران هیزم آتش دوزخ خواهند بود.

۱۶-و آنکه اگر پایدار شوند(آدمیان و پریان)بر راه راست بیگمان مینوشانیم بایشان آبی فراوان.

۱۷-تا بیازمائیم ایشان را در آن نعمت و هر که روی بگرداند از یاد کردن پروردگار خود در آورد خدا او را در عذابی سخت.

۱۸-و آنکه مسجدها از آن خداست پس نخوانید با خدا هیچکس را.

۱۹-و آنکه آن دم که برخاست بنده خدا(محمّد(ص)تا بخواند خدا را نزدیک بود که جنّیان بر او هجوم کنند.

۲۰-بگو فقط میخوانم(و میپرستم)پروردگار خود را و شریک نمی گیرم با خدا هیچکس را.

قرائت:

اهل عراق غیر ابی عمر و یسلکه با یاء خوانده و دیگران با نون خوانده اند و بروایت هشام بن عامر لبدا بضمّ لام قرائت کرده و ما بقی بکسر لبدا خوانده اند و ابو جعفر و عاصم و حمزه.قل انّما ادعوا.خوانده و دیگران قال انّما قرائت کرده اند.و در شواز،اعمش و یحیی بن وثاب لو استقاموا.بضمّه واو خوانده و حسن و جحدری لبّدا بتشدید.و در روایت دیگری از جحدری لبدا بدو ضمّه قرائت کرده اند.

ص: ۳۷۸

دلیل:

کسی که یسلکه بیاء قرائت کرده برای تقدّم ذکر غیبت در قول خدا. وَ مَنْ یُعْرِضْ عَنْ ذِکْرِ رَبِّهِ است و کسی که بنون خوانده.پس آن مانند قول خدا وَ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ است بعد از قول خدا سُبْحانَ الَّذِی أَسْری و هرگز قرائت کرد قال انّما ادعوا.پس آن نیز برای تقدّم ذکر فعل غایب است در قول خدا وَ أَنَّهُ لَمّا قامَ عَبْدُ اللّهِ .و هر که قل قرائت کرده برای اینست که بعد از آن قُلْ إِنِّی لا أَمْلِکُ و قُلْ إِنِّی لَنْ یُجِیرَنِی مِنَ اللّهِ أَحَدٌ است.و کسی که لبدا بضمّه لام خوانده.پس لبد بمعنای بسیار است از قول خدا مالاً لُبَداً .مثل اینکه گفته شده برای او بسیار است.برای سوار شدن بعضی از آن بر بعض و چسبیدن برخی از آن بر بعضی دیگر برای بسیاری آن و لبد جمع لبده و آن جماعت است و گاهی بملخ فراوان لبد گفته میشود.بعضی از بنی هذیل گفته است.

صابوا بستّه ابیات و واحده

حتّی کانّ علیهم جابیا لبدا

نازل شدند بشش خانه و یک منزل مثل اینکه بر آنها ملخ فراوانی فرود آمده است شاهد این بیت لبد است که بمعنای فراوان آمده.

و جابی ملخ است که هر چیز میآید برای خوردن آن.زجاج گوید اللبده و اللبده بیک معنی است. و کسی که بتشدید لبّدا خوانده پس او توصیف شده بر فعّل مثل جبّار و زمّل.و ممکن است جمع لا بد مانند راکع و رکع باشد و لبد از صفاتیست که بر وزن فعل آمده مثل ناقه سرخ و رجل طلق.و کسی که لو استقاموا قرائت کرده پس او تشبیه بواو جمع نموده مثل قول خدا اِشْتَرَوُا الضَّلالَةَ چنانچه تشبیه شده آن باین پس گفته اند. اِشْتَرَوُا الضَّلالَةَ و این گذشت در سورهٔ بقره(بآنجا رجوع شود).

شرح لغات:

الصالح:عامل صلاحی که نیکو میشود حالش بسبب آن در دین.و امّا مصلح پس آن فاعل صلاح است که قائم میشود بسبب اوامری از امور.و برای همین خدای سبحان موصوف میشود به اینکه مصلح است(یا مصلح)و موصوف نمیشود به اینکه صالح است.

الطرائق:جمع طریقه و آن جهت مستمره مرتبه ای بعد از مرتبه دیگر است.

القدد:بمعنی قطع و جمع قده و آن مستمر بقداست در یک جهت.

الرّهق:لاحق کردن اسراف است در کار و آن ظلم و ستم است.

القاسط:بمعنای جائر و بیدادگر است و المسقط بمعنی عادل،و دادگر است.و نظیر آن التّرب بمعنای فقیر و المترب بمعنای توانگر و غنی است و اصل آن تراب است.پس اوّل مالش رفته و بخاک نشسته و چسبیده و دوّمی مترب،مالش زیاد شده تا بعدد و اندازۀ خاک گردیده است،و همین طور است قاسط که او عدول از حقّ نموده و مقسط که عدول بسوی حق کرده است.گوید:

قوم هم قتلوا ابن هند عنوه

عمر او هم قسطوا علی النّعمان

مردمی که ایشان کشتند عمر پسر هند را ناگهان و ایشان بودند که ستم و ظلم کردند بر نعمان و او را بامر پرویز پادشاه ایران در زیر پای فیل انداخته و هلاک کردند.شاهد این بیت قسطوا که بمعنای بیدادگری آمده است.و دیگری گفته:

قسطنا علی الاملاک فی عهد تبّع

و من قبل ما اردی النفوس عقابها

ستم کردیم بر پادشاهان در عهد تبّع(ملک حمیر)و از جلوتر چه اندازه مردمی که زیر شکنجه آن پادشاهان هلاک شده اند شاهد این بیت نیز کلمه قسطناست که بمعنای بیدادگری است.

التّحری:عمدا رسیدن بحقّ است و اصلش طلب کردن چیزی،و قصد نمودن آنست.

امرؤ القیس گوید:

دیمه هطلاء فیها و طف

طبّق الارض تحرّی و تدرّ

باران مداوم فراوانی که ابرها در آن اطراف آسمان را مطابق زمین فرا گرفته و بسیار بارندگی دارد او را میطلبد.

ماء غدق:زجاج گوید:آب بسیار.و غدق المکان یغدق غد قادر آن آب و رطوبت فراوان و آن غدق است.

امیه بن ابی الصّلت گوید:

مزاجها سلسبیل ماؤها غدق

عذب المذاقه لا ملح و لا کدر

مزاج و طبیعت آن چون سلسبیل آبش فراوان خوش گوارا نه شور و نه آلوده و کثیف است.شاهد این بیت ماؤها غدق است که بمعنای بسیار و فراوانست.

الصعد:بمعنای غلیظ و دشوار و آنست که در استخوان فرو میرود و از آنست تنفس صعداء.نفس عمیق.و صعود العقبه.بالا رفتن از گردنه دشوار است.

تفسیر:

سپس خداوند سبحان در تمام حکایت جنّیانی که در موقع شنیدن قرآن

ایمان آوردند.فرمود: وَ أَنّٰا مِنّٰا الصّٰالِحُونَ و آنکه بعضی از ما نیکوکارند و ایشان آنهایی هستند که عمل صالح مخلصانه انجام دادند. وَ مِنّٰا دُونَ ذٰلِکَ ابن عبّاس و قتاده و مجاهد گوید:و برخی از ما در رتبه کمتر صالحون هستند.

کُنّٰا طَرٰائِقَ قِدَداً

ابن عبّاس و مجاهد گویند:یعنی فرقه های بسیار در مذاهب مختلفه و هواهای متفرّقه از مسلمان و کافر و صالح و پائین تر از صالح و....

سعید بن جبیر و حسن گویند:قددا.یعنی رنگهای بسیار گوناگون و بعضی گفته اند فرقه ها و گروهای مخالف که هر گروهی مخالف و مباین با دیگری است چنانچه قدّه ها برخی میان با برخی دیگر(قدّه سرطانی با قدّۀ چربی مباین است).

سدی گوید:جنّیان هم مانند شما در میان شان قدریّه و مرجئه،و رافضیّه و شیعه و و و میباشد.

وَ أَنّٰا ظَنَنّٰا

و آنکه ما دانستیم و یقین کردیم.

و أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللّٰهَ فِی الْأَرْضِ یعنی هرگز ما نتوانیم خدا را در روی زمین عاجز کنیم هر گاه او قصد ما نماید.

وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَباً

یعنی نتوانیم هرگز او را از جهت فرار خود عاجز کنیم او هر جا باشیم ما را خواهد گرفت.

وَ أَنّٰا لَمّٰا سَمِعْنَا الْهُدیٰ آمَنّٰا

و آنکه چون ما قرآن را شنیدیم ایمان آوردیم بآن.اقرار کردند به اینکه چون قرآنی که در آن هدایت است تصدیق کردند آن را.سپس گفتند.

فَمَنْ یُؤْمِنْ بِرَبِّهِ

پس کسی که تصدیق کند توحید پروردگارش و او را

با صفاتش بشناسد فَلاٰ يَخٰافُ تقديرش اينست.پس البتّه او نميترسد.

(بَخْساً)

يعنى نقصانى را در آنچه او از ثواب مستحقّ است وَ لاٰ رَهَقاً يعنى و نميترسد لحاق ظلم و فرو گرفتن مكروهى را.و مثل اينكه گفته است.

نميترسد نقصان كم و نه زيادى را از ثواب براى اينكه پاداش و ثواب او فراوان است بنا بر تمامترين اجرى كه ممكن باشد.

ابن عبّاس و حسن و قتاده و ابن زيد گويند.يعنى نميترسد نقصانى از حسناتش و نه زيادى در گناهان و كيفرش.براى اينكه نقصان و رهق دشمنى است.و اين حكايت از قوّه ايمان جنّ و درستى ايمانشان ميكند سپس گفتند:

وَ أَنّٰا مِنّٰا الْمُسْلِمُونَ

و آنكه برخى از ما مسلمانانى هستند كه وقتى خداوند سبحان ايشان را امر نمود تسليم او شدند و امتثال كردند اوامر او را.

وَ مِنّٰا الْقٰاسِطُونَ

و اينكه بعضى از ما از طريق و راه حقّ عدول كردند فَمَنْ أَسْلَمَ پس كسى كه اسلام آورد بآنچه خدا امرش نموده.

فَأُولٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَداً

پس آن گروه توجّه برشد و صلاح نموده،و التماس صواب و هدايت نموده و بحقّ رسيده اند و آنها نيستند مانند مشركين كه هوا و خواسته هاى نفسانى و شيطانى آنها را خوانده و از راه هدايت منحرف و خارج شدند.

وَ أَمَّا الْقٰاسِطُونَ

آنهايى كه از راه دين و راه حقّ عدول كردند (فَكٰانُوا) پس آنها بودند در علم و حكمت خدا.

لِجَهَنَّمَ حَطَباً

كه در آن جهنّم افكنده ميشوند پس ايشان را ميسوزاند چنانچه آتش هيزم را ميسوزاند يا معنايش اينست كه ايشان براى دوزخ هيزم هستند كه با ايشان دوزخ افروخته ميشود چنانچه آتش با هيزم افروخته و

شعله ور میگردد.

وَ أَنْ لَوِ اسْتَقٰامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنٰاهُمْ مٰاءً غَدَقاً

این اوّل حکمی از خدای سبحان است.

ابن عبّاس و سدی گویند:یعنی اگر آدمیان و جنّیان بر طریق ایمان استقامت میورزیدند ما ایشان را مینوشانیدیم آب گوارای فراوان.مقاتل گوید:

اراده نموده باین آیه مشرکین مکّه را.یعنی اگر ایشان ایمان آورده و بر راه هدایت استقامت میداشتند ما آنها را سیراب میکردیم از آسمان بآب فراوانی و این بعد از آنی بود که هفت سال برایشان باران نبارید.

و بعضی گفته اند:اگر ایمان آورده و بر راه هدایت و راست استقامت کرده بودند،هر آینه در دنیا برایشان توسعه میدادیم و مثل بآب فراوان زده،برای اینکه تمام خوبی ها و روزی در بارانست.و این مانند قول خدای تعالی است که میفرماید:و اگر ایشان بتورات عمل کرده بودند...تا آنجا که میفرماید:

هر آینه میخوردند از بالای سرشان و از زیر پاهایشان.و مانند قول خدا است هر آینه میگشودیم برایشان. نازل میکردیم بر آنها برکات آسمان و زمین را.

و برخی گفته اند:یعنی اگر استقامت بر راه کفر کنند.پس همهٔ آنها کافر هستند ما به آنها مال بسیار میدهیم و برایشان وسعت خواهیم که امتحانشان در تکلیف سخت شود.و برای این فرمود:

لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ

فرّاء گوید باین سبب ایشان را امتحان کنیم.و این گفته ربیع و کلبی و ثمالی و ابو مسلم و ابن مجلنی است.و دلیل آن آیه.پس چون فراموش کردند آنچه تذکّر داده شده بودن بآن گشودیم بر آنها...

و بعضی گفته اند:یعنی با آنها معاملهٔ آزمایش کننده خواهیم کرد

ص: ۳۸۴

در شدّت تعبّد بتکلیف منصرف شدن از آنچه شهوات و تمایلاتشان آنها را میخواند و در این آزمایش سختی است و آن امتحان و ثواب باندازه دشواری صبر است در مقابله خواسته های غریزه شهوت.

از عمر بن خطّاب روایت شده که گفت:در این آیه دلالت است که هر کجا آب باشد مال است و هر کجا مال باشد امتحانست.

سعید بن مسیّب و قتاده و مقاتل و حسن گویند:یعنی آزمایش میکنیم که شکر ایشان در مقابلۀ نعمتها چگونه است.و بهتر اینست که استقامت بر طریقه حمل بر استقامت در دین و ایمان باشد.برای اینکه اطلاق نمیشود مگر بر این و بجهت اینکه آن در موضع تلطّف و دعوت بایمان و ترغیب بر طاعت است و در تفسیر اهل بیت نبوّت و خاندان رسالت از ابی بصیر است که گفت بحضرت ابی جعفر باقر علیه السّلام گفتم قول خدا را. إِنَّ الَّذِينَ قٰالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ- اسْتَقٰامُوا البتّه آنهایی که گفتند پروردگار ما خداست آن گاه باین گفته استقامت کردند فرمود:قسم بخدا آن همین مذهب و عقیده ای است که شما بر آن هستید و اگر استقامت بر راه و طریقۀ حقّه(امامیّه اثنی عشریّه)نموده بودند ما آنها را از آب فراوان سیراب میکردیم.

برید عجلی از حضرت صادق روایت کرده که فرمود:یعنی هر آینه ما به ایشان دانش فراوانی افاده میکردیم که آن را از امامان علیهم السّلام یاد گیرند سپس خداوند سبحان بر وجه تهدید و وعید فرمود:

وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ

و هر که اعراض کرد از یاد پروردگارش.

یعنی و هر که عدول کند از تفکّر در آیاتی که او را بمعرفه و شناخت خدا و توحید و اخلاص در عبادت او میرساند و بگفتۀ برخی هر که اعراض و عدول از طاعت

و شکر خدا کند.

یَسْلُکْهُ عَذٰاباً صَعَداً

یعنی او را داخل کند در عذاب و شکنجه ای سخت و دشواری که در بزرگی بالا است و البتّه.یسلکه.گفت چون قبلا طریقه را یاد کرده بود.و بعضی گفته اند:یعنی عذابی که صاحب مشقّت است.

وَ أَنَّ الْمَسٰاجِدَ لِلّٰهِ فَلاٰ تَدْعُوا مَعَ اللّٰهِ أَحَداً

خلیل گوید تقدیرش این است.و لأنّ المساجد للّٰه فلا تدعوا مع اللّٰه احدا سوی اللّٰه.برای اینکه البتّه مسجدها مخصوص خداست.پس در مساجد هیچکس را جز خدا نخوانید و مقصود اینست.در اماکنی که برای عبادت و نماز بنا شده احدی را بر وجه شریک کردن در عبادت یاد نکنید.چنانچه نصاری در معبدهای خود و مشرکین در کعبه میکنند.

حسن گوید:یکی از مستحبّات در موقع دخول مساجد اینست که گفته شود.لا اله الاّ اللّٰه لا ادعوا مع اللّٰه احدا.

سعید بن جبیر و زجاج و فرّاء گویند:مساجد.مواضع سجده انسانی است در نماز و آن پیشانی و دو کف دست و دو انگشت بزرگ پای و دو سر زانوست و چون آنها را خدای تعالی ایجاد کرده و بسبب آنها انعام و احسان نمود بر مردم.پس سزاوار و شایسته نیست که با آنها برای غیر خدای تعالی سجده کند.

و روایت شده که معتصم عبّاسی از حضرت ابا جعفر محمّد بن علی بن موسی الرّضا علیهم السّلام سؤال کرد از قول خدای تعالی. وَ أَنَّ الْمَسٰاجِدَ لِلّٰهِ .فرمود:آن هفت موضع سجده است (۱)

ص :۳۸۶

۱- ۱) در بحار الانوار مجلسی علیه الرّحمه و کتب معتبره دیگر شیعه چون

حسن گوید:مقصود از مساجد تمام بقعه های زمین است زیرا تمام زمین برای پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله مسجد قرار داده شده.

سعید بن جبیر ره گوید:جنّیان بپیغمبر صلّی اللّه علیه و آله گفتند ما چگونه مسجد بیائیم و بنماز شما حاضر شویم با اینکه ما از شما دور هستیم.

(۱)

(مناقب ابن شهر آشوب و ارشاد مفید است.که در عصر معتصم شخصی دزدی کرد.او را گرفته و در حضور معتصم عبّاسی آورده در حالی که حضرت جواد الأئمّه علیه السّلام و علماء بزرگ اهل سنّت حاضر بودند.و دزد اقرار به سرقت خود کرد پس معتصم بعلماء گفت او را چگونه باید حدّ زد بعضی از آنها گفتند: باید دست راستش از بالای کف برید معتصم گفت بچه دلیل گفتند بدلیل آیه تیمّم فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً چون دست در این آیه بر کف اطلاق شده،زیرا باید کف دست را بخاک زد.بعضی گفتند خیر باید از آرنج برید زیرا در آیه وضوء فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ دست بمرفق اطلاق شده بعضی دیگر گفتند خیر باید دست را از صاعد و بازو برید چون عرفا دست بهمهٔ این عضو گفته میشود. بحث بالا گرفت و حضرت جواد علیه السّلام ساکت بود معتصم عرض کرد یا ابا جعفر شما چه میفرمائید فرمود:اینها که گفتند.گفت شما بفرمائید و اصرار کرد حضرت فرمود همه اینها اشتباه کردند دست دزد باید از انگشتان بریده شود.گفت چرا فرمود.برای قول خدای تعالی أَنَّ الْمَساجِدَ لِلّٰهِ فَلاٰ تَدْعُوا مَعَ اللّٰهِ أَحَداً دزد مگر نباید بعد از قطع دست نماز بخواند کف دست او باید در سجده بزمین آید و آن مخصوص خداست دیگری در آن حقّی ندارد.پس معتصم انگشتان دزد را برید...و این یکی از موجبات شهادت آن حضرت گردید...

ص :۳۸۷

پس این آیه نازل شد.

و نیز از حسن روایت شده که مساجد نماز است و آن مخصوص خدا است و مقصود اینست که عبادت را برای خدا خالص کنید و اقرار بتوحید و یکتایی او آورید و برای غیر خدا در نمازتان نصیبی و حظّی قرار ندهید.

وَ أَنَّهُ لَمّا قامَ عَبْدُ اللّهِ

و آنکه هنگامی که بنده خاص خدا حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله میایستاد یَدْعُوهُ که خدا را بقول خودش لا اله الا اللّه خوانده و مردم را بسوی او دعوت میکرد و قرآن میخواند کادُوا یَکُونُونَ عَلَیْهِ لِبَداً ابن عبّاس و ضحّاك گویند.یعنی بعضی از جنّیان سوار بر دیگران شده و ازدحام میکردند برای حرصی که بشنیدن قرآن داشتند.

سعید بن جبیر گوید:این از گفته جنّ است به قومشان هنگامی که بسوی آنها برگشتند و مقصودشان این بود که اصحاب پیغمبر صلّی اللّ ه علیه و آله برای شنیدن قرآن ازدحام میکردند.و دوست میداشتند هر یک از آنها از رفیقش به پیغمبر(ص)نزدیکتر باشد.پس بعضی بر دیگری سوار میشدند.

و بعضی گفته اند:این از جمله آن چیزیست که خدا به پیغمبرش وحی نمود از حرص جنّیان برای شنیدن قرآن.

قتاده و حسن گویند:یعنی وقتی پیغمبر(ص)قریش را بتوحید دعوت کرد نزدیک بود جمعیّت بسیاری مزاحم آن حضرت شوند تا او را از دعوت توحید و تبلیغ رسالت بازدارند و خداوند امتناع نمود و او را یاری کرد و پیروز نمود بر هر- کس که قصد او میکرد.و بنا بر این.اوّل کلام خواهد بود.

قُلْ إِنَّما أَدْعُوا رَبِّی وَ لا أُشْرِکُ بِهِ أَحَداً

بگو البتّه من میخوانم پروردگارم را بوحدانیت و یکتایی و هیچکس را شریک او قرار نمیدهم.

ص :۳۸۸

مقاتل گوید:و این برای اینست که آنها به پیغمبر(ص)اعتراض کردند و گفتند تو امر بزرگی آورده ای که مثل آن شنیده نشده برگرد از این کلام،و دعوتت.پس ایشان را چنین پاسخ داد و او را امر فرمود ایشان را اینطور جواب گوید پس فرمود: قُلْ إِنَّمٰا أَدْعُوا رَبِّی .و این تأیید میکند قول حسن و قتاده را برای اینکه این مثل یک مذمّت و توبیخی است ایشان را بر این اعتراض.

[سوره الجن (۷۲): آیات ۲۱ تا ۲۸]

اشاره

قُلْ إِنِّی لا أَمْلِکُ لَکُمْ ضَرًّا وَ لا رَشَداً (۲۱) قُلْ إِنِّی لَنْ یُجِیرَنِی مِنَ اَللّٰهِ أَحَدٌ وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً (۲۲) إِلاّٰ بَلاٰغاً مِنَ اَللّٰهِ وَ رِسٰالاٰتِهِ وَ مَنْ یَعْصِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نٰارَ جَهَنَّمَ خٰالِدِینَ فِیهٰا أَبَداً (۲۳) حَتّٰی إِذٰا رَأَوْا مٰا یُوعَدُونَ فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نٰاصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً (۲۴) قُلْ إِنْ أَدْرِی أَ قَرِیبٌ مٰا تُوعَدُونَ أَمْ یَجْعَلُ لَهُ رَبِّی أَمَداً (۲۵) عٰالِمُ اَلْغَیْبِ فَلاٰ یُظْهِرُ عَلیٰ غَیْبِهِ أَحَداً (۲۶) إِلاّٰ مَنِ اِرْتَضیٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً (۲۷) لِیَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسٰالاٰتِ رَبِّهِمْ وَ أَحٰاطَ بِمٰا لَدَیْهِمْ وَ أَحْصیٰ کُلَّ شَیْءٍ عَدَداً (۲۸)

ترجمه:

۲۱-باز بگو من مالک خیر و شرّ شما نیستم.

۲۲-باز ای پیامبر بگو ابدا کسی مرا از قهر خدا در پناه نتواند گرفت و

بغیر از او هیچ گریزگاهی هرگز نخواهم یافت.

۲۳-تنها مأمن و پناه من ابلاغ احکام خـدا و رسانیـدن پیام الهی است و هر که نافرمانی خـدا و رسول او کند البتّه کیفر او آتش دوزخ است که در آن تا ابد مخلّد است.

۲۴-تا روزی که عـذاب موعود خود را بچشم ببیند آن زمان خواهند دانست (که تو و آنها)کدامتان یارانش ضـعیف و ناتوان و سپاهش کمتر است.

۲۵-ای رسول بگو من خود ندانم که عذاب موعود شما وقتش نزدیک است یا خدا تا آن روز مدّت بسیاری قرار داده است.

۲۶-او دانای غیب عالمست و هیچکس بر عالم غیب او آگاه نیست.

۲۷-مگر آن کس که از رسولان خود برگزیده است که بر محافظت او- (فرشـتگان را)از پیش رو و پشت سر میفرستد(تا اسرار وحی را شیاطین به سرقت گوش نربایند).

۲۸-تا بداند که آن رسولان پیامهای پروردگار خود را بر خلق کاملا رسانیدند و خدا بآنچه نزد رسولانست احاطه کامل دارد و بشمارهٔ هر چیز در عالم به خوبی آگاه است.

قرائت:

یعقوب لیعلم بضمّه یاء خوانده و ما بقی به یاء مفتوحه قرائت کرده اند و هر دو معنی نزدیک بهم هستند.

لغت:

المتلحّد:یعنی پناهنده و متمایل بیک جهت و طرف.رصد جمع

ص :۳۹۱

راصد بمعنای حافظ است.

اعراب:

بلاغا منصوب است برای اینکه بـدل از ملتحد است.یعنی هرگز ملجئی و پناهگاهی نمی یابم مگر اینکه ابلاغ کنم آنچه را که خدا مرا ارسال بآن نموده است پس اوست ملجاء امن.و رسالاته منصوب است بعطف بر محذوف،و تقدیر اینست الاّ بلاغا من اللّه و آیاته و رسالاته.مگر رساندن از خدا آیات و رسالات او را.قول خدا. مَنْ أَضْعَفُ ناصِراً .جملهٔ من مبتداء و خبر آن تعلیق اضعف و اقلّ است و ناصرا منصوب بر تمیز بودن است و همین طور قول خدا عددا تمیز است و قول خدا. أَ قَرِیبٌ ما تُوعَدُونَ .استفهام با آنچه در حیّز آن است تعلیق است. إِلاّ مَنِ ارْتَضی ممکن است که من مبتداء و قول خدا فَإِنَّهُ یَسْلُکُ خبرش باشد.و ممکن است که استثناء منقطع باشد و عددا از یکی دو جهت منصوب باشد.(۱)بر معنی وَ أَحْصی کُلَّ شَیْءٍ در حال عدد پس بر او مخفی نماند سقوط برگی از درخت و نه حبّه ای و نه تری و نه خشکی(۲)اینکه در محلّ مصدر باشد برای اینکه معنایش و عدّ کلّ شیء عددا.از زجاج.

تفسیر و مقصود:

سپس خداوند سبحان پیغمبرش را مخاطب فرموده و گفت ای محمّد (قُلْ) بگو باهل تکلیف.

إِنِّی لا أَمْلِکُ لَکُمْ ضَرًّا وَ لا رَشَداً

یعنی من قادر بر رفع ضرری از شما نیستم و نمیتوانم خیری بشما برسانم.فقط تنها قادر بر این خدای تعالی است و لیکن من پیامبرم و بر من نیست مگر تبلیغ رسالت و دعوت بدین و هدایت

بسوی صلاح و رستگاری.و این اعتراف و اقرار بیندگی است و اضافهٔ حول و قوّه بخدای تعالی(لا حول و لا قوّه الاّ باللّه العلیّ العظیم)آن گاه فرمود (قُلْ) بگو بایشان ای محمّد إِنِّی لَنْ یُجِیرَنِی مِنَ اللّٰهِ أَحَدٌ یعنی هیچکس مرا هرگز از خدا پناه نمیدهد.مقصود منع نمیکند مرا هیچکس از آنچه خدا بر من تقدیر نموده وَ لَنْ أَجِدَ و نمی یابم هرگز نیز مِنْ دُونِهِ از غیر خدا مُلْتَحَداً یعنی پناه دهنده ای که از او خواستار سلامتی شوم إِلاّٰ بَلاٰغاً مِنَ اللّٰهِ .

حسن و جبائی گویند:یعنی مگر تبلیغ آیات خدا وَ رِسٰالاٰتِهِ پس او است ملجاء و منجی و پناهگاه من و برای من است در آن نجات و امنیّت.

قتاده گوید:یعنی من برای شما مالک زیان و صلاح نیستم و بر من نیست مگر رسانیدن از خدا.پس مثل اینکه گفته است مالک چیزی جز تبلیغ-وحی خدا بتوفیق و کمک خدا نیستم.

ابو مسلم گوید:قول خدا. إِلاّٰ بَلاٰغاً احتمال دو معنی دارد(۱)مگر آنچه از خدا بمن رسیده یعنی.مرا پناه نمیدهد چیزی مگر آنچه از خدا بمن آمده.پس فرقی نیست بین اینکه بگوید بلغنی کتابه و اینکه بگوید:اتانی کتابه.کتاب او بمن رسد یا کتاب او برایم آمد(۲)مگر تبلیغ آنچه بمن نازل شده و امّا قبول و ایمان با من نیست.آن وظیفهٔ شماست.

و بعضی گفته اند:که رسالاته عطف بر بلاغ شده.پس واجب است که غیر آن باشد.پس بهتر اینست از بلاغ اراده شود رسانیدن توحید و عدل خدا و آنچه بر او جایز و آنچه بر او روا نیست.و از رسالت قصد شود آنچه برای خاطر آن از بیان شرایع ارسال شده است.

و چون خداوند سبحان بیان فرمود: که پناهگاهی از عذاب خدا

نیست مگر طاعت او دنبال فرمود آن را بوعید کسی که مرتکب معصیت و گناه او شده و فرمود:

وَ مَنْ یَعْصِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ

و کسی که مخالفت امر او در توحید نماید و مرتکب کفر و گناهان شود.

فَإِنَّ لَهُ نٰارَ جَهَنَّمَ خٰالِدِینَ فِیهٰا أَبَداً

پس البتّه برای او آتش دوزخ است که برای همیشه در آن مخلّد باشد بجهت کیفرشان بر کفر و معصیت.

حَتّٰی إِذٰا رَأَوْا

تا آن گاه که دیدند در آخرت مٰا یُوعَدُونَ آنچه به او وعده شده بودند از عقاب در دنیا و بگفته بعضی آن عذاب ناچاریست.

فَسَیَعْلَمُونَ

پس بزودی میدانند در این موقع مَنْ أَضْعَفُ نٰاصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً کیست از جهت ناصر و یار ناتوانتر و کمترین سپاه باشد از جهت عدد مشرکین هستند یا مؤمنین.

و بعضی گفته اند:آیا لشگر خدا ناتوانترند یا معبود مشرکان.و البتّه گفت: مَنْ أَضْعَفُ نٰاصِراً در حالی که در آخرت ناصری برای آنها نیست،این در پاسخ کسی است که خیال کرده اگر آخرتی باشد.پس ناصر و یاور ایشان قوی تر و بیشتر است.و در این مطلب دلالت بر این است که مقصود بقول خدا وَ مَنْ یَعْصِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ کسی که عصیان خدا و رسول کند کفّار هستند که افتخار بر پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله میکردند بکثرت جماعتشان و پیغمبر را بکمی عدد و پیروان معرّفی مینمودند.پس خداوند سبحان بیان کرد که امر به زودی منعکس خواهد شد بر ایشان.

(قُلْ)

بگو ای محمّد إِنْ أَدْرِی یعنی من نمیدانم أَ قَرِیبٌ مٰا تُوعَدُونَ آیا آنچه بآن وعده شده اید نزدیک است از عذاب أَمْ یَجْعَلُ لَهُ رَبِّی أَمَداً

یا پروردگار من برای او مدّت طولانی قرار داده یعنی مهلت و پایانی که به آن منتهی شود قرار داده.عطاء گوید:اراده کرده که جز خدا فقط کسی روز قیامت را نمیداند.

عالِمُ الْغَيْبِ

یعنی اوست عالم که میداند وقت قیامت را فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً یعنی هیچکس از بندگانش را بر غیبش مطّلع نمیکند آن گاه استثناء نموده و فرمود:

إِلاّ مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ

مگر آن کسی که از پیامبران پسندیده باشند یعنی پیامبران.بجهت اینکه خدا استدلال میکند بر نبوّت ایشان به اینکه خبر بغیب میدادند.برای اینکه نشانه ای از معجزه برای ایشان باشد.و مقصود اینست.البتّه کسی که خدا او را پسندیده و انتخاب برای نبوّت و رسالت نمود پس البتّه او را مطّلع میسازد بر آنچه میخواهد از غیبش بر حسب آنچه مصلحت اقتضاء کند.و آن قول خدا است.

فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً

پس او را البتّه فرشتگان از جلو و پشت سر هستند و خبر میدهند و رصد طریق است.یعنی قرار میدهد برای او بعلم پیشین از پیامبرانی که قبل از او بودند و علم پسین و بعد از او راه و طریقی.

و بعضی گفته اند:یعنی حفظ میکند آنچه را که رسول را بر آن مطّلع میکند.پس قرار میدهد از جلو و عقب او کمینگاهی از فرشتگان که وحی را حفظ کند از اینکه شیاطین آن را استراق کند و بدزدند و آن را بجادوگران بدهند.

و بعضی گفته اند:کمینگاهی از جلوی او قرار داده و کمینگاهی از پشت سرش از فرشتگان که حفظ کند او را از شرّ و مکر دشمنان پس شرّ آنها باو نرسد.

و بعضی گفته اند:مقصود بآن جبرئیل علیه السّلام است.یعنی قرار

میدهد از پیش و پشت او رصدی مانند حجاب جهت بزرگداشت او بر آنچه متحمّل شده است از بار رسالت چنانچه عادت پادشاهان بر این جاری شده که جماعتی از خواصّ خودش را منظم بسفیرش میکند برای تشریفات او و این چنانست که روایت شده که سوره مبارکه انعام که نازل شد هفتاد هزار فرشته با آن بودند.

(لِيَعْلَمَ)

تا اینکه رسول بداند أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا اینکه فرشتگان ابلاغ کرده اند.

سعید بن جبیر گوید:جبرئیل علیه السّلام چیزی از وحی را نازل نکرد مگر اینکه چهار هزار نفر از فرشتگان نگهبان بودند تا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بداند که جبرئیل ابلاغ رسالت بر وجهی که مأمور بآن بود نموده است.

مجاهد گوید:تا بداند چه کسی تکذیب رسولان کند.البتّه پیامبران مسلّما ابلاغ کردند رسالات خدا را.و بعضی گفته اند:تا اینکه محمّد صلّی اللّه علیه و آله بداند که رسولان و پیامبران پیش از او بتمامی ابلاغ نمودند.

رِسالاتِ رَبِّهِمْ

قتاده گوید چنانچه او ابلاغ کرد.زیرا همگی آنها محفوظ بحفظ خدا بودند و بگفته زجاج.تا اینکه خدا بداند که آنها ابلاغ نمودند.

و بعضی گفته اند:تا اینکه معلوم و ظاهر شود بر آنچه خداوند سبحان عالم بوده و واقعا هم آن را میدانسته چنانچه او میداند چیزی را که بزودی واقع میشود.

جبائی گوید:اراده کرده از لیعلم.لیبلغوا تا اینکه ابلاغ کنند پس قرار داد.ابلاغهم را بدل لیعلم از جهت توسعه در ابلاغ.و این چنانست که انسان

میگوید ما علم اللّه ذلک منّی.خدا نمیداند که این از من باشد یعنی اصلا این نبوده برای اینکه اگر بود.هر آینه خدا آن را میدانست.پس علم را جای بودن گذارده.

وَ أَحاطَ بِما لَدَیْهِمْ

یعنی خدا احاطهٔ علمی دارد بآنچه نزد پیامبران و تمام مخلوق است.ولی ایشان احاطه ندارند مگر آنچه را که خدا ایشان را از آنچه نزد خداست اطّلاع دهد.

وَ أَحْصی کُلَّ شَیْءٍ عَدَداً

ابن عبّاس گوید:یعنی حساب کند آنچه خلق کرده و بداند عدد آفریده ها را و از او چیزی فوت نشود حتّی مثقالهای ذرّه و خردل.

و بعضی گفته اند:یعنی بشما رد تمام معلومات موجوده و معدومه را شمردنی پس بداند کوچک آن و بزرگ آن و کم و زیاد آن و آنچه میشود و آنچه نمیشود و آنچه بوده و آنچه نبوده.و اگر موجود شود چگونه وجود یابد.

جبائی گوید:یعنی چیزی نیست که عالمی بداند یا ذاکری آن را یاد کند مگر اینه خدای تعالی عالم بآن است گوید احصاء فعل است و آن بمنزلهٔ علم نیست پس جایز نیست که گفته شود.احصاء و حساب نماید چیزی را که پایان ندارد.پس اگر بر (عد)و شمردن شود تنها موجودات را شامل میشود. (۱)

۱- ۱) حاکم حسکانی سنّی از تفسیر فرات بن ابراهیم باسنادش روایت کرده است در ضمن آیهٔ ۱۷ سورهٔ جنّ وَ مَنْ یُعْرِضْ عَنْ ذِکْرِ رَبِّهِ از ابن عبّاس که گفت مقصود از این ذکر ربّه.ولایت علیّ بن ابی طالب علیه و علی اولاده- السّلام است.

فهرست مطالب جلد بیست و پنجم

سورهٔ جمعه آیات ۵-۱ ۱۳-۳ آیات ۱۱-۶ ۳۰-۱۴ سورهٔ منافقین آیات ۵-۱ ۴۰-۳۱ آیات ۱۱-۶ ۵۵-۴۱ سورهٔ تغابن آیات ۵-۱ ۶۲-۵۶ آیات ۱۰-۶ ۶۹-۶۳ آیات ۱۸-۱۱ ۷۹-۷۰ سورهٔ طلاق آیات ۵-۱ ۱۰۳-۸۰ آیات ۱۰-۶ ۱۱۴-۱۰۴ آیات ۱۲-۱۱ ۱۱۹-۱۱۵ سوره تحریم آیات ۵-۱ ۱۴۱-۱۲۰ آیات ۱۲-۶ ۱۵۷-۱۴۲ سورهٔ ملک آیات ۵-۱ ۱۷۰-۱۸۵ آیات ۱۰-۶ ۱۷۶-۱۷۱

ص: ۳۹۸

آیات ۲۱-۱۱ ۱۸۹-۱۷۷ آیات ۳۰-۲۲ ۲۰۱-۱۹۰ سوره قلم آیات ۱۶-۱ ۲۲۱-۲۰۲ آیات ۳۳-۱۷ ۲۳۲-۲۲۲ آیات ۴۵-۳۴ ۲۴۲-۲۳۳ آیات ۵۲-۴۶ ۲۵۲-۲۴۳ سورهٔ الحاقه آیات ۱۰-۱ ۲۶۳-۲۵۳ آیات ۲۴-۱۱ ۲۷۴-۲۶۴ آیات ۳۷-۲۵ ۲۸۱-۲۷۵ آیات ۵۲-۳۸ ۲۸۹-۲۸۲ سورهٔ معارج آیات ۱۰-۱ ۳۰۳-۲۹۰ آیات ۳۵-۱۱ ۳۱۷-۳۰۴ آیات ۴۴-۳۶ ۳۲۵-۳۱۸ سورهٔ نوح آیات ۱۴-۱ ۳۳۹-۳۲۶ آیات ۲۸-۱۵ ۳۵۵-۳۴۰

ص: ۳۹۹

سورهٔ جنّ آیات ۱۰-۱ ۳۷۶-۳۵۶ آیات ۲۰-۱۱ ۳۸۹-۳۷۷ آیات ۲۸-۲۱ ۳۹۷-۳۹۰

ص :۴۰۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹